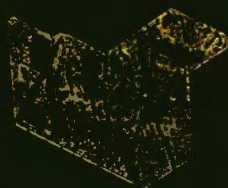
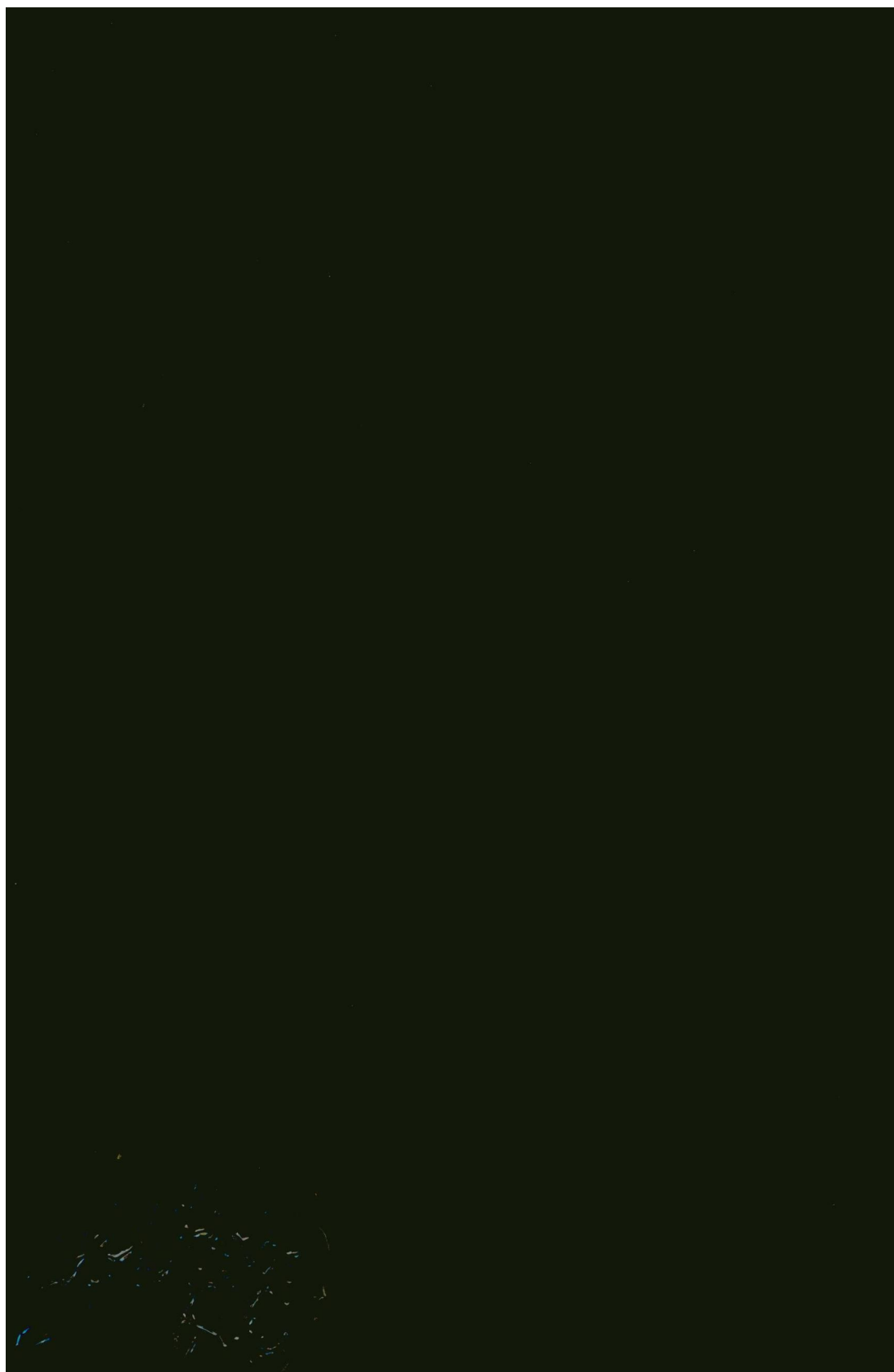


# تاریخ ادبی ایران

تألیف: آقا میرزا محمد علی

ترجمه: میرزا محمد علی





جہانگیر

تقریباً: ۱۵۷۵ء  
تقریباً: ۱۵۷۵ء



۱۹۱۰/۱۰ ف



۳۲۲۸

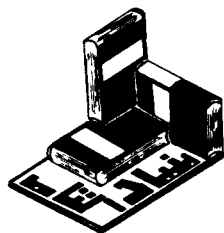
# تاریخ ادبی ایران

مجلد چهارم

از آغاز صفویہ تا میان قاجار

تألیف : ادوارد براون

ترجمہ : رشیدیائی



تاریخ ادبی ایران (مجلد چهارم) از آغاز صفویه  
تا پایان قاجاریه .  
ترجمه: رشید یاسمی ، استاد فقید دانشگاه تهران  
ناشر: انتشارات بنیاد کتاب - تهران -  
خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران  
چاپ دوم: زمستان ۱۳۶۴ . ه . ش  
چاپ و صحافی: چاپ خرمی  
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع وزیری  
زیر نظر سید هادی حائری ( کورش )

# تاریخ ادبی ایران

از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر



پروفیسور ادوارد برون ہنگام پیری

## فهرست مندرجات

### بخش اول تاریخ اجمالی ایران در چهار قرن اخیر

#### فصل اول

##### ملاحظات کلیه راجع بسلسله صفویه

اهمیت تاریخی سلسله صفویه، فقدان تاریخ کافی و کاملی از سلسله مذکوره، چهار منبع مهم فارسی که بطبیع نرسیده است، بی اعتباری تواریخ اخیر فارسی، دن خوان ایران، يك اشتباه سر جان ملکم، منابع اطلاعات ترکی، تحریرات اروپائی معاصر صفویه، مهمترین مختصات سلسله صفویه.

##### ملیت

از چه میتوان اعمال سلاطین صفویه را ملی گفت، استعمال مفراط ترکي در عهد صفویه،

##### مذهب

\* اصول مذهب شیعه، نقل از شهرستانی، وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان، اختلاف شیعه و سنی اساسی است نه شخصی، اصول و نسب صفویه، بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفه از درویشان بودند، اصطلاح صوفی اعظم، شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد، مقایسه تبلیغات صفویه و عباسیان.

##### صنایع و ادبیات

فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی، علل این فقر، نظر میرزا محمدخان، شعرای مدیحه سرا در خدمت صفویه منزلتی نداشته اند، ذیل.

از صفحه ۱۶ تا ۴۰

#### فصل دوم

##### از ظهور دولت صفویه تا سال ۱۵۲۴/۹۳۰

##### شاه اسمعیل و اجداد او

دلایل نفوذ و بزرگی شیخ صفی الدین، ارادت رشیدالدین وزیر به شیخ صفی، صفوة الصفا.

##### اجداد شیخ صفی الدین

امام هفتم موسی الکاظم، فیروز شاه زرین کلاه، صوفی الخواص، صلاح الدین رشید، قطب الدین احمد، امین الدین جبرائیل

##### شیخ صفی الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م)

بزرگی و مندرجات صفوة الصفا، صفات تذکرة الاولیاء، مورخین اسلامی، کرامات، صفات خشونت آمیز تنفر انگیز عرفاء اسلام، طفولیت شیخ

## ب

صفی، سعدی را ملاقات میکند، ارادت بشیخ زاهد گیلانی، احوال شیخ زاهد، وفات شیخ زاهد و جانشین شدن شیخ صفی، اشعار شیخ صفی، نفوذ شخص شیخ صفی در آسیای صغیر، صدرالدین در سال ۱۳۳۴/۷۳۵ جانشین پدر میشود، قدرت محرك حسد شد، صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹۴ جای خود را به پسرش خواجه علی میسپارد، شیخ شاه، شیخ حیدر، مبداء اصطلاح قزلباش، قتل شیخ حیدر در میدان جنگ از صفحه ۴۱ تا ۵۴

### شاه اسمعیل

#### تولد، جلوس، وفات

قتل سلطان علی برادر اسمعیل، اسمعیل هنگام اختفای در لاهیجان، جان نثاری پیروان شاه اسمعیل، فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی شکست و قتل فرخ یسار بدست شاه اسمعیل، جنگ شرورو تاج - گذاری شاه اسمعیل، کوشش نیرومندان شاه اسمعیل در تسرو بیج تشیع، مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۲/۹۰۷ - ۱۵۰۱، غلبه اسمعیل بر رقبای کوچک خود، رفتار بیرحمانه با اسراء، فتوحات اسمعیل در غرب، فتح بغداد، تنبیه غلات ساکن هویزه، انقیاد ارستان و قایم فارس، حمله بشروان، دودشمن قوی خارجی: ازبکها و عثمانیها، سیرت و صورت شاه اسمعیل بنا بروایت سیاحان اروپایی خشونت نسبت باهل تسنن، شییبانی بنا شیبک خان ازبکها، قتل شییبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰، مجموعه مکاتیب دولتی که فریدون بیگ گرد آورده است، ظهور و ازدیاد خصومت ایرانیان و عثمانیان، نهضت شیعیان آسیای صغیر، مراسلات فارسی سلطان سلیم، جنگ چالدران، اقدامات سلطان سلیم پس از فتح چالدران، قصیده فارسی که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده، وفات سلطان سلیم، جلوس سلیمانخان، وفات شاه اسمعیل، وسعت مملکتش، لیاقت و کرمش، میل مفرط بشکار، پنج جنگ بزرگ شاه اسمعیل، ادبای معتبر معاصر شاه اسمعیل از صفحه ۵۵ تا ۸۲

### فصل سوم

#### اوج و حضیض دولت صفویه از زمان

#### شاه طهماسب تا عهد شاه سلطان حسین

جلوس شاه طهماسب، اخلاق طهماسب، اعتقاد شاه طهماسب بخواب، توبه شاه طهماسب، تباهی لشکر عثمانی از برف بی هنگام، مشاهدات دیگر، روابط ناگوار خانوادگی، بیوفائی نسبت به بایزید پسر شاه عثمانی، شرحی که خود شاه طهماسب از این بد رفتاری نوشته است، همایون امپراطور هند در ایران، روابط خارجی ایران در عهد شاه طهماسب: جنگ با عثمانی، جنگ با ازبکیه، کشتار در راه مذهب،

## ج

حرب با گرجیان ، جنگهای کوچک و اغتشاشات داخلی ، سیاستهای وحشیانه ، ضعف و عیب شاه طهماسب  
از صفحه ۸۳ تا ۹۳

شاه اسمعیل ثانی - محمد خدا بنده

اغتشاشاتی که بعد از فوت شاه طهماسب برخ داد ، سلطنت کوتاه و خون آلود شاه اسمعیل ثانی ، مرگ فضیح شاه اسمعیل ثانی ، سلطنت محمد - خدا بنده ، قتل پریغان خانم ،

شاه عباس اول

جلوس شاه عباس اول ، اخلاق سلطان محمد خدا بنده ، شاه عباس ، خطرهای آغاز پادشاهی شاه عباس ، صلح با عثمانی ، تشکیل طوایف شاهسون ، غلبه بر عثمانیان ، شرحهای خستگی آوری که مورخین ایرانی از جنگهای این زمان داده اند ، صفات شاه عباس و تشکیلات او ، سختگیری و قهاری ، حضور اجباری در امر سیاست ، شاه عباس مهربانی را با سختگیری آمیخته داشت ، فتوحات او ، خوشنویسان ، شعراء ، مطربان و اهل تقیه و غیره ، لکه هائی که بر دامن سلطنت او افتاده است .

شاه صفی - شاه عباس ثانی

جانشینان شاه عباس اول ، شاه صفی ظالمی خون آشام بوده است شاه عباس «ثانی» خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد شاه سلطان حسین متعصب بی حال ، جلوس ، خلع ، قتل ، بهترین شرحیکه معاصرین راجع باین دوره نوشته اند ، الیاریوس ، پرافانل دومانس ، شاردن ، شیخ علی حزین ، کروسینسکی ، هانوی ، دوره اخیر سلطنت صفویه مورخین ایرانی را بشگارش تشویق نمیکرد ، عیوب سیاست شاه عباس ، غلبه ملاها که فرد اکمل آنها ملا محمد باقر مجلسی بوده است .  
از صفحه ۹۴ تا ۱۱۵

## فصل چهارم

خلاصه تاریخ ایران در دو قرن اخیر

هجوم افغانها

اخلاق افغانها ، شرح اغتشاش قندهار ، میرویس درمکه ، ظفر یافتن عاصیان ، میر محمود پسر میرویس جانشین پدر میشود ، شورشهای دیگر بر ضد دولت ایران ، تصرف افغان ها کرمان را ، اتحاد زردشتیان و افغانها ، پیشرفت افغانها بمیان اصفهان ، جنگ گلون آباد ، مشابهت و مبنایت هجوم عرب و مغول و افغان ، فرار شاهزاده طهماسب میرزا از اصفهان بقزوین ، قطع در اصفهان ، تسلیم شدن اصفهان ، استمداد طهماسب از روس و عثمانی ، قساوت و سفاکی افغانها ، کشتن محمود بزمندگان خانواده سلطنتی را و قتل خود او بدست اشرف ، وفات بطر کبیر و هجوم عثمانیان بایران ، گفتگوی عثمانیها و افغانها

از صفحه ۱۱۶ تا ۱۲۵

### قیام نادرشاه

قتل فتحعلی خان قاجار، فتح نیشابور، شکست اشرف در دامغان، تغلیه اصفهان و قتل شاه سلطان حسین بدست افغانها، شکست افغانها در نزدیکی پرسپلیس و مرگ اشرف،

### دوره نادر تا زمان قتل او در سال ۱۷۴۷ میلادی

بی لیاقتی طهماسب، پادشاهی عباس ثالث، انتخاب شدن نادرپادشاهی فتح نادر در هندوستان، طغیان رضا قلی و کورشدنش، نظر نادر نسبت به دین، قتل نادر، هرج و مرج بعد از وفات نادر از صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۱

### سلسله زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴)

اخلاق حسنه کریمخان زند، دور قیب کریمخان، حذف شدن آزادافغان از جمع رقیبان، غلبه کریمخان بر رقیب قاجار خویش، فتح بصره بدست ایرانیان، وفات کریمخان و فرار آغا محمد خان، جانشینان کریمخان، اطفعلی خان آخرین سلطان سلسله زندیه، شجاعت و مردانگی و مصائب اطفعلی خان از صفحه ۱۳۱ تا ۱۳۷

### سلسله قاجاریه ۱۷۹۶ بعد

فتحعلی شاه، محمد شاه، اسمعیلیه در قرون جدید، قتل شاه خلیل الله طغیان آقاخان، شکست او بدست بهمن میرزا و فرارش به هندوستان از راه لار، جنبش بایه

### ناصرالدین شاه

میرزا تقیخان امیر نظام، قتل حزن انگیز میرزا تقیخان، نهضت بایه در ۱۸۴۹ - ۱۸۵۰، گوینو، سوء قصد، جنگ ایران و انگلیس، تأسیس تلگراف، عوامل تجدید آور دیگر، قتل ناصرالدین شاه، نقطه انقلاب، سالهای پر حادثه، ابتداء و انتهای عهد ناصرالدین شاه سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ بعد، جانشینان ناصرالدین شاه از صفحه ۱۳۷ تا ۱۵۱

## بخش دوم

### شعر فارسی در چهار قرن اخیر

#### فصل پنجم

ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیر خاصه اییات مذهبی نبات و تغییر ناپذیری زبان ادبی ایران. توجه بی اندازه نسبت بشعر، طبقات شعر فارسی،

#### ۱ - اشعار طرز قدیم

انتقاد ادبی که ایرانیان از آن غفلت داشته اند، جلب کردن هندوستان

شعراى ايران را در عهد اولين پادشاهان مغول ، خشكى ادبيات در قرن بيستم .

## ۲ - ابيات اتفاقى يا موقعى

### ۳ - اشعار مذهبي

نمونه اشعار اتفاقى يا موقعى ، اشعار مذهبى معشتم و پيروان او ، بى اعتنائى شاه طهماسب نسبت به داحان ، احساسات طبيعى كه در اين قسم اشعار مندرج است ، اشعار مذهبى كه بيشتر عاميانه است عزادارى محرم در چشم اروپائيان ، توسعه روايت

### ۴ - اشعار

### ۵ - تصنيف

ايرانى شجاع است ، دليرى عرب و ايرانى ، تصنيف يا اشعار محلى ، قدمت احتمالى تصنيف ، ترجمه انگليسى دوازده قمره تصنيف - اشعار سياسى جديد .

از صفحه ۱۵۲ تا ۱۷۰

## فصل ششم

### شعراى قبل از قاجار كه بطرز

### قدماشعر ميگفته اند

شيوخ قريعه شاعري در ايران ، تشخيص شعراء لايق از شعراء عادى دشوار است ، محك انتخاب ، اختلاف ذوق خارجيان با سليفه اهالى بومى هاغى ، بابا قاني ، اميدى ، اهلى ترشيزى ، اهلى شيرازى ، هلالى لسانى ، فضولى بغدادى ، وحشى باقى ، محمود قارى يزدي ، معشتم كاشانى ، عرفى شيرازى ، اشتهاى عرفى و فيضى در هندوستان و عثمانى وفات فلاكت امير فيضى ، كتابخانه فيضى ، راجع بمرفى ، اخلاق تند عرفى ، راي سخت مسترويت سنت سميت ، مطالب گرانبهاى كتاب بداونى ، سعابى استرآبادى ، نظيرى نيشابورى ، زلالى خونسارى ، ظهورى ترشيزى ، بهاء الدين عاملى ، طالب عاملى ، محبت طالب به خواهر خود ، شفايى ، مير باقر داماد ، مير ابوالقاسم فندرسكى ، ابوطالب كلیم ، محمد طاهر وحيد قزوینى ، شوكت بخارى ، صائب تبريزى ، پسندیدن صائب شعر همكاران هندی خود را ، چند شعر منتخب از صائب

از صفحه ۱۷۱ تا ۲۰۳

### قمر قرن هيجدهم

دومجموعه مهم كه دو آن عصر تاليف شده است ، شيخ على حزين تذكرة شيخ على حزين ، تنفر شديد شيخ على حزين از هند ، تذكرة معاصرین تاليف شيخ على حزين ، لطفلى بيك آذر

از صفحه ۲۰۳ تا ۲۱۳

## فصل هفتم

## شعراى زمان قاجاريه

تجدید حیات شعر ، بازگشت بسبك شعراى متقدم ، اختلاف ذوق سرافان سخن ایرانی و هندی ، وصال و خانواده اش ، صله مختصر علت دیگر انحطاط قصیده سرائی ، شعراى انتقالی عهد انقلاب ، برای سبکهای قدیم بیم فراموشی و ترك شدن نیروود ، تذکره شعراى جدید ، مجمع الفصحاء و ریاض المارفين و ملحقات روضة الصفا ، تذکره دلگشا .  
از صفحه ۲۱۳ تا ۲۱۹

## شعراء

سحاب ، مجمر ، صبا ، نشاط ، میرزا ابوالقاسم قائم مقام ، میرزا تقی خان امیر کبیر ، وصال ، اولاد وصال . وقار ، فرهنگ داوری ، توصیف فرهنگ از پاریس ، قآنی ، در بدو امر حبیب تغلص داشته ، پدرش گلشن هنرها و عیوب قآنی ، کتاب پریشان ، فروغی ، تمایل بتصوف یغمای جندقی ، محتویات کلیات یغما ، هجویات یغما ، مرانی مذهبی یغما ، هجو سرائی و تقدس ، سپهر و هدایت و شیبانی ، دبستان جدید شعراى بعد از انقلاب ، دخو ، عارف ، اشرف ، بهار ، مرحوم ادیب الممالك ، خدمات او در روزنامه نگاری ، سنجش شاعری او  
از صفحه ۲۲۰ تا ۲۴۸

## فصل هشتم

## مذهب شیعه و مقتدایانش

## مجتهدین و ملاها

مذهب شیعه ، اصل اجتهاد ، جلب کردن علوم دینی مردمان صاحب قریحه و جاه طلب را ، دست نیافتن بر روحانیون ، قصص العلماء ، علم الرجال ، مجالس المومنین ، روضات الجنات ، نجوم السماء ، کشف العجب ، يك تذکره از شعراى شیعه ، مقایسه تألیفات مذکور ، مؤسین فقه شیعه ، محمد های سه گانه و کتب اربعه ، سه نفر محمد نام در قرون اخیر ، زبان عربی و سیله تحریر کتب دینی است ، کتب شرعیه در ازمناخیره ، قلت کتب فقهی شیعه در اوایل زمان صفویه ، دعوت علماء شیعه از خارجه بایران ، شرح حال يك نفر از طلاب علوم دینی ، قدمهای نخستین در راه تحصیل ، مشقات سفر در طلب علم ، تحصیل و مشقت ، از بصره بشیراز ، در مدرسه شیراز رنج سرما و گرسنگی ، يك معلم سختگیر ، زندگانی یکنفر طلبه در شیراز ، باملا محمد باقر مجلسی آشنا میشود ، در اصفهان رتبه مدرسی مییابد ، قدر و قیمت این شرح احوال شخصی .  
از صفحه ۲۴۹ تا ۲۶۱

## مقام مجتهدین در زمان صفویه

## و جانشینان آنها

خریدن مقامی در بهشت ، فتوی . جنبه مستحسن روحانیون ، جنبه

## ز

ناشایست آنها حسد و رفتار زشت ، اخباریها و اصولیها ، قتل ژنرال روس ، آخوندهای قشری ، وسعت شرب ، آثار مکتوبه طبقه علماء ، فقه ، سؤال و جواب ، کتابالودیه ، عقاید عوام شیعه ، کتاب عقاید الشیعه ، مقدمه ، در رد عقاید باطله ، ذاتوصفات ، رد بر صوفیه ، توحید صفاتی ، توحید خلقی ، رد غلات ، توحید عبادتی ، غیبت امام ، علام آخر زمان ، قیامت صغری ، قیامت کبری ، هفت دوزخ ، پل صراط اعراف ، بهشت ، کفر و ایمان تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان تقسیمات گوبینو ، مجلسیها ، علماء قبل از صفویه ، روحانیون عهد صفویه و بعد از صفویه .

از صفحه ۲۶۲ تا ۲۸۶

### فصل نهم

نثر نویسان تا سال ۱۸۵۰ میلادی

انواع نثر ، عبارات مصنوعی در کتب تاریخی ، سادگی نخستین ، فساد زبان در زمان مغولان و سایر ملل بیگانه ، بهبودی نثر در عصر اخیر ، نمونه عبارت بردازی بیمورد .

### فقه

یک طبقه بیفایده از کتب ، فقه بزبان فارسی عامیانه ، خدمات مجلسیها ، تألیفات ملا محمد باقر مجلسی ، طبقه بندی کتب عقاید که بزبان فارسی است ، رد براهل تسنن ، رد بر صوفیه ، رد بر نصاری ، رد بر شیخیه ، رد بر بابیه و بهائیه .

از صفحه ۲۸۷ تا ۲۹۵

### فلسفه

تقسیمات فلسفه ، شیعه و معتزله ، قرض فلاسفه اسلام به یونانیان ، اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است ، شش فیلسوف معروف ایران در ازمینه اخیر ، حکمت و کلام شیخ - بهاء الدین العاملی ، معلمین او ، میر داماد ، ملاحظات عادات مگس نعل ، میر داماد از ملا صدرا محتاط تر بود ، ملا صدرا شیرازی ، تأثیر مذهب ملا صدرا در عقاید شیخیه و بابیه ، کتب عمده ملا صدرا ، بیانات گوبینو اراجع بملا صدرا ، عقیده شیخ محمد اقبال ، نفوذ شیخ محی الدین العربی ، ملا محسن فیض کاشانی ، فعالیت خارق العاده او اودر تألیف و تصنیف ، فال مناسب ، ضدیت شیخ احمد احسانی بساملا محسن ، غلبه ملا محسن بر شخص عیسوی ، ملا عبدالرزاق لاهیجی ، گوهر مراد ، میر ابو القاسم فندرسکی ، حاجی ملاهادی سبزواری ، آثار حاجی ملاهادی .

از صفحه ۲۹۶ تا ۳۰۷

علوم ، ریاضیه ، طبیعی و فنون

غریبه خفیه

تطور علوم عرب و نسبت آن با حکمت ، عربها بر میراث و ناسان

## ح

چه افزودند ، مقام تحقیق معمد بن زکریا الرازی ، انحطاط علوم پس از هجوم مغول ، علمای اسلام تاچه پایه مطالعات شخصی داشته اند ، تحقیقات جاحظ راجع بشعور مورچه ، علوم جدیده اروپائی در ایران ، علوم خفیه .  
از صفحه ۳۰۷ تا ۳۱۱

تواریخ - عمومی و اختصاصی و محلی  
تفوق عرب بر ایرانیان از حیث تاریخ نویسی ، تأثیر مضر تاریخ و صاف بعضی از تواریخ معتبره عصر اخیر ، قمر اغلب تواریخ عمومی فارسی علام ترقی در عصر جدید .

احوال رجال - سرگذشتهای شخصی

سفرنامه ها

متداول بودت کتب رجال فیما بین مسلمین ، انواع مختلف کتب رجال ، روضات الجنات ، قصص الطماء . نجوم السماء و سایر کتب احوال علماء ، خطاطان ، تراجم شخصی ، سفرنامه ، بستان السیاحه ، مطلع الشمس ، سایر مؤلفات معمد حسن خان .

از صفحه ۳۱۲ تا ۳۲۵

## فصل دهم

ترقیات سالهای اخیر

از ۱۸۵۰ میلادی بیه

نفوذهای تجدد آور ، دارالفنون ، نمایش ، نمایشهای میرزا جعفر قراچه داغی ، سه تیاتر برنس ملکم خان ، جریده تیاتر ، رمان ، عشق و سلطنت ، رمان تاریخی زمان کورش ، دام گستران یا انتقام خواهان مزدك ، شرلوک خمس در ایران و عثمانی .

مطبوعات

رواج چاپ در ایران ، پنج جریده مهم در آغاز امر ، بهترین جریده بعد از انقلاب ، چرند و پرند ، ابتکار دخیو در نظم و نشر ، دوازده سال اخیر ۱۹۱۲/۱۹۲۳ ، ایران و آلمان ، روزنامه کاوه دوره قدیم ، دوره جدید کاوه ، مقالات مهمه دوره قدیم کاوه ، مقام ارجمند دوره جدید کاوه در ادب و انتقاد ، دوره جدید ، بعضی از مقالات مهمه دوره جدید کاوه ، سال آخر کاوه ، ابرانشهر ، ترجیح تعلیمات آلمانی بفرانسوی برای محصلین ایرانی ، مطبوعات ایران بعد از جنگ بین المللی ، چاپخانه کاویانی در برلن ، پایان کتاب

از صفحه ۳۲۶ تا ۳۴۴

# تاریخ ادبی ایران

مجلد چهارم

از آغاز صفویه تا پایان قاجار

تألیف : ادوارد براون

ترجمه : رشید یاسمی



بیاد محبت‌ها و بنشان  
تشکرانی که به مادر  
خود مدیونم این کتاب  
را بوی تقدیم میکنم  
برون

مدامم در آغوش برداشتی  
نبودت زمن هیچکس بیش پیش  
دلش آشکار و نهان با تو است  
یوسف و زلیخای فردوسی

همانم که از چشم نگذاشتی  
گرامی تر بودم از جان خویش  
مرا هوش و جان و روان با تو است

پستان بدهان گرفتن آموخت  
بیدار نشست و خفتن آموخت  
بر غنچه گل شکفتن آموخت  
تا شیوه راه رفتن آموخت  
الفاظ نهاد و گفتن آموخت

گویند مرا چو زاد مادر  
شب بر سر گاهواره من  
لبخند نهاد بر لب من  
دستم بگیرفت و پایا برد  
یک حرف و دو حرف بر زبانم

بس هستی من ز هستی اوست  
تا هستم و هست دارمش دوست

## دیباچه

در تابستان ۱۳۰۴ شمسی جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در آن زمان ریاست اداره تفتیش کل معارف را عهده دار بودند در نظر گرفتند که دوره تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون انگلیسی بفارسی نقل شود پس سه تن از فضلا را بترجمه سه جلد نخستین و نگارنده را بترجمه جلد چهارم ترغیب کردند. از آنجا که این ضعیف از آغاز آشنائی با امور ادبی شوقی فراوان بتحقیق احوال شعرا و ادباء داشتم و از نقص و عیب تذکرها کاملاً مطلع و متأسف بودم این دعوت را بحسن قبول پذیرفته برخی از ایام عمر را در ترجمه این کتاب صرف کردم و وزارت معارف در همان اوقات (۳ مرداد ۱۳۰۴) نامه به پرفسور برون نوشته و او را از انجام یافتن دوره کامل تاریخ ادبیات تبریک و تحسین گفته برای ترجمه رخصت طلبید. پرفسور در پاسخ شرحی مبتنی بر اجازة ترجمه و جرح و تعدیل و افزایش و نقصان نوشته است چو آخرین مکتوبی است که پرفسور برون بایران فرستاده است عیناً نقل میگردد :

پانزدهم ایلول ۱۹۲۵

### جناب وزیر اجل اکرم

تعلیقۀ ایقۀ آن وزیر معارف پرور کمالات پناه الان زیارت کردید و باعث کمال امتنان و تشکر شد هر چند آن چهار جلد که در این بیست سال گذشته در تاریخ ادبیات ایران تألیف نموده ام بهیچ وجه لایق ترجمه بزرگان فارسی نبودم البته هرگاه رأی عالی آن معارف پناه بر آن قرار گرفت باعث کمال افتخار و ابتهاج گردد ولی خودم را مظهر ضرب الدنلی که داریم (در ملک کوران مرد یک چشم بیناست) میدانم هرگاه معلومات مغفل در خصوص ادبیات ایران در فرنگستان به نباشد هیچ دخلی بمعلومات علماء و ادباء ایران ندارد بلکه مرچه حاصل کرده ام از ایشان کتباً یا شفاهاً حاصل کرده ام و خوشه چین غرمن ایشان مثل آنچه شیخ میفرماید :

کمال همنشین بر من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم  
 بهیال مخلص هرگاه یکی از اکابر ادبی ایران کتابی در ادبیات ایران  
 تألیف فرماید مبنی بر اصول جدید و تنقیش و تنقیح و تنقید فایده اش بسیار  
 بیشتر خواهد شد خصوصاً از برای اهل فرهنگستان و خصوصاً در باره  
 آنچه متعلق باین عهد اخیر باشد ولی پرواضح است هرگاه رأی عالی  
 بر ترجمه کتاب این بنده فانی قرار گیرد با هر چه مترجم لازم داند از  
 اصلاح و تقلیل و تزئید باعث کمال افتخار مخلص باشد

همی شرم دارم که بای ملخ را      به حضرت شاه سلیمان فرستم  
 همی ترسم از ریشخند ریاحین      که خار مفلان بیستان فرستم  
**مخلص دعا گو ارادت شعار - ادوارد برون**

چهار ماه بعد از این تاریخ آن دانشمند ایران دوست در روز ۵ ژانویه  
 ۱۹۲۶ میلادی مطابق ۱۸ دیماه ۱۳۰۴ وفات یافت و همه ایرانیانی که از خدماتش  
 آگاه بودند قرین حزن و اندوه شدند انجمن ادبی ایران بنا بر پیشنهاد آقای حکمت  
 مجلس سوگواری خاص ترتیب داد چند تن از شعرا و فضلا مقالات و اشعاری حاکی  
 از شرح حال و اظهار حق شناسی قرائت کردند که همه آنها را مجله تعلیم و تربیت در  
 رساله جداگانه طبع و نشر کرد و عکس آن مرحوم را نیز بعنوان یادگار بفضلا  
 هدیه فرستاد

بسیاری نگارنده پس از چند ماه ترجمه کتاب را به وزارت معارف تسلیم  
 کرد که وسایل طبع آنرا فراهم کنند لیکن نظر بتغییر شغل جناب آقای  
 حکمت این نسخه در طاق نسیان و زاویه فقدان ماند چنانکه متجاوز از ده سال  
 کسی را بر وجود آن وقوفی و در استخراج آن از مخازن وزارت خانه میلی نبود  
 چون مقام وزارت معارف به آقای حکمت تفویض گردید ایشانرا دریغ آمد  
 که چنین رنجی بی ثمر ماند و با اینکه سه جلد مقدم ترجمه نشده بود از آنجا که  
 قسمت های کتاب استقلال داشت نگارنده را بطبع دفتر جلد چهارم تشویق و  
 مدد فرمودند.

(۱) در خلال این احوال یکی از فضلا موسوم بسیف پور قاطعی که از این ترجمه  
 آگاهی نداشت قسمتی از این کتاب را در اصفهان بطور خلاصه ترجمه و در ۶۸ صفحه کوچک  
 انتشار داده است و حاوی نکات خوب مخصوصاً فهرستی از مؤلفات برون است.

راقم سطور آن نسخه را بار دیگر مورد دقت قرار داد و بنا بر سفارش و اجازه مرحوم برون در جرح و تعدیل آن کوشید مطالبی که برای خوانندگان خارجی سودمند و تازه و برای ایرانیان توضیح واضح و تطویل بلاطایل بود حذف کرد و هر جا توضیحی ضرورت داشت بیفزود و ذیلی مشتمل بر احوال شعراء و اسامی مؤلفات این عصر بر کتاب الحاق نمود تا فایده آن تمامتر باشد باینکه برای تاریخ ادبیات فارسی تاحال کتابی باین خوبی و صحت و با این نظم و ترتیب و استقصا و انتقاد نگارش نیافته است بطوری که خود مؤلف نیز توجه داشته خالی از نقص نیست زیرا که احوال بسی از علما و فضلا و گویندگان مسلم را متعرض نیست من جمله محمودخان ملك الشعراء و سروش و فتح الله خان شیبانی که در عهد خود اشعر شعراء بوده اند و نیز بسی نکات راجع بسر گذشت شعراء عهد صفویه را محض اختصار حذف نموده است نگارنده در نظر داشت که در حدود امکان در ذیل صفحات یا در دنبال فصول این افتاده ها را ضبط کند و بعضی مطالب را توضیحی کافی تر بدهد مخصوصاً پس از دست یافتن به سه تذکره مبسوط خطی که مرحوم برون از آنها ذکر نکرده است یکی تذکره نصر آبادی و دیگر تذکره خلاصه الافکار تألیف ابوطالب و دیگری تذکره خوشگودرین چند کتاب مطالب بسیار راجع با کثر شاعران این کتب دیده شده که قابل الحاق بود اما بسبب ملاحظه خودداری کرد یکی بزرگ شدن کتاب دیگر مبدل شدن هیئت و نظمی که مؤلف بآن داده بود زیرا که در اکثر موارد فرع زیاده بر اصل میشد و تا این درجه تغییر و تعریف شایسته نبود پس آن یادداشتها را کنار گذاشت و بذکر ضروریات اکتفا کرد.

امید است که این زحمات در خدمت صاحب نظران موقع قبول یابد و در تقایم آن بدیده اغماض بنگردند چون دوستان مهربان آقایان محمد مهران و یعقوب انوار در با کنویس و اصلاح و تهیه فهرست این کتاب بذل همت و صرف وقت کرده اند در این جا از زحمات ایشان سپاسگزاری می کنم.

### شرح حال پروفیسور برون

استاد علامه آقای محمد بن عبدالوهاب قزوینی را در شرح احوال پروفیسور برون مقالانی است که در سال چهارم مجله ایران شهر درج شده است از آنجا که آگاهی آن دانشمند بر احوال برون دقیق تر و مستقیم تر از هر کسی است بهتر آن دانستیم که از میان منابع مختلفی که در دست است بیانات ایشان را با اختصاری که مناسب مقام باشد زیب این مقدمه قرار دهیم.

«کمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد زیرا که خدمات او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبود در عالم سیاست نیز خدمات شایان بوطن مانمود از ابتدای مشروطیت (۱۳۲۴) الی شروع جنگ عالمگیر (۱۳۳۲) زحماتی که او در طرفداری از ایران در اروپا کشید و مجاهداتی که در انبثات حقانیت ایران و اعتراض بر ضد سیاست بیگانگان نمود از نشر مقالات در جراید و تألیف کتب و رسائل و دادن کنفرانسها و ملاقات با رجال و وزراء فی الواقع بساورد کردنی نیست. بعقیده من از ابتدای افتتاح روابط منظم مابین ایران و اروپا از يك قرن باینطرف هیچکس از اروپائیهما این اندازه شهرت و نام نیک در ایران بهم نرسانیده و این درجه اخلاص و محبت عموم ایرانیان را بخود جلب نکرده است.

اما خدمات ادبی آن مرحوم را بجرأت میتوانم سوگو کند بخورم که مابین جمع مستشرقین اروپا و امریکا هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است و يك عمر تمام را از هیجده سالگی تا آخرین دقیقه حیات شصت و چهار ساله خود بدون خستگی باتمام قوای معنوی و مادی خود صرف احیای آثار ادبی ایران نکرده است و این همه مساعدات مالی برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی از کیسه شخصی خود بخود هموار ننموده است و مخصوصاً هیچکس بادییات و ذوقیات و مغنویات ایران یعنی بافکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خاص و عاری از هر گونه شوائب و اغراض سیاسی و جاهی و مالی نورزیده است.

فی الواقع وجود مرحوم براون برای ایران يك نعمت خدا داد و يك کنج باد آورد بود آنچه عجب تر از این که يك مردی از يك ملت اجنبی آن هم از اعظم

علماء و نویسندگان آن ملت در تمام مدت عمر خود طرفداری از ملت و مملکت ما بنمایند و محض خاطر ما با ملت و مملکت خودش طرف شده باشد !  
 برای اطلاع از شرح حال آن مرحوم از او ایسل عمر تا ۸ - ۱۸۸۷  
 ( ۶ - ۱۳۰۵ ) ه . ق . که سال سفر اوست بایران در سن ۲۷ سالگی رجوع  
 شود بمقدمه کتاب « یکسال هابین ایرانیان » تألیف خود او که کتابی بسیار جذاب  
 و دلکش است <sup>۱</sup>

برای تصور اجمالی از جنبه ادبی حیات آن مرحوم باید نظری افکند بمؤلفات  
 جلیله عدیده در این رشته که عده آنها ۱۲ کتاب بزرگ و ۲۲ رساله است <sup>۲</sup> و  
 شاهکار آنها کتاب « تاریخ ادبیات ایران » است در چهار جلد و این کتاب مهم در  
 خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا بلکه در باب خود یگانه و منحصر بفرد است  
 و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف ننموده است بلکه  
 هابین فارسی زبانان تاکنون کتابی باین نظم و ترتیب عجیب و با این بسط و تفصیل جاوی

( ۱ ) اسم این کتاب بانگلیسی A year amongst the Persians برای تکمیل  
 مطالب فوق سطری چند از کتاب مذکور و سایر آثار او بر بیانات آقای قزوینی میافزاییم  
 بروفسور ادوارد گرانویل برون از مردم نیوکاسل انگلستان پسرین بامین برون صاحب  
 کارخانه کشتی سازی بود در ۷ فوریه ۱۸۶۲ ( ۷ شعبان ۱۲۷۸ ه . ق ) متولد پس از فراغ  
 از تحصیل دبستانی بآموختن علم طب پرداخت و قصدش این بود که داوطلبانه وارد قشون  
 عثمانی شود که در آنوقت بآروسیه تزاری جنگ داشت زیرا که هم براون در جنگ کریمه  
 در خدمت نظام عثمانی بود و از روسهای تزاری تنفر داشت .

براون بهین نظر زبان ترکی را آموخت ولی بزودی دریافت که محتاج بفرهی و  
 فارسی هم هست پس در نزد دانشمندی موسوم بمعبد باقر بواناتی شروع بتحصیل فارسی  
 کرد این شخص در لندن مشغول تبلیغ دین اسلام بود براون در مجلس درس تفسیر قرآن  
 بواناتی حضور یافت پس از فارسی عربی را نیز آموخت و معلم عربی دارالفنون کبریج شد  
 و مسافرتی باسلامبول کرد و در ۱۳۰۵ ه . ق بایران سفر نمود یکسال در کرمان و یزد و سایر  
 شهرها ساکن شد و باهمه طبقات و فرقه های دینی آمیزش گرفت در کرمان مدتی در خانقاه  
 درویشان اقامت گزید در طهران بتحصیل حکمت و تصوف پرداخت معلم او درین فنون میرزا  
 اسدالله نامی بود ( مترجم )

( ۲ ) مؤلفات سیاسی او و مؤلفات راجع بیایه و متون فارسی که تصحیح و طبع کرده  
 در این حساب داخل نیست فقط کتب و رسائل ادبی او مقصود است



پروفسور ادوارد برون در لباس ایرانی  
عکس از کتابخانه آقای حسین ثقفی اعزاز

این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه چهل سال زحمت و تتبع است بظهور نیامده است و اصلاً این نوع تألیف متنوع محیط که در آن واحدهم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات هم تذکره الشعراء و هم معجم الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع الحکایات و هزار محاسن و مزایای دیگر مابین ما تاکنون مرسوم نبوده است و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود تا نمونه از وضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم ایران بیاید (مقصود از اندکی جرح و تعدیل این است که بعضی مطالب واضحی که فقط برای اطلاع اروپائیان لازم است ولی برای ایرانیان از قبیل توضیح و اضحات است در ترجمه فارسی باید از آن حذف شود مثل تفسیر سیمرغ یا مار ضحاک یا شب قدر یا گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده و امثال ذلك و از آنطرف ترجمه حال بعضی از علماء و ادباء و شعراء که بواسطه دسترسی نداشتن مؤلف در اروپا بکتاب رجال حاوی شرح حال آنها یا بدو این آنها در این کتاب مذکور نیست باید بر آن افزوده شود و این نوع سقط ها مخصوصاً در جلد چهارم که در خصوص فضلا متأخرین و معاصرین است فراوان است) اما در خصوص فعالیت سیاسی آن مرحوم در مدت هشت ساله ۱۳۲۴ - ۱۳۳۲ که اوضاع مضطرب ایران فکر او را مشغول داشت چون در خاطر ها است از تفصیل چشم میبوشد دو کتاب نفیس در این زمینه از خود به یادگار گذارده است یکی «انقلاب ایران» دیگر «مطبوعات و اشعار جدید ایران» بعلاوه چندین رساله جداگانه که اسامی آنها در فهرست مؤلفات آن مرحوم که خود او در سنه ۱۳۴۲ بطبع رسانیده مذکور است.

اما در خصوص تحقیقات راجع بیابیه باید رجوع کرد بمؤلفات مشهوره او در این موضوع که چگونه ابتداء کنجکاوی او در این راه از مطالعه کتاب کنت دو گوینو Comte de Gobinau بحرکت آمد و جداً در این راه دامن بر کمر زد ابتداء در اثناء سفر در ایران بابسیاری از اتباع این مذهب آشنائی پیدا کرد سپس در ۱۳۰۷ بهکاو قبرس رفت و بملاقات میرزا بحیی معروف بصبح ازل و میرزا حسینعلی معروف به بهاء الله نایل آمد و با خواص و مطلمین این طایفه مکاتبه کرد و بخواهش و نوید و پول کتب و رسائل و اسناد و اوراق آنها را بدست آورده و موفق گردید که دنباله تحقیقات کنت دو گوینو را که سال ۱۲۶۹ ه. ق. ختم میشد تا زمان خود امتداد دهد.

کنت دوگوبینو از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات کثیر در مواضع فلسفی و اجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره و مؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخ معروف به گوبینیسیم که مخصوصاً در آلمان پیروان زیاد دارد وی در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۸۰ بسمت نیابت اول و وزیر مختاری فرانسه در طهران اقامت داشته است چون بعد از قتل باب و پیش از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده اطلاعات مهمی در کتاب خود جمع کرده است استاد براون تحقیقات او را تکمیل و تصحیح کرد و بیغرضانه در مقابل انظار عالمیان نهاد در این باب مؤلفات معروف او از قرار ذیل است .

ترجمه مقاله سیاح باحواشی بسیار مفضل؛ ترجمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی، بعضی اسناد راجع بیابیه، نقطه الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی با مقدمه فارسی مبسوط .

اما سایر احوال آن مرحوم بطور اجمال عرض میکنم اگر چه سعادت در این نیازامری موهومی است ولی اگر در این عمر کوتاه چند روزه سعادت اضافی ونسی برای کسی بتوان فرض نمود می توان گفت که آن مرحوم سعید بود و جمیع یا اغلب موجبات سعادت در شخص او جمع بود .

یکی آنکه مزاجی سالم و بنیه قوی داشت و اگر حادثه غیر مترقبه وفات زوجه اش در میان نیمه آمد شاید سی چهل سال دیگر عمر میکرد دیگر آنکه هم شخصاً متمول و بانثروت بود<sup>۱</sup> هم حقوقی که از وظیفه تدریس دارالفنون کسب ریج عاید او میشد فوق کفایت بود دیگر آنکه در تمام عمر خود کار میکرد عیاش و بطال و تنبل نبود کاری هم که انتخاب کرده بود کاری نبود که برخلاف تمایل طبیعی خود برای کسب معاش بر خود تحمیل کرده باشد و چون شخصاً متمول بود هیچ مانعی برای او در بسط دادن مقصود و تحصیل کتب نفیسه و نویسانیدن نسخه ها و طبع و نشر مؤلفات در بین نبود هر طور آرزو میکرد پیش میرفت در وسط راه بواسطه فقدان وسایل

(۱) در وصیت نامه خود مقرر داشت که دوهزار لیره بدرسه پامپروک که در آنجا تدریس میکرد بدهند و همین مبلغ را هم بدارالفنون کسب ریج هدیه داد که صرف بسط و نشر زبان و ادبیات فارسی و عربی کنند و کتب نفیسه بدارند بخرند مجموع دارائی پرنسور براون معادل ۱۶۶ هزار لیره انگلیسی تقویم شده است .  
مترجم

مادی معطل نمیماند

دیگر آنکه یکی از بزرگترین آمال او تألیف تاریخ ادبیات ایران بود که میخواست در ایام حیاتش با تمام برسد این کتاب مهم که مدت تألیف آن قریب سی سال طول کشید در ایام حیات بانجام رسید و عجب اینست که جلد اخیر آن کتاب فقط یکسال و نیم قبل از وفات او از طبع خارج شد.

و نیز چون یکی دیگر از اسباب سعادت انسان عشق است خداوند این سعادت را هم برای او فراهم آورد و در سنه ۱۳۲۴ ه. ق. دختری از خانواده های نجیب کمبریج را که مدت ها قبل از ازدواج طرف تعلق خاطر او بود بحالۀ نکاح در آورد و از این تاریخ بعد موجبات خوش بختیش تکمیل شده بود از سرپای وجود او خوشی و مسرت میبارید.

از صفات مختصه آن مرحوم یکی پشت کار و وقوف العاده عجیب او بود گویا خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نکرده بود پرکارترین و پرشورترین جوانان را از میدان بدر میکرد و عموماً تا یکساعت بعد از نصف شب کار نمیکرد و صبح نمیدانم کی برمیخواست ولی همیشه ساعت هشت سرور و شسته و لباس پوشیده و بهادت انگلیسان ریش و سیل تراشیده سرپا بود و مشغول کار و تدریس و غیره میشد و من هیچ نفهمیدم که شخص هر قدر قوی بنیه و سالم المزاج باشد و هر قدر هم شوق بکار داشته باشد آخر چطور میتواند این همه کار کند ؟ و این همه چیز بنویسد این همه آثار از خود بیادگار بگذارد عده تألیفات او چه تألیف و چه ترجمه کتب فارسی ۱۷ عدد است و عده رسائل او ۳۲ عدد و عده دیباچه هائی که بزبان انگلیسی بر کتب فارسی یاعربی که باهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که بالتمام از آثار قلم شخص اوست بدون معاونت دیارالبشری جمیع امور را شخصاً متکفل میشد فقط در این سنوات اخیره زوجه اش در تصحیح نمونه های چاپی باو کمک میکرد.

اما کتب فارسی که تصحیح و طبع نموده است دو عدد است یکی تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی دیگر جلد دوم لباب الالباب عوفی اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است درین حساب آورده نشد و همچنین متن مقاله سیاح

و متن تاریخ گزیده که هر دو چاپ عکس است و تصحیحی در آنها بعمل آورده نشده است و نیز کتاب نقطه الکاف زیرا که طبع و تصحیح آن به اهتمام یکی از دوستان آن مرحوم که بملاحظات آن او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود و همچنین کتبی که بتصحیح بعضی از شاگردان یا دوستان او بطبع رسیده و فقط يك دیباچه انگلیسی بر آن افزوده در حساب آورده نشد آن مرحوم طبع آن کتب را بعضی خود بهمه گرفت و بعضی را بمخارج ( اوقاف خیریه کیه که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانید ،

دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه عجیب او بود بعلاوه یونانی و لاتینی و فرانسه و آلمانی سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی و عربی و ترکی را در نهایت خوبی میدانست هم علماً هم عملاً آن سه زبان را در کمال خوبی و تسلط حرف میزد و مینوشت زبان فارسی مثل زبان مادریش شده بود آنقدر اشعار و امثال و کلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت که کمتر ادیبی بیای او میرسید بواسطه کثرت قرائت کتب و سفرهای زیاد حکایات نادره بسیار دلکش در حفظ داشت که از مجالست او شخص سیر نمیشد در شرح حال هر شاعری یا حکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هر عصری فقط حکایات و حوادث بسیار ممتع را که جنبه دلکشی یا مضمون بدیعی یا حادثه غریبی در بر داشت متعرض میشد باقی حکایات راستاحسینی معمولی را حذف میکرد .

مرحوم برون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه در زبان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب میشد کتابفروشان بمنّت مخارج کتب او را تقبل میکردند و نفع میبردند و جهة اصلی آن مرحوم این بود که ادبیات ایرانی را بعموم اروپاییها بشناساند نه منحصرأ بزمره محدود علما و مستشرقین اینست که هیچوقت تألیفات خود را در دایره تنگ کتب علمیه فنیه خالص محصور نمینمود و میگفت انسان باید از ثمره زحمات خود عموم نوع بشر را بهره مند نماید و زکوة علم را به مستحقین آن که طبقه متوسط ناساند برساند والا علما و فضلا که خود در علم اغنیاء اند محتاج بزکوة نیستند این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتها کتب آن مرحوم است

طبع شعراءالی نیز داشت چنانچه بسیاری از اشعار فارسی را عیناً بشعر انگلیسی ترجمه کرده است و مطبوع شده است.

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست و دل باز بود و در اعانت بفقرا و مستحقین از هر ملت و مذهب خودداری از دادن پول یا پیدا کردن کاری یا واسطه شدن پیش کسی کوتاهی ننممود از هر کتاب که چاپ می‌شد مبلغ کثیری مجاناً برای عموم فضایی غرب و شرق می‌فرستاد و همیشه میگفت غرض اصلی از نشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل و انتفاع محتاجین بآن کتب نه چیز دیگر.

اما ذوق و حساسیت طبع و لطف مشرب اظهار صفات او بود سراپای او و جودش مفتون شعر و ذوقیات بود اغلب شاهکارهای ایرانی و عرب را از برداشت تمام حافظه را من البدوالی الختم حفظ بود قسمت عظیمی از اشعار خوب ایرانی را بشعر انگلیسی ترجمه کرده و از این راه بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی را که شعراء و حکماء و علماء ایران بمعنویات نوع بشر کرده اند همه را در اروپا شناسانیده و با آن زبان شیرین و قلم سحر خود منتشر کرده است.

مقالات استاد فاضل آقای قزوینی در شرح حال برون بسیار مفصل است و نقل همه آن در این مقدمه دشوار هر کس نمونه از بیان شیرین و حساسیت و دقت نظر استاد را بخواهد بر او لازم است که عین آن مقالات را بخواند از جمله مطالبی که بنظر این ضعیف باید افزود ذکر مجموعه خطابه‌های برون است در باب طب عربی که احوال چند تن از پزشکان نامدار ایرانی را بیان کرده است دیگر اینکه در هنگام شصت سالگی برون ۴۳ نفر از مستشرقین اروپا و جمعی از مشاهیر فضایی ایران برای قدردانی از خدمات او مقالات و رسالاتی نوشته در کتابی فراهم آوردند و در روز عید تولد او هدیه فرستادند و برون در مکتوبی که بتاريخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ نوشته و آقای قزوینی آنرا نقل کرده است راجع باین قدردانی چنین مینویسد.

«در این اواخر بعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن مخلص در سال شصتمین عمر خود (در ۷ فوریه ۱۹۲۱) یعنی گذشتن از پنجاه و نه سالگی

تبریکنامه با مدیحه بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عماد الکتاب<sup>۱</sup> که بیچاره از قراری که نوشته است چهار سال در حبس بوده است در قوطی نقره با کتاب مناسبی و دیگر يك قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان و یادگار بمخلص فرستاده بودند این لطف و مهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان را شخصاً هم نمی‌شناسم خیلی بر من اثر کرد و خجالت میکشم که این خدماتی جزئی را که بایران کرده ام باین درجه تقدیر بفرمایند و لسی حقیقه از هیچ شرفی که در مدة العمر حاصل شد اینقدر تفاخر و ابتهاج نکرده ام که از این . و نمیدانم بچه زبان یابچه وسیله بتوانم چنانکه باید و شاید از عهده شکر این نعمت کبری بدر آیم .<sup>۲</sup>

خرداد ۱۳۱۶ رشید یاسمی

(۱) حسین بن محمد حسین قزوینی ملقب بمعاد الکتاب از استادان معروف خطوط ششگانه (ثلث . رقا . نسخ ، تعلیق . شکسته . نستعلیق) بود از آثار او شاهنامه امیر بهادری و اوصاف الاشراف و دوره رسم الشق است اکثر کتبه های دولتی خاصه مدارس بخط او است بهترین نمونه کتبه نویسی او خطوط آرامگاه فردوسی در طوس است در ۲۶ تیر ۱۳۱۵ شمسی در سن ۷۳ سالگی در طهران بدرود حیات گفت در ۱۱ سال آخر عمر است فرمان نگاری دفتر مخصوص شاهنشاهی داشت قصیده که برای پرنسور برون فرستاده و یکی از اسباب رهایی او از زندان شده است در سال چهارم ابرانشهر درج است . برون در سن ۲۱۸ این کتاب تجدیدی شایان از او نموده است .

## مقدمه مؤلف<sup>۱</sup>

این جلد خاتمه وظیفه محسوب میشود که متجاوز از بیست و دو سال بانجام دادن آن همت گماشته ام جلد اول در ۱۹۰۲ و جلد دوم در ۱۹۰۶ انتشار یافت جلد سوم که عنوانش «تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه ناتار» است چهارده سال بعد نشر شد و این کتاب که از چهار قرن اخیر (۱۵۰۰ - ۱۹۲۴ میلادی) بحث میکند جلد چهارم محسوب است.

هر چند نمیتوانم این جلد را از حیث شکل ظاهری و فواید معنوی بر سه مجلد پیشین مرجح بدانم و هر چند از نقایص آن کاملاً آگاهم معذک بیش از آنها حاوی نکات و اطلاعات تازه و جامع تحقیقات و تفحصات مبتکر است.

در اروپا و قسمت اعظم ترکیه و هندوستان مشهور است که ادبیات ایران بشعر انحصار دارد و فقط همین نوع از آثار ادبی ایران شایسته توجه است و نیز گویند که از عهد جامی تا حال شعری که لایق خواندن باشد در ایران سروده نشده است این عقاید موجب شده است که کسی بنگارش تاریخ ادبیات ایران در چهار قرن اخیر همت نگماشته و اکثر کتب فارسی که منبع این اطلاعات بشمار است چاپ نشده مانده است.

باری نگارش این کتاب لذت بخش و اتمام آن موجب خرسندی و سپاسگزاری است لفظشها و نقایص آن چون باعث انتقاد و محرك حس کنجکاوی و تفحص میشود خود وسیله افزایش اطلاعات است اگر درین تألیف خطائی رفته باشد انتقادات منصفانه دانشمندان صلاحیت دار را بر مدح و تقریظی که هواخواهان و دوستان غیور از روی بی بصیرتی بکنند ترجیح میدهم و سعیدی فرماید.

کفیت ادی یا من تعد محاسنی      علانیتی هذا و لـم تدر باطنی

ادوارد . برون

۱۲ جون ۱۹۲۴

---

(۱) از این مقدمه معنی اختصار فقط بعضی مطالب ترجمه میشود.

# فصل اول

## ملاحظات کلیه راجع بسلسله صفویه

اهمیت تاریخی  
سلسله صفویه

ظهور سلسله صفویه در ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی ،  
نه فقط برای مملکت ایران و همسایگان او بلکه عموماً برای  
اروپائیز، واقعه تاریخی بسیار مهمی محسوب میشد . این ظهور  
نه تنها نشانه برقراری شاهنشاهی ایران و تجدید استقرار ملیت ایرانی است که مدت  
هشت قرن و نیم چون آفتابی در کسوف بود ، بلکه علامت ورود این مملکت در مجمع ملل  
و منشأ روابط سیاسیه است که هنوز هم تادرجه مهمی پایدار میباشد مستقر . ج . واتسن  
Mr. R. J. Watson که کتاب خود را موسوم به تاریخ اجمالی ایران از آغاز  
قرن نهم تا سنه (۱۸۵۸) از این عهد شروع میکنند با اهمیت آن کاملاً پی برده است :  
زیرا که فی الحقیقه این زمان عصر انتقال از قرون وسطی است بقرونیکه نسبت میتوان  
آنها را از قرون جدید نامید . غلبه عرب در اواسط قرن هفتم میلادی دین زردشت و  
سلطنت ساسانیانرا برانداخت و تا نیمه قرن سیزدهم که خلافت عربی بدست لشکر  
مغول زوال یافت ، این مملکت را ولایتی از ولایات خلیفه ساخت . راست است که  
قبل و بعد از این واقعه سلسله های مستقل ، یا نیمه مستقل ، در ایران سلطنت داشته اند ،  
لیکن آنها نیز اکثر از نژاد ترك یا تاتار بوده اند . مانند غزنویان و سلجوقیان و  
خوارزمشاهیان و خاندان چنگیز و تیمور ، و اگر سلسله ایرانی الاصلی مانند آل بویه  
موجود بوده فرمایش فقط بر قسمتی از کشور قدیم ایران جریان داشته است . سلسله  
صفویه بود که ایران را باردیگر « ملتی » قائم بالذات ، متحد ، توانا و واجب الاحترام  
ساخت و نفور آنها در ایام سلطنت شاه عباس اول (۱۵۸۷ - ۱۶۲۸ م) بحدود  
امپراطوری ساسانیان رسانید . در عهد این پادشاه پایتخت از قزوین باصفهان انتقال  
یافت و این شهر بر طبق ضرب المثل ایرانیان نصف جهان گشت و بر حسب قول

دون خوان Don Juan مدیومندو نامیده شد Medio mondo از بسیاری عمارات با شکوه و صنعتگران چیره دست و آمد و شد بازرگانان که از دیار بعید بآنجا روی میآوردند و هیئت های سیاسی که نه تنها از هند و ترکستان و عثمانی اعزام میگشتند بلکه تقریباً از کلیه ممالک اروپا از روسیه تا اسپانیا و پرتغال مأهوریت مییافتند، اصفهان شایسته این لقب بود.

فقدان تاریخ  
کافی و کاملی از  
سلسله مذکوره

با وجود اهمیت و کثرت مواد مفیده هنوز تاریخ<sup>۱</sup> کامل و صحیحی از سلسله صفویه به تحریر نیامده است. شرح های مجملی که سر جان ملکم و سر کلماتز مرخام، در تاریخ ایران خود، از این زمان داده اند، از حیث وسعت غیر کافی و از لحاظ تفصیل ناصحیح، و مبنی بر مواد محدودی است که بهیچوجه دارای صحت و اصالت نیست. کثرت و تنوع مواد و فقدان وسائل برای بدست آوردن غالب منابع مهمه اطلاعات و مخصوصاً اختلاف و تعداد السنه که کتب مربوطه بآنها نگارش یافته است موانع و عوائق عظیمه در راه شخصی که در صدد نگارش شرح صحیحی از این عهد بر آید ایجاد مینمایند. چهار سند بسیار مهم فارسی که در قسمت اول این عهد یعنی تا وفات شاه عباس اول، برشته تحریر در آمده بقرار ذیل است:

چهار منبع مهم  
فارسی که بطبع  
نرسیده است

صفوة الصفا که شامل شرح احوال شیخ صفی الدین مرشد معروف قرن سیزدهم و سر سلسله و جد اعلای خاندان صفویه است. نسب نامه سلسله صفویه که حاوی ترجمه گرانمایی از بزرگان قدیم خاندان مذکور است و مندرجات آن در جای دیگر بنظر نمیرسد، احسن التواریخ که در (۱۵۷۷ م) یکسال پس از وفات شاه طهماسب باتمام رسیده و حاکی از وقایع ایام دولت این پادشاه و پدرش شاه اسمعیل مؤسس سلطنت صفویه است، و تاریخ عالم آرای عباسی که تذکره مفصل و مبسوطی است از دوره جهاننداری شاه عباس اول. هیچیک از این چهار کتاب<sup>۲</sup> بطبع نرسیده و حتی ترجمه

(۱) از تاریخ ذیقیت کروسینسکی Krusinski و هاوی Haqway که راجع به دوره اخیر سلطنت صفویه است در فصل سوم صحبت خواهیم داشت (۲) پس از تحریر این قسمت یکی از مکاتیب ایرانی نسخه دلبذیری از صفوة الصفا که در پیش چاپ سنگی شده است برای من ارسال داشت.

نشده است<sup>۱</sup> و باستانهای عالم آرا هابقی بسیار کمیاب هستند خیلی سعادت‌مندم که  
دو نسخه از نسب نامه و عالم آرای عباسی که سابقاً بمرحوم سیرالبرت هوتم شیندلر  
تعلق داشته بدست آورده‌ام و از لطف بی پایان مستر ۱۰ ج . الیس منت دارم که  
نسخه خطی دو کتاب دیگر را تحت اختیار و مطالعه اینجانب گذاشته اند .

هر چند مورخین ازمنه اخیر که تاریخ عمومی ایران را نوشته اند از قبیل  
بی اعتباری رضاقلیخان در متمم روضة الصفای میرخواند باسناد اربعة  
تواریخ اخیره سابق‌الذکر دسترس داشته و مراجعه کرده اند، لیکن نه تنها  
فارسی مندرجات آنها را عیناً خلاصه نموده بلکه مطالب منقوله را  
بیرحمانه مغشوش و پیچیده ساخته اند .

شرح ذیل نمونه از این تخیلیط بوالهوسانه است . شاه عباس اول در جولای  
(۱۵۹۹ م) هیئتی بارو با اعزام داشت که روسیه ، لهستان ، آلمان ، فرانسه ، اسپانیا  
انگلستان و اسکاتلند را دیدار کرده بحضور پاپ روم و رؤسای ونیس برسند . اعضای  
هیئت عبارت بودند از سفیر ایران حسین علی بیگ<sup>۲</sup> و چهار نفر از نجبای ایرانی (که  
دن خوان در سفرنامه ایران آنها را کابالرو میخواند) و پانزده نفر نوکر ایرانی و  
سرانتونی شرلی eir Entfony herley معروف باتفاق پانزده نفر ملازم انگلیسی و دو  
نفر از کشیشان پرتغالی و پنج نفر ترجمان این هیئت از خط بحر خزر و ولکا گذشته ،  
اول به سکورفته پنج الی ششماه متوقف گشت ، سپس از راه آلمان با ایتالیا رفت ، لیکن  
معض اینکه مبادا از ورود آن هیئت بوینس نمایندگان عثمانی که اتفاقاً در شهر مذکور  
بودند برنجدن اجازه ورود نیافت در عوض در روم خوب پذیرائی شد تاریخ ورود هیئت  
مزبوره آوریل ۱۶۰۱ و مدت توقفش دوماه بود . پس از آن بکشتی نشسته از راه زن  
بجنوب فرانسه و از آنجا با اسپانیا ورود نمود اینجا سه تن از چهار نفر نجبای ایرانی

(۱) هر سه جلد عالم آرای عباسی در (۱۳۱۴ هـ ق) باهتمام و تصحیح آقا میرزا محمود  
کتابفروش خونساری در تهران چاپ سنگی شده است و سلسله‌النسب مغویه هم در برلین در  
چاپخانه ایران شهر بسال ۱۳۰۲ شمسی بطبع رسیده است . (مترجم)

(۲) دن خوان (۱۲۰ d) مشارالیه را «اوزن عالی بیگ» مینامد و آنتونیودی گووآ  
Antonio di Govea او را «اسن سلیبک» میخواند از این عبارت روشن میشود که قسمت  
اول اسم «حسین» بوده نه «اوزن» چنانکه من سابقاً گمان میکردم .

دین کاتولیک گرفتند و به دن فیلیپ Don Philippe و دن دیگو Don Diego و دن خوان Doe Juan ایران موسوم گشتند.

دن خوان  
ایران  
سیر آنتونی شرلی که از روز اول روابطش با همسفران ایرانی خود مصفی نبود در رم از هیئت اعزامیه جدا شد اما تا آن وقت سفرنامه های مستقلمی که خود و همراهانش<sup>۱</sup> مینوشتند ما را موفق میسازد که مشروحات دن خوان را از روی آنها سنجیده تکمیل و تصحیح نمائیم. دن خوان که از دین اسلام روی برگردانده بود جرئت نمیکرد بایران برگشته و بقعوبتی که برای هر مرتدی مهبیست دچار گردد، ناچار برای فهم خاتمه این واقعه حزن انگیز لازم است بمورخین ایرانی مراجعه نمائیم. در عالم آرای عباسی ضمن وقایع سنه (۱۰۲۲/۴-۱۶۱۳)<sup>۲</sup> شرح ورود سفیر پادشاه اسپانیا و چند کشیش و یک نفر نماینده ایرانی که از اروپا<sup>۳</sup> باصفهان باز میگشت بنظر میرسد. این شخص اخیر مورد خشم شاه عباس گردید و بدون اینکه اجازه توضیحی یافته و از خود دفاعی کند بصعترین وضعی کشته شد، شاه علت این اقدام را بقرار ذیل برای اسپانیولیا بیان فرمود که مشارالیه در ایام مأموریت مرتکب چندین عمل قبیح شده مثلاً با کتی را که بمهر پادشاهی مهور بود باز کرده و مضمون آنرا افشاء نموده است در عزای زوجه پادشاه اسپانیا سیاه پوش شده بود. و مکتوبیکه مصحوب او بیایپ ارسال گردید بتاجری فروخته که آن تاجر خود را بجای وی معرفی کرده و تمتع یابد اما اعظم خطایا که موجب سیاست بود اینست که با ملازمانی که همراه داشت چندان بدسلوکی مینموده و در آزار ایشان میکوشیده که چند نفر بدین ترسائی راضی شده از استخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده و بجزا رسید<sup>۴</sup>.

(۱) مخصوصاً رجوع شود به شرلی و برادران . . . تألیف یکی از اعضای همان خانواده چیسویک (Chiswick ۲۱۸۸) صفحه ۲۲ - ۳۵. (۲) ورق ۲۳۰ نسخه خطی من که دارای علامت (II ۱۴۰) است. (۳) هر چند اینجا اسم نماینده ایران دنگیزک شاملو ملقب بیوزباشی ذکر شده نه حسینعلی بیک چنانکه در کتاب دن خوان بنظر میرسد (۱۷۲ d) ولیکن بگمان من در یکی بودن این دو شخص شک نیست (۴) تفصیل در عالم آرا، چاپ تهران ص ۶۶۰ است. (مترجم)

حال باملاحظه ملحقات روضة الصفا که تاریخ عمومی ایران و تألیف رضاقلی خان است و در سنه ۱۸۵۸ م بتحریر آمده واقعه فوق را می‌بایم که بطور وضوح با مختصر تغییری، از عالم آرای عباسی نقل شده است، لیکن يك نکته مهم را بوالهوسانه دیگر گون جلوه داده اند زیرا که در روضة الصفا از قول شاه عباس منقول است که «اعظم همه جرایم اینکه چند کس مایل بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند وی چندان بسوء خلق و وخامت سلوک با ایشان عمل نموده و بدی بظهور آورده که آن نان نادم گشته بملت نصاری عود کرده در همان بلد بماندند» علت این تغییر و تغلیط عمدی تاریخ را من اینطور فرض میکنم که رضاقلی خان نخواسته است مردم را تشویق کرده و یاد آور شود که مسلمان ممکن است روزی عیسوی شود. و نتیجه که از این بیانات میخواهم بگیرم آن است که باید با کمال احتیاط بتواریخ اخیر ایران مراجعه نمود و در صورت امکان هر مطلب و واقعه را بایستی با اسناد معاصر آنها متکی ساخت.

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم میدانم با اشتباه سر جان ملكم يك اشتباه  
سر جان ملكم ملكم که علت آن مطالعه بی احتیاطانه منابع ایرانی است اشاره  
نمایم در سنه ۱۰۰۲/۴ - ۱۵۹۳ م که سال هفتم سلطنت شاه عباس بود جلال منجم پیش گوئی کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنای شاغل سریر سلطنت کند و توصیه نمود که شاه بایستی چند روز از سلطنت کناره گیرد و شخصی را که واجب القتل است بجای خود بر تخت نشاند تا تأثیر قران بر او وارد گردد، باین ترتیب عمل شد، و یوسف نامی در ظرف سه روز پادشاه گشت و شاه عباس دبیم سلطانی با او گذاشت. سر جان ملكم میگوید «یوسفی نام که مورخان ایران گویند کافری بود احتمال دارد عیسوی بود»<sup>۲</sup> لیکن این خطاست مشارالیه از جمله یکی از طوائف ضالّه اسلام موسوم بنقطویه بود که بتناسخ و دیگر مبانی کفر آمیز اعتقاد داشتند و در عالم آرای عباسی و بنقل از آن در ملحقات روضة الصفا شرح مشبعی از ظهور و قلع و قمع رؤسای مذهب مذکور مسطور است. پس ناگزیر اگر بایستی تاریخ حقیقی

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول ص ۵۲۷. (۲) ترجمه تاریخ سر جان ملكم جلد اول باب ۱۴ صفحه ۱۹۴ (چاپ هند ۱۲۸۷ هجری قمری) (مترجم)

صفویه بنگارش در آید لازمست بمنابع اصلیه مراجعه شود و مقدمه واجب است که کتب خطی موجوده طبع گردد.

### منابع اطلاعات

#### ترکی

معذالك تواریخ فارسی يك قسمت از موادى است كهسه برای چنین كاری مفید و در خور است، مراجعه بیادداشتها و تواریخ بیشمار ترکی، مطبوع و غیر مطبوع، كه از این زمان، خاصه ایام جنگ عثمانی و ایران كه تقریباً بلاانقطاع در قرن شانزدهم و هفدهم میلادى ادامه داشته، سخن میرانند، و از بعضی جهات ممتاز هستند، برای اكمال و اصلاح تاریخ عهد مذکور لازم و واجب خواهد بود. از همه مهمتر مجموعه نامه های دولتی عثمانی است كه فریدون بك، كمی قبل از سنه ۱۵۸۳/۹۹۱ م، جمع آورده و بمنشآت السلاطین موسوم کرده است مجموعه مذکور در دو مجلد بسال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ در اسلامبول چاپ و منتشر گردیده است، مكاتبات سیاسیه كه در این مجموعه گرانها و مجهول القدر، بر حسب قدمت تاریخی، تنظیم یافته، برخی بزبان عربی بعضی بترکی و قسمتی بفارسی است. از عهد امیر تیمور ببعد، اغلب مكاتب از وقایع و گذارشهای سیاسى روزانه ایران سخن رانده و قسمت اخیر جلد اول حاوی نامه هائی است كه فیما بین سلطان بایزید دوم (۱۴۸۲-۱۵۱۲ م) سلیم اول (۱۵۱۲-۱۵۲۰ م) و سلیمان اول (۱۵۲۰-۱۵۶۶ م) از طرفی و شاه اسمعیل (۱۵۰۰-۱۵۲۴ م) و پسر و جانشینش شاه طهماسب (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) از طرف دیگر مبادله شده است. همچنین وقایع بعضی لشكر كشى هامانند جنگ چالدران كه در ۲۳ ماه اگست ۱۵۱۴ اتفاق افتاد و بضرر ایرانیان خاتمه یافت شرح داده شده و روز بروز اخبار سیرقشون عثمانی بجلو و عقب، قید گشته است. بسیاری از نامه های دربارى ایران و عثمانی نیز هنوز بدست می آید كه بطبع نرسیده و از نظر تفحص مطالعه كنندگان نگذشته است<sup>۱</sup>

### تحریرات اروپائی

نوع سوم از مواد كه كاملاً نمیتوان از عهد ذكّر اهمیت معاصر صفویه آنها برآمد نوشتجات اروپائیانى است كه در این زمان بسمت

(۱) چند مکتوب مفید دولتی كه از دستورالانشار صاری عهده افتدى (متوفى بسال ۱۶۶۸/۱۰۷۹) ماخوذ است توسط مرحوم شارل شفر، در كتاب منتقبات آثار فارسی، (پاریس ۱۸۸۵) جلد ثانى، صفحه ۲۱۸-۲۵۹ و ۲۳۱-۲۹۰، با حواشی بسیار بطبع رسیده است.

مأمور سیاسی یا نماینده مذهبی یا بعنوان تجارت آمده اند. بواسطه خوشرفتاری که شاه عباس اول نسبت به یسویان ابراز مینمود عده آنها در ایام سلطنت او و اخلاف او همواره روی بغزونی داشت. بهترین شرحی از احوال و آثار آنها که بنظر من رسیده، شمه ایست که مرحوم شارل شفر M. Charles Schefer در مقدمه (صفحه 1.CXV) کتاب وضع ایران در ۱۶۶۰ تألیف پر رافائل در مانس Père Raphaël du Mans رئیس مرسلین کاپوسن باصفهان، نوشته است. این شخص بواسطه اخلاق پسندیده و اطلاعات وسیعه که داشته و بسبب پنجاه سال توقف در اصفهان (۱۶۴۴-۱۶۹۶ م) قولش قابل اعتقاد و استناد است. کتبی که مسیو شفر<sup>۲</sup> ذکر نموده بالسنه هلندی - انگلیسی - فرانسوی - آلمانی - ایتالیائی - لاتینی - پرتغالی و اسپانیولی تحریر یافته و مهمترین آنها در دو یاسه زبان مختلف منتشر گردیده است. معاریف مؤلفین این کتب (باستثنای فرستادگان اول ونیس بدربار اوزون حسن از قبیل کانرینوزنو Calerinozeno زوزفو باربارو Josepho Barbaro و آمبروزیو کنتارینی Ambrozio Contarini که بیشتر آنها در نصف اخیر قرن پانزدهم مسیحی یعنی قبل از طلوع سلسله صفویه بایران آمده اند) عبارتند از: آنتونی جنکینسن Anthony Jenkinson برادران شرلی Sherley کارت رایت Cartwright باری Parry و سر طوماس هربرت انگلیسی Sir Themas Herbert دیگر آنتونیودی گوو Antonio di Gouvea دن گارسیا دوسیلوا فیکروزا Dogareiacde Silva Figuerosa اولیاریوس Olearius تیکزیرا Teixeira بیترو - دلاوال Pietro della Valle تاوورنیه Tavernier تیونو Thevenot آخرین و مهمترین همه شاردن Chardin و بتی دلاکروا Pélis de Croix مسیو شفر احصایه خود را پیش از قرن هفدهم ادامه نمیدهد، لیکن برای تاریخ او اخر عهد صفویه و قبل از هجوم افغانها (۱۷۲۲ مسیحی) کروسینسکی Krusinsky که یکی از آباء زوزیت بود مورخ هنرمندی است و مراسلات تجار هلندی مقیم اصفهان که بعضی از آنها را دونلپ K. Dunlop

(۱) لرو، Leroux، باریس ۱۸۹۰، صفحه ۴۶۵ + CXV (۲) نباید کتاب مرآت الممالک تألیف سید علی رئیس، آمیرال ترک، را از جمیع این کتب دور داشت. آمیرال مزبور در سال ۱۵۵۴ - ۶ مسیحی، از راه خشکی، از هندوستان بترکیه سفر کرد. در قزوین شاه طهماسب از وی پذیرائی نمود. ترجمه انگلیسی این کتاب، که توسط وامبری Vamdeby صورت گرفته و بوسیله (کتابانی لوزاک لندن ۱۷۹۹) طبع شده، بسیار ناقص است.

در کتاب پرزیه Perziè هارلم Harlem ۱۹۱۲ (صفحات ۷-۲۴۲)، درج نموده است وقایع عهد خونین سلطه افغانها را بطور تفصیل روشن میسازد از این عصر تا انتهای قرن هیجدهم، نسبتاً عدّه قلیلی اروپائی بایران آمدند و متوقف گشتند، عات آن هم عدم استقرار امور مملکت و کثرت عوائقی بود که در راه هیئت اعزامیه و تجارت ایجاد شده و تادر جفهم تغییر رویه سیاست را باید دخیل دانست. مقصود از اعزام مأمورین سیاسی که در تمام عهد صفویه و کمی قبل از طلوع سلسله مزبوره از ممالک مختلفه اروپا بایران میآمدند، تقریباً در هر مورد جلب یک دولت متحدی بود که بادشمن خطرناک و نیرومند آنها یعنی عثمانی مقابله نماید. دوره اقتدار این دولت با فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳ میلادی) شروع شده و در عهد سلطان سلیم خان معروف به یاوز و سلیمان خان ملقب به قانونی (۱۵۱۲-۱۵۶۶) بذروه ترقی رسید. نخستین مصرو بیت المقدس را تسخیر کرد و خود را خلیفه خواند و دومین کمی مانده بود که شهر وینه را مفتوح سازد.

حملات عثمانیان بطوری سیاسیون اروپائی را هر عوب کرده بود که بوسبک Busbecq سفیر فردینان Ferdinand در دربار سلطان سلیمان مکنونات خاطر خود را در عبارت ذیل ظاهر نمود. «میان ما و ورطه هلاک فقط ایران فاصله است. اگر ایران مانع نبود عثمانیان بسهولت بر ما دست می یافتند. این جنگی که میان آنها در گرفته برای ما فقط مهلتی است نه نجات قطعی» در ۱۷۲۲ میلادی، که سلسله صفویه پس از فساد چندین ساله مضمحل گردید، تاهمدتی ایران معتنی به تلقی نشد و ترکها نیز برای اروپا دیگر خطری نداشتند. اختلاف مذهبی که در مدت دو قرن ریشه جنگ ترك و ایران را تقویت میکرد بعد از توسعه سیاست اتفاق آمیز نادر شاه، مقداری از حرارت و قوت خود را از دست داد در نتیجه این تغییرات تعقیب سیاست اولیه برای اروپا دیگر غیر لازم و ناممکن جلوه میکرد.

مهمترین مختصات  
سلسله صفویه  
اکنون پس از این احصاء اجمالی که مبنای اطلاعات ما را جامع بسلسله صفویه است، باید بشرح مهمترین اوصاف سلسله مذکوره بپردازیم زیرا که هر چند، بطور کلی، قضیه روشن باشد، تاریخ

(۱) تاریخ عثمانیان تألیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۸) صفحات ۲-۱۷۱ و کتاب حیات و مراسلات بوسبک Busbecq تألیف فورستر و دانیل Forster and Daniell (لندن ۱۸۸۱) جلد اول صفحات ۲-۲۲۱

زمان مزبور حاوی يك سلسله مسائل جالب توجه است این مباحث تحت عناوین: ملیت- صنعت و ادبیات قرار گرفته و ما مطابق همین ترتیب بمطالعه آنها مبادرت میورزیم.

## ملیت

از چه حیث میتوان اعمال سلاطین صفویه را ملی گفت

گفته شد که بهمت سلاطین صفوی، ایران، پس از هشت قرن ونیم، دوباره «ملتی گشت». این راست است، لیکن ملیتی که باین ترتیب ایجاد شد، با انواع ملت‌هایی که اکنون میان ما مصطلح است از بسیاری جهات متفاوت بود. زبان و نژاد که

ارکان ملیت است کمتر از مذهب در ملیت مذکور مؤثر واقع شدند. در هیچ زمانی نفرت و خصومت فیما بین عثمانیان و ایرانیان باندازه هشت سالی (۱۵۱۲-۱۵۲۰ میلادی)، که سلطان سلیم یاوز و شاه اسمعیل اول، از دو طرف «مبارز میدان بودند، شدت نیافت. مکاتبات دولتی این عهد که فریدون ییک بجمع آنها موفق شده است، از سبک مکاتبه سیاسی تجاوز کرده، بهتاکتی و زیاده روی عامیانه منجر گردیده است، و عبارت «اوباش قزلباش» لطیف ترین جملاتی است که سلطان عثمانی دشمنان ایرانی خود را بآن مخاطب قرار میدهد.

علت این عداوت شدید، که با کمال صراحت، از هر دو طرف، ییک نسبت، اظهار میگشت، تحت عنوان «مذهب» شرح داده خواهد شد، ولی باید دانست که این تنفر شامل نژاد و زبان ملتین نمیکشت. وقتی که امریکا وارد جنگ بین الملل گردید، در جراید دیده شد، که اهالی بعضی بلاد، برای اینکه کمال تنفر خود را از آلمان، و آنچه متعلق بآن دولت است، ابراز نمایند، کلیه کتب آلمانی را که در دسترس داشتند بآتش افکندند. اما هیچیک از عثمانیان یا ایرانیان قرن شانزدهم، برای اطفای آتش خشم خود، بچنین عمل کود کانه مبادرت نورزیده است. بالعکس این نکته قابل توجه است، که چون سلطان سلیم و شاه اسمعیل هر دو دارای ذوق و طبع شعر بودند. نخستین همواره بفارسی شعر میگفت، و دومین نیز کلیه اشعار خود را بترکی<sup>۱</sup> تحت تخلص خطائی منظوم

(۱) رجوع شود به تاریخ شاعری عثمانیان جلد دوم صفحه ۲۶۱ تألیف گیب F.J. W Gebb که شرح مختصری از دیوان فارسی سلطان سلیم داده است دیوان مذکور، از روی چندین

میساخت. تنفر عثمانیان نسبت به قزلباش از جهة معتقدات آنها بودند از این لحاظ که ایرانی هستند و زبان فارسی کما فی السابق لفظ قلم و لسان سیاست و ادب ترکها بشمار میرفت. اگر چه عداوت ایران و توران را، که شاهنامه فردوسی بتفصیل آن پرداخته است، هم ترکها و هم ایرانیان بخوبی میدانستند، سلطان سلیم، در مقدمه مکتوب عجیب آتی الذکر، مورخه آوریل ۱۵۱۴ (صفر ۹۲۰)<sup>۱</sup>، خود را بیادشاهان افسانه قدیم ایران، مانند، فریدون، کیخسرو و دارا تشبیه کرده و حریف ایرانی خود شاه اسمعیل را، افراسیاب ترک خوانده است.

.... اما بعد، این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب<sup>۲</sup> ما که قاتل الفکره والمشرکین، قانع اعداء الدین، مرغم انوف الفراعین،<sup>۳</sup> معفر تیجان الخواقین<sup>۴</sup>، سلطان الغزاة، والمجاهدین فریدون فر، سکندر در، کیخسرو عدل و داد، دارای عالی نژاد، سلطان سلیم شاه بن، سلطان بایزید، بن سلطان محمد خانیم، بسوی تو که فرمان ده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک<sup>۵</sup> روزگار، داراب گیرودار، افراسیاب عهد، امیر اسمعیل نامداری، سمت صدور بافت ....

از طرفی هم من در احسن التواریخ (در ذکر وقایع سال ۱۵۰۲/۹۰۸) فقط یک بیت یافته‌ام که در آن شاه اسمعیل، بطور قطع، با ایرانیان قدیم تشبیه شده است:

فروزنده تاج و تخت کیان      فرازنده اختر کاویان

نسخه، توسط مرحوم دکتر پول هرن Horn، بطور بسیار عالی و مجلل در برلین چاپ شده و از طرف امپراطور سابق آلمان در سنه ۱۹۰۴ بسلطان عبدالعزیز خان تقدیم گردیده است. چند قطعه از اشعار سلطان سلیم در نسخه خطی سلسله النسب صفویه متعلق باینتجانب مندرج است. همچنین رجوع شود بجله انجمن همایونی آسیائی متعلق بسنه ۱۹۲۱، صفحه ۴۱۲، که حاوی مطالب دیگر نیز هست.

(۱) رجوع شود بجله اول ص ۳۸۱ مجموعه فریدون یک. (۲) این دلیل قاطعی است برخلاف عقیده پروفیسور نالینو Nallino که از همین ایام سلطان سلیم مدعی مقام خلافت بوده، چنانکه فرزند و جانشینش سلیمانخان بعدها این ادعا را نکرده است. (۳) اشاره بفتح مصر است. (۴) خاقان لقبی است که بسلطین توران و ترک میداده‌اند و بقیعه من کلمه مغولی و تغییر از آقاآن و خان است. (۵) ضحاک همان آژی ده‌آک پادشاه ماردوش است که در آوستا ذکر شده و فردوسی ۱۰۱ غاصبی از نژاد عرب معرفی میکند.

از نام هفت قبیله که ارکان قزلباش بشمار میآیند، روملو، شاملو، موسیلو و غیره و از اساسی رؤسای مهم اردوی صفویه و از کلاسی که شعار جنگی آنها بوده، بخوبی معلوم میشود که تاجه پایه زبان ترکی در این عهد معمول بوده است. برطبق تاریخ کمیاب شاه اسمعیل شعار جنگی لشکر صفویه بفارسی عبارت «جاوید باد ایران» بوده و جمله ترکی که در میدان جنگ استعمال میشده از این عبارت مفهوم میگردد: «صدای قربان اولدیم و صدق الدینم پیروم مرشدم که شیوه و شعار فرقه ناجیه قزلباش است در میمنه و میسرۀ کارزار انداختند».

یک قرن پس از وفات شاه اسمعیل که پایتخت، از شمال ایران باصفهان انتقال یافت، ظاهر آراین ترکی هنوز مهمترین لسان درباری محسوب میشده است<sup>۱</sup> از این امثال که ممکن است چندین نمونه دیگر بآنها افزود بقدر کافی معلوم میگردد که احساسات و مقاصدیکه محرك و محیی ایرانیان عهد صفویه شده، (هرچند بلاشبیه همین احساسات سبب یکرنگی و تجانس گشته که اساس عقاید ملی است) چقدر با فکر ملتی که امروز در دماغ طرفداران اتحاد ترک و جوانان ایران رسوخ یافته، تفاوت و تباین دارد. این دو حزب اخیر اولین اصل مرام خود را تصفیه زبان ملی از مواد خارجی قرار داده اند. امروز از طرفی ملیون آنقره برخلاف سابق که بزبان قدیم الاحترام عربی از خلفای خود تبلیغ میکردند، جلوس خلیفه خویش را بزبان ترکی منادی در داده اند و از طرفی رضاخان فرمانده کل قوای ایران میکوشد که در مصطلحات نظام خود، کلمات ایرانی خالص وارد نماید.

### مذهب

هرچند مسلمین خود را به ۷۲ یا ۷۳ شعبه مختلف منقسم میدانند<sup>۲</sup> در ازمنه اخیر، که مباحثات و مناقشات راجعه باختیار و جبر و خلق قرآن. در درجه دوم اهمیت واقع گردید،

### اصول مذهب شیعه

(۱) دومین چاپ انگلیسی الباریوس Oleareus ملاحظه شود (لندن، ۱۶۶۹) صفحه ۲۱۲

(۲) رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی چاپ کور تون Cureron ص ۲ - ۳

میتوان گفت، که، اختلاف اساسی اصولی فقط میان اهل سنت و فرقه شیعه وجود دارد. اهل تشیع در آسیای صغیر - سوریه (در آنجا بمتولی که جمع آن متاوله است معروفند) هندوستان و سایر ممالک اسلامی ساکنند لیکن فقط در ایران مذهب تشیع آئین اکثر ملت و مذهب رسمی مملکت است. قبل از ذکر اینکه چگونه، در حدود سنه ۱۵۰۰ میلادی، مذهب مذکور، باغات صفویه، باین درجه از تعالی رسید لازم است، بطور اختصار، اصول آنرا بیان نمائیم و در این باب، بهتر از قول شهرستانی مؤلف دانشمند کتاب الملل والنحل که در نیمه قرن دوازدهم وفات یافته است نمیتوان مستندی یافت:

«الذین شایعوا علیاً علیه السلام علی الخصوص وقالوا بامامته و  
 قتل از  
 خلافته نصاً و وصیه اما جلیاً او خفياً واعتقدوا ان الامامة لا تخرج  
 شهرستانی  
 من اولاده وان خرجت فبظلم تكون من غیره او بتقیة من عنده  
 قالوا و لیست الامامة قضیه مصلحیه تناط باختیار العامة و ینتصب الامام بنصبهم بل هی  
 قضیه اصولیه هی رکن الدین لا يجوز علی الرسول اغفاله و اهماله و لا تفویضه الی العامة  
 و ارساله و یجمعهم القول بوجوب التعین و التنصیب و نبوت عصمة الائمة و جوباً عن  
 الکبائر و الصغائر و القول بالتبری و التولی قولاً و فعلاً و عقداً الافی حال الثقیة و تخالفهم  
 بعض الزیدیه فی ذلك و لهم فی تعدیه الامامة کلام و خلاف کثیر و عندک تعدیه و توقف  
 مقالة و مذهب و خبط و هم خمس فرق کیسانیة و زیدیه و امامیه و غلاة و اسمعیلیة و بعضهم  
 یمیل فی الاصول الی الاعتزال و بعضهم الی السنة و بعضهم الی التشیه»

هر گاه بخواهیم شرح فوق را مختصرتر و واضحتر، بیان نمائیم  
 وجه تناسب  
 باین عبارت میرسیم که کلیه متشیعین منکر و دشمن سه خلیفه  
 مخصوص تشیع  
 نخستین ابوبکر عمر و عثمان (معروف بخلفای راشدین) هستند  
 با ایرانیان  
 و معتقدند که علی، پسر عم پیغمبر و شوهر دختر او فاطمه که  
 عملاً و صریحاً پیغمبر او را جانشین خود معرفی کرد، بایستی پس از رسول خدای، خلیفه  
 مسلمین میگشت، و من جانب الله خلافت حق اخلاف او بوده، و در خاندان او بهیچوجه  
 نیابستی ائمه بطور انتخاب تعیین کردند، بلکه هر يك از ائمه مطابق سنت پیغمبر، که

علی را اختیار فرمود، جانشین خود را بایستی معرفی میکرد. در میان اشخاصیکه باین اصول کلیه ایمان آوردند، بسیاری بودند، که در جزئیات خلاف نمودند. جماعتی از شیعه اکتفا کردند باینکه امام از نسل علی باشد و باین سبب، محمد بن الحنفیه را، که از بطن زن غیر از فاطمه بود، با امامت شناختند و گروهی اعم از هفت امامی (اسمعیلیه) یاد و ازده امامی، که در اینجا اساساً روی سخن با نه است، امامت را خاص اولاد علی و فاطمه بنت رسول، دانستند، در زمان امام حسین يك عامل دیگر بر سایر مؤثرات افزوده شد. بنابر قول مورخین معتبر قدیم مانند الیعقوبی<sup>۱</sup> یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، بحاله نکاح امام حسین در آمده و از آنها امامزین العابدین متولد گردیده که از طرفی بواسطه فاطمه نسبش به پیغمبر میرسد و از طرفی بخاندان قدیم خسروان ایران می پیوست. پس عجیبی نیست که ایرانیان تا این پایه نسبت با و اولاد او، اظهار اخلاص و پرستش مینمایند!

اختلاف شیعه  
 از اینقرار ملاحظه میکنیم که اختلاف شیعه و سنی فقط از لحاظ اسماء و اشخاص نیست بلکه منوط باختلاف وضدیتی است که اصولاً میان مرام دموکراسی و عقیده آن اشخاصی موجود است که حق سلطنت را برای پادشاهان از مواهب و عطایای الهیه

میدانند. اعراب همیشه صاحب عقیده و افکار دموکراسی بوده و هستند ولی ایرانیان همواره سلاطین خود را دارای مرتبه خدائی یا نیمه خدائی میشناخته اند. بنا بر این در صورتیکه تصور وجود یک نفر حکمرانی، که از طرف ملت منتخب شده باشد، باین اندازه تنفر انگیز باشد، معلوم است، که تا چه پایه، تصور امام یا جانشین پیغمبری، که بطریق مذکور منتخب شود، مردود خواهد بود. از اینرو، فرقه امامیه یا اسمعیلیه اگرچه در عهد سلاطین سنی ترك نژاد، مانند غزنویان و سلجوقیان. در حال انقیاد میزیسته اند، لیکن همواره حصن های حصینی در ولایات ایران داشته اند.<sup>۲</sup> هر چند

(۱) در اواخر قرن نهم هجری تاریخ خود را برشته تحریر در آورده است. این تصنیف عالیقدر در سال ۱۸۸۳ توسط هورتسما Haurtsma در دو مجلد در مطبعه لیدن بطبع رسیده است. رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبی ایران تألیف من صفحه ۲۲۹ و نمره ۲ Ad Calc (۲) در کتب عهد سلجوقیان از قبیل سیاستنامه و راحت الصدور شرحهای کافی وافی از این مسئله مسطور است.

در زمان سلطنت آل بویه و بعضی از سلاطین مغول خاصه غازان و خدا بنده (الجاتیو) تا حدی روی استراحت میدیده اند لیکن دوره قدرت و فرمانفرمائی آنها بر سر تاسر ایران از عهد صفویه شروع میگردد .

اصل و نسب  
صفویه  
صفویه که بودند؟ چه وقت با این حرارت بمذهب شیعه  
گرویدند و چگونه باستقرار قدرت و تفوق خویش توفیق یافتند؟  
صفوی صفی است مشتق از کلمه صفی که یکی از مشایخ معروف  
صفویه و تمام اسم اوصفی الدین بوده است، وفاتش در کیلان بسال (۱۳۳۴ میلادی)<sup>۱</sup>  
و در سن هشتاد و پنج سالگی اتفاق افتاد .

این شخص مدعی بود که به بیست و هشت نسلش با امام هفتم موسی کاظم میرسد<sup>۲</sup>  
باتوجه بآنچه مورخ و سیاسی بزرگ رشیدالدین فضل الله در رسائل<sup>۳</sup> خود نسبت  
باو نوشته و با مطالعه کتاب بزرگی که بنام صفوة الصفا، کمی پس از وفاتش مبنی بر  
قول فرزندش صدرالدین، تحریر یافته است، در اهمیت و معروفیت او شکی باقی  
نمی ماند. مورخینی که بعد ها تاریخ این سلسله را نوشته اند مستقیما یا بطور غیر مستقیم  
بیانات صدرالدین را نقل نموده اند. شاه اسمعیل مؤسس سلسله بشش پست باو میرسد  
ولیکن من هیچ مدرکی نیافتم که شیخ صفی نیز مانند اخلاف خود باین شدت پیرو  
عقاید شیعه بوده باشد. تنها سند ضعیفی هم که قابل اعتناء است عکس این را ثابت  
میکند زیرا که رؤسای ازبکیه، در مکتوبیکه بطهماسب ولد شاه اسمعیل نوشته اند  
(۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ م) میگویند شنیده ایم شیخ صفی الدین سنی ثابت العقیده بوده است  
و اظهار تعجب میکنند از اینکه شاه طهماسب: «نه از حضرت مرتضی علی بیروی میکند  
و نه از جده اعلای خود متابعت دارد» خواجه علی که نوه صفی الدین و از اجداد شاه  
اسمعیل بوده اول کسی است که اعتقاد راسخ باصول تشیع ابراز داشته<sup>۴</sup> و در خواب

(۱) صبح دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ هـ ق عالم آرای عباسی صفحه ۱۰ (مترجم) (۲) برای  
اطلاع از نسب نامه کامل به جلد انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ۱۹۲۱ و نمره ۱  
Ad calc رجوع شود. (۳) بهمان جریده صفحه ۴۱۷ و ۴۱۸ مراجعه شود. (۴) جریده  
انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ۱۹۲۱ ص ۴۰۸ - ۴۰۷ دیده شود.

با ائمه صحبت نموده است و نوه او جنید و نیره اش حیدر نخستین اشخاصی بوده‌اند که عقیده خود را اظهار داشته، و تیغ در کف، در میدان جنگ مرگ را استقبال نموده‌اند. بیان اینکه صفویه در پس در اول قرن پانزدهم صفویه. فقط مرشد و پیر طریقت بوده و رئیس روحانی جماعت روزافزونی از طرف درویشان محسوب می‌گشتند و در نتیجه تبلیغات قویه<sup>۱</sup> نه تنها در ایران بلکه در نواحی ترك نشین آسیای صغیر نیز مریدان بسیار پیدا کرده بودند. از قتل عام دهشت انگیزی که سلطان سلیم خان در آغاز لشکر کشی بر ضد شاه اسمعیل (۱۵۱۴م)<sup>۲</sup> از شیمیان مملکت خود نمود، و قریب چهار هزار نفر را از دم شمشیر گذرانید معلوم می‌شود که، تبلیغات صفویه تاجه اندازه مؤثر و برای آینده آنها امیدبخش بوده است رئیس خاندان صفویه، حتی پس از عروج برار بکه سلطنت، برای این مریدان و درویشان با کبازی که شمار جنگی آنها را ذکر نمودیم. مرشد و پیر طریقت، محسوب می‌گشت.

شاردن Chardin و رافائل دو مانس Raphaël du Mans

اصطلاح

و سایر مورخین معتبر، سیاسیون و نویسندگان اروپائی معاصر خود را که معمولاً بسلاطین صفویه «صوفی اعظم» می‌گفته‌اند،

صوفی اعظم

استهزاء کرده و نظر خود را چنین بیان نموده‌اند، که صوفیان عموماً فقیر و تنگدست و سست ایمان و منفور و مطرود هموطنان بوده‌اند و بعید مینماید که، پادشاهان عظیم الشأن ایران، نام آنها را عاریت کرده باشند. لیکن تواریخ فارسی زمان صفویه، حتی سلسله‌النسب که با کتایب رافائل دو مانس در یک وقت نوشته شده است، بالاخص احسن التواریخ و بعضی کتب مقدم بر آن، صوفیان را، مخصوصاً آنان که در روم، (ترکیه آسیائی). ساکن بوده‌اند، بمنزله زبده لشکر صفویه محسوب کرده‌اند. در کتب مزبور میبینیم که «جانسپاری و مردانگی» و دیگر خصال ستوده را «لازمه صوفیگری» دانسته‌اند و «اعمال ناشایست و عصیان آمیز را باشخاص «ناصوفی» منصوب نموده‌اند. پس چه جای تعجب است اگر شخصی که نه تنها شاه ایران. بلکه مرشد این قبیل درویشان و صوفیان فداکاری باشد که سیاحان و نیسی را از شجاعت خویش به حیرت افکنند،

(۱) بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف گیب Gibb رجوع شود جلد دوم ص ۲۲۸ - ۲۲۷

(۲) ایضاً ص ۲۵۹ و ص ۷۳-۷۱ niafi (۳) اوضاع ایران در ۱۶۶۰ چاپ شهر صفحه ۱۶-۱۷

در اروپا « بصوفی اعظم » معروف گردید! در هر حال بهتر از این وجه تسمیه بدست نیامده است.

ظاهراً مدتی در اروپا مشهور شد که صوفی از سوفس یونانی مشتق است این نظریه کویا مبنی بر تذکر قصه مغانی است که ولادت عیسی را مژده دادند در هر حال دن خوان ایران Don Juan of persia<sup>۱</sup> با جدی بلیغ این وجه تسمیه را رد کرده است، و پس از بیان اینکه چگونه شاه اسمعیل بلافاصله، بعد از فتح تبریز لقب « صوفی بزرگ ایران » را اختیار کرد میگوید: « صوفی نه به معنی حکیم و دانشمند است. چنانکه بعضی مورخین گمان کرده و بغلط آن را از کلمه سوفس یونانی مشتق دانسته اند. بلکه صوفی از صوف میآید که در فارسی بمعنی بشم یا (پنبه) است »<sup>۲</sup>

سرعت ترقی شاه اسمعیل یکی از وقایع قابل دقت تاریخ ایران است، خاصه با ملاحظه ایام طفولیت او، که در نهایت پریشانی و بیمناکی میگذشت شیخ حیدر پدرش در ۱۴۹۰ میلادی بقتل رسید در این وقت اسمعیل سه سال داشت<sup>۳</sup> و خود و دو برادرش که یکی از آنها سلطان علی برادر ارشد بود و در حدود سنه ۱۴۹۵ میلادی در میدان جنگ کشته شد همواره از ظلم و تطاول امرای ترکمان سلسله (آق قویونلو) در خطر جانی بودند. و چند بار بهمت صوفیان وفادار از چنگال مرگ رهایی یافته و از تملک جان بردند. هنگامیکه شاه اسمعیل در سن سیزده سالگی، از لاهیجان، باردیل روی آورد که با صاحب سلطنتی گردد یا در عرصه رزم جان بسپارد، فقط هفت نفر از صوفیان همراه داشت لیکن در هر مرحله جمعی بمدد او میرسیدند، چنانکه در طارم، اردوی او بهزار و پانصد نفر بالغ شد و چون بقصد حمله بفرخ یسار، شیروانشاه، بارزنجان ورود نمود، لشکر بهشت هزار نفر رسیده بود. در عرض یکسال تبریز را گرفته. تاج ایران را بر سر نهاد و مشاورین خود را که میخواستند او را از اعاشه مذهب شعیه و تحمیل آن بر عایا و متابعین مانع گردند با تحقیر تمام دور نمود.

(۱) چاپ Valladolid ۱۶۰۴ (ورق ۲۵) (۲) کروسینسکی نیز با این نظر موافق است رجوع شود بصفحه ۶۸ ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۳) در پنجم رجب ۸۹۲ هجری (۲۷ جون ۱۴۸۷) متولد شد.

وقتی باو گفتند که دو ثلث اهل تبریز سنی هستند و اشاعه رسوم شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تالانه موجب اغتشاش خواهد شد. شاه گفت: «خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه منند و من از هیچکس باک ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمیگذارم». اسمعیل گفتار و کردارش یکی بود بمحض اینکه تهدید مذکور را بر زبان راند تمام مردم طوعاً و کرهاً فریاد «بیش باد و کم مباد» برداشتند.

اسمعیل با وجود خشونت و خونخواری که از خود نشان میداد بطوریکه سیاحان ونیزی احوال او را شرح داده‌اند، دارای بسیاری صفات و اخلاق جاذب و جالب بود، حسب القول کاترینوزنو Caterinozeno شاه اسمعیل در سن ۱۳ سالگی «سیمائی نجیب، و ظاهری حقیقه شاهانه داشت ... صفات روحیه اش نیز با جمال جسمانش متضاد نبود، هوش و فراستی قوی و طبع و همتی چنان بلند داشت، که در این سن عجیب، و باور نکردنی بنظر می‌آید». آنژیلیو Angellio در حق او گوید که: مردم او را چه برای صباحت منظر و چه برای عادات پسندیده اش عاشقانه دوست میداشتند. و در وصف ایامیکه بدوره رجولیت بالغ شد گوید: «زیبا و خوش رو و دلپذیر و میانه بالا است سبک پیکر و خوش اندام و فربه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخ است از ریش و سبیل فقط سبیل را گذاشته و دست چپ را بجای راست بکار می‌اندازد. مانند خروس جنگی بیباک و بیش از هر یک از امرای خود نیرومند است. در مسابقه تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد. این تاجر گمنام پس از بیان اعمال شاه اسمعیل در تبریز چنین میگوید: «بعد از نرون<sup>۱</sup> گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد» اما کمی بعد در قیصریه در همین باب گوید: «فرمان داد اعلان کنند که چون این شهر از بلاد موافقین ماست هر کس آذوقه برای فروش بیاورد بنرخ عادل قیمت خواهد گرفت و هر یک از افراد سپاه، که مشتی کاه بجبر گرفته و قیمت نپردازد، بقتل

۱ - نرون امپراطور رم از (۵۴ - ۲۶۸ م) سلطنت نموده و هر چند در اوائل پادشاهی رحیم و مهربان بود. بزودی خود را بیباک تر و خونخوارترین افراد بشر معرفی کرد. قساوت قلب او ضرب المثل است (مترجم)

خواهد رسید، چند سطر بعد او را چنین وصف میکند: «مانند دوشیز گان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است، بدست چپ کار میکند: و از تمام امرای خویش قویتر است.» و نیز گوید: «رعایا و متابعین این صوفی را مانند خدا میپرستند و سپاهیان چنان بوی معتقدند که اغلب بی اسلحه بمیدان میروند و عقیده دارند که پیر آنها اسمعیل در گرمگاه جدال مراقب و محافظشان خواهد بود».

**مقایسه تبلیغات صفویه و عباسیان**  
 نزدیکترین واقعه متشابه تاریخی، که با نهضت صفویه قابل مطابقت باشد، بنظر من تبلیغات است که ابو مسلم خراسانی در نصف اول قرن هشتم میلادی، برای استقرار خلافت عباسیان مینمود و با آن خوبی قرین کامیابی و ظفر گردید. هم تبلیغات ابومسلم و هم تبلیغات صفویه ظاهراً و بالاراده مذهبی و باطناً و بلا اراده نژادی بود. تنها اختلاف موجوده اینست که دومین بمانعی قوی و صعب، یعنی سلطان سلیم عثمانی مواجه گشت و نخستین با خلیفه اموی، مروان، سروکار داشت. و از این راه دایره ترقی و جهانگیری صفویه محدودتر از عباسیان شد. و در حالیکه دولت عباسی بر تمام ممالک اسلامی فرمانروائی یافت صفویه فقط بر ایران مستولی شد. هر چند در مدت قلیلی عثمانی را نیز مرعوب و مرتعش ساختند. ترس محرکترین عواملی است که شخص را به بیرحمی میکشاند و همین ترس سلطان سلیم را واداشت که قریب چهل هزار نفر از اتباع شیعه خود را بخون آغشته سازد. ولی ترس را نباید علت منحصر بفرد این قساوت محسوب نمود، خشم و نامرادی را نیز باید بشمار آورد زیرا که سلطان سلیم از جمله اشخاصی است که امروز آنها را پان اسلامیت (مایل بتوحید سیاسی ملل اسلامی) میخوانند و از شدت جاه طلبی نه تنها میخواست سلطان بزرگترین و نیرومندترین ممالک اسلامی باشد، بلکه آرزو داشت بر تمام عالم اسلام فرمانفرما گردد. فتوحات او در مصر و مکه و مدینه (۱۵۱۷ م) و اخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفه عباسی که خواه بوعبد و خواه بوعید، یا بهر دو جهت، در تفویض آن خودداری نکرد، مقدمه بود برای حصول آرزوی دیرین، لیکن وجود شاه اسمعیل خارراه او بود زیرا که مذهب شیعه را مانند سدی عظیم میان سنیان عثمانی و مصر و سایر ممالک غربی و هم مذهب آنها که در افکار شرقی، از قبیل ترکستان و افغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند برافراشته بود ایرانیان نه فقط سلطان

سلیم را خلیفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند. فتحی که در چالدران در (اگست ۱۵۱۴) نصیب ترکها شد به نتیجه قطعی نرسید زیرا که سپاهیان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند و نیز فتح مصر را، که پس از جنگ چالدران واقع شد، از نتایج مطلوبه عاری ساخته، جراحی دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام و مانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانه ترکها و سبب استفاده اروپا گردید. از سال (۱۵۰۸م) که بغداد بتصرف ایرانیان درآمد تا سنه (۱۶۳۸م) که بطور قطع بدست ترکها افتاد، این پایتخت قدیم اسلام در تحت تأثیر جزرومد جنگهای بی حساب، چندین بار از این دست بآن دست گشت و بالاخره بواسطه ضعف و سستی روز افزون آخرین پادشاهان صفویه، دولت عثمانی صاحب بلا معارض بین النهرین شد.

## صنایع و ادبیات

یکی از مسائل عجیب، و در بادی نظر لاینحل، زمان صفویه فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی قحط و فقدان شعرای مهم است. معماری و نقاشی و سایر صنایع فوق العاده ترقی نمود، عمارات عالیه عمومیه که شاه عباس سرتاسر کشور خود خاصه اصفهان را بآنها مزین ساخت، از آن عهد تا کنون نظارگان را بحیرت و تعجب انداخته است. بهزاد و دیگر صنعتگرانی که در دربار تیموریان هرات مشهور آفاق شدند، جانشینانی مثل رضای عباسی و همکنانش یافتند. اما اگر چه در تحفه سامی او سایر تذکره ها و تواریخ زمان نام جماعتی کثیر از شعراء ثبت شده است، برای ما مشکل است که یکی از آنها را (باستثنای جامی و هانفی و هلالی و سایر شعرای خراسان که حقاً بقایای مکتب ادبی هرات بودند در درجه اول محسوب بداریم در طول عمر طوفانی هفتاد ساله امیر تیمور، باستثنای حافظ بزرگ، که همراه در تحت الشعاع خود داشت، لااقل هشت الی ده نفر شاعر بودند که هر کس راجع بادیات ایران چیز

۱ - این تألیف سام میرزا پسر شاه اسمعیل که تذکره شعرای معاصر است یکی از کتب است که لازم است بزودی طبع و انتشار یابد (مؤلف) (قسمت پنجم این کتاب که مخصوص احوال شعراء است بهت مولوی اقبال حسین در سال گذشته طبع و نشر شد) (در پته هندوستان) (مترجم)

بنویسد، آنها را نمیتواند از نظر دور دارد لیکن در دویست و بیست سال سلطنت صفویه، تا آنجائی که من توانستم بتحقیق برسانم، بدشواری یکنفر را میتوان در ایران یافت، که دارای لیاقت بارزه و قریحه مبتکره باشد. عمداً گفته شد: «در ایران» زیرا که جمعی از شعرای نامدار ایرانی که عرفی شیرازی (۱۵۹۰م) و صائب اصفهانی (۱۶۷۰م) شاید مهمترین آنها باشند، زینت بخش دربار سلاطین مغولی هندوستان بودند. این اشخاص اولاد مهاجرین و مجاورین ایرانی و متولد در هند نبودند بلکه خود از ایران بهند رفته و پس از توانگر شدن و شهرت و ثروت رسیدن بوطن خود مراجعت نموده اند. از اینجا معلوم میشود که علت فقر زمان صهیبه از شاعر نامدار بیشتر نبودن مشوق و مربی بوده تا فقدان قرایح و طبایع هنرمند. این حقیقت را رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء تذکر داده و از مستشرقین اروپائی مرحوم دکترانه D. Ethé که راجع بشعرای ایران تألیفاتی دارد همچنین بذکر این مسئله مبادرت ورزیده است. با این تفاوت که مستشرقین اروپائی معمولاً جای را آخرین شاعر بزرگ ایران دانسته معتقدند که در مدت چهار صد سالیکه از وفات او میگذرد ایران شاعر جلیل القدری بوجود نیآورده است، ولی رضا قلیخان بعضی از شعرای عهد خود را نیز از قبیل قاضی-فروغی و یغمادر طبقه نخستین جای میدهد بنظر من مشارالیه در این طبقه بندی محقق است.

از اینکه در عهدی بآن باشکوهی و قدرتی بآن دوام هیچ  
 علل این فقر شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است بقدری متعجب شدم

که بر فیق دانشمند و همکار محترم خود میرزا معتمد خان قزوینی که محصلین آثار ایرانی بی اندازه رهین مساعی و دقت نظر او هستند مراسله نوشته و بطریق ذیل استفسار نمودم. اولاً آیا این قضیه را مسلم و لایق بحث میدانند یا خیر ثانیاً از چهارم میتوانند آن را حل نمایند در پاسخ مکتوبی بتاریخ ۲۴ می ۱۹۱۱ نوشته و ارسال داشتند که مضمون آن از اینقرار است:

«علی ای حال شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر  
 نظر میرزا محمد فارسی بی پایه پستی افتاده است و حتی يك شاعر درجه اول هم  
 خان در این عصر بظهور نیامده است، بزرگترین علت این قضیه چنانکه  
 خودتان هم بشرح آن پرداخته اید، ظاهراً اینست که سلاطین صفویه بر حسب نظریات

سیاسیه و ضدبنی که با دولت عثمانیه داشتند بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائیکه از اصول و قوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند مینمودند. اما اگرچه علمای مزبور مساعی جمیله در توحید مذهبی ایران بکار بردند (که نتیجه آن وحدت سیاسی مملکت شد) و اساس ایران فعلی را که ساکنینش علی العموم دارای مذهب و لسان و نژاد واحد هستند برپای نمودند لیکن از طرف دیگر از لحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف و بقول خودشان هر چه متعلق بکمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جدی اظهار نکردند. بلکه بانواع وسائل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیرا که نمایندگان مزبور اغلب در قوانین و مراسم مذهبی بطور کامل استقرار نداشتند صوفیه را مخصوصاً باقسام سختی و خشونت تعقیب نمودند و بجای وطن و نفی بلد و قتل و مؤاخذه محکوم کردند بعضی راهم علماء شخصاً یا بر حسب فتاوی خود عرضه شمشیر یا طعمه آتش کردند. علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است بطوریکه اطفای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود. از اینجهت در عهد سلطنت دودمان صفویه فضل و ادب و شعر و عرفان ایران را وداع گفته صوامع و تکایا و خلوتها و خانقاههای درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتاسر ایران نمانی از این ابنیه خیریه مسموع نمیشود در صورتیکه مثلاً در زمان ابن بطوطه این قسم مؤسسات در هر شهر و قصبه و دهی دیده میشد سیاح مزبور مفصلاً شرح میدهد که چگونه در هر منزلی یکی از این عمارات رسیده و در آن بار سفر میگشاده است. اکنون نام و نشانی از آن بناها پیدا نیست. کسیکه از احوال و اوضاع دوره صفویه مطلع نباشد متحیرانه از خود میپرسد آیا این همان ایران و دین ساکنینش همان اسلام است؟ اگر چنین است پس چرا در سرتاسر مملکت يك خانقاه بنظر نمیرسد ولی در بعضی ولایات ترکیه که تحت اختیار صفویه نمانده اند مانند بین النهرین سلیمانیه و کردستان بسیاری از همان ابنیه که در ایام مسافرت ابن بطوطه موجود بود هنوز دیده میشود.

«باری در عهد صفویه بجای شعرا و حکمای بزرگ فقهای مثل مجلسی - محقق ثانی - شیخ حر عاملی و شیخ بهائی و غیره بظهور رسیدند که در بزرگی آنهاشکی نیست ولیکن بی اندازه سخت و خشک و متعصب و متکلف بودند.

شعراى مديحه سرا  
 بیشتر شعراى مشرق زمين كه شغلشان شاعريست مديحه سرا  
 هستند. واگر قول رضاقلی خان را صحيح بدانيم كه گوید سلاطين  
 در خدمت صفويه  
 بزرگ صفوی خاصه شاه طهماسب و شاه عباس اول مایل بودند  
 منزلی نداشته اند  
 شعرا را بجای آنكه در مدح آنها قصیده بسازند در منقبت ائمه  
 اطهار شعر بگویند این نیز يك علت قوی و دلیل معتبری برای تقلیل عده شعرا در مملکت  
 خواهد بود. در دربار سلاطين مغول هند<sup>۱</sup> بیش از درگاه ائمه منافع مادی انتظار میرفت  
 لهذا چشم و پای شعراى طامع بیشتر متوجه ورهسپار دهلی بود تا كر بلا. اما اشعار مذهبی  
 در ذكر مصیبت یا بیان کرامات ائمه در ایران ترقی فوق العاده نمود. بهترین شاعر مرثیه  
 سراى این عهد محتشم کاشانی (متوفی بسال ۱۵۸۸ م) است. علاوه بر قصایدیكه بطرز  
 قدما در مرثیه ساخته میشد، ایات بسیار ساده و مؤثریكه امروز وسیله اظهار سوگواری  
 است احتمال میرود كه اغلب یادگار این عصر باشد زیرا كه در آن ایام تمام وسائل ممكنه  
 برای تحريك محبت و فدویت نسبت بآل علی و نفرت و بیزاری از اعدای آنها اتخاذ و  
 اعمال میگشت. از طرفی هم نمایش آن صحنه ها و مجالس هیجان انگیزیكه بتعزیه  
 خوانی موسوم است، و نویسندگان اروپائی آنها را تیاترهای سابق اروپا، كه مخصوص  
 نمایش معجزات و اعمال و مصائب بزرگان دین عیسوی است تشبیه میکنند، ظاهراً در  
 ازمنه بعد معمول گردیده است اولیاریوس Dlearius كه نویسنده دقیقى است ماه  
 محرم ۱۰۴۷ هجرى را (مى و جون ۱۶۳۷ م) در اردبیل و جوار مرقد شیخ صفی الدین  
 و اولاد او بسر برده است شرح مبسوطی از مشهودات و توداده و ترتیب عزاداری، شیون و  
 نوحه گری و تیغ زنى ایام عاشورا یا روز قتل را ذكر نموده است و لى هیچ اشاره  
 بنمایش و تعزیه نمیکند و از اینجا محقق میشود كه در آن زمان هنوز معمول نبوده است.  
 برای توضیح این قضیه بدون فر از دوستان ایرانی خود، سید حسن تقی زاده و میرزا  
 حسین دانش مراسله<sup>۲</sup> نوشتم. شخص نخستین چنین اظهار عقیده نمود كه روضه خوانی  
 (یا قرائت كتاب روضه الشهداء و سائر كتب متشابهه از بالای منبر) از عهد صفویه شروع شده  
 ولى تعزیه گردانی (یا شبیه) خیلی بعد از صفویه معمول گشته و محتملاً بعضی چیزها را

۱ - شرح جوانمردی و بدل و بغش همایون نسبت بشعراء و ادباء مخصوصاً در  
 احسن التواریخ بناسبت ذكر سال وفاتش (۱۵۵۵/۹۶۲) مذکور است.

از اروپا تقلید و کسب کرده است. شخص دوم نیز آغاز تعزیه گردانی را، (که ترجمه‌های سرلویس پلی Sir Leuvis Pelly قارئین اروپائی را کاملاً از آن مستحضر میسازد)، در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، دانسته و بطور معترضه اشعار ذیل را از شیخ رضای کرد نوشته و نتیجه میگیرد که بغض و خصومت ایرانیان نسبت به عمر بیشتر بمناسبت منقرض نمودن سلطنت ساسانیان است تا غصب حقوق علی و فاطمه (ع)

بشکست عمر پشت هر بران عجم را      بر باد فناداد رگ و ریشه جم را  
این عربده بر غصب خلافت ز علی نیست      با آل عمر کینه قدیم است عجم را

در خاتمه نباید یکی دیگر از اقدامات صفویه را که باعث استحکام مبانی ایران و جلوگیری از خروج ثروت و جمعیت مملکت گردید فراموش نمود و آن عبارت است از محترم داشتن مشهود قم و سوق جمعیت و زوار با ماکن متبر که ایران. باین ترتیب جزر و مد مسافرین و مهاجرین در داخله مملکت محصور گردید. چنانکه گفته شد اعتبار مقدسه کربلا و نجف نیز، قبل از آنکه بتصرف ترکها در آید در حکم اماکن داخلی و جزء قاهر و صفویه بوده است.

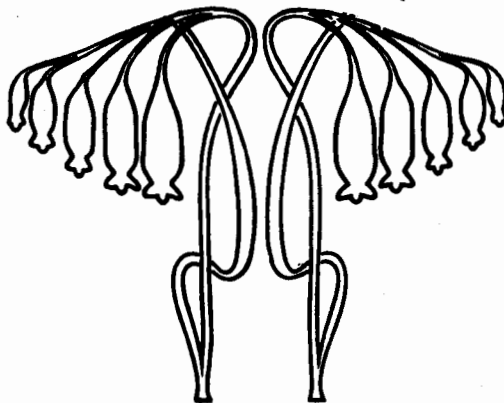
## ذیل

مسئور اینو قنصل دولت انگلیس Mr. H. L. Rabino یادداشت‌های گرانبهائی راجع به زاداری در محرم در بغداد برای من فرستاده اند که مربوط بقرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) فقط متن دو فقره از آنها در دسترس من است (یکی بآلمانی و دیگری بفارسی) توضیحات لازمه ظاهراً در ضمن مراسله (مورخه ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲) بوده که یادداشت‌های مذکور در لف آنها ارسال گردیده بود و آن مکتوب متأسفانه مفقود شده است. گمان میکنم اطلاعات مزبور از یکی از مقالات درن Dorn که کتاب ملانژ آزیاتیک مندرج و منتشر گردیده مأخوذ است.

عین یادداشت فارسی ذیلا نقل میشود.

### بنای تعزیه سیدالشهداء در بغداد در سنه ۴۵۴ هجری

در تاریخ ابن کثیر شامی آورده که معزالدوله احمد بن بویه در بغداد در دهه اول محرم امر کرد تمامی بازارهای بغداد را بسته مردم سیاه عزا پوشیدند و بتعزیه سیدالشهدا پرداختند، چون این قاعده در بغداد رسم نبود لهذا علماء اهل سنت آنرا بدعتی بزرگدانستند و چون بر معزالدوله دستی نداشتند چاره جز تسلیم نتوانستند، بعد از آن هر ساله تا انقراض دولت دیالمه شیعیان در ده روز اول محرم در جمیع بلاد رسم تعزیه بجا می‌آورد و در بغداد تا اوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود.



## فصل دوم

### از ظهور دولت صفویه تا سال ۹۲۰ و ۱۵۲۴

شاه اسمعیل واجداد او

تاریخ ثابت میکند که شیخ صفی الدین، عزلت گزین بزرگوار  
دلائل قوٰذ و بزرگی  
اردبیل که سلاطین صفویه نام و نسب خود را از او گرفته اند  
شیخ صفی الدین  
فی الحقیقه در زمان خود شخصی متنفذ و صاحب قدرت بوده است.

در بعضی سلسله‌ها دیده شده است که خود را جملاً منسوب به خاندان پادشاهان قدیم  
کرده نسب نامه میسازند اما شاه اسمعیل که بخش پشت به شیخ صفی الدین میرسید  
و سلسله صفویه را در آغاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده ایران را بدرجۀ  
از شکوه و جلال بالا برد که پس از انقراض دولت قدیم و دودمان نجیب ساسانیان بدست  
اعراب در قرن هفتم میلادی، کمتر بآن پایه رسیده بود، موقع و فرصت مناسبی برای تثبیت  
بآن نوع جعلیات و اختراعات نداشت، زیرا که در هر حال نسب شیخ صفی الدین مستقیماً  
بامام هفتم شیعه، موسی کاظم و علی بن ابیطالب<sup>۱</sup> و فاطمه بنت رسول می‌پیوست. و مانند  
سادات زمان مدعی خود را بشبوت میرسانید. دو چیز دلیل است که شیخ صفی در عصر  
خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد و پیر واجب الاحترام بوده است :

ارادت رشید الدین  
اولین و مهمترین آنها توجهی است که وزیر بزرگ،  
رشید الدین فضل الله بادعیه و شفاعات او داشته است. در  
وزیر به شیخ صفی  
مجموعه رسائل نادر الوجود این وزیر که بمنشآت

---

۱ - سلسله نسب کامل با جزئی اختلافی در صفوة الصفا و احسن التواریخ و سلطنة النسب  
صفویه و بیشتر تواریخی که از این سلسله سخن رانده اند بقرار ذیل مذکور است : « ۱ » صفی الدین  
ابوالفتح اسحق بن « ۲ » امین الدین جبرائیل بن « ۳ » صالح بن « ۴ » قطب الدین احمد بن  
« ۵ » صلاح الدین رشید بن « ۶ » محمد العافظ بن « ۷ » عوض الغواص بن « ۸ » فیروز شاه  
زرین کلاه بن « ۹ » محمد بن « ۱۰ » شرفشاه بن « ۱۱ » محمد بن « ۱۲ » حسن بن « ۱۳ » محمد بن  
« ۱۴ » ابراهیم بن « ۱۵ » جعفر بن « ۱۶ » محمد بن « ۱۷ » اسمعیل بن « ۱۸ » محمد بن « ۱۹ »  
سید احمد الاخر بن « ۲۰ » ایی محمد القاسم بن « ۲۱ » ابوالقاسم حمزة بن « ۲۲ » الامام موسی الکاظم

رشیدی<sup>۱</sup> معروف است دوسند برای اثبات نظر فوق دیده میشود. اول رقعه است خطاب بخود شیخ صفی الدین راجع به وظیفه سالیانه از غلات و شراب و روغن و دواب و شکر و عسل و انواع دیگر از اغذیه که برای خانقاه او مقرر داشته تا در عید میلاد پیغمبر (ص) و جوه و اعیان اردبیل از آن متنعم گردند، مشروطه بر اینکه پس از صرف غذا در سفره بیانی خیرات و کاتب مراسله دعای خیر بشود. دوم که رشیدالدین به پسرش میر احمد حاکم اردبیل نوشته و توصیه نموده است که از رعایت عموم اهالی غفلت نکنی و مخصوصاً: «نوعی سازی که جناب قطب فلک حقیقت، و سباحت بحر شریعت، مساح مضمار طریقت، شیخ الاسلام و المسلمین، برهان الواصلین قدوة صفة صفا، گلشن دوحه و فاشنج صفی الملة والدین ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفه از توراضی و شاکر باشد». این دو مکتوب خاصه رقعه اخیر که بر از مدایح مبالغه آمیز و ستایش شیخ صفی الدین است بعد وافی از مقام و شهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکنند.<sup>۲</sup>

نکته دوم که منظور ما را ثابت میکند اینست که کمی بعد از صفوة الصفا وفاتش، یکی از درویشان موسوم به توکل<sup>۳</sup> بن اسمعیل که معمولاً اورا ابن البزاز مینامند کتابی بزرگ در احوال و اخلاق و تعالیم و عقاید و کرامات شیخ تصنیف نموده است. این کتاب ظاهراً بتشویق و تعلیم شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی که بعد از پدر بمقام ارشاد رسید و پنجاه و هشت سال رهنمای طریقت بود (۱۳۳۴ - ۱۳۹۲ م)، تألیف شده است. این تصنیف نادر و مهم نخستین مأخذی است که مورخین در ذکر احوال اجداد سلسله صفویه بنقل مندرجات آن پرداخته اند و آخرین تلخیص معتبر را میتوان از ابوالفتح الحسینی دانست که در عهد شاه طهماسب (۱۵۲۴ - ۱۵۷۶ م) بانجام موفق شده است. این کتاب مفصل مشتمل بر یک مقدمه و دوازده باب و

(۱) بمقالة که راجع به نسخ خطی فارسی سرآلبرت هونم شیندار (K. G. I. E.) نوشته ام و در مجله انجمن مایبونی آسیائی در اکتبر ۱۹۹۷ ص ۴ - ۶۹۳ درج شده است مراجعه شود همچنین بتاریخی که از ادبیات ایران هنگام سلطه مغول و قبائل تاتار نوشته ام صفحه ۸۰ - ۸۷ رجوع گردد. بعد از این برای اختصار از این کتاب طریق ذیل نام برده میشود (ادبیران III) (۲) شیخ صفی زاده ۷۳۵ - ۱۳۳۴ در سن ۸۵ سالگی وفات یافت رشیدالدین در سال (۱۳۱۸ م) سن ۷۰ سالگی یا بیشتر بقتل رسید (۳) باتوکلای Tukli چنانچه در نسخه مستر ایلس با قید اعراب تحریر یافته است.

يك خاتمه است که هر يك بفصولی منقسم گشته<sup>۱</sup> و محتویات و مندرجات آنها را ريو Rieu با دقت و صحتی که مختص خودش است خلاصه نموده در این تألیف مطالب مهمه بسیار است مخلوط بشرحائی که، جز برای مریدان معتقد، خسته کننده است و رویهمرفته نمونه از تذکره عرفا و اولیاء محسوب میشود که طلاب ازوبائی نوع کامل آنرا در مناقب العارفين افلاکی (ترجمه بروهوس<sup>۲</sup> بانگلیسی و هوارت<sup>۳</sup> بفرانسه) می یابند. تلخیصات مستخرجه از این کتاب که در تواریخ اخیر سلسله صفویه مانند سلسله النسب مندرج است برای ارضای حس کنجکاوی خوانندگان کفایت میکند ولی هر گاه تجزیه کامل در اصل کتاب بعمل بیاید و حکایات و وقایعیکه خود شیخ صدرالدین صحت آنها را تصدیق نموده با دقت مطالعه شود نتایج گرانها بدست خواهد آمد. اما قبل از آنکه بیش از این در خصوص شیخ صفی الدین و اخلاف او بحث نمائیم لازم است مختصری از اجداد او گفته شود.

### اجداد شیخ صفی الدین

مورخ معروف الیعقوبی<sup>۴</sup> تأیید میکند که امام موسی کاظم غیر از علی الرضا که پس از وی با امامت رسید فرزند دیگر موسوم بحمزه داشته است<sup>۵</sup>، اما دوازده نفر دیگر که در سلسله نسب شیخ صفی مذکور شده (و پنج نفر آنها محمد بدون هیچ امتیازی و تعیینی بوده اند) مبهم تر و گمنامتر از آنهاند که بتوان هویت آنها را معلوم نمود.

امام هفتم  
موسی کاظم

قدیمترین جد صفویه که دارای لقب و سمتی بوده فیروز شاه زرین کلاه است که بنا بر قول صاحب سلسله النسب حسب الاشاره پسر ابراهیم ادهم که میگوید پادشاه ایران بوده است. حکومت ولایت اردبیل و توابع آن بر وی مقرر گردید و از اینوقت شهر مزبور منشاه بزرگان

فیروز شاه  
زرین کلاه

(۱) باب هشتم به ۲۷ فصل تقسیم گشته است. (۲) در مقدمه ترجمه منظومی که از دفتر اول مثنوی جلال الدین رومی نموده و در سلسله کتب شرقی تروبنر Trübner در سال (۱۸۸۱ م) انتشار یافته مندرج است و از صفحه ۳ الی صفحه ۳۵ آن کتاب را فرا گرفته است (۳) بزرگان و اولیای درویش مطالعه در تذکره علمای اسلام (جلد اول) (پاریس لرو Leroux) ۱۹۲۸ جلد دوم ۱۹۲۲ (۴) چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم ص ۵۰۰

صفویه و مسکن آن دودمان شده است . اما ابراهیم ادهم هر چند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج و تخت گذشته بجمع درویشان در آمده و از اقطاب و اولیاء الله شده است و وفات او را در شام بسال ۷۸۰ میلادی دانسته اند ، ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که از اخلاف او کسی بسلطنت ایران یا جای دیگر رسیده باشد .  
 فرورز شاه پس از زندگانی کامرانی در رنگین گیلان بدرود حیات گفت .

**صو ض الخواص** از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جز اینکه در سفر نجان از توابع اردبیل میزیسته و همانجا رحلت کرده است .  
 پسرش محمد که قرآن را از بر داشت بحافظ ملقب شد گویند جن<sup>۱</sup> او را در هشت سالگی در بوده و هفت سال او را در میانه خود پرورش داده اند و قرآن را بمساعدت آنها حفظ نمود .

**صلاح الدین رشید** دو نفر دیگر که پس از حافظ رئیس خانواده شدند ، صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد ظاهر آردیه گلخوران بزراعت مشغول بوده اند تا اینکه هجوم وحشیانه گرجیان شخص اخیر الذکر را مجبور کرد با خانواده و پسر یکماهه خود امین الدین جبرئیل باردیل بگریزد . در آن مکان هم از تعرض مصون نماندند گرجیان آنها را تعاقب کردند فراریان در خانه در زیر زمین پنهان گشتند جوانی از خویشان او خود را بدم شمشیر مهاجمین داده و کندوی بزرگی بمدخل خانه زیر زمینی افکند و خود درجه شهادت یافت . قطب الدین نیز بسختی از گردن مجروح شد و بزحمتی از مرگ خلاصی یافت . نوه اش<sup>۲</sup> شیخ صفی که در زمان حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدش او را بدوش کشید چهار انگشت کوچک خود را در قرحه جراحت فرو مینمود . جانشین قطب الدین<sup>۳</sup>

**امین الدین جبرائیل** پسرش امین الدین جبرائیل مردی بود متدین و متشرع و متورع و از مریدان خواجه کمال الدین عربشاه بود . بزراعت رغبت تمام داشت و زنی دولتی نام تزویج کرد که بعدها در سال ۳/۶۵۰ - ۱۲۵۲ پسری

(۱) راجع بجن رجوع شود بقرآن مجید LXXII ( ۲ ) مقصود نبیره است که پسر پسر پسر باشد مترجم (۳) اینجا مؤلف اشتباهاً سید صالح را از قلم انداخته و امین الدین جبرائیل پسر سید صالح را فرزند قطب الدین نوشته است سید صالح نیز در گلخواران مدفون است (مترجم)

آورد او را شیخ صفی‌الدین نام نهادند. با این شخص دو دهان صفویه از تاریکی و گمنامی نسبی خارج شده بشهرت تمام رسید. مؤلف سلسله‌النسب بتعیین سال ولادت اکتفا نکرد بطریق ذیل تاریخ میلاد او را معین مینماید. «در آنوقت شیخ شمس تبریزی پنجسال بود که ازدنیا رحلت کرده بود و همچنین دوازده سال شیخ محیی‌الدین اعرابی و سی و دو سال شیخ نجم‌الدین کبری و در وقت رحلت مولای رومی رحمه‌الله‌علیه حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل يك ساله و در تسلط هلاکو خان بر ایران پنجساله بود ... با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب‌الدین بزغوش و علاءالدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری و با شیخ محمد گج چلی تبریزی معاصر بودند ... و پیش از حضرت شیخ سه‌پسر بود<sup>۱</sup> و يك دختر و بعد از شیخ دو پسر دیگر شد<sup>۲</sup> ... شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین‌الدین جبرائیل بر حمت حق تعالی رسید<sup>۳</sup>.

### شیخ صفی‌الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م)

تا اینجا از اختصار مورخین در تنگنای بی اطلاعی بودیم و پس از این از وفور و تفصیل اخبار در زحمت هستیم. راست است که صفوة الصفا حاوی کلیه معلوماتیست که ما از احوال شیخ صفی‌الدین داریم لیکن این تألیف عظیمی است تقریباً مشتمل بر ۲۱۶/۰۰۰ کلمه که عبارت ساده و بی‌حشو و خالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصه‌کاملی که از آن بشود کمتر از يك مجلد بزرگ نخواهد گشت. متأسفانه فاقد سنوات تاریخی است و بیشتر احوال شیخ صفی و مرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبه روحانی شرح داده است. مختصرترین فهرستی که بتوان از آن کتاب ترتیب داد بقرار ذیل است:

مقدمه (در دو قسمت) اخبار ظهور شیخ صفی از کلام پیغمبر و عرفای قدیم از قبیل جلال‌الدین رومی.

باب اول (مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته) احوال اوایل زندگانی شیخ صفی. نسب و نژاد او، طالع ولادت او، تولد و طفولیتش،

طلب مرشد و پیر دستگیر، ملاقات با شیخ زاهد گیلانی، ایامی که در ظل تربیت این بزرگ بسربرد، ارتقاء بمقام ارشاد، سلسله پیران طریقت او تا عهد رسول، اوصاف و کرامات شیخ زاهد.

باب دوم (حاوی سه فصل) شمه از کرامات شیخ صفی، رها کردن مردم از دریا و آبهای عمیق و جبال شامخ و مه و برف و اعداء و زندان و امراض.

باب سوم (در سه فصل) کراماتیکه شیخ صفی از نظر مساعد و نگاه نامساعد خویش بظهور رسانیده است.

باب چهارم (مشمول بر چهار فصل که دو از آنها بتقسیمات جزء منقسم است) بعضی از اقوال شیخ صفی و تأویلاتی که از آیات قرآنی و احادیث نبوی و کلمات اولیاء و ابیات مهم شعراء نموده است.

باب پنجم (در سه فصل) برخی از کرامات شیخ صفی راجع باجنه و مخلوقات ذیروح و غیر ذیروح.

باب ششم (که تقسیماتی ندارد) جذبه و سماع شیخ صفی.

باب هفتم (مشمول بر پنج فصل) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار و بیان پیش آمده های آینده و مکالمه با اموات و غیره.

باب هشتم (در بیست و هفت فصل) امثال دیگر از پرهیز کاری و قدرت و اعمال متقیانه و استجاب دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی بشهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین.

باب نهم (در دو فصل) آخرین مرض و وفات شیخ صفی.

باب دهم (مشمول بر سه فصل) کرامات او بعد از مرگ.

باب یازدهم (در سه فصل) شهرت و عظمت شیخ صفی و خلفای او در اقطار عالم.

باب دوازدهم (در دو فصل) کراماتیکه مریدان شیخ صفی اظهار داشته اند. (خاتمه)

صفات تذکره الاولیاء  
خیلی اسباب تأسف است که از این تألیف عظیم فقط قسمت کوچکی  
هاکی از تاریخ زندگانی او است، ولی جای تعجب نیست زیرا  
مورخین اسلامی  
از اشخاصیکه خود را متعلق بعالمی میدانند که در آن مکان و زمان

وجود ندارد نباید انتظار داشت که خود را بدو کرسنوات تاریخ یا امثال اینها مشغول نمایند!

تمام تذکره های احوال عرفا دارای این صفتند و فقط بشرح کلمات طیبه و اعمال مقدسه و کرامات باهره<sup>۱</sup> بزرگان می پردازند کالدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع و حیات مذهبی در اسلام<sup>۲</sup> و کلمان هوار C. I. Huart در کتاب موسوم بعرفا و درویشان اهل سماع<sup>۳</sup> ثابت کرده اند که مطالعه شرح این قبیل کرامات برای اطلاع از احوال روحیه مفید است<sup>۴</sup>.

نویسنده اخیر الذکر حالات و حوادث روحیه را که در کتاب  
**کرامات**  
 مترجم خود مناقب العارفين<sup>۵</sup> مسطور است بقرار ذیل طبقه بندی میکند:

خواب - وقوف بر حوادث آتیه - شهود باطنی - کشف اشیاء مخفی - انتقال افکار - نورانیت اجسام ذیروح و بیروح - گشودن درهای مقفل - حضور در همه جا (Ubiquit) مصونیت در مقابل تأثیر سم - تأثیر در جماداتیکه در مسافت بعیده واقعند - کمیابگری - قوه استثنائی و فوق العاده در عضلات آلات هاضمه و رجولیت و توسعه و انبساط بدن - تغییر سیماتلون خطوط چهره - شفا بخشیدن بوسایل روحیه جواب دادن بمسائل - گرویدن بدن اسلام - موعظه کردن برای حیوانات - انتقام اولیاء جذب و جنون - عزلت و ریاضت و صوم طولانی - طلسمات - غیب شدن .

از تمام یا اغلب این حالات میتوان نمونه در صفوة الصفا یافت در سلسله النسب نیز هر چند کمتر از کتاب مزبور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است . در هر حال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن بفرماییم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی از احوال عرفاء مسلمان که توسط مریدان و دلباختگان شان تحریر یافته است برای اهل مغرب (اروپا) خشن است زیرا که نفرینشان کمتر از دعا تأثیر بخش نیست و تفقدها شان کمتر از ترك صحبت و کناره جوئی قابل ملاحظه نمیشد در حق اشخاصی که ط - رف نفرشان واقع

(۱) مطبوعات شیکاگو دارالعلوم ۱۹۰۹ باریس (۲) Leroux ۱۹۱۸ - ۱۹۲۲  
 (۳) جامی در نفحات الانس چاپ ناسولی صفحه ۲۲ - ۳۱ . اعمال صاحبان کرامات را بر سه نوع دانسته است : اول معجزات باهره نبویه - دوم - کرامات اولیاء که موهبت الهیه است - سوم - خوازق عادات که از مردمان عادی رخ میدهد در نتیجه سحر و شعوذه (۴) این کتاب در حدود سنه ۷۱۸ - ۱۳۱۸ قریب سی سال پیش از صفوة الصفا تألیف شده است . ظن قوی میرود که صفوة الصفا بتقلید آن کتاب تدوین شده باشد .

گشته‌اند غالباً حرکات مدّش و سخت نموده‌اند. (این اخلاق را اروپائیان شایسته یکنفر عارف نمیدانند.)

مثلاً وقتی که شاهزاده سیاهک پسر شروانشاه، عازم اردوی مغول  
**صفات خشونت آمیز** بود از یکی از مریدان شیخ زاهد عیب جوئی کرد و آنها را تهدید  
**تفرانگیز عرفاء اسلام** نمود که پس از مراجعت خانقاهشان را منهدم و طعمه حریق  
 سازد شیخ چون این خبر بشنید نام شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیاهک سیاه مرگ  
 خواهد بود. پیشگویی او اصابت کرد سلطان مغول بر شاهزاده خشم گرفت و بنا بر رسم  
 قوم وحشی مغول او را در نمد سیاه پیچیده و امر داد بقدری او را با مشت و لگد مالیدند  
 که بدرود زندگانی گفت 'غازان خان' پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او  
 کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام نمود و چنان مجذوب او شده بود که باصرار تمام  
 پای او را بوسه میداد.

در زندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه بعد از آنکه دست ارادت  
**طوایف شیخ** بشیخ زاهد داد و در اردییل ساکن شد حوادث و وقایعی رخ نداد.  
**صفی** در کودکی موقر و عزلت گزین و محترّز از بازی بود. در همان  
 روزگار کودک کی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد و بمشاهده ظهورات غیبیه و عالم غیر  
 مرئی توفیق یافت. چون در اردییل مرشدی صاحب حال نمیدید. و آواز شیخ نجیب الدین  
 بزغش شیرازی شنیده بود میل بزیارت او کرد و بالاخره مادر را راضی نموده بشیراز  
 رفت ولی شیخ رحلت کرده بود<sup>۱</sup> درویشان و مشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعر  
 معروف را ملاقات کرد و معاشرت او پسند خاطرش نیفتاد و ظاهراً با شیخ سعدی درست

(۱) میگویند آخرین خلیفه عباسی المستعصم نیز بهین طریق در دست هلاکوخان کشته

شد. زیرا که مغول از ریختن خون سلاطین احتراز میکردند کلاویجو Clavigo مینویسد که  
 در دربار تیور «مرسوم اینست که مردمان بزرگ و صاحب جاه را که محکوم بر گ می شوند  
 بدار میآویزند ولی اوساط الناس را سزمینند. رجوع شود بترجمه «سفرنامه» سرکلانتسن مرخام  
 ص ۱۵۰ که جمیع ها کلوبت در سال ۱۸۵۹ با انتشار آن مبادرت نموده است. (۲) از سنه ۱۲۵۹  
 تا ۱۳۰۴ م. سلطنت کرده است رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب ص ۴۰  
 ۴۶- (۳) جامی در نفعات ص ۵۴۸ مینویسد در شعبان ۶۷۸ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده است.

معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود نپذیرفت. عاقبت پسر و جانشین شیخ بزغش موسوم بظہیرالدین<sup>۱</sup> شیخ صفی را گفت امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما بر لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او وصف کرد.

سعدی را ملاقات  
میکند

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست و دو سال بقیه عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد.

ارادت بشیخ  
زاهد گیلانی

بام شیخ زاهد بنحویکه در صفوة الصفا مسطور است تاج الدین ابراهیم بن روشن امیر بن باییل بن شیخ پندار (یابندار) الکردی السنجانی است. و گویند مادر جدش باییل از جن بوده لقب زاهد را پیرش سید جمال الدین بجہاتی که در آن اختلاف است باو عطا کرد. باری شیخ زاهد صبیہ خود بی بی فاطمه را بشیخ صفی داد و از او سه پسر بوجود آمد که یکی صدرالدین است که بعدها رثبہ ارشاد یافت. مؤلف سلسلۃ النسب معروف بہ پیرزاده از اولاد شیخ زاهد بوده و در عهد صفویہ ظاہراً احترام و مقام عالی داشته است.

وفات شیخ زاهد  
و جانشین شدن  
شیخ صفی

بنا بر قول صاحب سلسلۃ النسب کہ گوید شیخ زاهد ۳۵ سال از شیخ صفی بزرگتر بود و هر دو در سن ۸۵ سالگی رحلت یافتند همچنین وفات شیخ صفی را در سنہ ۷۳۵ - ۱۳۳۴ مینویسد پس میتوان سال وفات شیخ زاهد را ۷۰۰ / ۱۳۰۰ دانست، و از اسناد دیگر کہ تولد شیخ صدرالدین ۷۰۴ / ۱۳۰۵ را چهار سال بعد از وفات او قید مینماید حدس سابق الذکر تأیید می یابد. خلاصہ شیخ صفی الدین در اینوقت بمقام ارشاد رسیده و پس از سی و پنج سال جای خود را بہ پسرش صدرالدین وا گذاشت.<sup>۲</sup>

(۱) در سلسلۃ النسب مسطور است کہ امیر عبادتہ او را بخدمتہ شیخ زاهد گیلانی رهنمون شد (مترجم). (۲) دوشنبہ ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲ سپتامبر ۱۳۴۴)

اشعار شیخ صفی شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی (که بعضی از مذاکراتش با شیخ زاهد بهمان لهجه بوده) و ایاتی بزبان رایج فارسی سروده است هر چند یکی از رباعیاتش<sup>۱</sup> دلالت بر دوستی علی (ع) دارد<sup>۲</sup> لیکن معذک برای من ثابت نیست که او هم مثل اخلاف خود در مذهب شیعه دارای عقیده راسخه بوده باشد. در احسن التواریخ که نسخه مهم و غیرمنتشری است حاکی از وقایع سلطنت اولین و دومین پادشاه صفوی (۹۰۱-۹۸۵ هـ) (۱۴۹۵-۱۵۷۷ م) و در عهد شاه طهماسب مدون شده است دلیلی برخلاف این بنظر میرسد در مکتوب معترضانه که عیید خان از بک در سال ۱۵۲۹/۹۳۶-۱۵۳۰ بشاه طهماسب فرستاده این عبارت دیده میشود<sup>۳</sup>:

«و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست میدهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید و نه روش پدر کلان را.»

شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعه سلسله تابعه خود کمک نمود و یکی از ادله ما بر قوت نفوذ او قول مولانا شمس الدین آسیای صغیر برنیقی اردیلی است که در سلسله النساب<sup>۴</sup> منقول است

مولانا گوید:

«از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم در سه ماه سیزده هزار طالب باین یک راه بحضرت شیخ آمدند و شرف حضور مبارک دریافته و توبه کردند و از باقی اطراف باین قیاس» اگر نگوییم همه این «یدان از آسیای صغیر می آمده‌اند لاقلاً باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده و هم از این ایام پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیده و بقسمی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند»

(۱) بمجله انجمن همایونی آسیای مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۴۰۳ مراجعه شود.

(۲) صاحب کرمی که مد خطا می بخشد خوش باش صفی که جرم ما می بخشد آنرا که جوی مهر علی در دل او است هر چند گنه میکند خدا می بخشد

(۳) ورق ۱۶۶-۲- (۴) رجوع شود بمجله همایونی آسیای مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۴۰۳- (۱) شرحی که دکتر فرانز بابینگر Babinger در کتاب استادانه موسوم به شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماوی «برلن ولایزیک» ۱۹۲۱ «خاصه صفحه ۱۵ از رساله که جداگانه طبع شده نوشته است ملاحظه شود «برلن ولایزیک» ۱۹۲۱ «خاصه ص ۱۵».

شیخ صدرالدین بسن ۳۱ سالگی در سال ۱۳۳۴/۷۳۵ جانشین صدرالدین در سال پدر گردید و تا پنجاه سال بدستگیری و راهنمایی مریدان ۱۳۳۴/۷۳۵ جانشین اشتغال داشت و در سنه ۱۳۹۲/۷۹۴ رحلت کرد. او نیز اشعار پدر میشود

فارسی میسروده و کراماتی ظاهر میساخته از جمله دوازده مسجد اردبیل را که گرجیان در حدود سنه ۱۲۰۳/۶۰۰<sup>۱</sup> هنگام غارت اردبیل کنده و برده بودند ببلند مذکوره بازگردانید یکی از مریدان او شاعر معروف قاسم الانوار است که در استحکام بنای عقیده او مشکوک شدند و شاهرخ بمناسباتی که ذکر آن در جای دیگر رفته است<sup>۲</sup> ویرا از هرات تبعید کرد. ظاهراً شیخ صدرالدین نیز بواسطه توسعه دایره نفوذ و ابراز فعالیت سوء ظن متنفذین اطراف را بسوی خود جلب کرده است و دلیل ما اینست که ملک اشرف<sup>۳</sup> او را بتبریز برده و قریب سه ماه در آن شهر تحت الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را مرخص کرد لیکن مجدداً خواست او را بچنگ آورد و شیخ مجبور شد بگیلان بگریزد مشایخ و علماء و فضلاء دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند؛

از جمله قاضی محیی الدین بردعی که چنان افتادانه ظلم و جور قدرت او محرک حسد شد  
ملک اشرف را بجانی بیک حکمران دشت قیچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملک اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید. بنا بر روایت سلسله النسب<sup>۴</sup> جانی بیک شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز و احترام بسیار نمود. و اقطاعی باو ارزانی داشت از جمله سیور غالاتی که سابقاً خاص مقبره اردبیل بود.

(۱) به مجله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۷-۶ رجوع نمائید. (۲) ادبیات ایران هنگام سلطه تاتار صفحه ۴۷۳-۴۷۶ و صفحه ۶-۳۶۵. در اینجا لازم است با شنباهی که راجع باشمار قاسم الانوار نموده ام و در صفحه ۴۷۴ دیده میشود اشاره کنم. معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بوده نه شیخ صفی زیرا که شیخ صدرالدین درست ۹۰ سال عمر کرده است (۷۰۴-۷۹۴ هـ) کلمه «نقد» که در سطر اول است باید بکلمه دیگر تبدیل شود از قبیل «نجل» یعنی پسر و غیر آن. در هر حال اینجا مقصود همین است (۳) بتاریخ مغول تألیف دهسون D, Ohsson جلد ۴ صفحه ۲-۷۴۰ رجوع کنید. (۴) مجله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۶-۴۰۵.

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری  
 صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹۴ به حج رفت و معروف است که علم رسول خدای  
 جای خود را به پدرش را با خود باردییل آورد. کمی پس از مراجعت  
 خواجه علی میسپارد وفات یافت (۱۳۹۲/۷۹۴) و مسند ارشاد بفرزندش

خواجه علی رسید او نیز ۳۶ سال بسرپرستی مریدان مشغول بود و در ۱۸ رجب ۸۳۰ (۱۵ می ۱۴۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گفت قبر او در آنولایت بمدفن شیخ علی  
 عجمی معروف است<sup>۱</sup> او نیز مثل پدر وجد خود صاحب کرامات و شاعر در زبان فارسی  
 بود بیش از دوست بیت از او در سلسله النسب منقول است. تعصب و تمایل قوی نسبت  
 بمنصب شیعه از او بروز مینمود حسب الامر امام نهم محمد تقی (ع) که در خواب او را  
 مأمور کرد اهالی دزفول را براه راست دلالت کند خواجه علی از روی کرامت آب  
 رودخانه را از جریان بازداشت و تا ایمان بولایت و وصایت و خلافت علی بن ابیطالب (ع)  
 نیاوردند آب را باز نکرد و چون در روح امیر تیمور تصرفاتی کرده بود از او تقاضا نمود  
 که کردهای یزیدی را گوشمالی بسزابد و زیرا که «ازاعوان معاویه هستند و از جور  
 آنها این لباس سیاه در عزای امام معصوم ما را در بر است»<sup>۲</sup> از این معروفتر شفاعتی  
 است که از اسرای ترك نموده و آنها را از دست امیر تیمور رهایی بخشید. اخلاف

(۱) بمجله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ ص ۳۰۷ رجوع کنید. دکتر فرات  
 باینکریان نوشت: قدس خلیل در حقیقت القدس والغلیل است یعنی بیت القدس و جبرون تعبیری  
 است که غالباً از فلسطین جنوبی میکنند. ریوکاتن ج ۱۰. هانور Hanauer این نکته را  
 تأیید مینماید مشارالیه بر حسب خواهش دکتر باینکر قبول رحمت کرده و قبر مذکور را معاینه  
 نموده چنین مینویسد «مجدالدین مورخ عرب که کتابی در حدود ۱۴۹۵ م (هفتاد سال بعد از  
 وفات خواجه علی) تألیف کرده عده ای از مشایخ مدفون در جبرون را نام میبرد و از علی عجمی  
 چیزی ننویسد. پس از اینقرار باید مدفن او را در نقطه دیگر جستجو نمایم. چهار جای مختلف  
 بنظر میرسد: اول حرم علی بن علوی که بفاصله دوساعت و نیم مسافت در شمال یاغلا واقع است  
 دوم والی المعجمی درست در جستجوی یاغلا سوم درخت بلوط مقدسیکه در پای آن قبر «امام علی»  
 واقع است قریب باب الواد چهارم مقبره بسیار محترم دیگر معروف «بالعجمی» که در میان  
 جنگل روف تلی مشرف بر قریه بیت محصیر است. کاتن هانور گمان میکند که این قبر اخیر  
 مدفن مطلوب است.

(۲) مجله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۳۰۸.

این اسیران که « بصوفیان روملو » مشهورند از مریدان جان نثار و حامیان پایدار دودمان صفویه شدند.<sup>۱</sup>

**شیخ شاه**  
۸۵۱-۸۳۰  
شیخ ابراهیم معروف بشیخ‌شاه در سال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر نشست و در سنه ۸/۸۵۱-۱۴۴۷ بدرود حیات گفت. غیر از اسم شش فرزندش چیز دیگری از او مسطور نیست و حتی در عالم آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده و از سلسله اجداد صفویه حذف گردیده است.<sup>۲</sup> جانشین او پسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصفات جنگجویانه اعضاء این دودمان بروز نموده است. بدیبار بکر رفت و اوزون حسن رئیس معروف طایفه آق قوینلو دست‌ارادت باو داده و خواهر خود خدیجه بیگم را بحالۀ نکاح او در آورد بواسطه این یگانگی و اتحاد تا موازی ده هزار نفر غزاة صفویه بر او گرد آمدند. از این جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را در راه مرشد کامل‌اندنی مراتب اخلاص میدانستند » جهان‌شاه ترکمان حاکم آذربایجان و عراقین و سایر حکام هم‌جوار مضطرب و بدگمان شدند و جنگ را مهیا گشتند. شیخ جنید در حرب شروان شاه مقتول شد<sup>۳</sup> بنا بر روایتی جسد او را باردیبل آوردند و بنا بر اقوال دیگر در کنار میدان جنگ نزدیک مزرعه که باختلاف آنرا قوریال یا قروبال یا قوریان می‌نامند به خاک سپرده شد.

**شیخ حیدر**  
۱۴۵۶-۱۴۸۸  
شیخ حیدر که آنزَللو او را « سچیدر » میخواند، مثل پدر خود جنید که مقامش باورسید، در نظر خالویش اوزون حسن که در این زمان مردی کهن سال بود، مورد توجه شد و علامت بزرگی در ناصیه او مشاهده نموده دختر خود مارتا، حلیمه، بکی آغا یا علم شاه بیگم را بعقد او در آورد. این دختر از بطن دسپینا خواتون (دسپینا کاتن) معروف دختر کالیونوس آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان و از دودمان نجیب یونانیان Comneni

(۱) بتاریخ ایران سر جان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷-۹۶ و یادداشت‌های باورقی آن مراجعه شود. نسبت دادن این دخالت بشیخ صدرالدین و مخصوصاً بپدرش شیخ صفی‌الدین اشتباه در زمان است. (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران مذکور است ظاهر آدر نسخه خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است « مترجم » (۳) بنا بر قول باینگر « رساله سابق الذکر ۸۳۰ » تاریخ این واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است.

کمندی<sup>۱</sup> بود. تاجر مجهول ونیسی که سفر نامه او در کتاب اسفار ایتالایان در ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم<sup>۲</sup> مندرج است راجع بشیخ حیدر چنین گوید: «شخصی است بر تبه یکنفر کنت موسوم به «سکیدر» دارای مذهب و طریقه موسومه «صوفی» که هم مذهبانش اورا مانند امامی میپرستیدند و چون رئیس اطاعت میکنند.» و نیز گوید: «عده کثیری از متابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلاً در ناطولیا (آنطولی) و کارامانیا (قرامان) که همه از «سکیدر» مزبور احترام میکنند مثلاً از اهالی شهر اردویل (اردبیل) است که در آنجا جمعی بعقیده صوفی و این (صفوی) در آورده است. در حقیقت شخص مذکور مثل استغنی است در میانه ملتی که عموماً راهبوزاهد هستند. مشارالیهرا از دختر اسامی (حسن بیگ یعنی اوزون حسن) شش طفل بود سه پسر<sup>۳</sup> و سه دختر.

این شیخ تنفر شدیدی نسبت بعیسویان اظهار میدارد این شخصی

مبداء اصطلاح

است که شبی در خواب دید که او را منہیان عالم غیب مأمور

قرلباش

گردانیدند بجای کلاه ترکی (طاقیه ترکمانی)، تاجی دوازده

ترك از سقر لاط سرخ بر سر اتباع خود نهد و باین سبب بقزلباش (سرخ سر) مشهور گشتند. تاجر گمنام ونیسی سابق الذکر (در صفحه ۲۰۶ از اسفار ایتالایانها) گوید: «کلاه سرخ و بالای آن عمامه دوازده ترکی بشکل مخروط بر سر میگذازند که علامت مراسم مقدسه دوازده گانه مذهبی یا دوازده فرزند علی (ع) است»<sup>۴</sup>

شیخ حیدر مثل پدرش در جنگی که با هواخواهان شروانشاه

قتل شیخ حیدر در

و ترکمانان معاهد او در طبرسران نزدیک دربند نمود بقتل

میدان جنگ

رسید. در این وقت شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر (۲۰ رجب

۱۴۸۸/۸۹۳

۳۰/۸۹۳ چون ۱۴۸۸) بیش از یکسال نداشت ولی پس از

(۱) رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران صفحه ۴۰۷ (۲) چارلس گری آن را ترجمه و طبع نموده و جمیع ماکلویت در ۱۸۷۳ آن را منتشر ساخته است رجوع شود بصفحات ۱۳۹-۲۰۷ کتاب مزبور. (۳) مطابق مندرجات عالم آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانعلی میرزا «بابادشاه» واسمیل و ابراهیم بود. لیکن در احسن التواریخ طور دیگر مذکور است (۴) رجوع شود به یادداشتهای مرحوم سرآلبرت هورن شیندلر که در این موضوع در مجله هابونی آسیائی مورخه ۱۸۷۲ «صفحه ۱۱۴-۱۱۵» درج شده است. و مراجعه شود به یادداشت مفصلی در باب قزلباش که بابینگر Babinger در احوال شیخ بدرالدین نوشته و در صفحه ۸۴ و ۸۵ رساله جداگانه مندرج است. (۵) بدیهی است که فرزندان علی یسازده نفر بوده اند (۶) بنا بر تاریخ خطی شاه اسمعیل شیخ حیدر در سنه ۱۴۹۰/۸۹۵ کشته شده است.

۲۲ سال انتقام پدر را گرفته و نعل او را بلردیل قتل نمود.

## شاه اسمعیل

( تولد ۱۴۸۷/۸۹۲ - جلوس ۱۴۹۹/۹۰۵ - ۱۵۰۰ - وفات ۱۵۲۳-۴/۹۳۰ )

حالت سه پسر شیخ حیدر که پس از وفات پدر در چنگ دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنه‌امیدی نشان نمیداد. سلطان یعقوب پسر اوزون حسن بنا به خاطر خواهر خود که مادر آن اطفال بود از قتل آنها صرف نظر نموده آنها را با صطخر فارس فرستاد که تحت نظر منصور بیک پرنایک حاکم آن ولایت محبوس باشند. بنا بر قول آنژیوللو<sup>۱</sup> هر سه طفل را در جزیره‌ای که در «دریاچه استومار» واقع است و مسکن اراهنه عیسوی است سه سال حبس کردند ( مترجم کتاب آنژیوللو گوید استومار دریاچه‌ای است ) این اطفال خاصه پسر دوم موسوم با اسمعیل که صاحب جمال و رفتار پسندیده بود خیلی طرف توجه و محبت اهالی واقع شدند « قسمی که چون رستم نوه اوزون حسن بعد از وفات عمویش یعقوب کس فرستاد و تسلیم آنها را خواستار گشت باین قصد که آنان را بقتل آورد. اراهنه نه تنها عذر آوردند و از تسلیم آنها خودداری کردند بلکه زورقی تهیه دیده و وسائل فرار آنها را بولایت «کاراباس» (قراباغ) فراهم آوردند. در تواریخ فارسی مسطور است که رستم آنها را خلاصی بخشید باین قصد که چون با پسر عم خود بایسنقر جنگ دارد از اتحاد با آنها و متابعتان ایشان استفاده نموده مقام خود را مستحکم سازد. پس برادر ارشد آنها سلطان علی را به تبریز دعوت کرد با کمال احترام پذیرائی نمود و لوای شوکت سلطانعلی را بترتیب پادشاهانه بلند گرداند و او را پادشاه خوانده بجهت دفع فتنه بایسنقر فرستاد و در نزدیکی اهر لشکر بایسنقر را درهم شکست و او را بقتل رسانید.

چون رستم باین ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم کرد که دوست و معاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی از مریدان ترکمان سلطان علی را آگاه کرد و او بطرف اردبیل گریخت اما دشمنان او را در نواحی قریه شماسی دریافتند و در گیاره دار مغلوبه بقتل

قتل سلطان علی  
برادر اسمعیل

آمد. این واقعه در سال ۵/۹۰۰ - ۱۴۹۴ اتفاق افتاد<sup>۱</sup> برادران او در امان سلامت باردیبل رسیدند و در مدتی که ترکمانان یکن یکن خانه های اردیبل رادربی فراریان تفتیش مینمودند مریدان جان نثار در حفظ و اخفای آن دو طفل میکوشیدند. تا اینکه وسیله فراهم شد و آنان را بگیلان فرستادند اول برشت رفته و یک هفته یا بقولی یکماه در آن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم این شهر کار کیا میرزا علی مهمان نوازی کامل کرد و چند سال آنها را در حفظ حراست خود نگاهداشت.

گویند وقتی که ترکمانان بجستجوی آن دو طفل بگیلان  
**اسمعیل هنگام اختفای** آمدند کار کیا امر داد آنها را در قفسی کرده در جنگل  
**در لاهیجان** آویختند تا قسم او راست باشد که اکنون پای آنها در روی  
 خاک قلمرو او نیست.

نویسندگان اروپایی آتزمان نیز در ذکر جان سپاری و فداکاری  
**جان نثاری پیروان** مریدان اسمعیل «صوفیان لاهیجانی» مثل مورخین ایرانی  
**شاه اسمعیل** هم آواز هستند. تاجر مجهول الاسم ایتالیایی<sup>۲</sup> گوید: «متابعان  
 این صوفی خاصه لشکریانش او را مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح  
 بمیدان جنگ میروند و معتقدند که مرشد در گرمگاه مضاف حافظ و مراقب آنان  
 خواهد بود..... در سر تا سر ایران اسم خدا فراموش شده و هر لحظه اسم اسمعیل  
 مذکور میگردد» عبارت ذیل در بیشتر سفرنامه سیاحان ونیسی دیده میشود: «صوفیان  
 مثل شیر نبرد میکنند». لیکن با وجود تمام اینها و هر چند مصنف تاریخ کمیاب شاه  
 اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: «پیروان این طریقت و  
 شعب عظیمه آن از اقصای عرب تا حدود بلخ و بخارا مسکن دارند». بنظر مشکل  
 میآید که در اوائل امر کار آنها باین خوبی پیشرفت میکرد اگر اختلافات داخلی

(۱) شرح ذیل قسمتی از تاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که آفراسردین راس در مجله آسیائی مورخه ۱۸۹۶ جلد بیست و هشتم صفحه ۲۶۴ - ۲۸۳ هینا درج و ترجمه کرده است  
 (۲) صفحه ۲۰۶ از کتاب اسفار سیاحان ونیسی در ایران که جمعیت ها کلیت در سنه ۱۸۷۳ در لندن منتشر ساخته اند همچنین بصفحه ۲۲۳ کتاب مزبور مراجعه شود که وین سنتیو الساندرو در عبارتی شبیه بجملات مذکوره در فوق جان نثاری اتباع خود را برض شاه طهماسب میرساند. قسمت اعظم این عبارات در این کتاب قبلا مندرج گردید.

امرای آق قوینلو بتوسعه نفوذ آنها كمك نمينمود . بعد از وفات اوزون حسن كه سلطاني بزرگ و خردمند بود ( سنه ۱۴۷۸ م ) تاريخ سلسله آق قوینلو يك صفحه خون آلودی ييش نيست كه شرح برادر كشي اعضاء اين خانواده را در هر سطر نشان ميدهد .

**فتوحات اسمعيل**  
 هنگامي كه شاه اسمعيل گوشه عزلت خود را در لاهيجان ترك گفت و بعزم جهانگيري قدم در ميدان گذاشت ييش از سيزده سال نداشت . در ابتداء فقط هفت نفر صوفي همراه او بود . ولي هر قدر كه در راه طارم و خلخال بسوی اردبيل پيش رفت در محض راه ارباب جلالت و صوفيان پاك طينت از روی عقيدت در هر منزلی از منازل از طواف فروم و شام بمو لب عالي می پیوستند<sup>۱</sup> . چون سلطانعلی بيك چاكارلوی تركمان امر داده بود كه اردبيل را تخلیه كنند شاه اسمعيل همراهان خود را برای مدت قليلی به ارجوان نزديك آستارا ( كنار بحر خزر ) برد . در ایام توقف در اين محل اسمعيل اوقات خود را صرف صید ماهی نموده و ميل مفرطی بآن شكر ابراز ميكرد . اما در بهار سال ( ۱۵۰۰ م ) هفت قبیله<sup>۲</sup> از ایلات ترك را كه ارکان لشكر صفويه محسوب ميگردند پيرو خود ساخته با سپاهی معتدبه وارد اردبيل شد .

**شكست و قتل فرخ يار بدست شاه اسمعيل**  
 در اين وقت قوای خود را قابل جهاد ديده بچنگ گرجيان كافر شتافت و فرخ يار شروانشاه را با انتقام جد خود مغلوب و در نزديکی گلستان مقتول نمود . سر او را بريده و تنش را طعمه آتش ساخت و مناری از رؤس دشمنان بر پای كرد مقابر پادشاهان شروان را خراب نموده و جسد سلطان خليل آخرين شروانشاه را كه قاتل جد او شيخ جنيد بود از قبر بيرون كشيد و آتش زد . آن سلسله نجیبی كه بترتيب مذکور چراغ دودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند كه نسبشان بانوشيروان عادل می پیوندد و شروانشاه ممدوح خاقانی یکی از اجداد اين خانواده است .

(۱) تاريخ ادبی ايران جلد سوم صفحه ۴۱۷ . همچنين رجوع شود بتاريخ شاه اسمعيل

(۲) اسامی اين طوايف بقرار ذيل است شاملو ، روملو ، استاجلو ، تكلو ، ذوالقدر

افشار و قاجار .

جنگ شرور و تاج گذاری شاه اسمعیل  
 پس از فتح باکو (بادکوبه یا بادکوبه) شاه اسمعیل ائمه طاهرین  
 را در خواب دید که او را از محاصره قلعه گلستان منصرف و به  
 حمله بر آذربایجان مأمور فرمودند، میرزا الوند و سپاه ترکمانان  
 آق قویونلو خواستند وی را از پیشرفت مانع شوند اما در جنگ  
 شرور بطور قطع با تلفات بسیار شکست خوردند. الوند بارزنجان گریخت و اسمعیل  
 به تبریز آمده تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد. پس از این ما او را شاه اسمعیل میخوانیم  
 ولی مورخین ایران او را خاقان سکندرشان و پسر و جانشینش طهماسب را شاهدین  
 پناه لقب دادند.

در این قلیل مدت شاه اسمعیل و هریدانش از ثبوت و رسوخ اعتقاد خود بحقانیت  
 مذهب شیعه امتحانات کاملی داده بودند. شعار جنگی آنان در روز شکست شروانشاه  
 «الله. الله. و علی ولی الله» بود و میرزا الوند را دعوت کردند که هرگاه مذهب شیعه را  
 بپذیرد و عبارت مذکور را بوزبان جاری کند با او عقد مصالحت خواهند بست.

کوشش نیرومندان  
 شاه اسمعیل در  
 در اینوقت شاه اسمعیل عزم کرد که پس از عروج بر اریکه  
 سلطنت تشیع را نه فقط مذهب رسمی مملکت قرار دهد بلکه  
 تنها مذهب آزاد و رایج ایران سازد. این عزم تمام مردم حتی  
 بعضی از علمای شیعه تبریز را بتشویش انداخت و علمای مزبور  
 ترویج تشیع

یکشب قبل از تاجگذاری بحضور اسمعیل رفته معروض داشتند که: «قربانت شویم  
 دوست سیصد هزار خلق که در تبریز است چهار دانگ آن همه سنی اند و از زمان  
 حضرات تاحال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می ترسیم که مردم بگویند که پادشاه  
 شیعه نمیخواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه تدارک در این باب توان کرد،  
 پادشاه فرمودند که «مرا باین کار باز داشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین  
 همراه منند و من از هیچکس باک ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند  
 شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمیگذارم.» شاه اسمعیل بترویج مناقب علی (ع)  
 و صب خلفای ثلاثه ابو بکر و عمر و عثمان اکتفا نکرده امرداد هر کس را که لعن  
 خلفا بشنود و بیش باد و کم مباد نکوید بقتل برسانند.

بلافاصله پس از تاج‌گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهدان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل را در اذان و اقامه وارد نمایند. عبارات مذکوره از زمانیکه طغرل یک سلجوقی بساسیری را منہزم و مقتول ساخت یعنی پانصد و بیست و هشت سال قبل<sup>۱</sup> در طاق نسیان مانده بود. لعن علنی خلفای ثلاثه را در کوچه و بازار معمول ساخت و چنانکه گفته شد مضایقه کنندگان را بکندن سر تهدید نمود. نظر بقلت و کمیابی کتب مذهبی شیعه مردم در این موقع که عقیده جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمه دچار گشتند، لیکن بالاخره قاضی نصرالله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تألیف شیخ جمال الدین... بن علی بن المطهر الحلی<sup>۲</sup> را از کتابخانه خود بیرون آورد کتاب مزبور اساس تعلیمات دینیّه شمرده شد تا اینکه «روز بروز آفتاب حقیقت مذهب امامیه اتنی عشریه باوج کمال رسیده و اقطار و اکناف عالم را بنور خود روشن ساخته و طریق حقایق را نمودار گردانید».

اینجلازم بود بذکر هیجانات و اظهارات خشم آمیزی که مخالفین و رقبای  
اسمعیل در سال  
۱۵۰۱-۲/۹۰۷  
از این اقدامات در اهالی ممالک همسایه خاصه مملکت عثمانی  
تولید شد ذکر می‌نمایم. لیکن بنظر مفیدتر می‌آید که قبلاً  
برطبق مندرجات احسن التواریخ صورت اسامی امراء و گردن  
کشان خود ایران را که همه داعیه سلطنت داشتند درج کنیم [۱] شاه اسمعیل در

(۱) بجلد سوم ۹۲-۱-۲ از کتاب Geschichte der Chalifen تألیف ویلر جوع شود. الباسیری سپهسالار لشکر الملك الرحیم آل بویه بود. طرفدار المستنصر خلیفه فاطمی شده و قصد کرد القام خلیفه عباسی را منزول نماید در ۶ ذوالقعدة ۴۵۱ = ۱۰۶۰ دسامبر ۱۰۵۹ م کشته شد. چون اسمعیل در ۹۰۷ جلوس کرده کلمه «قبل» بدیهی است که راجع بزمان جلوس او نباشد بلکه مربوط است بتاریخ تألیف احسن التواریخ یا قسمنی از احسن التواریخ که در این حدود تحریر یافته است زیرا که کتاب مزبور تا سنه ۱۵۷۷/۹۸۵ پیش می‌رود و تاریخی که منظور است در سال ۲/۹۷۹-۱۵۷۱ واقع میگردد ۹۷۹ = ۴۵۱ + ۵۲۸ (۲) این اسم در تاریخ خطی مغلوط است ولی ظاهراً خیلی شبیه باین شکل باید باشد - شخصیکه اسبش شبیه باین مؤلف است در پایان مجلس پنجم از مجالس المؤمنین مذکور شده اما صاحب تالیفی باین اسم نیست. ممکن است مقصود کتاب معروف شرایع الاسلام که تألیف شخص دیگر از اهل حله است باشد. بنیم فهرست عربی ریو صفحه ۲۱۲ رجوع کنید.

آذربایجان [۲] سلطان مراد در قسمت اعظم عراق [۳] مراد بیك بایندری در یزد [۴]  
 رئیس محمد کره<sup>۲</sup> در ابرقو [۵] حسین کیای جلای در سمنان و خوار و فیروز کوه [۶]  
 باریک پرنسك در عراق عرب [۷] قاسم بیك بن جهانگیر بیك بن علی بیك در دیار بکر  
 [۸] قاضی محمد و مولانا مسعود در کاشان [۹] سلطان حسین میرزای تیموری در  
 خراسان [۱۰] امیر ذوالنون در قندهار [۱۱] بدیع الزمان میرزای تیموری در بلخ [۱۲]  
 ابو الفتح بیك بایندری در کرمان .

غلبه اسمعیل بر رقبای بیشتر این ملوك الطوائف بی اهمیت بودند و بعضی از آنها راهم  
 حتی من نمیتوانم درست بشناسم ، هیچیک از آنها در راه فتوحات  
 کوچک خود شاه اسمعیل مقاومتی ابراز نکرد دشمن قدیم او الوند آق قوینلو  
 در تابستان (۱۵۰۳م) شکست قطعی یافته و تقریباً یکسال بعد در دیار بکر یا بغداد بدرود  
 زندگانی گفت<sup>۱</sup> . برادرش مراد در همین اوقات مغلوب گشت و شیراز بنصرف اسمعیل  
 درآمد و علمای اهل سنت متقیم کازرون بسختی سیاست شدند عده کثری از آنها عرضه  
 نیغ هلاک گشت و مقابر اجدادشان خراب شد<sup>۲</sup> عبارت رحمة للعالمین که چندان از روی  
 بیطرفی ترکیب نشده ماده تاریخ این واقعه (۵۰۹ هـ . ق .) است در مقابل ظرفا و شعرای  
 شیراز بمناسبت انتصاب الیاس بیك ذوالقدر که از طرف شاه اسمعیل حاکم فارس گردید  
 ماده تاریخ (شلتاق سپاهی) را درست کردند .

کاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده<sup>۳</sup> شاه اسمعیل را باوجد و سرور  
 بی پایان پذیرائی کرد و شاه در قصبه زیبای فین بارعام داد از آنجا بقم رفت باین خیال  
 که زمستان را در آنجا بسر ببرد لیکن چون شنید که الیاس بیك<sup>۴</sup> آن صوفی صافی  
 نهاد پاك اعتقاد<sup>۵</sup> بدست حسین کیای جلای کشته شده است در ۲۵ فوریه ۱۵۰۴ بقصد  
 انتقام او از شهر خارج گشت . سه هفته بعد باستر اباد رسید و محمد محسن میرزا پسر  
 سلطان حسین میرزای تیموری را ملاقات نمود . پس از انهدام قلاع گل خندان و  
 فیروز کوه آب را بر حصاریان قلعه استا بسته و آن قلعه را گشوده و حصاریان را (که

(۱) بنابر قول سیاحان اروپائی آن زمان اسمعیل بدست خود او را کشت بچند صفحه بعد  
 رجوع شود . (۲) علامت ۳۰۰ Add از کتابخانه دارالفنون که بریج ورقه ۵۵ (۳)  
 رجوع شود . براحة الصدور طبع محمد اقبال (موقوفات گیب سلسله جدید جلد دوم ۱۹۲۱)  
 صفحه ۳۰ .

بنا بر قول احسن التواریخ ده هزار نفر بودند) عرضه تیغ هلاک کرد و حسین کیارا در حال خواری و زاری در قفسی آهنین محبوس ساخت اما مشارالیه موفق شد که زخمی مهلك بخود زده باینطریق خود را خلاص نماید.<sup>۱</sup>

از این بدبخت تر رئیس محمد کر محاکم ابرقو بود که شورش  
رفتار بیرحمانه  
کرد و شهر قدیم یزد را بتصرف در آورد. شاه اسمعیل او را هم  
با اسراء  
در قفسی کرد و تنش را غسل مالید تا زنبوران او را شب و  
روز آزار دهند عاقبت مشارالیه را در میدان اصفهان زنده آتش زد.

در همین ایام هیئتی از جانب سلطان بایزید دوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲ م)  
سفرای بایزید دوم  
بسفارت آمد و هدایا و تحف شایسته تقدیم نمود و فتوحات شاه  
اسمعیل را در عراق و فارس تنهیت گفت شاه خلعتهای ثمین عطا کرد و مراتب و داد و  
یکانگی را ابراز داشت قبل از مراجعت آنها را در مورد چند سیاست از جمله ظاهراً  
در قتل حکیم وقاضی معروف میر حسین میبیدی<sup>۲</sup> که اعظم خطایای او متعصب بودن در  
مذهب سنت و جماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند با این قبیل نمایشها  
درجه عدالت خود را بهمسایگان نشان بدهند. کلاویجو Clavijo نیز اقدای شبیه  
باین از امیر تیمور حکایت مینماید<sup>۳</sup> و شاه طهماسب برای متأثر کردن و مرعوب نمودن  
بیرام نیک سفیر همایون امر داد جماعتی از کفار را در حضور او بقتل برسانند<sup>۴</sup> طبعاً  
نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی بدست اشخاصی که در  
نظرشان رافضی و مرتد بودند و نجیده خاطر و متفرگشتند.

راجع بر روابط شاه اسمعیل و عثمانی که روز بروز کسیخته ترمیگشت تا بجنک  
معروف چالدران منجر گردید (آگست ۱۵۱۴ م) بعدها بطور اختصار سخن خواهیم

(۱) مطابق مندرجات تاریخ شاه اسمعیل ورق ۹۶ جسد مشارالیه باصفهان فرستاده شد و در میدان آن شهر بضرر آتش توب قطعه قطعه گشت (۲) شرحی که بر کتاب هدایه نوشته هنوز هم مرغوبترین کتبی است که برای شروع بکار میروند. رجوع شود به Arabitt Gesch d تألیف بروکلیمان Brockelmann جلد دوم صفحه ۲۱۰ و B. M. P. C. تألیف ریو ص ۱۰۷۷ (۳) سفارت بدر باره تیمور در (۶ - ۱۴۰۳ م) طبع جمعیت هاکلویت ۱۸۵۹ صفحات ۱۴۹ - ۱۵۰ (۴) بتاریخ هند و غیره تألیف ارسکین Frskine رجوع شود (لندن ۱۸۵۴ جلد دوم ص ۲۸۱)

راند ولی قبلا لازم است شرح مجملی را که از فتوحات شاه اسمعیل شروع کرده ایم ختم نمائیم. تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی در پی او در کتابی باین حجم و باین سبک و طرز گنجایش ندارد و ناچار باید به بیانی مختصر و موجز اکتفا کنیم

در سنوات (۹۱۱ - ۹۱۵ ه. ق) (۱۵۰۶ - ۱۵۱۰ م.) شاه  
**فتوحات اسمعیل**  
 اسمعیل اغلب در ولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان در غرب  
 وارد شد و بزیارت امامزاده سهل علی شتافت اما شورش کرد ۱۵۰۶ - ۱۵۱۰  
 های یزیدی<sup>۱</sup> بار دیگر او را متوجه ساخت. رئیس آنها  
 شیر صارم<sup>۲</sup> در معرفی که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل در آن بقتل رسید مغلوب  
 و اسیر گشت: اسرای کرد را بورنه امرای مقتول تسلیم نمودند که محض انتقام بعقوبت هر  
 چه تا مآثر سیاست رسانند، سلطان مراد سیزدهمین<sup>۳</sup> و آخرین پادشاه سلسله آق قویونلو و  
 علاءالدوله ذوالقدر (که سیاحان ایتالیایی او را عالی دولی می نامند) بایکدیگر اتحاد  
 کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان را بکلمه طیبه علی ولی الله  
 و لعن اعدای دین (یعنی خلفای سه گانه) نگردانید و بمخالفت برخاسته از سلطان عثمانی  
 استمداد نمود.

اما شاه اسمعیل از عزم خود باز نمیگشت یکی پس از دیگری  
**فتح بغداد**  
 بلاد دیار بکر اخلاط بتلیس ارجیش و بالاخره در سال  
 ۱۵۰۸ - ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۸/۹۱۴ بغداد را مسخر کرد و در نتیجه اماکن متبرکه

(۱) تاجر گننام ایتالیایی در صفحه ۱۵۷ سفرنامه خود گوید: «کردها کلیه از تمام اهالی ایران در دین معدی را میخ ترند زیرا که هر چند عموم ایرانیان بمذهب جدید (صوفایین) صوفیه در آمده اند کردها بآن عقیده نگرویده اند. و اگر کلاه سرخ بر سر نهاده اند در قلبشان تنفر و کینه آنها پنهان است». (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرده شیر صارم نوشته اند و عبارت چنین است «و دفعه شیر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت اورمی آمده الخ ص ۲۳ جلد اول» مترجم (۳) در احسن التواریخ اسامی سلاطین این سلسله چنین است: «۱» قره عثمان، «۲» علی بیگ «۳» سلطان حمزه، «۴» جهانگیر میرزا، «۵» (این چهار نفر فقط بردیار بکر حکمرانی داشتند) «۵» اوزون حسن، «۶» خلیل، «۷» یعقوب، «۸» بایسنقر، «۹» رستم، «۱۰» احمد بیگ «۱۱» محمدی میرزا، «۱۲» آلود میرزا، «۱۳» سلطان مرار.

کر بلا و نجف را بتصرف در آورد، در هویزه ب مردم نشان داد که هر چند در مذهب تشیع تعصب و حرارتش با علی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه در حق علی (ع) مبالغه کنند.

«اعراب مشعشع که در آن ولایت میباشند و بالوهیت شاه ولایت تنبیه غلات ساکن هویزه پناه قائل بودند» پس از ذکر اسم علی (ع) نـوـک شمشیر را بر شکم خود مینهادند و بروی آن میافتادند آسیبی بآنها نمیرسید مثل طایفه عیسویه شمال افریقا که امروز هم باین قسم اعمال مبادرت میورزند حاکم آنها میرسلطان محسن، در همین اوقات بدروود زندگانی گفت و پسرش سلطان فیاض بجای او نشسته دعوت الوهیت نمود<sup>۱</sup> شاه اسمعیل بخشونت هر چه تماعتر آنسان را قلع و قمع کرد.

اسمعیل بطرف دزفول و شوشتر عطف عنان نموده ملک رستم اقیاد لرستان را که بامان آمده بود و «بزبان لری شیرین زبانی ها در خدمت کرد» عفو فرمود، سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی در دارا بگرد ماند و بشکل بزکوهی که یاد زهر حیوانی<sup>۲</sup> از آن بدست آید مشغول شد، قاضی محمد کاشی را که صدر قضا و دارای مرتبه عالی بود مقتول ساخت و جای او را بسید شریف استرابادی که از طرف مادر نسب او بچرجانی معروف متصل میشد تفویض فرمود.

در قصر زر بقعه بیادگار برادرش سلطان احمد میرزا که در این وقایع فارس مکان وفات کرده بود بنا نمود و چون امیر نجم الدین مسعود رشتی معروف بنجم اول بتلذگی رحلت نموده و در نجف مدفون گشته بود امیر یار احمد خوزانی اصفهان را ملقب بنجم نانی کرد و جانشین او قرارداد. امیدی شاعر بمناسبت این انتصاب قصیده غرائی منظوم کرده که مطلعش اینست.

(۱) در نسخه کتابخانه دارالفنون کمریج علامت (Add ۲۰۰) ورق (۸۳) این عبارت

دیده میشود: «و آن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض... قائل اند.»

(۲) گویند در این شکار ۷۰۰ و ۵۶ صید گشته شد.

زهی جوهرت گوهر آسمانی      تومی عقل اول تومی نجم ثانی

رواق حرم را تور کن عراقی      عراق عجم را سهیل یمانی

**حمله بشروان**  
از فارس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر  
فرخ یسار در آنجا رایت سروری افراخته بود، در این سفر جسد  
پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد باردیبل فرستاد که دفن کنند، هم در  
این سفر دربند را متصرف شد.

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ملوک الطوائف و مدعیان  
تاج و تخت و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود  
و حدود مملکت را از طرف مغرب و شمال غربی توسعه کامل  
و عثمانیها

دو دشمن قوی  
خارجی : از بکها  
و عثمانیها  
قوی خود از بکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش را  
مشغول و مضطرب ساختند مواجه نگشته بود، اکنون مابه بیان روابط او با این رقبای  
خطرناک می پردازیم لیکن قبلا لازم است شمه از سیرت و صورت شاه اسمعیل سخن برانیم.

معمولا شرحی که سیاحان اروپایی آن زمان از جمال  
سیرت و صورت شاه  
اسمعیل بنا بروایت  
سیاحان اروپایی  
و اخلاق او داده اند از اقوال مورخین ایرانی دقیق تر  
و روشن تر است. هر چند از مسطورات تواریخ فارسی  
هم شجاعت و قوت و اراده و بیرحمی و اعمال خستگی

ناپذیر او بعد کافی استنباط میشود. بنابر قول کاترینوزنو<sup>۱</sup> در سیزده سالگی که  
بجهانگیری شروع کرد «سیمائی نجیب و ظاهری شاهانه داشت. در چشمانش نمیدانم  
چه چیز عظیم و آمرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت این شخص روزی  
پادشاه بزرگی خواهد گشت. صفات روحی او با جمال جسمانیست متباین نبود زیرا  
که هوشی سرشار و نظری چنان بلند داشت که در این سن قلیل باور کردنی نیست ...  
قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی او را هیچیک از معاصرین نداشتند.»  
آنژیوللو Angioloello<sup>۲</sup> گوید در ایام طفولیت «صاحب جمال و اخلاق و اطوار

(۱) سفرنامه سیاحان ایتالیایی در ایران (جمعیت ها کلویت لندن ۱۸۷۳) ص ۸۵-۸۶

(۲) سفرنامه ایتالیاییان ص ۱۰۲

دلپسند<sup>۱</sup> بود و «در جنگ با علاءالدوله<sup>۲</sup> (عالی دولی) ذخیره لشکر را قیمت داده مهیا ساخت و فرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد و میخواهد بفروشد بدون ترس بارو و یاورد و قدغن کرد هر کس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت» در چند سطر بعد<sup>۳</sup> نیز گوید «این صوفی زیبا و خوش روی و بسیار دلپذیر است. خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش ترکیب دارد سبک پیکر خوش اندام و فربه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخی است. از ریش و سبیل فقط سبیل را گذاشته و دست چپ را بجای راست بکار میاندازد. مانند خروس جنگی بی باک و بیش از هر یک از امرای خود نیرومند است. در مسابقه تیراندازی از ده سبب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد. هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طرب می نوازند و ستایش او را میسر آیند.» در جای دیگر مینویسد: «اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بچنگ میروند باین آرزو که در راه پیر خود شهید شوند وقتی که من در تبریز (توریز) بودم شنیدم که شاه از این پرستش متغیر است و مائل نیست او را خدا خطاب کنند.<sup>۴</sup> تاجر گمنام سابق الذکر سی و یک سالگی او را چنین وصف میکند<sup>۵</sup>: «بسیار زیبا و صاحب وقار و میانه بالاست. صورتی دلپسند و پیکری محکم شانه‌هایی کم‌بها دارد ریشش رامی تراشد و سبیل میگذارد. ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمیآید. مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است بدست چپ کار میکند و از تمام امرای خود قویتر است. در تیراندازی چنان مهارت دارد که از ده سبب شش عدد را فرو میافکند. همین نویسنده شرح مفصلی از قتل عام لشکر الوند میرزا وزن و مرد و آل و تبار سلطان یعقوب و سیصد نفر از درباریان تبریز و هشتصد نفر بلاسی<sup>۶</sup> طماع<sup>۷</sup> که در زمان الموت (یعنی الوند میرزا) تربیت یافته اند و کشتار تمام سکهای شهر تبریز<sup>۸</sup> و قتل مادر یازن پدر خود مینویسد: «گمان ندارم که از عهد نرو تاکنون چنین ظالم بوجود آمده باشد» خلاصه شاه اسماعیل مجموعه صفات متضاد بوده است. گاهی شخص مجذوب جمال ظاهری و لیاقت جبلی و جوانمردی و تا درجه

(۱) ایضا ص ۲۰۹ و ۱۹۶ (۲) ایضا ۱۱۱ (۳) سفر نامه ایتالیاییان در ایران ص

۱۱۵ (۴) ایضا ص ۲۰۲ (۵) من از بیان معنی این کلمه عجز دارم

عدالتخواهی او میشود و گاهی از اعمال و رفتار او که نمونه از آن سبق ذکر یافت متفر و گریزان میگردد چه حتی نسبت بآن عهد خونخواری و خونریزی هم اینقسم رفتار ممتاز و بی نظیر بوده است. شجاعت او نه تنها در میدان رزم بلکه در پهنه شکار هم ظاهر میگشت، بعد از فتح بغداد باو گفتند که چندین شیر درنده در بیشه کنام گرفته و اسباب وحشت ساکنین نواحی مجاور شده اند، شاه عزم کرد منفرداً بشکار آنها رفته و باتیرو کمان که در انداختن آن مهارت کامل داشت<sup>۱</sup> شیران را صید نماید هر قدر او را منع کردند مفید نیفتاد، در سن سیزده سالگی نزدیک ارزنجان<sup>۲</sup> بهمین ترتیب خرسی قوی پیکر وحشی را از پای در آورده بود، گنج و ذخیره بسیاری را که از غارت یکی از بنادر بحر خزر نصیب او شد<sup>۳</sup> میان لشکریان تقسیم کرد و خود هیچ برنگرفت<sup>۴</sup>، سیاح مزبور بعد از شرح این سخاوت گوید بخشش مذکور سیاست و تدبیر بزرگی بود زیرا که در نتیجه آن جماعتی که صوفی هم نبودند در زیر لوای او گرد آمدند تا باخذ این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند<sup>۵</sup>، سپس بیان میکند که چگونه شاه سر شاهزاده بدبخت موسوم بالموت را<sup>۶</sup> که بخیانیت گرفتار شده بود بدست خود از تن جدا نمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم به تبریز، اعمالی از او ذکر میکند که بدرجات شیاه تر و تباه تر از رفتار سابق الذکر است.

نسبت بسنیان خشونت بی اندازه ابراز نمود نه بر علمای معتبر  
خشونت نسبت  
مانند فریدالدین احمد نوه عالم معروف سعدالدین تفتازانی که  
باهل تسنن  
سی سال در هرات<sup>۷</sup> مقام شیخ اسلامی داشت ابقا نمود و نه  
بر شاعر زیر کی مثل بنائی که در قتل عام قرش ۱۵۱۲/۹۱۷ کشته شد رحمت آورد  
اما ظاهراً صعب ترین خشونت های او نسبت بدشمنان حتی بعد از مرگ<sup>۸</sup> در واقعه محمد  
خان شیبانی یا شیبک خان بمنصه بروز و ظهور رسید چنانکه بعدها بشرح آن خواهیم  
پرداخت.

(۱) احسن التواریخ نسخة خطی (الیس) ورق ۷۴ b (۲) ایضاً ورق ۲۶ (۳) سفرنامه  
یک نفر تاجر صفحه ۱۸۸ (۴) ایضاً ص ۸ - ۱۶۷. لکن حبیب الیرو سائر تواریخ فارسی  
مرکک الوند را طبعی دانسته اند (۵) در رمضان ۹۱۶ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید

گفته شد که پس از تصفیه خاك ایران از وجود حکمرانان آق قوینلو و سایر مدعیان تاج و تخت شاه اسمعیل بیشتر با سه همسایه سروکار داشت از این قرار :

روابط خارجی ایران  
در این عصر

تیموریان که در نهایت ضعف هنوز برهرات و قسمتی از خراسان و آسیای وسطی استیلا داشتند، از بکهای دهشتناک ماوراءالنهر؛ و ترکهای عثمانی. با این دو دشمن اخیر که سنی و بسیار متعصب بودند روابط ایران همیشه خصمانه بود ولی با تیموریان که خود از بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح و صفا استقرار داشت و گاهی هم روابط دوستانه مستحکم میگشت، سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخوردی که دربار مزین و درخشانش درهرات مرکز معروف ادبیات و صنایع<sup>۱</sup> بشمار میرفت از جمله سلاطینی است که سعی کرد در حوزه سلطنت<sup>۲</sup> خود مذهب شیعه را جانشین تسنن سازد اما بدرجه شاه اسمعیل بمقصد نائل نگردید و بابر خواه از روی عقیده یا از لحاظ سیاست بقدری نسبت بتشیع تمایل نشان داد که رعایای سنی آسیای مرکزی از او روگردان شدند و بمخالفتش برخاستند<sup>۳</sup> پس بنابراین میان این دو دودمان علتی برای اختلاف موجود نبود خاصه پس از آنکه شیبانی خان با هر دو خانواده خصوصت اظهار داشته و ازبکهای دهشت انگیزش طبعاً موجب اتحاد بابر و شاه اسمعیل گردیدند.

از گنجایش این کتاب خارج است که مفصلاً از انحطاط تیموریان و ظهور سلطنت ازبکیه سخن براند شرح مفصل این وقایع در تألیفات ارسکین و غیره<sup>۴</sup> مسطور است.

شیبانی یا شیبك خان  
ازبکها

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبك خان که مستقیماً نسبش بچنگیز خان<sup>۵</sup> می پیوست در سنه ۱۵۰۰ سمرقند و بخارا را متصرف شد و کمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

(۱) رجوع شود بکتاب نقاشی و نقاشان ایران و غیر تألیف دکتر ف. رمارتین صفحه ۶-۳۵  
(۲) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۵۶ و نسخه کتابخانه دارالفنون  
کبریج که تاریخ این اقدام را در سال ۹/۸۷۳-۱۴۶۸ قرار میدهد (۳) تاریخ هندوستان  
تألیف و. ارسکین W. Erskine جلد اول ص ۳۱۹-۳۲۰ (لندن ۱۸۵۴) دیده شود  
(۴) مثلا تاریخ مولان آسیای مرکزی و غیرهم تألیف ن. الیاس N. Elias و سرا. دنسین راس  
Denison Rass (لندن ۱۸۹۸) و مخصوصاً تاریخ بی بدیل بابر چاپ جدید و با سلیقه ارسکین  
و ترجمه که با یادداشت های چند در لندن شده و از طرف سرلوکاس کینگ Sir Lucas King  
مراجعه شده است (اکسفر ۱۹۲۱) (۵) احسن التواریخ (ورق ۸۸ b) سلسله نسب او را  
چنین ذکر میکند: شیبك خان بن بوداق سلطان بن ابوالغیر خان بن دولت شیخ بن ابلی الغلان بن فولاد  
الغلان بن ابیخواجه بن ... بن بولقاي بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان

کرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید، در سال وفات سلطان حسین ۱۵۰۵-۶/۹۱۱ بهراسان حمله آورد و در عرض يك يا دو سال بعد از این سנה اعضای خاندان تیموری را باستانی بایرو بدیع الزمان قتل عام نمود. این شخص اخیر به در بلر شاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت. تا سال ۱۱/۹۱۶ - ۱۵۱۰ شیبانی خان شاه اسمعیل مواجه نشد ولی چون یکسال قبل از این تاریخ از یکحمله سختی به خراسان کرده بودند و شیبانی در جواب اعتراض مؤدبانه اسمعیل<sup>۴</sup> نامه مستهجن و پراز دشنام فرستاده بود. شاه اسمعیل کمر بیچنگ او بست و در جواب حمله های او تهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود به خراسان لشکر کشید و در راه مرقد علی بن موسی الرضا [ع] را زیارت نمود.

**قتل شیبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰**  
جنگ قطعی در اول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ در طاهر آباد نزدیک مرو واقع شد از بکیه پس از يك مصاف طولانی و اجماعت آمیزی کاملاً شکسته شدند و شیبانی بقتل آمد، وقتی که بدن او را از زیر توده اجساد مقتولین بیرون کشیدند شاه امر داد دست و پایش را بریدند و با کناف مملکت گسیل داشت و پوست سرش را از گاه انباشته بعنوان یادگار و هدیه نزد سلطان بایزید دوم بقسطنطنیه فرستاد<sup>۵</sup> و استخوان کاسه سر را فرمود بطلا گرفته و قدحی ساخته و در مجلس بزم بگردش آوردند یکدست او را بریده توسط درویش محمد بساول نزد آقا رستم روزافزون حاکم مازندران فرستاد در موقعی که مشارالیه در ساری میان ندما و درباریان خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامن او انداخته و بانگ بر آورد «گفته بودی دست من است و دامن شيبك خان حالا دست او در دامن تست!» حاضران از این جسارت چنان خوف و هراس مستولی شد که هیچیک برای قتل آن فرستاده دستی بیرون نیاورد و رستم چنان صدمه خورد که بزودی پس از آنروز مریض شده وفات یافت. راجع بجایمی که از استخوان سر شيبك خان ساخته شد قصه عجیب ذیل منقول است یکی از مشاورین معتمد شیبانی-ی خان معروف بنخواجه کمال الدین

(۱) رجوع شود بتاریخ هندوستان جلد اول صفحه ۲۹۷ تألیف اسکین. متن این مرسله مفصل در احسن التواریخ مندرج است. (۲) بر طبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق ۱۴۱) شاهزاده سلیم که بعدها بسلطنت رسید خیلی از این اقدام و نجیده خاطر شد و بایدر خود سلطان بایزید در این باب درشتی و خشونت نمود.

ساغرچی بوسیله اظهار تشیع از خطر مرگ جسته و بخدمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس بزم بجام مزبور اشاره کرد و باو خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سرپادشاه تست گفت: «سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم باده نشاط می نوشد».

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت و یکسال داشت و یازده سال سلطنت کرده بود چنانکه ذکر شد در تسنن بسیار تعصب داشت و شیعیان را در قلدرو حکم خود بسیار آزار و شکنجه مینمود - در این وقت پس از غلبه شاه اسمعیل نوبت مصیبت و بدبختی بسنیان رسید. معذلتک طایفه از يك بعد از این شکست باز هم پراکنده و مضطرب نگردید و اگر صورت با ایرانیان صلح کردند چندماه بعد در جنگ غجدوان انتقام خود را گرفتند، در این جنگ بابر و ایرانیان معاهد و مساعد اوشکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی از آنها نجم ثانی بود بقتل رسید. در تمام قرن شانزدهم از بکها خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمات آنها بخراسان در تمام تواریخ فارسی بی تغییر و بطور مکرر مسطور است اکنون لازم است بشرح روابط ایران با ترکان عثمانی پردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است. این روابط را مجموعه رسائل سیاسیه که فریدون بیک با کمال استادی جمع آورده و در سنه ۱۵۷۴/۹۸۲ باسم منشآت السلاطین تدوین کرده است بهتر از هر تاریخ فارسی با ترکی روشن و معلوم میسازد.

مکتوبهایی که فیما بین سلاطین عثمانی و حکام و پادشاهان مجموعه مکاتیب دولتی همسایه مبادله میشد یا از طرف سلطان به پسر یا وزیر که فریدون بیک گرد آورده است و ولات خود صادر میگشت برخی بزبان ترکی و بعضی بفریبی و فارسی تحریر یافته است متأسفانه بسیاری از آنها

تاریخ ندارد، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی کم طرف استفاده واقع شده است کسی که بتلخیص مندرجات یا تعیین مقصود و غرض آنها مبادرت ورزد در کار خود محتاج تمهید عذری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تا وفات شاه اسمعیل ۱۵۲۲-۴/۹۳۰ یعنی تمام مدت سلطنت سلطان بایزید دوم (۹۱۸/۸۸۶-۱۵۲۱/۱۴۸۱)

و سلیم اول ۹۲۶/۹۱۸ - ۱۵۲۱/۱۵۲۰) و چهار سال اول سلطنت سلیمان قانونی (۹۲۶/۹۳۰ - ۱۵۲۴/۱۵۲۰) بطریق ذیل خلاصه میشود.

(۱) از طرف یعقوب پادشاه آق قویونلو سلطان بایزید را جع بخبر شکست و وفات شیخ حیدر ( پدر شاه اسمعیل) (صفحه ۳۰۹). این مکتوب که بزبان فارسی است تاریخ ندارد ولی ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر که او را سر حلقه ارباب ضلال مینامد و در تاریخ ۳۰ جون ۱۴۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که قلع و قمع این عاصیان که دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولتند باید باعث مسرت و انشراح عمومی مسلمین گردد.

(۲) مکتوب سلطان بایزید که بزبان فارسی و بدون تاریخ و در جواب مراسله فوق است (صفحه ۳۱۱) یعقوب را از غلبه بر بایند ریه و گروه ضلال حیدریه تنهت میگوید (۳) از طرف شاه اسمعیل سلطان بایزید دوم در تقاضای اینکه کسی مریدانش را که از آسیای صغیر باردییل برای زیارت ارمیآوند مانع نشود (ص ۳۴۵) این مراسله بی تاریخ و فارسی است و از این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی در مملکت عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است.

(۴) جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق همچنین بفارسی و بی تاریخ (ص ۳۴۵) سلطان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بروی معلوم شده است که قصد اغلب این زوار بجاء آوردن تکلیف مذهبی نبوده بلکه باین وسیله میخواهند از خدمت نظام بگریزند.

(۵) از طرف شاه اسمعیل سلطان بایزید همچنین در این موضوع بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳۴۶/۷). در این مراسله توضیح میدهد که مجبوراً برای تنبیه دشمنان قدم در خاک عثمانی نهاده است و از این اقدام ابداً قصد مخالفت یا بی احترامی نسبت بسطان نداشته و بسپاهیان خود امر داده است که ذره خسارت بر جان و مال اهالی وارد نیاورند.

(۶) جواب سلطان بایزید بر قعه فوق همچنین بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳۴۷) در این مکتوب سلطان از شاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران خود را مأمور

فرموده که او را در مقصودش کمک و مساعدت نمایند.

(۷) از جانب الوند آق قوینلو پادشاه ایران بسلطان بایزید . تمام این مراسله باستثناء مقدمه عربی که دارد فارسی است و تاریخ ندارد (۲ - ۳۵۱) الوند ورود محمود آقاچاووش باشی حامل نامه سلطان را اطلاع داده و وعده میدهد که بر حسب دعوت سلطان ، طایفه آق قوینلو یاد و دمان بایندری را برای دفع دشمن مشترک و غلبه بر او باش قزلباش حاضر و مهیا خواهد ساخت و اگر خویشانش هم با وی موافقت نکردند خود بتهنایی باستظهار کمکهای مادی و معنوی سلطان سعی و جد بلیغ خواهد نمود .

(۸) جواب با یزید بمکتوب فوق بفارسی و بی تاریخ (ص ۳-۳۵۲) در تحریر ص و تشویق الوند میرزا و وعده مساعدت برای مقابله طایفه یاغیه قزلباش .

(۹) مراسله مورخه ربیع الاول ۹۰۸ [سپتامبر ۱۵۰۲] ص ۳۵۳ که از جانب بایزید بحاج رستم بیک کرد توسط کیوان چاروش فرستاده شده در این مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه و نتیجه محاربات آنها با امرای بایندریه یا آق قوینلو استفسار کرده است .

(۱۰) جواب حاج رستم بمراسله فوق بدون تاریخ و بفارسی (ص ۴ - ۳۵۳) راجع باینکه «قزلباش مذهب خراش» پس از شکست دادن الوند و مراد آق قوینلو اکنون در صدد عقد اتحاد با مصر و مخالفت با ترکان عثمانی هستند و از طریق مرعش و دیلر بکری پیش میروند .

(۱۱) از جانب سلطان با یزید بسلطان غوری مصری بعربی مورخه ۹۱۰/ د - ۱۵۰۴ (ص ۵-۳۵۴) . در این مراسله اشاره بشخصی شده است که «در ممالک مشرق ظهور کرده حکام آنجا را برانداخته و بر سکنه غالب آمده است» از روی جوابی که داده شده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل یاشاه قلی است .

(۱۲) جواب نامه فوق بعربی و بدون تاریخ (ص ۶ - ۳۵۵) . در این مکتوب اشاره بقلبه کمر اهان قزلباشیه بر ممالک مشرق دیده میشود . و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده اند ،

ظهور و ازدیاد  
خصوصیت ایرانیان  
و عثمانیان

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان با یزید مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هر چند مراسلات دیگر نیز هست که برای محصلین زبان فارسی مفید است از جمله مراسلاتیکه بسلطان ابوالغازی حسین (۱۵۰۶/۹۱۱) و جامی<sup>۱</sup> و حکیم جلال الدین دوانی و فریدالدین احمد تفتازانی شیخ الاسلام هرات (۱۵۰۷/۹۱۳) که سه سال بعد بمناسبت خودداری از قبول مذهب شیعه بفرمان شاه اسمعیل کشته گشت نوشته شده است. قبل از اینکه بشرح رسائل سیاسیه زمان سلطنت سلطان سلیم خان پیردازیم شمه از منازعه ایرانیان و عثمانیان که یکی از مختصات مهمه تمام عهد صفویه است و آنقدر باعث تباهی وحدت اسلام و ضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر بنماییم و در این باب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی که ریچارد نولس<sup>۲</sup> از شورش شیعیان آناتولی داده است نمی یابیم این نویسنده علت شورش مرزبور را تحریکات شاه قلی معروف که ترکها او را شیطان قلی مینامند و پسر حسن خلیفه یکی از مریدان شیخ حیدر پدر اسمعیل بود میداند.

نهضت شیعیان  
آسیای صغیر

نولس Knolles میگوید: «بایزید بعد از طی يك عمر مضطرب و متشنجی طریقه مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد. و بیشتر اوقات را بمطالعه کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان بسر میرد. هر چند مصالح دولت و میل و تقاضای سران سپاه غالباً بایزید را برخلاف اراده اش بمیدان جنگ میکشاند لیکن فطرت بحیات آرام و ملایم بیش از جنگ تمایل داشت. اداره امور کشوری را بسه نفر از پاشایان بزرگ علی، احمد و یحیی سپرد که بمیل و هوس خود رفتار میکردند چون پنج سال در عیش و سکون بسر رفت از يك تغافل کوچک ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیاد باریختن خون جمع کثیری از ملت و بخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی پذیرفت. آثار مقدسه امروز هم باعث اضطراب خاطر سکنه خرافات پرست آنجا میباشد. مسبب این واقعه دو نفر ایرانی مزور بودند موسوم به چاسان چلیف و پسرش شاخ کولی

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبی ایران جلد سوم ص ۳ - ۴۲۲ (۲) بنقل از چاپ ششم تاریخی هضانی که سرپول ریکوت آنرا کامل نموده و در لندن بسال ۱۶۸۷ طبع شده است عبارت منقول از صفحه ۳۱۵ جلد اول مأخوذ است.

(که بعضی‌ها او را نکل اسکاچو کولو و جمعی تجلی)<sup>۱</sup> مینامند این دو نفر فراراً به آن نواحی آمدند و اظهار زهد و ورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایت شهرتی بکمال یافتند و گروهی مریدان سر مست پیدا کردند (که از اصول مذهب جدید دماغشان اشباع یافته بود) بدو اراجع بحقانیت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش در مردم تولید نمودند که قسمتی هنوز در غلیان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست. پس از این عبارات شرح مفصلی دیده میشود در ذکر شورش خطرناک که ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند و جمعی از سران سپاه از جمله وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید و بتفرقه شورشیان و راندن آنها بداخله ایران منتهی گردید. شاه اسمعیل بجای اینکه پناهندگان را احترام کند و پاداش بدهد جماعتی از آنها را در تبریز بقتل رسانید زیرا که بنا بر قول نولس<sup>۲</sup> کاروانی بر نروت را در راه غارت کرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی<sup>۳</sup> علت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خود را در نظر با یزید بیطرف و میری از تحریک و همدستی شورشیان معرفی نماید. نولس گوید «شاه قلی رانیز برای ترسانیدن دیگران زنده آتش زدند» اما مورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا با هم در جنگ کویک جای میان سیواس و قیصریه کشته شدند روایت احسن التواریخ نیز با این موافقت دارد نولس گوید «چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا<sup>۴</sup> فرمان داد که در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتند و اشخاصی را که در شورش اخیر اسلحه برداشته بودند اُمرداد بیدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیه السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند تا بعد ها شناخته شوند و آنها را با اقوام فراریان و همراهان شاه قلی و ورثه مقتولین باروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و ایروس و پلوپونز متفرق ساختند تا اگر شاه قلی که بایران پناهنده شده است باز گردد و لشگری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نپیوسته

(۱) بنی حسن خلیفه شاه قلی و تکللو و باتکللو یعنی منسوب به تکه ایلی (۲) فصل مذکور

ص ۲۲۴ (۳) رجوع شود بتاریخ امپراطوری عثمانی تألیف عبدالرحمن شرف جلد اول صفحه ۷-۱۹۶

چاپ دوم اسلامبول ۱۸۹۷-۸/۱۳۱۵ Von Hammer's Gesch.d. Osmanisch Reich

جلد دوم صفحه ۳۶۰-۳۵۹ و صفحه ۴-۳۹۳ (۴) یونس پاشا صدراعظم سلطان سلیم که در

سیاست شد ۱۵۱۷-۹۲۳

و شورش از نو بر پا نکنند. این بود شرح آغاز و انجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد اگر شاه ایران کاملاً از موقع استفاده می‌کرد بسهولة قسمت اعظم ولایت آسیای عثمانی را متصرف میشد، نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸ م می‌گوید. اما احسن التواریخ سنه ۱۲/۹۱۷ - ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را معین کرده است.

جای تعجب است که مورخین ایرانی از این قتل عام شیعیان مقیم خاگ عثمانی سخنی نمیرانند اما بقول فون هامر قتل عام مزبور یکی از دهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت بسببیت‌هایی که در هیئت تفتیش مذهبی در اسپانیا و کشتار سن‌بار تولومی ظهور یافت.

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکر نکرده اند متعجب نباید شد زیرا که برای آنها افتخار آور نیست. ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت بیش از دو قتل عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها در سال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده و نیکولو کیوستی نیانی Nicolo Giustiniani در ۷ اکتبر همین سال<sup>۱</sup> شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاک زاده و علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شماره کشتگان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ می‌گردید. تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی او را بخط لاتینی در آورده از این قرار است:

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| فرستاد سلطان دانا رسوم      | دیران دانا بهر مرز و بوم      |
| که اتباع این قوم را قسم قسم | در آرد بنوک قلم اسم اسم       |
| زهفت وزهفتاد ساله بنام      | یلارد بدیوان عالی مقام        |
| چو دفتر سپردند اهل حساب     | عدد چهل هزار آمد از شیخ و شاب |
| پس آنکه بحکم هر کشوری       | رساندند فرمانبران دفتری       |
| بهر جا که رفته قدم از قلم   | نهد تیغ بران قدم بر قدم       |
| شد اعداد این کشته‌های دیار  | فزون از حساب قلم چهل هزار     |

اکنون با مراجعه بمنشآت فریدون يك مکتوب های ذیل را می یابیم که مربوط به مدت سلطنت سلطان سلیم و راجع بر روابط او و ایرانیان است .

مراسلات فارسی سلطان سلیم (۱۳) از طرف سلطان سلیم به عید خان از يك بفارسی مورخه سلخ محرم ۹۲۰ هـ ق (۲۷ مارچ ۱۵۱۴) پنج ماه قبل از جنگ

چالدران (ص ۲ - ۳۷۴) در این مکتوب مفصل که بقلم محمد بيك نسامی نوشته شده سلطان سلیم افکار خود را چنین ابراز میدارد « که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لثیم ناپاک ائیم افاک ذمیم سفاک بجان آمده اند » و عید خان را دعوت میکند که بانتقام خون پدرش شيبك خان با وی توحید مساعی کند (۱۴) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخه جمادی الثانيه ۹۲۰ هـ ق (۲۱ اگست ۱۵۱۴) در این مر اسله عید خان شرح میدهد که چگونه انتقام پدر را گرفته « و سگ کوچکی را که نایب و سردار سگ بزرگ بود (یعنی شاه اسمعیل) و از فرط جنون او را بنجم ثاني ملقب ساخته بودند کشته است » و وعده میدهد که سلطان عثمانی را در قلع و قمع « شر ذمه قلیله » « زنادقه او باش و ملاحدۀ قزلباش » یاری کنند .

(۱۵) از جانب سلطان سلیم بشاه اسمعیل مورخه صفر ۹۲۰ (آوریل ۱۵۱۴) از صفحه ۳۷۹ تا صفحه ۳۸۱ سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن رجز خوانی و توهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل را دعوت میکند که از زندقه و اعمال گناهکارانه خود خاصه لعن شیخین ابوبکر و عمر نادم شود و الا بر سر او لشکر کشیده و ممالکی را که بجبر و عنف غصب کرده است آزاد و مستخلص خواهد کرد . (۱۶) از جانب سلطان سلیم بمحمد بيك آق قوینلو بفارسی مورخه سلخ صفر ۹۲۰ [۲۵ آوریل ۱۵۱۴ صفحه ۲ - ۳۸۱] مشتمل بر تهنیت و تمجید او و خانواده و اتباعش که در اساس تسنن آنها خللی راه نیافته و دعوت بجنک زنادقه قزلباشیه .

(۱۷) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخه سلخ ربیع الثاني ۹۲۰ (۲۳ جون

(۱) غلبۀ ازبکیه بر جنود متعده شاه اسمعیل و بابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ (۲۶ نوامبر ۱۵۱۲) اتفاق افتاد . امیر نجم الدین مسعود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ - ۱۵۰۹ - (۱۵۱۰) وفات یافته و مقام و لقب او بامیر یار احمد اصفهانی ملقب بنجم ثاني تفویض گردید .

(۱۵۱۴) صفحه ۳۸۲. از این مراسله معلوم میشود که حامل نامه سلطان سلیم و جواب آن شخصی موسوم باحمد خان بوده است و نیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بیم را داشته که مبادا مراسله او بدست بیفتد.

(۱۸) نامه دوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل بفارسی و بی تاریخ صفحه ۳۸۲ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده و شاه اسمعیل و خانواده او را بکفر و ارتداد نسبت داده و او را دعوت میکند که توبه نموده و راضی شود ایران جزء ممالک عثمانی باشد.

(۱۹) نامه سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل از ارزنجان بترکی مورخه سلخ جمادی الاولی ۹۲۰ (۲۳ جولای ۱۵۱۴) سلطان با اظهار بی میلی با طعنه و سخریه حریف را بمبارزت می طلبد.

(۲۰) جواب شاه اسمعیل بسه مراسله سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص ۵ - ۳۸۴) ظاهراً این همان مکتوبی است که کریزی Creasy در تاریخ ترکان عثمانی خود (چاپ ۱۸۷۷ صفحه ۷ - ۱۳۶) اشاره میکند. زیرا که نویسنده مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی در اثر نشاء تریاک و بنک بنوشتن این نامه ها مبادرت ورزیده اند و حقه پر از معجونی خاص که ترکیبی از مخدرات مزبوره بوده مهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقا گسیل داشته اند.

(۲۱) نامه چهارم سلطان سلیم بشاه اسمعیل مورخ سلخ جمادی الثانيه ۹۲۰ (۲۱ اگست ۱۵۱۴) بازراجع بدعوت و طلب او بچنگ.

چنگ چالدران  
۱۵۱۴ اگست  
کمی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ۹۲۰ (اگست و سپتمبر ۱۵۱۴) میان عثمانیان و ایرانیان در

چالدران حربی عظیم واقع گشت در این محله که قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هزار عثمانی و دو هزار ایرانی کشته شدند لیکن توپخانه عثمانیان چنگ را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل با وجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو بر گردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجا گذارد. این شهر را عثمانیان در ۱۶ رجب ۹۲۰ (۶ سپتامبر

۱۵۱۴) گرفتند گروهی مردان نامدار از طرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیگی روملیا که فرمانده جناح چپ لشکر ترك بود و حسن بيك حاکم مورا Morea و اویس بيك از اهالی قیصریه و قیاس بيك از اهل لتاکیه و عده کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشکری بقتل رسید. از جانب ایرانیان مه‌رسید شریف شیرازی از مروجین و مبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی یکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمه‌الله کرمانی و سید محمد کمونه نجفی و خان محمد خان و چندین شخص دیگر.

اقدامات سلطان سلیم  
فتح نامه های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کریمه و  
پس از فتح چالدران  
رؤسای کرد و سلطان مراد آخرین شخص سلسله آق‌قویونلو و  
شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه و غیره فرستاد. متن این مکاتیب در منشآت فریدون بیگ (ص ۹۶-۳۸۶) ثبت است. اما در (ص ۴۰۷-۳۹۶) شرحی که اهمیت تاریخیش خیلی بیشتر است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز ۳ محرم ۹۲۰ تا ۲۰ مارچ ۱۵۱۴ که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتیکه در آخر همین سال «نوامبر و دسامبر ۱۵۱۴» برای قشلاق کردن با ماسیه Amâsiya برگشتند این لشکر از ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس از زنجان چالدران و خوی و مرند به یکصد و پنجاه منزل آمد. و به پنجاه و هشت منزل از راه نخجوان جسرچوبان و بیبورت با ماسیه مراجعت کرد. مناری ارکله دشمنان در میدان جنگ برپاساختند و در قریه ساهیلان Sâhilân یکروز قبل از ورود به تبریز خالد بیگ و ۱۵۰ نفر از قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گزیدند و بنا بر آنچه مورخین ایرانی عهد شاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند<sup>۱</sup> سلطان سلیم فقط يك هفته<sup>۲</sup> از ششم تا چهاردهم سپتامبر ۱۵۱۴ در آنجا توقف کرد و بدیع‌الزمان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بايقرا<sup>۳</sup> را که فراری بود با جمعی از صنعتگران جیره دست بتوطن در ممالک خویش دعوت کرده همراه خود بعثمانی برد. دو یا سه هفته پس از رفتن او شاه اسمعیل به تبریز برگشت

(۱) نسخه کبریج ورق ۱۵۱ علامت (add ۲۰۰) (۲) چهار ماه بعد در اسلامبول بنرضی طاعون و غات باعث.

بنا بر قول سر جان ملکم<sup>۱</sup> «این شکست یزید در طبع خونخوار شاه اسمعیل اثری عمیق و پایدار کرد و هر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید». اما اگرچه این شکست قطعی بود عملاً آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که ینگی چریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند و سلطان عثمانی را مجبور نمودند لشکر را از خاک ایران رجعت دهد و باستانی قلعه و قمع سلسله صغیره ذوالقدر «بهار ۱۵۱۵ م»<sup>۲</sup> که در کرمانخ Kermakh نزدیک ارزجان ساکن بودند تا روزمرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلحشوری و خشم بهرام آسای او جز به تسخیر مصر و شام و عربستان در سایر سرحدات اشتغالی نداشت.

شاه اسمعیل بعد از ورود به تبریز با کمال ادب نامه از در عذر خواهی<sup>۳</sup> بتوسط نورالدین عبدالوهاب بسططان سلیم فرستاد سلطان ظاهراً جوابی نداد اما چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵) کاغذی بعیدخان ازبک نوشته او را بقلع و قمع شیعیان تحریض نمود.<sup>۴</sup>

اسناد مربوطه بسطنت سلیم خان قریب ۸۴ صفحه از مجموعه فریدون بیگ را فرا میگردد<sup>۵</sup> اما باستانی یک مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جز اشارات و جمل معترضه ملاحظه نمیشود. مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی و فارسی که یکنفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسططان سلیم ساخته است. این شاعر گویا همان خواجه اصفهانی باشد که سنی متعصبی بود و بخدمت شیبک خان ازبک شتافت و در احسن التواریخ وفاتش در ضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷<sup>۶</sup> مذکور شده است.

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ۵۰۴ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای اثبات این نکته نیافتم. (۲) بنا بر روایت احسن التواریخ سلاطین این خانواده چهار نفر بودند ملک اسلان - سلیمان ناصرالدین و علاء الدوله این شخص اخیر با چهار پسر و سی نفر از اتباعش بدست سربازان سلطان سلیم سر بریده شدند (۱۳ جون ۱۵۱۵ م) (۳) فریدون بیگ جلد اول (ص ۴۱۴ - ۴۱۳) (۴) ایضا (ص ۴۱۶ - ۴۱۵) (۵) آخرین مکتوب بصفحه ۵۰۰ مجموعه مزبوره منتهی میشود. (۶) از یکی از ایات قطعه ترکی او معلوم میشود که خانه او در خراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور بترك آن شده است زیرا که گوید «کفر خانه ایمن را کاملاً خراب کرده و بر منست دین قرار گرفت».

ایات ذیل از قصیده فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

|                                                     |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |
|-----------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| فصیده فارسی که<br>در تهنیت سلطان<br>سلیم سروده شده  | الا ای قاصد فرخنده منظر<br>بگو ای بادشاه جمله عالم<br>اساس دین تو در دنیا نهاده<br>مجدد گشت دین از همت تو<br>اگر ملک شریعت مستقیم است<br>زیمت در تزلزل فارس و ترک<br>فکندی تاجش از سزای مظفر<br>قزلبکست همچون مار افعی<br>تومی امروز از اوصاف شریفه<br>روا داری که گبر و ملحد<br>تو او را نشکنی از زور مردی<br>اگر گیرد اهانی در سلامت<br>چنین دیدم ز اخبار بیمبر<br>بذوالقرنین از آن خود را علم کرد<br>دو قرن او شهی اندر جهان شد<br>بیا از نصر دین کسر صنم کن<br>سلطان سلیم در ۱۵۲۰/۹۲۶ وفات یافت بنا بر قول صاحب<br>احسن التواریخ مدت سلطنتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز<br>بود جانشین او پسرش سلیمان خان است که عثمانیان او را<br>قانونی و ارومیان او را Magnificent لقب داده اند امینی<br>شاعر ایرانی قصیده در جلوس او ساخته که از هر مصرعش عدد ۹۲۶ بدست میآید<br>شعر ذیل در احسن التواریخ بعنوان نمونه مسطور است : |
| وفات سلطان سلیم<br>در ۱۵۲۰/۹۲۶ و<br>جلوس سلیمان خان |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |

بداد زمان ملک کامرانی      بکوس عهد و سلیمان ثانی

چند سال بعد که سلطان سلیمان جزیره رودس را فتح کرد یک نفر شاعر ایرانی  
دیگر موسوم به نیازی بیاد کار فتح مزبور قصیده استادانه منظوم کرد که مطلعش این است:

دراول جلوسی بوی سرفرازی      دوم فتح اردوس الا ای نیازی  
 مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان خان است (۱۵۲۰/۹۲۶) و دوم تاریخ فتح رودس<sup>۱</sup>  
 شاه اسمعیل روز دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ ه مطابق با ۲۳ ماه می  
**وفات شاه اسمعیل**  
 ۱۵۲۴ م وفات یافت و در کنار اجدادش در اردبیل مدفون  
 ۱۵۲۴/۹۳۰  
 شد در این تاریخ ۳۸ سال داشت که بیست و چهار سالش را  
 سلطنت کرده بود. چهار پسر از او باقی ماند طهماسب که بجای پدر بر تخت نشست  
 و تاریخ تولدش ۲۶ ذوالحجه ۹۱۹ ه (۲۲ فوریه ۱۵۱۴) است: القاس که در ۱۵۱۶/۹۲۲  
 متولد گشت و سام و بهرام که هر دو یکسال بعد از القاس بدنیا آمدند علاوه بر پسر پنج  
 دختر نیز داشت<sup>۲</sup>

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار می افتاد  
**وسعت مملکتش**  
 قسمی که نه تنها رقبای ایرانی خود را از میان برداشت بلکه  
 سرحدات را نیز از هر طرف بقدر معتناهی توسعه داد. بنابر قول احسن التواریخ  
 مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود و بلاد  
 دیار بکر و بلخ و مرو گاهی در قلمرو حکمرانی او در می آمد. در میدان رزم شیری خنجر  
 گذاره و در مجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود.

احساس وجودش بدرجه بود که زرباب و ریگ بی مقدار در چشمش  
**لیاقت و کرمش**  
 یکسان مینمود. پیش همت بلندش ذخیره کان و دینه دریا  
 برای عطای بکر و زکفایت نمیکرد و از این جهت خزینه اش غالباً خالی بود.

میلی مفرط بشکار داشت و اغلب به تنهایی شیر سر را از پای  
**میل مفرط بشکار**  
 در می آورد. منادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر  
 بدهد صاحب منصبان لشکر اسبی بازمین بوی انعام خواهند داد و هر کس پلنگی نشان  
 بدهد اسبی بی زمین بوی عطا خواهد گشت. شاه خود یکسوار بجلو رفته شیر یا پلنگ  
 را اشکار میکرد.

(۱) در احسن التواریخ مصراع اول درست ۱۵۲۶ است ولی مصراع بعد ۹۴۰ میشود زیرا  
 که در نسخه مسترالیس کلمه دوم دوم نوشته شده است. من دوم را دوم کرده و سنة ۹۳۰  
 بدست آوردم که باز یکه عدد زیاد است (مؤلف) برای تحصیل عدد ۹۲۹ کافی است که الف  
 اردوس را که بکلی زاید است از این لفظ دور کنیم (مترجم) (۲) خایش خان، پری خان خانم،  
 مهین بانو سلطانم، فرنگی خانم، وزیرب خانم

پنج جنگ بزرگ  
شاه اسمعیل

در ایام سلطنت پنج جنگ عظیم کرد اول با فرخ یسار در محلی  
که موسوم است بجایانی دوم با الوند در شرور سوم با سلطان  
مراد در آلمه کولاغی نزدیک همدان چهارم با شیبک خان در  
حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران<sup>۱</sup> تاریخ وفاتش از کلمه «ظل» و کلمه  
«خسرودین» برمیآید چنانکه در دو ماده ذیل مذکور گشته است :

شاه گردون پناه اسمعیل      آنکه چون مهر در نقاب شده  
از جهان رفت و «ظل» شدش تاریخ      سایه تاریخ آفتاب شده

### رباعی

شاهی که جو خورشید جهان گشت مبین      بزدود غبار ظلم از روی زمین  
تاریخ وفات آن شه شیر کمین      از خسرو دین طلب که شد «خسرودین»

چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات و وجود شاعران بزرگ  
ادبای معتبر معاصر      قحط عجیبی در عهد صفویه حکمفرما بود . اما علمای روحانی  
شاه اسمعیل      و فقهای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور نمودند یعنی  
هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران ساخت باوج کمال  
رسیده ریشه خود را استوار کرد بیشتر ادباء و شعرای مشهوری که مورخین از قبیل  
صاحب احسن التواریخ و غیره وفاتشان را در این عهد ذکر کرده اند ، در حقیقت جزء  
انجمن فضلائی باید شمرده شوند که در دربار سلطان ابوالغازی حسین تیموری و وزیر  
هنرمندش امیر علی شیر نوائی گرد آمده بودند . مثلاً هاتفی شاعر برادرزاده جای بزرگ  
متوفی بسال ۱۵۲۱/۹۲۷ و امیر حسینی معمائی (متوفی بسال ۹۰۴/۹۱۰-۱۴۹۸ و بنائی  
که در قارشی در واقعه قتل عامی که یکی از امرای شاه اسمعیل موسوم بنجم نانی  
مسبب آن بود بقتل رسید (سنه ۹۱۸-۱۵۱۲) و هلالی که ازبکیه او را بجرم  
تمایل به تشیع در هرات در سنه ۹۳۵-۱۵۲۸ کشتند و حکیم معروف جلال الدین  
دوانی (متوفی بسال ۹۰۸/۳-۱۵۰۲) و میرخواند مورخ که در سال ۹۰۳/۸-۱۴۹۷  
در سن ۶۶ سالگی بدرود زندگانی گفت ، و حسین واعظی کاشفی متلون و بی ثبات

(۱) تاریخ این جنگها بترتیب چنین است ۹۰۶/۱۵۰۰، ۹۰۷/۱۵۰۱، ۹۰۸/۱۵۰۳،

۹۱۶/۱۵۱۰، ۹۲۰/۱۵۱۴ غیر از جنگی اخیر در همه غلبه با شاه اسمعیل بود

صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف انوار سبیلی شهرت دارد،<sup>۱</sup> قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده و نسخه خطی آن نیز بندرت دیده میشود،<sup>۲</sup> این منظومه ده سال بعد از فوت شاه اسمعیل با تمام رسید و معلوم میشود که آن پادشاه از اغلب سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تملق گویی ندماء و شعرای نظم فروش واقع میگردد است.

(۱) شرح حال مهمترین این فضلا در مجلد سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطه قبایل تاتار مندرج است. (۲) بپهرست فارسی ریو صفحه ۶۶۰ - ۶۶۱ رجوع شود.





شاه اسمعیل اول



شاه نهماسب صفوی

## فصل سوم

اوج و حضیض دولت صفویه . از زمان شاه طهماسب

(۱۵۲۴-۱۵۷۶م) تا عهد شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲م)

طهماسب ارشد اولاد شاه اسمعیل روزی که جانبین پدر شد  
جلوس شاه طهماسب  
بیش از ده سال نداشت مدت پنجاه و دو سال و شش ماه بر  
۲۳ می ۱۵۲۴  
ایران حکمرانی کرد و در ۱۴ می ۱۵۷۶ جهان را بدرود  
گفت . مورخین آن زمان او را شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این قطعه  
ثبت است .

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی      جا بعد شاه غازی بر تخت زر گزفتی  
جای پدر گزفتی کردی جهان مسخر      تاریخ سلطنت شد «جای پدر گزفتی»  
از تواریخ دوره او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آنها  
استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته<sup>۱</sup> و از روز جلوسش که  
مقارن دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می ۱۵۲۴) بوده تا واقعه تسلیم شرم‌انگیز شاهزاده  
عثمانی بایزید که بدربار او پناهنده شده بود (۹۶۹/۱۵۶۱م) در آن مسطور  
است دیگر احسن التواریخ حسن بیگ روملو که تاریخی بسیار خوب است و در  
(۸/۹۸۵-۱۵۷۷م) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب خاتمه یافته است . تذکره  
شاه طهماسب که ظاهراً بتقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سرمشق خود مشغول  
کننده و مفید است و حتی بر سفرنامه ناصرالدین شاه نیز که بیش از اندازه طرف  
اعتناء واقع گردیده خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را روشن  
میسازد این تذکره بهتر از صفحات خشک تواریخ رسمی که منحصر بذکر وقایع جنگها

(۱) توسط مرحوم دکتر بول هرن در L. D. M. g xliv (سنه ۱۸۹۰) از صفحه  
۵۶۹-۶۴۹ چاپ شده است . ایضاً در جلد دوم مطلع الشمس اعتماد السلطنه محمد حسن خان از  
صفحه ۱۶۵-۲۱۳ چاپ سنگی شده است .

و قتل عام های اتمام ناپذیر است و خواننده را لز دیدن احوال اجتماعی و روحی دولت و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی و اخلاق پنهانی نویسنده را بشناسد. سرجان ملکم<sup>۱</sup> وارسکین<sup>۲</sup> بتعصب و زهد خشک شاه طهماسب اشاره کرده اند.

**اخلاق طهماسب** ملکم نظر خوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید. «مهربان و جوانمرد بود» و در جای دیگر مینویسد «بنظر میرسد که صاحب حزم و هوش بوده و اگر چه در خصال حسنه و همت عالی خیلی امتیاز نداشته در عوض از رذائل و ذمائم بزرگ میری و منزّه بوده است» آنتونی جنکین سن Anthony Jenkinson که حامل سفارشنامه از طرف ملکّه الیزابت<sup>۳</sup> بود در ماه نوامبر ۱۵۶۲<sup>۴</sup> در قزوین بخدمت رسید ولی خیلی خوب پذیرائی نشد. سفیر ونیس موسوم به وین سن تیودالساندری Vincentio d'Alessandri که در ۱۵۷۱ مقیم دربار بود شاه<sup>۵</sup> را: «در سال شصت و چهارم عمرو پنجاه و یکم سلطنت» چنین وصف میکند، «قدش میانه و خوش ترکیب است چهره اش پسندیده. و قدری مایل به تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری رنگ دارد.» و نیز گوید: «بیش از هر چیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلاً یازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و بر خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خود را سرگرم نکرد» در جای دیگر مینویسد: «متکبر و متنفّر از جنگ و بسیار کم دل است» توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زرو سیم است تا وضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت، لثیم و خسیس است» و در بیع و شری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد» و در خاتمه گوید «با وجود مطالبی که فوقاً نوشته شد و در حقیقت هم بایستی اسباب تنفر میشد احترام ملت نسبت بیادشاه بحدی است که

(۱) جلد اول صفحه ۵۱۱-۵۱۳ تاریخ ایران. (۲) تاریخ هند در زمان سلطنت بابر و همایون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم ص ۲۸۵ و غیره. (۳) برای ملاحظه اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت ها و مسافرتها که در روسیه و ایران شده است و توسط انجمن ها کلویت Hakluyt منتشر گردیده است (نمره lxxii لندن ۱۸۸۶) ۱۱۲-۱۱۴ (۴) ایضاً صفحه ۱۴۴-۱۴۷ (۵) مسافرت و نبی ها در ایران (انجمن ها کلویت ۱۸۷۳) صفحه ۲۱۵

باور نمیتوان کرد. بمناسبت نسب او که بعلی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم او را نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستش میکنند: «ومثلی چند از اقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت و پرستش را که بعوام الناس انحصار نداشته و در میان اعضای خانواده سلطنتی و درباریان و سکنه دورترین نقطه مملکت نیز متداول و مرسوم بوده است ذکر مینماید. یکی از کارهای زمان سلطنت این پادشاه تخفیف مالیات سنگینی است که بر رعایا تحمیل گشته و سفیر ونیس سبب آنرا اعتقاد بخواب میداند و میگوید: «شبی ملائکه حلقوم او را فشرده و بوی خطاب کردند آیا از اعتقاد شاه طهماسب پادشاهی که عادل لقب دارد و از دودمان علی [ع] است بخواب سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانه خود را

آباد سازد؟ بعد بشاه امر دادند که مردم را از این مالیات ها معاف نماید. «این قضیه برای معرفی شاه طهماسب کافی است زیرا که خودش نیز در تذکره احوال خویش چندین رؤیا را ذکر میکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیار اهمیت میداده است. مثلاً در يك خواب (در حدود سال ۱۵۲۸) علی (ع) او را بقلبه برازبکیه امیدوار میسازد و یکسال یا دو سال بعد در هرات باو امر میدهد که بار دیگر بجنک برود<sup>۲</sup> و در این باب خود گوید. «اعتقاد این بنده ضعیف طهماسب الصفوی الموسوی الحسینی این است که هر کس که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در خواب ببیند آنچه ایشان فرمایند همان میشود» دفعه دیگر در بیست سالگی دو خواب پی در پی دید در رؤیای دوم از امام علی الرضا [ع] تصدیق و تأیید رؤیای اول را طلب کرد و بمقصود رسید و از شراب و دیگر مناهی تائب شد و شرابخانه ها و بوزخانه ها و بیت اللطف ها را در تمام قلمرو خود بست و این رباعی را بمناسبت آن واقعه انشاء کرد<sup>۳</sup>

يك چند پی زمرده سوده شدیم<sup>۴</sup> يك چند بیاقوت تر آلوده شدیم<sup>۵</sup>  
آلودگی بود بهر رنگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

این توبه و استغفار شاه طهماسب در احسن التواریخ ضمن توبه شاه طهماسب وقایع سال ۹۳۹/۳ - ۱۵۳۲ مذکور است.

(۱) صفحه ۵۸۴ Denkwürdigkeiten تألیف هورن که بیشتر ذکر شد (۲) ایضا صفحه ۵۹۲ (۳) رجوع شود بکتاب سابق الذکر تألیف هورن صفحه ۶۰۰ و آنشکده. چاپ بجنی (۱۸۶۰-۱/۱۲۷۷) (۴) مراد بنگ است مطابق مندرجات آنشکده. (۵) شراب

تباهی لشکر عثمانی  
از برف بی هنگام

در همین ایام لشکر سلطان سلیمان عثمانی که حسب المعمول سرگرمی ایران را بجنک ازبکیه و دفع حملات مکرره آنها از ولایات شمال شرقی مغتنم شمرده بود بآذربایجان وارد و در این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد و جمعی کثیر از سپاه عثمانی تلف گردید (این واقعه در ماه اکتبر اتفاق افتاد.) شاه طهماسب این تباهی لشکر خصم قدیم خود را<sup>۱</sup> از<sup>۲</sup> مرحمت الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم<sup>۳</sup> میداند. این واقعه در رباعی متکلفانه ذیل ثبت شده و در احسن التواریخ و عالم آرای عباسی مسطور است.

رفتم سوی سلطانیه آن طایفه چمن دیدم دو هزار مرده بی گو و کفن  
گفتم که بکشت این همه عثمانی را باد سحر از میانه برخاست که من  
چند رؤیای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام در تذکره  
مشاهدات دیگر خود ثبت نموده است در اردبیل شیخ صفی الدین جدش بروی  
ظاهر شده و با وی صحبت داشته است<sup>۴</sup> در موقع دیگر روح شیخ شهاب الدین او را  
نوید داده تقویت میکند<sup>۵</sup> چندین خواب دیگر بطریق ابهام در ذیل وقایع سنه  
۱۵۵۷/۱۵۵۰ و سنه ۹۶۱/۱۵۵۴ ذکر شده است<sup>۶</sup>

روابط ناگوار  
خانوادگی

شاه طهماسب از حیث روابط خانوادگی چندان خوشبخت نبود هر چند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از او خوش اقبالتر نمیتوان دانست. طهماسب سه برادر کوچکتر از خود داشت: سام (که در شعر مهارتی داشته و تذکرة الشعرائی نوشته است).<sup>۷</sup> بهرام و القاس. از این سه برادر اولی و سومی بی روی شوری دهند. سام میرزا در سنه ۹۶۹/۱۵۶۱ بزنندان افکنده شد و در سنه ۹۸۴/۱۵۷۶ بدست اُجانشین شاه طهماسب بقتل رسید. قضیه القاس میرزا خیلی بدتر از این شد زیرا که مشارالیه هم یاغی بود و هم خائن و نه تنها بسلطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور تألیف هورن ص ۶۰۲. ایضاً شرحی که فریدون بیگ بترکی راجع باین سرمای سفت نوشته است (جلد اول صفحه ۹-۵۸۸) در پنجم ربيع الثاني ۹۴۱ مطابق ۱۴ اکتبر ۱۵۳۴ لشکر عثمانی بسلطانیه رسید. (۲) کتاب مذکور صفحه ۶۰۷. (۳) ایضاً صفحه ۶۲۳ (۴) ایضاً صفحه ۶-۶۳۵ (۵) مؤلف تذکرة الشعراء گرابهای است موسوم بتحفه سامی در شرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است.

اورا واداشت که بایران حمله کند و خود باجد و سعی تمام در جنگ با مملکت خویش شرکت نمود. در همدان خانه زن برادر خود بهرام میرزا را در سال ۱۵۴۸/۹۵۵ غارت کرد. بعد بطرف یزد خواست رهسپار شده سکنه آنجا را قتل عام نمود اما در سال بعد برادرش بهرام او را شکست داده گرفتار نمود و بشاه طهماسب تسلیم کرد شاه او را در قلعه الموت محبوس ساخت. این بنا بر روایت تذکره شاه طهماسب است<sup>۱</sup> اما صاحب احسن التواریخ محبس او را قلعه قهقه دانسته است و گوید پس از یک هفته در آنجا هلاک شد. شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید: «بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دائم بتفکر است او را همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده بقلعه فرستادم ایشان او را بقلعه الموت برده حبس کرده آمدند بعد از شش روز جمعی که در قلعه او را نگاه میداشتند غافل گردیده دوسه نفر در آنجا بودند که القاس پدر ایشان را کشته بود ایشان هم بقصاص پدر خود او را از قلعه بزیور انداختند بعد از مردن او عالم امن شد» اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمه وقوع این امر را فراهم نکرده بزرگمهر می‌توان تصور کرد که بی رضای او انجام گرفته باشد. در همین سال بهرام میرزا در سن ۳۳ سالگی وفات یافت

بی وفائی نسبت به  
ایمانی است این جوان از حکومت ولایت کوتاهیه معزول شد  
بایزید پسر شاه عثمانی  
و بواسطه سعایت زن پدرش که زنی روسی موسوم بخرم<sup>۲</sup> بود  
۱۵۶۰-۱۵۶۲

بود و مقصودش فقط ولیعهد ساختن پسر خود سلیم بود (که بعدها به احمق ملقب گشت) از وطن رانده شد. و در سال ۹۶۷/۱۵۵۹ بدرگاه شاه طهماسب پناه برد. هیئتی از جانب سلطان عثمانی بقزوین رفت و تقاضای تسلیم بایزید و اطفال او را نمود. بنابر قول آنتونی جن کین سن<sup>۳</sup> این هیئت چهار روز قبل

(۱) کتاب سابق الذکر تألیف هورن صفحه ۶۳۱ (۲) رجوع شود بتاریخ شامی  
مناجیان تألیف گیبب جلد سوم صفحه ۱۰-۱۱ (۳) سیاحت های نصرتین (طبع انجمن  
هاکلویت ۱۸۸۶ جلد اول) صفحه ۱۴۱ و یادداشت پای صفحه که خلاصه شرحی که نولس Knolles  
در همان زمان نوشته در آن نقل شده است مراجعه شود همچنین رجوع نمایند بتاریخ ترکان عثمانی  
تألیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷) صفحه ۷-۱۸۶.

از ورود او یعنی ۴ اکتبر ۱۵۶۲ وارد شد. طهماسب قدری از ترس دولت عثمانی و قدری بواسطه رشوه عهدی را که بسته بود شکسته و امرادیا راضی شد که شاهزاده بدبخت ترك با چهار پسر کوچکش کشته شوند و بنابر قول آنتونی جن کین سن «سراو را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی القب بد طینتش ارسال داشت» شاه طهماسب دغدغه خاطر و احساس ندامتی را که از قصد خیانت بمهمان و تسلیم او بدشمن در قلبش ظهور یافته بود خفه کرد و عهد و پیمان را شکسته و شاهزاده را حتی مستقیماً به پدرش نسپرد بلکه بفرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. از روی تذکره خود شاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتار چقدر بد بوده است شرح کامل این واقعه<sup>۱</sup> در پایان تذکره مزبور بقرار ذیل دیده میشود:

شرحی که خود شاه طهماسب از این بد رفتاری نوشته است

«در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار<sup>۲</sup> آمد و امرا و جماعت هر کس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفه هر کس (تحفه آمد) غیر از پیش کشی و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه و گله آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را با چهار پسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاه داشتم و چون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم. بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم پاشا حضرتلری و حسن آقا شما خوش آمدید و صفا آوردید آنچه فرموده حضرت خواندگار است چنان میکنم و از اشارت ایشان تجاوز نمینمایم و بهر خدمت که میفرمایند ایستادگی دارم اما در برابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جائزه و جلدیومی که لایق ایشان باشد میخواهم و در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت بساطان بایزید و فرزندان او نرسد.»

حاجت بذکر نیست که این نیت نیکو ابداً مجاری این واقعه خونین را

(۱) متن هورن فصل مذکور صفحه ۹ - ۶۴۲ (۲) در اینجا هم مثل همه جا سلطان را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خداوندگار است ترکها آنرا خرابتر کرده و خواندگار تلفظ میکنند (که معنی خوریز می دهد)

تفیری نداد لیکن موافقت و تسلیم پادشاه شیعه<sup>۱</sup> با تقاضای آمرانه سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران و عثمانی استحکام یافته دوستانه شود. انعکاس این صلح و سلام هم در نوشته های جن کین سن و هم در مراسلات سیاسی که جلد اول منشآت فریدون بیگ را خاتمه میدهد بنظر میرسد. در این مکاتیب سلطان برای اولین بار با ادب و احترام بشاه طهماسب چیز نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه مرزبور دیده نمی شود.

واقعه که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر همایون امیراطور هند در ایران  
 بابر امیراطور دهلی است که از مملکت خود رانده شد و در سال ۱۵۴۴ بدربار شاه طهماسب پناه آورد، سر جان ملکم<sup>۲</sup> شرح پذیرائی او را با وجد و شغف تمام نقل میکند اما ارسکین<sup>۳</sup> مدارک و اسناد رسمی را بقدر «افسانه ساده و بی زینت» جوهر ملازم همایون<sup>۴</sup> اهمیت نداده و بلا ذکر امثال چند اینطور اظهار عقیده میکند که «همایون در این سفر خیلی اهانت دید و مشقت کشید.» و حقیقه خیلی فشار بر او وارد شد که بقبول مذهب شیعه مجبور گشت و اگر بواسطه شفاعت سلطانوم خانم خواهر پادشاه و قاضی جهان وزیر و نورالدین طیب نبود خیلی بیشتر زحمت می دید. امروز یکی از تصاویر قصر معروف به چهل ستون<sup>۵</sup> اصفهان مجلس ملاقات طهماسب و همایون را نشان میدهد.

روابط خارجی ایران  
 در عهد شاه طهماسب  
 شاه طهماسب نیز مثل پدرش با سه کشور خارجی رابطه داشت:  
 عثمانی و ازبکیه ماوراءالنهر و خاندان سلاطین دهلی معروف بمغول کبیر در قسمت بزرگی از دوره سلطنت او (یعنی تا سال ۱۵۶۶ - ۷/۹۷۴) سلطان سلیمان بزرگ بر تخت عثمانی قرار داشت از این تاریخ

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۹ - ۵۰۸ (۲) تاریخ هندوستان در عصر بابر و همایون «لندن ۱۸۵۴» جلد دوم صفحه ۲۸۰ و ما بعد. (۳) ترجمه مازور چارلیس استوارت که در لندن در ۱۸۳۲ با سرمایه ترجمه های شرقی بطبع رسید. (۴) بکتاب «ایران» تألیف اردکرزن جلد دوم صفحه ۳۵ رجوع شود. نسخه از تصویر مذکور توسط تکسیر Texier تهیه شده و در «تاریخ ایران» تألیف سربرسی سایکس (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) جلد ثانی ص ۱۶۴ طبع گردید است

سلیم خان ثانی تادوسال قبل از وفات طهماسب بر عثمانی حکمرانی نمود. و در دو سال اخیر زندگانی او (۴ - ۱۵۷۴-۶/۹۸۲) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی بود. اما حکمرانان از بکیه عییدخان تاسنه ۱۵۳۰-۴۰/۹۴۶ که سال وفات او است از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد و پس از آن تاریخ دین محمد خان خود را از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود. این شخص از مغشوش کردن ولایات شرقی و ترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران هیچ فروگذار نکردند.

از سلاطین «مغول کبیر» بابر (متوفی در ۱۵۳۰-۱/۹۳۷) و همیون (متوفی در ۱۵۵۵/۹۶۲) و اکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند. چنانکه دیدیم آتنونی جن کین سن در سال ۱۵۶۱ م باورقه اعتبار از طرف الیزابت ملکه انگلستان بدر بار او آمد و سیزده سال تقریباً بعد از جن کین سن یعنی در اواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنابر قول صاحب احسن التواریخ که در ضمن وقایع سال ۱۵۷۴-۵/۹۸۲ قید کرده است هیتی از جانب دن سباستیان Don Sebastian بایران وارد شد. اما بدپذیرائی گشت.

**جنگ با عثمانی**  
در این عهد ایران که میان دو دشمن واقع بود یعنی ترکان از جانب غرب و از بکیه از سوی شرق چندان روی صلح و آسایش ندید و جنگهایی در سرحدات شمال شرق و شمال غرب پی در پی پیش میآمد که هر چند از حیث نتیجه بایکدیگر مختلف بودند اما از لحاظ وضع و ترتیب بهیچوجه تغییری در آنها ملاحظه نمیشد. مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیل اتفاق افتاد در ۹۴۰-۹۴۲ (۶-۱۵۳۴) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان و فتح آذربایجان<sup>۱</sup> در (۴/۹۵۰-۱۵۴۳) و ۹۵۳-۹۵۵ (۸-۱۵۴۶ م) هنگام پناه بردن القاس برادر شاه طهماسب بعثمانيين. در (۹۵۹/۱۵۵۲) وقتی که ایرانیان ارجیش را دوباره تصرف کردند، و در ۱۵۵۴/۹۶۱ در موقعیکه سلیمان نخجوان را آتش زد و در چهارمین کورت بآذربایجان هجوم آورد، قوای نظامی عثمانیان در این وقت در دروه ترقی قرار داشت و نه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمه اروپا نیز خطرناک بود. و دول اروپا

(۱) شرح کاملی از این جنگ و حمله بر «طهماسب پادشاه زنداده قزلباش» در جلد اول منشآت فریدون بیك (ص ۵۸۴ - ۵۹۸) دیده میشود. لشکر عثمانی در ۱۰ جون ۱۵۳۴ از اسلامبول بیرون آمد و در ماه دسامبر همین سال بغداد را فتح کرد و در ۷ جون ۱۵۳۶ بیابنخت هسانی بازگشت.

از ایران متشکر بودند که گاه گاه قوای دولت عثمانی را تجزیه کرده و پراکنده و مشغول میسازد. بوسبك Bosbecq سفیر فردیناند در دربار سلیمان اظهار میکرد که «میان ما و ورطه هلاک فقط ایرانیان فاصله اند»<sup>۱</sup> کریزی Creasy شرحی از «کثرت عدۀ لشکر و کمال و مہیائی توپخانه عثمانیان در این زمان» وصف میکند و میگوید: «همین ملاحظات و اوصاف راجع میشود به مهارت و چابکی آنها در سنگر سازی و سایر شعب هندسی و نظامی» بالینکه ایرانیان از حیث نظم قشون و آراستگی سلاح خیلی از عثمانیها پست تر بودند باید بر آنها تحسین کرد که باین خوبی در مقابل قوای ترك مقاومت ورزیدند خاصه پس از ملاحظه این نکته که سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود که همواره از بکیه و ترکمانان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد که در موقع حرکت قشون ترك بر قزلباش او باش حمله ور شوند. از مکتب سیاسیه که در عهد سلیمان و پدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم و استنباط میگردد. مثلاً نامه که در اواخر سال ۱۵۵۳/۹۶۰ بیکی از رؤسای ترکمان خطاب شده و در صفحه ۶۱۲-۶۱۳ منشآت فریدون بیک مندرج است چهار نفر ایلچی موسوم بمجد - میرابو تراب - میرطوطی - و سندوک حامل این مکتوب بودند و در مراجعت پس از طواف کعبه بدربار سلطان رفته او را از اقداماتی که برضد ایران کرده بودند مسرور ساختند.

**جنگ با ازبکیه** جنگهایی که با ازبکیه میشد همچنین تسلسل داشت خاصه تا وفات عبید خان که قائمді خطرناک و هراس انگیز و پسر شیبک خان و یکی از اعقاب چنگیز بود. این شخص در سال ۹۴۶/۴۰ - ۱۵۳۹ بسن پنجاه و سه سالگی پس از سی سال حکمرانی وفات یافت. بنابراین قول صاحب احسن التواریخ در هفت جنگی که با ایرانیان کرد فقط در یکی از آنها شکست خورد.

**کشتار در راه مذهب** جلوس و مشهد خاصه هرات در این لشکر کشی ها بسیار خسارت دیدند زیرا که تقریباً در هر مورد قتل عام مذهبی نیز با آنها همراه بود. هلالی شاعر در سال ۹۳۵/۹ - ۱۵۲۸ در هرات قتل تعصب ازبکان سنی شد چنانکه بنائی شاعر در قرش در سال ۹۱۸/۱۳ - ۱۵۱۲ فدای سختگیری و تعصب

شیعیان گردید. در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۴۲/۶ - ۱۵۳۵ بشرح و صورت ذیل از قتل عام شیعیان که در ۲۰ رجب ۹۴۲ مطابق ۱۴ جانوری ۱۵۳۶ هنگام غلبه عییدخان بر هرات اتفاق افتاد، مسطور است: «هر روز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطه تشیع باقوال جهال در چهار سوق<sup>۱</sup> هرات کشته میشدند و روستائیان بیداینت و شهریان با خیانت با هر کس که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی می بردند که این مرد در زمان قزلباش لعن ابوبکر و عثمان کرده است<sup>۲</sup> بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد و او را کشان کشان بچهار سوق هرات می بردند و بقتلش می آوردند و از شومی ایشان امواج محن و افواج فتن بدرجه اعلی رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان واقع گردید.»

حرب با گرجیان  
ایرانیان در این عهد لایق طع با گرجیان نیز جنگ داشتند خاصه در سنوات (۱/۹۴۷ - ۱۵۴۰) (۴/۹۵۰ - ۱۵۴۳) (۱/۹۵۸ - ۱۵۵۱) (۶/۹۶۱ - ۱۵۵۴) (۳/۹۶۳ - ۱۵۵۶) (۸/۹۶۸ - ۱۵۶۰) و (۹/۹۷۶ - ۱۵۶۸). این جنگها هم در کمال خشونت و قساوت انجام میگرفت. و این نکته قابل نوشتن است که نویسندگان ایران آن عصر گرجیان عیسوی را کبر (که نام پیروان زردشت است) میخواندند چنانکه در بیت ذیل که در شرح نخستین جنگ از حر بهای سابق الذکر سروده شده مذکور است.

در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه کبراف مردم ربای  
بنا بر قول صاحب احسن التواریخ در این سفر گرجیانی که قبول دین اسلام کردند عفو شدند و آنانکه خودداری نمودند عرضه شمشیر کشند و همچنین در ذکر جنگ ۱۵۵۱/۹۵۸ مورخ مزبور میگوید:

«غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کنار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریزگاه آن کمراه بود از لگد کوب دلاوران با هامون یکسان شد و يك

(۱) چهار سوق که امروز عشانیان (چارشی) میگویند نقطه تلاقی دو بازار معتبر است مثل اکفرد سیر کوس ولی اکفرد سیر کوسی که در مشرق زمین باشد. در این مکان جماعت بسیار مجتمع میگردد و وسائل انتشار اخبار بیش از هر جا فراهم است. (۲) اگر حذف کلمه مرد در این جا از اشتباهات نسخ باشد خیلی قابل توجه است.

منتفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین والله محیط بالکافرین جان سلامت بیرون  
نبرد و اهل و عیال و اموال بارث شرعی از مقتولان بقاتلان انتقال نمود.

از این جنگهای بزرگ گذشته جدالهای دیگر نیز دولت  
جنگهای کوچک و  
ایران را مشغول میداشت از قبیل لشکرکشی که برای قلع و  
اغتشاشات داخلی  
قمع حکام ممتقل گیلان و آخرین شخص خاندان قدیم

شروانشاهیان که مدعی بودند نسبشان با نوشیروان میرسد ولسی در این عهد رو  
بانحطاط و روال گذارده بود. هر چند آخرین عضو این دودمان موسوم بشاهرخ بن  
سلطان فرخ بن شیخشاه بن فرخ یسار در سال ۹۴۶/۴۰ - ۱۵۳۹ بفرمان شاه طهماسب  
بقتل رسید. نه سال بعد برهان نام شخصی از بازماندگان این سلسله با اسمعیل میرزا  
بنای ضدیت گذاشت. در گیلان خان احمد نام که یازدهمین شخص خاندانی بود که  
دویست و پنجاه سال سمت حکمرانی داشت شکست خورد و در سال (۱۵۶۷-۸/۹۷۵)  
در قلعه قهقهه محبوس گردید در سال ۹۸۱/۴ - ۱۵۷۳ جماعتی از او باش بر تیریز دست  
یافتند و تا صد و پنجاه نفر از آنان بقتل نرسید سر باطاعت فرود نیاوردند سیاستها و  
تنبیه های وحشیانه بسیار دیده میشد.

سیاستهای وحشیانه مظفر سلطان حاکم رشت متهم بخیان شد شهر تیریز را آیین  
بستند و مشارالیه را در میان خنده و استهزاء عوام الناس در کوچه  
و بازار گردش دادند و بالاخره در قفس آهنین او را آتش زدند و امیر سعدالدین عنایت الله  
خوزانی نیز در زیر قفس آهنی آویخته شد و بطرزی خاص و وحشیانه طعمه حریق  
گردید. خواجه کلان غوریانی که در تسنن بسیار متعصب بود و از عبیدخان ازبک  
استقبال کرده و متهم شده بود که شاه را بخفت و اهانت نام برده است در میدان هرات  
بوست کنده و برداری آویخته شد. رکن الدین مسعود کازرونی که از اجله علماء و  
اطباء بود مورد سخط سلطان شده و بآتش افکنده گشت. محمد صالح که ممدوح  
شعراء و حافظ ادبیه بود و حیرتی قصیده در مدح او ساخته است بجرم توهین پیداشاه  
متهم گردید. دهان او را دوخته و در خمی جای داده از مناری عظیم فرو افکندند.

بنا بر قول صاحب احسن التواریخ شاه طهماسب در ایام جوانی  
خیلی بخط و نقاشی و سواری خران مصری میل داشت در نتیجه  
خرسواری مرسوم شد و هر کس در تزئین هر کوب و تهیه افسار

ضعف و عیب  
شاه طهماسب

و پالان زرین بر دیگران سبقت میجست. راجع باین مزاج مخصوص یکی از شعرای پست و گمنام که تخلصی عجیب داشت « بوق العشق » او را در شعر ذیل هجو کرده است :

بی تکلف خوش ترقی کرده اند  
کاتب و نقاش و قزوینی و خر  
شاه خیلی اظهار تقدس میکرد  
بیشتر چیزها را نجس میدانست و غالباً لقمه  
نیمخورده را از دهان بیرون کرده در آب یا در آتش میافکند و بهمین ملاحظه جای  
خرسندی است که « میل نداشت در میان مردم صرف غذا نماید » در گرفتن ناخون (چو)  
و یکروز استراحت پس از حمام. اهتمام و دقت کامل مبذول میداشت .

طهماسب در سه شنبه ۱۵ صفر ۹۸۴ (۱۴ می ۱۵۷۶) بسن  
اغتشاشاتیکه بعد از فوت  
شاه طهماسب رخ داد  
۶۴ سالگی بعد از پنجاه و سه سال و شش ماه سلطنت وفات  
یافت. بنا بر قول صاحب احسن التواریخ مدت پادشاهی او از تمام

سلاطین اسلام درازتر بوده است باستثنای المستنصر بالله خلیفه عباسی<sup>۱</sup> در تاریخ مذکور  
اسم ۱۱ نفر از اولاد او مذکور است که لااقل نه نفر از آنها بعد از پدر در حیات بودند  
بزرگترین آنها موسوم بمحمد خدا بنده ۴۵ سال داشت و هر چند یکسال بعد بتخت  
نشست اما در موقع وفات پدر بواسطه ضعفی که در باصره داشت از پادشاهی استعفاداد  
زیرا که این نقص خواه طبیعی و خواه عارضی در مشرق زمین خاصه ایران برای  
پادشاه مناسب نیست و شخص اعمی را لایق سلطنت نمی شمارند.<sup>۲</sup> برادر کوچک او  
حیدر غیبیت اخوان را از پایتخت غنیمت شمرده در موقعیکه یکی از برادرانش اسمعیل  
در قلعه قمقه محبوس بود و دیگران در ولایات بعیده مسکن داشتند عزم کرد که تخت  
سلطنت را بدست آورد. اما نه روز بعد از وفات پدر هواخواهان اسمعیل بن شاه طهماسب  
در قزوین جمع شده و در مسجد بزرگ آن شهر بنام وی خطبه پادشاهی خوانده بودند حیدر از  
ترس بحریم سرای خوانین پناهنده گشت و در همانجا بدست طرفداران اسمعیل مقتول شد.

دوره سلطنت اسمعیل کوتاه و خونین بود با اشخاصی که  
سلطنت کوتاه و خون  
آلود شاه اسمعیل ثانی  
بادهای تاج و تخت متهم بودند چنان رفتار میکرد که سخت ترین  
و سبترین سلاطین عثمانی با اعدای خود نمیکردند. بدو

(۱) شصت سال قبری فرمانفرمایی کرد ۴۲۷-۴۸۷ ۱۰۳۵-۱۰۹۵ م رجوع شود

بفرنامه شاردن «پاریس ۱۸۱۱» جلد پنجم صفحه ۲۴۱-۲۴۴

دو برادر خود سلیمان و مصطفی را بقتل رسانید. سپس بعد از انجام تشییع باشکوهی از جنازه پدر و دفن او در مشهد جشنی بسیار عالی برای تاجگذاری خود در قزوین برپای کرد. برادرانی که برایش باقی مانده بود در این جشن هریک در مقام مخصوص خود حضور داشتند و اسمعیل نقشه برادر کشی را کاملاً اجرا نمود. در یکشنبه ۶ ذوالحجه ۹۸۴ (۲۴ فیرواری ۱۵۷۷ م) شش نفر شاهزاده ذیل را بقتل رسانید. سلطان ابراهیم میرزا که شاعر و صنعتگر و موسیقی دان و خوشنویس بود. برادرزاده اش محمد حسین میرزا جوانی ۱۸ ساله که تازه از حلیه بصر عاری شده بود، سلطان محمود میرزا، و پسرش محمد باقر میرزا که بیش از دو سال نداشت، امامقلی میرزا و سلطان احمد میرزا. پس بشاهزادگانی که در ولایات بعیده مسکن داشتند متوجه شد و همه را از میان برداشت مثلاً بدیع الزمان میرزا و پسر کوچکش بهرام میرزا که در خراسان بودند و سلطان علی میرزا که در گنجه توقف داشت و سلطان حسن میرزا که در طهران بود. بر حسب اتفاق یا بنا بر قول اسکندر منشی<sup>۱</sup> از توجهات کامله حضرت باری فقط عباس میرزا که طفلی خردسال بود از آتش کید و شرر خبیث عموی خود بر کنار و محفوظ ماند. عباس میرزا هر چند بیش از شش سال نداشت ولی اسماً در هرات حکمران بود<sup>۲</sup> اسمعیل خونخوار علیقلی خان شاملورا مأموریت داد که بهرات رفته عباس را در خون بکشد. اما فرستاده مزبور خواه از راه ترحم و خواه بواسطه اعتقاد مذهبی انجام مأموریت را بتأخیر انداخت تا ماه مبارک رمضان بگذرد. ولی چون وقت شد چاباری در رسید و مژده فوت اسمعیل را منتشر ساخت.

طرز فوت این پادشاه مثل وقایع ایام زندگانش شرم آور بود  
**مرگ فضیح شاه**  
 در شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ (۲۴ نوامبر ۱۵۷۷) که ابدأ  
**اسمعیل ثانی**  
 مناسب برای شراب خوردن نبود باتفاق حسن بیگ حلواچی  
 اغلی که با او کمال تعلق داشت و چند نفر از ملازمان بد افعال بعزم سیر بیرون آمد تا  
 چهار دانگ شب در کوچه ها و محلات سیار بود و هنگام سحر در خانهای حسن بیگ  
 مذکور که بدولتخانه اتصال داشت رفت و استراحت کرد. صبح چون مدت خواب

(۱) مؤلف تاریخ معروف عالم آرای عباسی (۲) در اول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) در هرات متولد شد.

از حد اعتدال گذشت نزدیک خوابگاه او رفتند و وی را در خواب ابدی دیدند .  
 جمعی گفتند منسوم شده است و بعضی گفتند اول دوا بساو داده و بعد وی را خفه  
 کرده اند اما گروهی معتقد بودند که چون شاه برای جلوگیری از قولنج معجون  
 افیون دار میخورده این باریش از اندازه تریاک میل کرده است . اما از مرگ او مردم  
 چنان خوشوقت شدند که ظاهراً کسی زحمت بسیار در کشف حقیقت امر و طریق قتل  
 او نکشید ، و علی الظاهر حسن بیگ را هم که نیمه مفلوج در اطاق شاه یافتند  
 تنبیهی نکردند<sup>۱</sup>

سلطان محمد خدا بنده هر چند کور بود و سابقاً هم در وفات  
 سلطنت محمد خدا بنده پدرش شاه طهماسب از سلطنت استعفا نمود بر تخت نشانده  
 ۸۷ - ۱۵۷۷ م شد . در اینوقت ۴۶ سال از عمرش میگذشت<sup>۲</sup> و برایالت فلرس  
 حکمرانی داشت زیرا که پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهایی از مرگش رایان  
 نمودیم بجای او در هرات حکومت مینمود . سلطان بدو بجانب قزوین راند و از  
 اشخاصیکه او را در شهر قم استقبال نمودند حسن بیگ روملو مؤلف احسن التواریخ  
 بود که تاریخی مهم و چاپ نشده است و مندرجات آن در وقایع سابق الذکر بیش از هر  
 کتابی قابل اعتماد و استناد است این کتاب در همین سال خاتمه پذیرفته است علت  
 اینکه بعضی مطالبش ناقص است و باید بکمک تواریخ دیگر از قبیل خلد برین و عالم  
 آرای عباسی در تکمیل و تصحیح آنها کوشید این است که مؤلف احسن التواریخ مجبور  
 بوده است برای حفظ جان خود با احتیاط کامل از میان اوضاع متغیرو احوال متلون  
 آن روزگار خطرناک بگذرد .

در قزوین سلیمان پاشا نوۀ سلطان ابو سعید تیموری بخدمت سلطان محمد  
 خدا بنده آمد و این اشعار را عرضه داشت .

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| شاهها در تو قبلۀ شاهان عالم است | کردون ترا مسخرو گیتی مسلم است    |
| یکتا شدست رشته شاهی بعهد تو     | الحمد لله ارجه که یکتاست محکم ست |

(۱) رجوع شود به صفحه ۵۱۶-۵۱۷ جلد اول تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم (لندن ۱۸۱۵)

(۲) بنابر مندرجات احسن التواریخ در سنه ۹۳۸ (۱۵۳۱-۲) متولد شده است .

(۳) گمان میکنم این اشاره باشد بقتل عام بقایای خاندان سلطنتی . در دست اسمعیل ثانی

قتل پریخان خانم پریخان خانم دختر شاه طهماسب<sup>۱</sup> که خیلی طرف توجه بود و خود جمال و جاه طلبی و لیاقت بسی نظیر داشت. از يك زن چركسی بدنیا آمد و در مدتی که پس از مرگ پدرش ایران مغشوش بود بازیهایی سیاسی بسیار نمود. و قصد داشت اگر اسماً نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشد خلیل خان افشار بفرمان سلطان محمد خدا بنده او را و خالویش شمس خاں و شاه شجاع طفل شاه اسمعیل ثانی را بقتل رسانید. در نتیجه این کشتار بیرحمانه شاهزادگان خاندان صفویه منحصر شدند به خود سلطان خدا بنده و چهار پسرش حمزه - عباس - ابوطالب و طهماسب. پسر اول که گاهی او را جزء پادشاهان صفویه محسوب میدارند (زیرا که علی الظاهر مدت قلیلی در ایام سلطنت پدر نیم کور خود فرمانروائی داشته است) بدست دلاک جوانی موسوم بخداویردی<sup>۲</sup> در ۲۲ ذوالحجه ۹۹۴ (۴ دسامبر ۱۵۸۵) کشته شد. پس از او بجای اینکه عباس میرزا که پسر دوم بود ولیعهد شود ابوطالب پسر سوم باین مقام رسید عباس میرزا این هنگام هنوز در خراسان بود ولی بلافاصله باتفاق مربی و محافظ خود مرشد قلی خان استاجلو در صحنه تنازع ظاهر گشت و آنهایی را که باعث قتل برادرش حمزه شده بودند بکیفر رسانید و دو برادر کوچک خود را از حلیه بصرعاری کرد که خطری تولید ننمایند. سپس آنها را در قلعه الموت<sup>۳</sup> بزندان افکند پدرش پس از ده سال سلطنت تساج و تخت را در ذوالحجه ۹۹۸ (اکتبر ۱۵۸۷) با ووا گذاشت و شاه عباس بر تختی بالا رفت که بعدها آنرا غرق افتخارات نمود او و سه برادرش از بطن یکی از سیدات مرعشی مازندرانی بودند.

(۱) - علی الظاهر سرجان ملکم (جلد اول صفحه ۵۱۴ و ۵۱۷) او را بامادرش اشتباه میکند. زیرا که او را ملکه شاه مرحوم (طهماسب) و خواهر شمس خاں میخواند. صاحب عالم آرای عباسی او را هشتمین دختر شاه طهماسب مینویسد. اما بنا بر قول سایر مورخان ایرانی او یکی از پنج دختر شاه اسمعیل اول و خواهر شاه طهماسب بوده است دن خوان ایران او را ابنفتنا the Infanta میخواند که عنوان شاهزاده خانهای اسپانی و پرتغالی است. (۲) - دن خوان ایران (ورق ۱۰۴ a) او را کودی دلاک « بسی دلاک » مینویسد (۳) - دن خوان ایران ورق ۱۰۷ b

جلوس شاه عباس اول  
این زن نیز چه در اخلاق مردانه و چه از حیث عاقبت خونین  
شبیهِ بخواهر شوهر خود پری خان خانم بود زیرا که او و مادرش  
۱۵۸۷-۱۶۲۹  
و جمعی از خویشاوندان و اهل قبیله اش بدست چند نفر از نجبای  
قزلباش کشته شدند و قتل او هم این بود که قزلباشیه از نفوذ و تسلطی که او در اخلاق  
شوهر بی اراده صلح طلب خود داشت و طریقه آمرانه که نسبت بآنها پیش گرفته بود  
رنجیده و عقیده خود را چنین اظهار داشتند.

فروغی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان

اخلاق سلطان محمد  
محمد خدا بنده در ۲/۹۳۸-۱۵۳۱ متولد شد در وفات پدرش  
شاه طهماسب سنه ۷/۹۸۴ - ۱۵۷۶ چهل و شش سال داشت.  
خدا بنده

ده سال بعد از برادرش اسمعیل سلطنت کرد و بعد از استعفا مدت  
هشت یا نه سال در حیات بود و در سال ۶/۱۰۰۴ - ۱۵۹۵ بدرود زندگانی گفت. رضاقلی  
خان هدایت در ملحقات روضة الصفا اخلاقی او را چنین شرح میدهد: «از جمیع علوم  
متداوله باخبر بود، در عقل و کیاست و فضل و فراست و جود و سماحت و تقریر و فصاحت  
نظیر نداشته چون خدا بنده بود در سیاست و قتال و سخط و نکال حلمی زیاده بکار نمیزد  
و بقدر امکان بقتل کسی راضی نمیشد و نخست زخمی که بر خدا ویردی دلاک خود زده آن  
نیز بحکم شرع بود و بدین ملاحظه که او را ضعف بصر بود کمتر بیار گاه می نشست و هنگام  
توقف در حرم احکام او را سیده جاری میکرد و بجهة انضباط امر ارقام را خود نیز مهر  
میزد ... مجمل شاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یادریشی پادشاه جلال بوده»  
ایام سلطنتش نه فقط بعزت سوانح خانوادگی بلکه بسبب مهاجمات خارجی  
مضطرب و آشفته بود. عثمانیان و ازبکیه و قبایل تاتار کریمه و گرجیان و سایر اعدای  
خارجی از مشاهده اختلال داخلی و اغتشاشی که بعد از شاه طهماسب در خاندان صفویه  
ظهور نمود تشجیع شدند و بخیال استفاده افتادند.

شاه عباس  
شاه عباس اول روزی که در سال ۱۵۸۸/۹۹۶<sup>۲</sup> بتخت نشست  
شانزده یا هفده سال بیش نداشت. پس از شصت سال زندگانی  
(۱۵۸۸-۱۶۲۹)  
در جمادی الاولی ۱۰۳۸ ۱۶۲۹ جانوری بدرود زندگانی

(۱) بمناسبت قتل پسرش حمزه (۲) بنا بقول صاحب عالم آرای عباسی در اول رمضان  
۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) یا ۹۷۹ (۱۷ جانوری ۱۵۷۲) تولد یافته است کلمه ظل شاه  
ماده تاریخ جلوس او است.

گفت در مدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است باتفاق جمیع مورخین مملکت ایران بدرجۀ از قدرت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود.

**خطرهای آغاز** در بدو امر در معرض مخاطرات و در تنگنای مشکلات افتاد. نه پادشاهی شاه عباس فقط حسب المعمول سستگشتش از جانب مغرب مورد حمله عثمانیان و از سمت مشرق معروض هجوم ازبکیه بود بلکه در داخلۀ مملکت نیز چندین ایالت و ولایت رایت انقلاب بر افراشته و رشته امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت و حرص بزرگان قزلباشیه از هم گسیخته بود خود شاه جوان نیز ابتداء در دست دو نفر از امرای قزلباش مرشد قلیخان و علیقلیخان بیازبچه اطفال شباهت داشت. مرشد قلی خان شاه را بقزوین آورد و بر تخت نشاند و علیقلی خان در خراسان ماند تا از هجوم ازبکیه جلوگیری کند و عاقبت پس از ۹ ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید. شاه عباس مظنون شد که مرشد قلی از ارسال مدد برقیب خود علیقلی خان مضایقه میکند. شبی در اردوگاه شاهرود فرمان داد تا او را کشتند و باین ترتیب خود را از فشار قیمومیت خلاص کرد و پس از آن اسماً و عملاً پادشاه بالاستقلال گردید. چون بروی محقق شد که در آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق و غرب مملکت جنگ کند از روی کمال احتیاط و پیش بینی با عثمانیان طرح صلح افکند و بشرایط نامساعد تن درداد تا بتواند از پیشرفت و حمله ازبکان جلوگیری نموده در افعال و احوال امرای مخالف و سرکشی قزلباش نظارت کند زیرا که همین رقابت و اختلاف سبب ضعف مملکت و شکست لشکریان میگشت.

**صلح با عثمانی** از جمله شرایط صلح با ترکان عثمانی این بود که بلاد و نواحی آذربایجان و گرجستان از قبیل تبریز گنجه قارس نخجوان شکی شماخی و تفلیس و قسمتی از لرستان را که عثمانیان در جنگی که بیش از ۱۲۰ سال طول کشید (۹۸۵-۹۹۸/۱۵۷۷-۱۵۹۰) تصرف کرده بودند بآنها تفویض نماید و لعن سه خلیفۀ نخستین ابوبکر و عمر و عثمان را ممنوع داشته و برادر زاده خود موسوم بحیدر میرزا را بمنوان گروی بقسطنطنیه گسیل دارد این شاه زاده باتفاق فرهاد پاشا سردار عثمانی باسلامبول رفت و بعد از دو سال در آنجا وفات یافت.

پس شاه عباس بمطیع کردن شیراز و کرمان و گیلان و خرم آباد لرستان

پرداخت و یعقوبخان ذوالقدر و سایر باغیان را گوشمالی بسزاداد. در این وقت عبدالؤمن خان و ازبکها باز بغاوت خراسان آمدند و شاه که بقصد جلوگیری آنها پیش میرفت در طهران به تب مبتلا شد و از کار بازماند. در ایامی که شاه بستری بود وحشیان اوزبك مشهد را غارت کردند و جمعی از اهل شهر را عرضه تیغ نمودند در ۴/۱۰۰۲ - ۱۵۹۳ سبزوار<sup>۱</sup> نیز باین بلیه گرفتار گشت اما سه یا چهار سال بعد<sup>۲</sup> رئیس ازبکان عبدالؤمن خان بدست رعایای خود کشته شد. مقارن این احوال بود که شاه عباس در (آوریل ۱۵۹۸) توانست بر ازبکیه حمله آورده و با آنان مقابله کرده و آنها را از خراسان پیروزانده این ولایت را بالاخره قرین امن و آسایش سازد. در پانزدهمین سال که بقزوین بازگشت سربازان ماجراجوی انگلیسی موسوم به سر رابرت شرلی Sir Robert Sherley منتظر مقدم او بودند سرگذشت افسانه مانند آنها در چندین کتاب گرانها دیده میشود<sup>۳</sup> این اشخاص دوازده نفر انگلیسی همراه داشتند که لااقل یکی از آنها توپ ریز بوده است و در تنظیم و تشکیل لشکر شاه عباس بسیار مفید واقع گشتند لشکر ایران توپخانه نداشت و از توپخانه عثمانیان بسیار صدمه میدید این انگلیسان توپخانه صحیحی ترتیب دادند. در کتاب پرجاسس بیلگریمر مسطور است که: «دولت علیه عثمانیه که موجب وحشت عالم عیسویت است از يك [توپ شرلی] برخود میلرزد و حدوث وقایع نزدیکی را خبر میدهد، ایرانیان فاتح علم و صنعت جنگ را از شرلی آموخته اند. کسی که سابقاً نمیدانست توپخانه را چگونه بکار می بندند. امروز صاحب پانصد توپ (برنجی) و شصت هزار تفنگدار است ایرانیان که پیش از این با شمشیر برای ترکان خطر عظیمی بودند اکنون از

(۱) - مؤلف عالم آرای عباسی گوید (راقم حروف که در موكب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر درآورد که اطفال شیرخوار را بروی سینه مادر نهاده بشمشیر دوباره کرده بودند) (۲) در ۸/۱۰۰۶ - ۱۵۹۷ مطابق مندرجات عالم آرای عباسی (۳) مثلاً کتاب «برادران شرلی: يك یادداشت تاریخی در شرح زندگانی سرطوماس شرلی سرآنتونی شرلی و سررابرت شرلی تألیف یکی از اعضای همان خاندان» (ابولین فیلپ شرلی واکس بورک کلب: چیس ویک ۱۸۴۸)؛ دیگر کتاب (سه برادران یا اسفار و وقایع حیات سرآ. سرآروستری شرلی در ایران و روسیه و عثمانی و اسپانیا و غیره با تصویر (مجهول لندن ۱۸۲۵))

ضربتهاییکه از مسافت بعیده وارد می کنند و ترکیبات گوگردی که استعمال مینمایند خطر ناک تر از سابق شده اند.<sup>۱</sup>

**تشکیل طوایف شاهسون** بواسطه کوتاه شدن دست امرای حریص و نا مطیع قزلباشیه و ایجاد يك قوهٔ مرکبه از عشایر موسوم بشاهسون (دوستانان شاه) که نه بواسطه قرابت طایفگی بلکه بسبب محبت و علاقه شخصی بشاه مربوط میشدند و تشکیل پیاده نظامی که تا درجهٔ به بنکی چری ترکیه شباهت داشت، نظم و نسق کامل در لشکر ایران پیدا شد.

**غلبه بر عثمانیان** يك با دو سال بعد مقتضیات موجود شد که شاه نیت دیرین خود را ظاهر کند و در صدد استرداد شهرهایی که عثمانیان در سنوات مابین وفات شاه طهماسب و جلوس اواز ایران گرفته بودند بر آید.

عهد سلطنت سلطان محمد ثالث که طبعی ضعیف داشت قریب بانجام بود و عثمانی بواسطه جنگهای پی در پی که باطیش کرد و بعلت طغیان جلال در آسیای صغیر که معروف است بشورش جلالی<sup>۱</sup> روی بضعف گذاشته بود در این وقت شاه عباس شروع بکشور ستانی نمود (۱۶۰۱ - ۲/۱۶۰۱) تبریز بقوه توپ پس گرفته شد همین آلت جنگ را سابقاً ایرانیان ترمسخر کرده میگفتند سزاوار و شایسته شجاعان نیست<sup>۲</sup> در ۱۶۰۳ - ۴/۱۶۰۲ و دو سال بعد از این تاریخ سردار معروف عثمانی چغاله زاده سنان پاشا «سیگالا» در نزدیکی سلماس شکست خورد و مجبور شد تا شهر وان و دیار بکر عقب نشینی کند. در این شهر از شدت اندوه وفات یافت. در همین اوقات بغداد و شروان نیز بدست ایران افتاد اما بغداد در عهد شاه عباس چندین دفعه دست بدست گشت بمناسبت فتح ایران و استرداد این شهر از عثمانیان در سنه ۱۶۲۵ میان حافظ پاشا و سلطان مراد چهارم اشعاری مبادله شده است که در ادبیات ترکی تا اندازه معروفیت دارد.<sup>۳</sup>

(۱) شرحی از احوال جلال بیدین در صحایف الاخبار منجم باشی دیده میشود (متن ترکی چاپ اسلامبول ۱۲۸۵ جلد سوم صفحه ۴۷۱) در سال ۱۵۱۹/۹۲۵ خودش و جمعی از پیروانش در نزدیکی سیواس مقتول شدند اما طریقه که ایجاد کرده بود تا قست بیشتر قرن بعد از خودش موجود و قوی ماند. (۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف ا. ج. و. گیب جلد سوم صفحه ۲۴۸ - ۲۵۱ و برای همین اخبار ببجله ششم صفحه ۱۹۰ - ۱۹۱

شرحهای خستگی آوری که  
مورخین ایرانی از جنگهای  
این زمان داده اند

تا آنجائی که من اطلاع دارم هنوز هیچ تاریخ  
مسلل و انتقادی راجع به جنگهای ایران با عثمانی  
و کرjestan و ازبکیه و غیره نوشته نشده است اما  
برای مورخینی که زبان فارسی و ترکی بدانند مواد

بسیار میباشد. وقایع جنگی بسیاری که در تواریخ این عهد از قبیل عالم آرای عباسی  
مثلاً موجود است قرائت کتب مزبوره را برای هر کس مشکل و خسته کننده میسازد  
مگر آنهایی که مخصوصاً بموضوعات جنگی علاقمند باشند حتی از مد نظر تاریخ  
جنگی هم کتب مذکوره ضایع و فاسد هستند زیرا که در هر صفحه تفصیل پیهوده  
دیده میشود و اساساً طرح و حدود فصول معلوم نیست. مطالب بسیاری که بدانستن  
تفصیل آنها مایلیم بکلی مسکوت مانده و فقط بر حسب اتفاق بطور مختصری تصادف  
میکنیم که در آن شمه از اوضاع دینی و اجتماعی زمان بیان شده است. راجع بانتراع  
جزیره هرمز واقع در خلیج فارس از جنگ پر فعالیتها که در مارس ۱۶۲۲ مغلوب قوای  
متحدہ ایران و انگلیس گردیدند طبعاً شروح مفصله در کتب انگلیسی آن  
عصر می بینیم.

صفات شاه عباس و  
تشکیلات او

راجع بآبادی و شکوه اصفهان در عهد شاه عباس و کثرت عدّه  
سیاسیون و تجار هیئت های اعزامی خارجی که آزادی و  
جوانمردی شاه نسبت بمایل غیر مسلم آنها را بیاینتخت ایران

جلب میکرد در مقدمه اشاره شده این قسمت و مطالب شبیه بآن بتفصیل تمام در جلد  
اول تاریخ عالم آرای عباسی مسطور است. نصف این کتاب را مقدمه مفصلی مشتمل  
بر دوازده مقاله فرا گرفته است مقاله اولی که از همه مفصلتر است در ذکر پادشاهان  
کامکار و اجداد نامدار. در نسخه خطی من قریب (۲۰۰ صفحه را فرا میگيرد) مقالات  
دیگر هر چند مختصرتر است و غالباً متجاوز از یکی دو صفحه نیست اما بیش از نخستین  
حاوی مطالب بدیع و مبتکره میباشد. مثلاً: در ذکر توجه واستغراق آنحضرت بدرگاه  
الهی و کیفیتی که از اجداد کرام میراث یافته - در اصابت رای و دانش خداداد و حسن  
بهیر که مطابق صحیفه تقدیر است - در شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر مخاطرات  
ام سعادت فرجام - در عدل پیرانی و ترفیه حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش

بلاد است - در نفاذ امر و قهاری و آتش مزاجی که حکمتهای نامتهای الهی است - در قواعدی که در امور جهاننداری و صلح نموده - در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفی ها و جمعیت ضدین - در ذکر احقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن از مملکت ذوی الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فثوت و هروت است - در تعارف احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و مسالك و اقالیم سبعة - در ذکر آثار خیر و انشاء واحداث عمارات عالیه ممالك - در بیان معارك و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون - در تولد و ایام طفولیت و شمه از احوال اعیان و علماء و وزراء و اطباء و خوشنویسان و نقاشان و شعراء و نواب درگاه .

**سخنگیری و قهاری** در مقاله ششم راجع بنفاذ امر و قهاری او اسنکدر منشی مؤلف کتاب گوید هیچ آفریده را قدرت آن نبود که لمحۀ از اجرای احکام او غفلت کند مثلاً اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد علی الفور باید فرمان مطاع را چون فرمان قضا کردن مینهاد - و اگر در اجرای امر - رتاهون مینمود فرمان معکوس میشد و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می یافت و اگر پسر نیز تعلل میکرد دیگری بقتل هر دو معین می گشت . با چنین سیاستی جریان امرش باعلی درجه سرعت رسید و کس را در اجرای فرمان قضا جریان زهره تردید نبود .

**حضور اجباری در امر سیاست** امرای لشکر را امر داده بود که در هنگام هر سیاستی حاضر و ناظر باشند هر حاکم و امیر را مسئول نظم طرق و شوارع ولایت خود ساخته بود . دروغ را بسختی مجازات میداد و عموماً کمان میرفت هر کس باوراست نگوید من جانب الله آگاهی خواهد یافت . اما از طرف دیگر در معاشرت با درباریان با کمال سادگی و محبت رفتار میکرد مطالب و دعاوی حق آنها را مورد توجه قرار میداد و از زلات و خطایای سهوی و اتفاقی آنان غمض عین می فرمود . هر چند از مجالس بزم و باده گساری محترز و کناره گیر نبود **شاه عباس مهر بانی را با سخنگیری آمیخته داشت** لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع ممالك و سلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باو بدهند و توجه کامل نسبت بتوسعه اداره وقایع نگاران و جاسوسان مبذول میداشت . در لغت صاحب مهارت بود و شعر را نه تنها قدر و قیمت مینهاد بلکه گاهی خود نیز بگفتن آن

مبادرت میورزید .

از جمله بلادی که از توجهات او آبادی یافت یکی اصفهان پایتخت او بود دیگر مشهد که چنانکه گفتیم از جنگ وحشیان ازبکیه رهائی داده و باعلی درجه احترام و اعتبار رسانید. و همچنین شهر اردبیل که خوابگاه نیاکانش بود و کاشان که در نزدیکی آن سدی موسوم ببنده قهرود<sup>۱</sup> تاسیس نمود و استرآباد و تبریز و همدان و ولایت مازندران که در نظر او بسیار مطبوع آمده و در آن عمارات باشکوه بنانهاد و راه شوسه از استرآباد باشرف ایجاد کرد . شرح این راه در تألیف بزرگ لرد کرزن راجع بایران دیده میشود<sup>۲</sup> اما در باب فتوحات او لشکرش از جانب شمال شرقی بمرو و نسا و ایبورد و اند خود حتی بلخ رسید و از سوی شمال غربی از خجوان و ایروان و گنجه و قلیس و دربند و باکو گذشت .

**فتوحات او** بهیچوجه نمیتوان در اینجا از احوال بزرگانی که اسکندر بیک نامشان را ذکر کرده است شرح جامعی نوشت، مشارالیه بقسمی که در چند جای کتاب خود ذکر میکند در سنه ۱۶۱۶/۱۰۲۵ بنگارش مشغول بوده و مفصلاً احوال معاصرین خود را نوشته است اما مهمترین آنها از اینقرارند :

**خوشنویسان** از طبقه روحانیون و علماء میر محمد باقر داماد و شیخ بهاء الدین عاملی از خوشنویسان مولانا اسحق سیادوشانی - محمد حسین تبریزی و میر معزی کاشی - میر صدرالدین محمد و غیره از صنعتگران و نقاشان - مظفر علی زین العابدین - صادق بیک - عبدالجبار و غیره .

**شعراء** از طبقه شعراء ضمیری - محتشم - ولی - وحشی - خواجه حسین میر حیدر معمائی - برادران طیفور و وداعی - والهی و ملک قمی - حاتم کاشانی - صبری روزبهانی - حسایی - قاضی نور اصفهانی - حالتی - هلاکی مظهری کشمیری فروغی - طبخی - سلطان القراء - کاکا - شرمی - این سه نفر از اهل قزوین بوده اند .  
**مطربان و اهل نغمه** از جمله مطربان حافظ احمد قزوینی - حافظ جلالجل باخرزی حافظ مظفر قمی - حافظ هاشم قزوینی - میرزا محمد کمانچه و غیره  
استاد محمد مؤمن - استاد شمسوار چهار تاری - استاد شمس

(۱) صفحه ۶ - ۱۸۵ کتاب اینجانب موسوم به (سالی در میان ایرانیان) رجوع شود

(۲) جلد اول صفحه ۸-۳۷۶ و غیره



شاه عباس بزرگ

شیبورغویی<sup>۱</sup> ورامینی - استاد معصوم کمانچه - استاد سلطان محمد طنبوره - میرزا حسین طنبوره - استاد سلطان محمد چنگی - دیگر از جمله قصه خوانان و شهنامه سرایان حیدرو محمد خرسند و فتحی دو نفر اخیرالذکر برادر و از اهل اصفهان بوده‌اند چون آوازه این طبقه که عبارت بود از مطربان و اهل نغمه خیلی بی دوام است من در اینجا به تفصیل اسمشان را نقل نمودم تا معلوم باشد که در آن عهد چه قسمی از صنعت موسیقی طرف توجه عامه بوده است .

از اینکه شاه عباس سزاوار لقب « بزرگ » بوده حرفی نیست مورخین اروپائی مانند سر جان ملکم<sup>۲</sup> هر چند خشونت‌ها و سختگیریهای او را عنری موجه نیاورده‌اند ولی اغماض کرده و از انظار پوشیده‌اند

اما کشتن پسر ارشد خود صفی میرزا و کور نمودن برادر دیگر **لکه‌هانی که بردامن** موسوم بخدا بنده میرزا و سوانح دلخراشی که متعاقب آن **سلطنت او افتاده است** قضیه پیش آمد .<sup>۳</sup> صفحه سیاهی در جریده پر افتخار پادشاهی او قرار میدهد . وفات شاه عباس در اوائل سنه ۱۶۲۹ واقع شد پس از وی نوه‌اش سام میرزا بر تخت ایران نشست و نام پدر ناکامرا عاریه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید . روایتی است معروف در میان مسلمانان<sup>۴</sup> که سلیمان وفات یافت در حالتیکه بر عصای خود تکیه کرده بود . طایفه جن که بحکم او در بنای معبد کار می‌سکردند از رحلتش اطلاع حاصل نکردند مگر پس از یکسال که گرم عصا را خورد و جسد سلیمان بر زمین افتاد . این افسانه درست بر سلطنت صفویه در قرن بعد از شاه عباس منطبق میشود . عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم ایران را قرین امن و امان و آبادی کرد بطوریکه تا قریب یکصد سال بعد اخلاف خود را با وجود هر بی لیاقتی و ضعفی که داشتند از اضمحلال نگاهداشت .

از این تاریخ تا زمانیکه هجوم افغان‌ها در سنه ۱۷۲۲ آن **جانشینان شاه** خاندان را برانداخت چهار نفر از اخلاف شاه عباس بر تخت **عباس اول** نشستند اسامی آنها بقرار ذیل : است نوه‌اش شاه صفی که در

(۱) در عالم آرای عباسی صفحه ۱۳۵ جلد اول چاپ طهران شمسی شترغومی قید شده است (مترجم) (۲) تاریخ ایران (چاپ ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۵۵۰-۶ (۳) رجوع بتفسیر قرآن مجید ۳۴ - ۱۳۵ . (۴) ایضا صفحه ۵ - ۵۶۰



شاه عباس ثانی

فوق گفته شد «۱۶۲۹-۱۶۴۲» نیرماش شاه عباس ثانی «۱۶۴۲-۱۶۶۶» و نتیجه‌اش صفی که بعدها بنام شاه سلیمان دوباره تاجگذاری کرد «۱۶۶۶-۱۶۹۴» دیگر شاه حسین «۱۶۹۴-۱۷۲۲»

کروینسکی<sup>۱</sup> راجع بشاه صفی میگوید: «بطور شاه صفی «۱۶۲۹-۱۶۴۲» که تحقیق در ایران دوره باین خون آلودی و بی شفقتی ظالمی خون آشام بوده است هرگز نبوده است» و در وصف آن گوید: «که يك سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی بود». اما هانوی<sup>۲</sup> مینویسد: «شاه بقدری کم در امور دولتی مداخله میکرد که ایرانیان بزحمت میتوانستند بفهمند شاهی دارند، اگر نه این بود که غالب اوقات احکام وحشیانه از جانب او صادر میکشت و دامن سلطنت را بخون بیگناهان آلوده میساخت.» و نیز مینویسد: «از روی کمال دیوانگی قندهار و بابل (بغداد) را که دو شهر معظم سرحدی او بودند از دست داد»

شاه عباس «ثانی ۱۶۴۲-۱۶۶۶» اما راجع بشاه عباس ثانی بنا بر قول (کروینسکی<sup>۳</sup> «پس از شاه اسمعیل اول و عباس کبیر ایران چنین خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد پادشاهی از خاندان صفویه بخود ندیده است» هر چند مثل پدر و اجدادش «خیلی در شراب افراط میکرد. و چند رفتار بیرحمانه نمود و شکر دیهائی کرد که حقاً قابل ملامت و سرزنش بود اما فی الحقیقه خود را لایق تاجی که بر سر داشت معرفی کرد.» زوزیت مذکور گوید: «هر قدر در کار سلطنت پیش میرفت رعایا و ملازمان بیشتر او را میخواستند و همسایگان بیشتر از او میترسیدند.. عدالت را دوست داشت و بر حکام و عمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده بمردم ستم وارد میآوردند بهیچوجه ابقا نمینمود چندین فقره از این اعمال در سفرنامه تا ورنیه دیده میشود. شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرگ داشت نسبت بخارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد که از نظر مذهبی بآنان صدمه وارد آید و میگفت «هیچکس

(۱) صفحه ۴۴ از ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۲) انقلاب ایران (لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۲۰ (۳) صفحه ۸-۵۷ از کتاب مذکور (۴) صفحه ۴۹ از کتاب مذکور

جز خدا صاحب وجدان و عقیده آنان نیست من فقط بر جسم و ظاهر آنان حاکم هستم و تمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند پیرو هر مذهبی میخواهند باشند شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد خود بهره مند سازد، بالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسله صفویه بود زیرا که شاه سلیمان بنا بر قول کروسینسکی<sup>۱</sup> صفات حمیده پدرش عباس ثانی را بمیراث نبرد و اخلاقی پست داشت اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه و وحشیگری هائی است که بیان یکی از هزار آنها بر شخص گران میآید وقتی که در حال مستی یا غضب بود هیچکس از مجاورینش بر جان و مال خود ایمنی نداشت. دستها پاها بینیها و گوشها برید چشمها بیرون آورد و زندگانیها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت. شخصی که در ابتدای مجلس طرب بیش از همه حضار طرف توجه او بود در انجام مجلس بزم بقربانگاه میرفت. این حالتی است که سرجان شاردن نقل میکند و مشارالیه در بعضی از محافل مزبوره خود بر آئین آن وقایع را دیده است. اشخاصی که بحضور میرفتند چنان خود را در خطر میدیدند که یکی از بزرگان در گاه میگفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم چند دفعه توجه کردم آیا سرم روی شانهایم قرار دارد یا نه. از زمان پادشاهی این شخص ایران روی بضعف و انحطاط نهاد خیالات او بقدری از افکار پادشاهان دور بود که چون از خطر عثمانیان او را مطلع ساختند و گفتند اگر از حالا در تدارك لشکر نیفتاده و خود را برای مقابله حاضر نکنید عثمانیان چون از کار مصالحه با عیسویان فارغ شدند بر بهترین ولایات ایران حمله خواهند آورد. شاه در جواب گفت: «اگر اصفهان را برای ما بگذارند ما را باکی نیست.»

شاه حسین آخرین پادشاه صفویه بود (زیرا که دو شاهزاده که پس از او نام پادشاهی داشتند یعنی طهماسب نسانی و عباسی ثالث بازیچه و دست نشانده نادرشاه بودند) این سلطان اخلاقاً خیلی با اسلاف

شاه سلطان حسین متعصب  
بی حال (جلوس ۱۶۹۴ خلع  
۱۷۲۲ - قتل ۱۷۲۹)

خود تفاوت داشت زیرا که از کثرت ترجم حتی در حین لزوم هم ملایمترین سطوت و سیاستی را نشان نمیداد<sup>۲</sup> روزی که بر حسب اتفاق با طپانچه مرغابی را مجروح

کرده خودش بقدری متوحش شد که گویی فی الحقیقه مرتکب جنایتی گردیده و عبارتی را که معمولاً در ایران هنگام ریختن خون انسان میگویند بر زبان رانده و گفت « قاتلوا لدم » یعنی آلوده بخون شدم و غالباً فرمان میداد که دوست تومان بعنوان کفاره عملی که بنظرش گناه عظیم می آمد بفقراء بدهند. این پادشاه حالت طلبگی داشت و از فقه بی اطلاع نبود بی اندازه در تحت نفوذ ملاها واقع میگشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی بلیغ داشت بحدی که برای خود لقب [ملا] یا « پارسن حسین »<sup>۱</sup> تحصیل کرده بود. هر چند بدو در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت اما بعدها باصرار مادر بزرگ و ابرام ندمای شرایخوار و خواجه سربان جاه طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان دروی تأثیر نمود که: « بیچوجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار ندما و خواجگان خود را میگذاشت که هر طور میل دارند امور مملکت را حل و عقد نمایند آنان نیز با کمال خود سری رفتار میکردند زیرا که بخوبی می دانستند شاهی که ضعیفانه رشته امور را بالتمام از دست داده و حتی عرایض داد خواهان را هم بلز نکرده برای رسیدگی بدرباریان خود تسلیم کند بیچوجه بیمی از جانب او نباید داشت. »<sup>۲</sup>

در این تألیف که قبل از هر چیز باید از ادبیات فارسی سخن راند و بعد از آن بتاریخ ایران پرداخت آنهم خیلی باختصار مگر در مواردیکه مربوط بتغییرات اساسیه قطعیه در روحیات ملیه باشد طبعاً دخول در تفصیل اوضاع دوره اخیر سلطنت صفویه لزومی نخواهد داشت خاصه در صورتیکه چندین تألیف مهم و عالی راجع بانحطاط و زوال این سلسله جلیله و در موضوع احوال ایران در آن عصر در دسترس خوانندگان انگلیسی هست از تألیف مزبوره کتب ذیل را نام می بریم:

|                                                                  |                     |
|------------------------------------------------------------------|---------------------|
| ادام الیاریوس منشی سفیری که از جانب فردریک دوک هلسین             | بهترین شرحی که      |
| بروسیه و ایران آمد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ تا فوریه ۱۶۳۸            | معاصرین راجع        |
| در ایران بود. سفرنامه و سیاحتنامه او که بزبان لاتینی نوشته       | باین دوره نوشته اند |
| شده اول بفرانسه سپس توسط جان دیویس بانگلیسی ترجمه                |                     |
| گردید. نسخه انگلیسی که در سنه ۱۶۶۹ منتشر شده در دست اینجانب است. |                     |

( ۱ ) الیاریوس  
( ۱۶۳۶ - ۱۶۳۸ )  
الیاریوس یا به تلفظ اصلی اسم او الشلاکسر شخصی بصیر و دقیق بوده و ظاهراً اطلاع کامل از ترکی و فارسی داشته است و کتابش یکی از بهترین مدارکی است برای تاریخ ایران در قرن هیفدهم میلادی .

( ۲ ) پرافائل  
دومانس ( ۱۶۴۴ - ۱۶۹۶ )  
پرافائل دومانس رئیس مرسلین کاپوشن مقیم اصفهان در سنه ۱۶۹۳ متولد شده و در ۱۶۴۴ بایران آمده در ۱۶۹۶ بدرود زندگانی گفت کتاب او که موسوم است به (حالت ایران در ۱۶۶۰) که مسیو شفر آنرا دانشمندانه طبع و نشر نموده

است ( ۱۸۸۰ پاریس ) شرح گرانبهائی از تشکیلات ایران در دوره که کمی بعد از اولیاریوس است میدهد اما بیانات او مثل عبارات اولیاریوس زنده و با آب و رنگ نیست .

( ۳ ) شاردن  
( ۱۶۶۴ - ۱۶۷۷ )  
شوالیه شاردن در ۱۶۴۳ متولد شده دو مرتبه بایران مسافرت کرده هر بار شش سال توقف نمود ( ۷۰ - ۱۶۶۴ و ۱۶۷۷ )

و در سنه ۱۶۸۱ در لندن اقامت گزیده بتاریخ ۱۷۱۳ در آن شهر وداع زندگانی گفت . از سیاحتنامه ایران شاردن من يك نسخه را که لان گلس استاد دانشمند در ( ۱۸۱۱ پاریس ) در ۱۰ مجلد منتشر ساخته است در دست داشته ام در صفحات ۲۴۴ - ۱۵۱ جلد دهم تحت عنوان ملاحظات تاریخی ایران از قدیمترین ازمنه تا زمان حاضر شرح حیرت انگیزی دیده میشود که ناشر کتاب اضافه نموده و تاریخ ایران را تا عهد فتحعلیشاه خلاصه نموده است .

( ۴ ) شیخ علی حزین  
( ۱۶۹۲ - ۱۷۷۹ )  
شیخ علی حزین که نسب خود را بشیخ زاهد کیلانی معروف مرشد شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه میرساند در سال ۱۶۹۲ در اصفهان متولد شد و پس از صرف قسمت اعظم عمر در این شهر در سال ۱۷۳۴ به هندوستان رفت و دیگر برنگشت . کتاب خود را در ۱۷۴۱ تألیف نمود در سنه ۱۷۷۹ پس از عمری دراز در بنارس وفات یافت . متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب او در سنه ۱ - ۱۸۳۰ توسط ف . ت بلفور Belfour منتشر گردید . هر چند شیخ مشارالیه خود نیز در واقعه هائله که در سال ۱۷۲۲ بر اصفهان وارد شد حضور داشته است اما شرحی که از محاصره این شهر بدست افغانها و رنج و

محنت اهالی میدهد خیلی از تحریرات کروسینسکی و سایر مشاهده کنندگان اروپائی کمرنگ تر و بی تأثیرتر است. اما از طرف دیگر ترجمه احوال امراء و اعیان و علمه و شعراء معاصرین قیمت خاصی بر کتاب او میگذارد.

فاطر کروسینسکی که هیجده الی بیست سال قبل از سنه ۱۷۲۲ (۵) کروسینسکی رئیس دژویت های اصفهان بوده کتاب بسیار خوبی بنام «تاریخ انقلاب ایران» در باب سلسله صفویه از آغاز تا سنه ۱۷۲۷ تألیف و وقایع حمله افغانها را بتفصیل تمام ذکر کرده است.

جونانس هانوی که در سالهای ۴ - ۱۷۴۳ در ایران بود دوجلد (۶) هانوی کتاب باسم: شرح تباریخی تجارت انگلیسها از روی بحر خزر بانضمام يك سفر نامه در سنه ۱۷۵۳ تألیف و منتشر ۱۷۵۰ - ۱۷۴۳

نمود بعدها دوجلد دیگر ضمیمه آن کرد بعنوان انقلاب ایران جلد اول مشتمل بر ذکر وقایع عهد شاه سلطان حسین و حمله افغانها و سلطنت سلطان میر محمود و جانشین او اشرف جلد دوم در تاریخ غاصب معروف نادر قلی از سال تولد ۱۶۸۷ تا روز وفات ۱۷۴۷ بانضمام بعضی وقایع ایام قائم مقام بدبخت او عادل شاه در قسمت اول تاریخش هانوی مطالب بسیار از کروسینسکی اخذ نموده اما راجع بدوره اخیر از سنه ۱۷۲۷ - ۱۷۵۰ و در تمام تاریخ نادر شاه کتاب او مأخذ مستقل و معتبری است مضافاً باینکه سبک تحریرش در سر تا سر کتاب زنده و برای مطالعه مطبوع است. فقط معدودی از سیاحان و نویسندگان هستند که تألیفاتشان

دوره اخیر سلطنت صفویه مورخین ایرانی قسمتی از عهد مزبور را روشن میکنند. آنها را بتفصیل ذکر کردم از آنرو که منحصرأ طرق رجوع من بوده اند اما اگر کسی بخواهد صورتی از کلیه آنها ببیند و استفاده کامل ببرد را بنگارش تشویق نمیکرد

لازم میآید که بمقدمه مسیو شفر بر کتاب پرافائل دومانس رجوع نماید که شرح آن در فوق گذشت تواریخ اروپائی در این باب بنا بر قول و ادله سرجان ملکم<sup>۱</sup> خیلی از کتب مورخان فارسی زبان مفیدتر و روشنی بخش ترند و چنانکه «مشارالیه گوید برای آنها» بزحمت میتوان عهدی باین نامساعدی و ناهناسبی فرض کرد. مدتی قریب یکقرن گذشت بدون اینکه واقعه سیاسی عظیمی واقع شود

و حتی امن و آسایش فوق العاده که حکمفرما بود برای ایران فائده حاصل نمی نمود. راست است که شاهزادگان - نجبا - و امرای بزرگ این سلطنت از خطر جنگ داخلی و جدال خارجی فارغ بودند، اما جان و مالشان باز بجهت عده سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود. طبقات دانیه کمتر از درجات عالیّه بخطر دچار میشدند اما روز بروز خوی جنگجویانه و طبع سلحشورانه را از دست میدادند و آنچه در پرتو صلح و امنیت مملکت جمع آوردند روزی که دیگر نتوانستند از مملکت دفاع نمایند قدر و قیمت خود را بکلی از دست داد. می توان گفت ملت روی اساس شهرتی که سابقاً تحصیل کرده بود وجود خود را حفظ میکرد تا روزیکه آنچه حاصل نموده بود از دست رفت و در اثر توسعه ملایم اما محقق یک انحطاط فساد آلودی، نتوانست مختصر جنبشی بخود داده و فقر و فلاکت و خرابی را که در نتیجه حمله معدودی افغان بر او نزول کرده بود، دفع و رفع نماید. فتح افغانها چنان ایران را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم از اینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی آورو حوادث دردناک آن عهد خودداری کرده باشند.

شیخ علی حزین<sup>۱</sup> نیز کاملاً همین نظر را اظهار میکند. «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویه در ممالک بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین الکمال<sup>۲</sup> بود پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش طلب را که قریب بیکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطر نمیکذشت<sup>۳</sup> تا اینکه محمود<sup>۴</sup> مذکور بالشکر موفور بممالک کرمان و یزد رسید و غارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد و این در اوایل سال اربع و ثلاثین و مائه بعدالالف بود» جنانس هانوی<sup>۵</sup> نیز بهمین طریق قضیه را نقل می نماید «ایران هیچوقت بیش از ابتدای این قرن (قرن هجدهم) از آسایش کامل بهره مند نبود. معاهداتی که با همسایگان بسته بود بخوبی رعایت میشد و از هر حمله خارجی او را محفوظ میداشت و با وجود سست حالی و توانگری اهالی که نتیجه طبیعی امنیت ممتد است، باز هم

(۱) صفحه ۱۰۶ از چاپ بلغور و صفحه ۱۱۶ از ترجمه مشارالیه (۲) چشم بد را عربها عین الکمال میگویند زیرا که هر چه در نوع خود بکمال رسید آماج تیر آن خواهد گشت. (۳) مقصود فتح قندهار و وطنیان افغانها در تحت ریاست میرویس است. (۴) پسر و جانشین میرویس (۵) انقلاب ایران جلد اول صفحه ۲۲

بیم خطری از طرف اهالی خود مملکت نمیرفت. این مملکتی که در عهد سالفه بآنهمه انقلابات دچار شده بود در این عصر بر حسب ظاهر چنان اساس امنیت و صلاحت استقرار و استحکام داشت که خبر شکست یافتنش تمام عالم را متعجب ساخت مسبب و فاعل این واقعه عظیمه قومی بود که حتی امرای خودش هم از حالش اطلاع نداشتند و امروز فقط بواسطه شهرت ملتی که تحت انقیاد خود در آورده اند معروفیت حاصل کرده اند این قوم را .... با اسم و عنوان عمومی افغانه میشناسند<sup>۱</sup>

سابقاً گفتیم که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دور اندیشانه  
 عیوب سیاست  
 بود اما در این جا لازم است گفتار سابق را تفسیر نمائیم. هر  
 شاه عباس  
 چند شاه عباس بر قدرت سلطنت بسیار افزود لیکن بالاخره  
 این امر بضعف ملت و پستی اخلاق حکام آن منجر گردید. پادشاهان سابق از قوم و خویشان جاه طلب خود و رؤسای طوایف مقتدر و شهر نشینان کسردنکش جمعی در رکاب داشتند و شاه عباس یجای تمام این ها شخص خود را تنها معالج معرفی کرد. در عوض اینکه اولاد خود را بمقامات عالیه اداری رسانیده و در جنگ شرکت بدهد شاه عباس یا آنها را از حلیه بصر محروم ساخت و کشت یا در چهار دیوار حرم محصور کرد در این مکان هم چنانکه کرونسکی<sup>۲</sup> می نویسد روزگار را بزحمت و ریاضت و جوع میکذارانیدند و از لذائذ و تجملات پادشاهی بی بهره مانده و تربیتی بسیار ناقص یافته. تحت نفوذ خواجه سرایان درمی آمدند و بالاخره همین خواجهگان در مملکت صاحب اولین درجه اقتدار گردیدند. پیش از این اشاره کردیم که چگونه نجبا و بزرگان و رؤسای طوایف را از میان برداشت و به تشکیل شاهسون پرداخت تا برای هفت قبیله که سابقاً حامی اجداد او بودند معارضی تهیه شود. نکته عجیب دیگر که دلالت دارد بر اینکه شاه عباس کاملاً اصل تجزیه کن تا حکمفرما شوی را مراعات نمیکرده این است که عمداً در تمام شهرهای بزرگ دو دسته ترتیب داد که علی الظاهر و بطور مصنوعی با یکدیگر بنای ضدیت گذارند.

(۱) اما مورخین عرب از جمله ابن الاثیر در چند جا اسم افغانها را می برد که نخستین آن در ذکر وقایع سال ۷۳۶-۹۷۶ است. در اواسط قرن چهاردهم میلادی خیلی در جنوب شرقی ایران خود سران را رفتار میکردند رجوع شود بترجمه اختصاری من از تاریخ گریده (سلسله انتشارات گیب ۲ XLV) صفحه ۱۶۱ و ما بعد. (۲) صفحه ۷۰-۶۵

کروسینسکی<sup>۱</sup> هم آنها را پلنگ و فلنگ می نویسد. این دو حرب هر چند وقت یکبار با یکدیگر مشغول جدال میشدند تا اینکه بنا بر قول کروسینسکی «چنان با هم مخالف و بجون هم تشنه باشند که اهالی ولایات مختلفه همواره سلاح در کف با یکدیگر مشغول شوند و تنفر و خصومت را دورتر از ولایت خود نبرند» باز مشارالیه می نویسد (ص ۹۲) «هر چند سلاحی نداشتند زیرا که تصور نمیشد جز چوب و سنگ اسلحه بکار ببرند، اما گاهی بقدری آتش قتال بالا میگرفت و خونریزی پیاپی میرسید که شاه مجبور میشد لشکریان را با تیغ کشیده بمیانہ بیاندازد و آنها را از هم دور سازد ولی گاهی با وجود این طرز مداخله باز هم جدا کردن مقاتلین مشکل می نمود چنانکه در اصفهان بسال ۱۷۱۴ لازم شد سیصد نفر در عرصه جدال عرضه شمشیر آبدار کنند تا آتش جنگ فرو نشیند و مبارزان از هم جدا شوند»

در عهد «ملا حسین» آخرین پادشاه صفویه که مردی غلبه ملاها که فردا کمال آنها  
خوش نیت و بدبخت بود علاوه بر خواجه سرایان یک  
ملا محمد باقر مجلسی  
طبقه دیگر نیز نشو و نما یافت و قوی شد اقتدار و نفوذ  
بوده است

این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخص مهیب و هول انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت. بعدها بتفصیل از احوال او خواهیم نگاشت. مریدان و معتقدان<sup>۲</sup> او گویند پس از فوتش (سنه ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹)<sup>۳</sup> بقلیل مدتی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ بآن درجه از سختی و تیرگی رسید و اظهار میدارند که فقدان چنان شخص بزرگوار ایرانی را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوه انتقاد دارند آن پیش آمدها را تا درجه مربوط بسختگیری ها و آزادی کشی های او و همکارانش خواهند دانست.

(۱) صفحه ۹۱ هاوی «جلد سوم صفحه ۳۲ و صفحه ۳۳» آنها را پلنگ و فلنگ

می نامد و مدتی بعد آنها را حیدری و نعمتی می خوانند. (۲) مثلاً قصص العلماء صفحه ۲۱۶

از چاپ سنگی ۱۸۸۸ - ۹/۱۲۰۶ (۳) کلمات «غم و حزن» ماده تاریخ وفات اوست.

## فصل چهارم

### خلاصه تاریخ ایران در دو قرن اخیر (۱۷۲۲ - ۱۹۲۲ م)

پس از تردید بسیار و امتحانات بیشمار بالاخره مصمم شدم که گزارش دو قرن از تاریخ ایران را در يك فصل جای بدهم. اگر این تألیف يك تاریخ سیاسی از ایران بود البته این اقدام بی تناسب می شد. زیرا که این مدت طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است: حمله افغان و خرابی های آنها - ظهور برق و اردو فول ناگهانی آن فاتح حیرت انگیزی که نادر شاه نام داشته - طلوع کریمخان زند که در میانه يك عالم اغتشاش و بدبختی و فقر قد بر افراشت و او را عموماً از بهترین حکمرانان ایران میدانند - پیدایش جانشین اولطف علیخان که جوانی ظریف و زیبا و ناکام بود - استقرار دولت قاجاریه در خلال این احوال - از جمله حوادث مهمه دیگر دو واقعه قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود: ظهور و نشو و نمای مذهب بابیه تا سال ۱۸۴۴ و انقلاب سیاسی ۱۹۰۶. این دو واقعه در حیات عقلائی و توسعه ادبیات ایران عمقاً تغییری حادث نموده و هر يك از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل و بزرگ بشود و در يك فصل گنجایش نخواهد یافت. این کتاب نه از لحاظ سیاست بلکه از نظر ادبیات نگارش یافته است و تاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپائی حتی دانشمندترین آنان در جزء ذخایر اطلاعات خود ثمره از تاریخ مشرق را نیز محفوظ میداشتند شایسته آن بود که این مختصر تاریخ هم حذف گردد. از این جهت لازم است راجع بادوار انتقال یا اعصاری که علم و فضل در ذروه ترقی بود بیشتر شرح و بسط داد تا نسبت باوقاتی که میان عقاید یا افکار متضاد یا طبایع جاه طلب جدال و رقابت بیفایده بر پای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعه ماست از جنس قسمت دوم محسوب میشود. در این عصر زبان ادبی (که بطور تحقیق در قرن ۱۴ میلادی صورت ثابته یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگر نه بواسطه حسن عذیم النظیر او بود میتوانستیم بگوئیم دیروز ساخته شده است) تغییر مهمی نکرد. تا اواسط قرن نوزدهم معدودی از اشکال جدید شعری و شیوه های ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که

جنون تشیع عهد صفویه را تغییر بدهد تا هنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸۴۴. اما تأثیر و اهمیت آن مذهب باز از لحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰۶ بود. بعلاوه تفصیل هجوم افغانها و طلوع نادرشاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است. و اسم بعضی از کتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد محاسن آنها بقدری است که امروز بزحمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد و هرگاه بخواهیم مختصر بیان کرده و بقلب این تألیف درآوریم ضایع و ناقص خواهند گردید. از این رو بهتر دانستم که در این فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دو قرن اخیر اکتفا نمایم.

### هجوم افغانها ۱۷۲۲ - ۱۷۳۰ م

**اخلاق افغانها** برخلاف اعراب و مغولها و تاتارها و ترکها که ایران را مقهور بیگانگان میساختند، افغانها هر چند از جنبه مادی بایرانیان اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی و از خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند در سرتاسر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است جیمس دار - مستتر ملاحظه کرد که در لهجه معمولی آنها موسوم به پشتو اصول و بقایای زبان اوستائی کتاب مقدس زردشتیان موجود است. از ایرانیان جسورتر و جنگجو تر و خشن ترند و کمتر از ایرانیان هنرمندی و تربیت دارند. سنی متعصب هستند و همین صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید و بواسطه همین تعصب بود که افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنگ مذهبی ببوشانند.

**شرح اغتشاش قندهار** قندهار که در میان سلاطین صفویه و پادشاهان مغول هندوستان همواره علت نزاع بود در سنه ۱۷۰۷ دولت ایران در آن تصرف داشت و حکومت آنجا را بیک نفر گرجی موسوم بکرگین خان محول نموده بود که بطرزی بسیار مستبدانه حکمفرمایی میکرد. میرویس یکی از رؤسای افغانی که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان محبوس دولتی باصفهان تبعید گردید. مشارالیه در این شهر علی الظاهر آزادی تام داشته و در دربار شاه حسین بیمانم پذیرفته میشده است.

و چون فراست و دقت نظر کامل و قوه دسیسه کاری بسیار داشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری را که رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کمال وضوح شناخته و تشخیص داد و با مهارت و زرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر و حاکم ایرانی در معرض خطر آن واقع بود، دامن زدن گرفت این سوءظن البته نسبت بیک نفر عیسوی و از نجبای گرجستان زودتر و آسان تر از هر کس ممکن بود شعله ور گردد هر چند هم ظاهراً و عملاً هیچ دلیلی برای عصیان و خیانت او در دست نباشد خاصه اگر در حق او بگویند که فلان بیشتر مایل بتجدید حیات ملت خود است تا سعادت و قوت ایران! بعد از آنکه میرویس این تخم بدگمانی را کاشت و کاملاً مورد میرویس درمکه

توجه دربار ایران شد. رخصت یافت که بحج برود در ایام توقف مکه برای پیشرفت مقصود خود با اقدام مهم دیگری مبادرت ورزید و از علمای بزرگ استفتا کرد که آیا رعایای سنی مذهبی که تحت سلطه پادشاه رافضی (شیعه) باشند مجبور باطاعت او هستند یا در هنگام فرصت مختارند با وی مقاومت کرده اگر لازم باشد بزور شمشیر از خود دفاع نمایند فتوای علماء مطابق شق ثانی و موافق منظور او بود میرویس آن را با خود باصفهان و از آنجا بقندهار برد زیرا که در سال ۱۷۰۹ دولت باو اجازه داد که بمحل خود برگردد و در حق او بگریزین خان توصیه کامل نمود اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فساد کرد و هنگامیکه عده کثیری از قشون ساخلو ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میرویس و همراهانش وقت را غنیمت دانسته و در موقعیکه بقیه لشکر از قلعه خارج بود حمله آورد و خود گریزین خان و بسیاری از لشکریان را مقتول نمود و شهر را متصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میرویس خیلی مفید واقع شد و بواسطه آن تردید و ندامت وجدانی بیروان ضعیف القلب خود را که بدو در ترمزد و عصیان نسبت بحکومت ایران تعلل کرده بودند بر طرف ساخته بلکه آنها را با هم وطنان پرهیجان دیگر خود متحد کرد تا او را بشاهی قندهار و سرداری لشکر ملی انتخاب نمودند.<sup>۱</sup>

دولت ایران بعد از آنکه چند بار با کمال کم دلی اقداماتی  
ظفر یافتن عاصیان  
برای غلبه بر شهر و یساغیان حصار نمود، خسرو خان

برادرزاده کرگین خان مقتول را با ۳۰۰۰۰ نفر بتسخیر قندهار فرستاد هرچند در بدو امر غلبه نصیب شد و افغانها شرایطی برای تسلیم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسروخان بهیچوجه قبول ننمود و عاصیان مجبور شدند بانو میدی تمام مجدداً جد و جهدی کنند نتیجه این شد که سردار اردو بدروند زندگانی گفت و لشکر ایران بطور قطع شکست خورد و از تمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفر رهایی یافت. دو سال بعد یک لشکر دیگر بسرداری رستم خان از ایران آمد و همچنین مغلوب یاعیان گردید و تمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان درآمد.

میر محمد پسر  
میر ویس جانشین  
پدر میشود

میر ویس که بطریق مذکور در ظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را مہمد ساخت در ۱۷۱۵ و داع زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبداللہ ریاست یافت و چون بنا بر شرایطی سلطنت ایرانیان را پذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میر ویس او را کشته بلافاصله خود را پادشاه خواند.

شورشهای دیگر بر  
ضد دولت ایران

چون باین ترتیب ضعف دولت ایران از پرده بیرون افتاد دیگران نیز با افغانهای قندهار تآسی نمودند. از جمله افغانهای ابدالی هرات و ازبکهای ماوراءالنہر و کردها و لکزیها و اعراب بحرین شوریدند هرچند صفی قلی خان با ۳۰۰۰۰ نفر موفق شد که ۱۲۰۰۰ ازبک را درہ شکند لیکن بلافاصله بدست افغانهای ابدالی مغلوب گردید.

تصرف افغانها  
کرمان را

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحملہ نمود از صحرائی سیستان گذشتہ کرمان را تصرف کرد اما چہار ماہ بعد لطفعلی خان سردار ایرانی او را از آنجا بیرون راند و خود بشیراز رفته بہ تنظیم «لشکری کہ سالہا مانند آن در ایران دیدہ نشدہ بود» ہمت گماشت. میخواست افغانہا را درہم شکستہ مجدداً قندہار را مسخر کند بدیختانہ پیش از نیل بمقصود بعلت یکی از دسایس درباری کہ با شتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید و چون محبوسان باصفہا نش بردند. و سپاہی کہ مشارالہ باین زودی و با این دقت جمع و منظم کردہ بود پراکنده شد و بہمان نسبت افغانہا جانی تازہ گرفتند. فتح و غارت شماخی بتوسط لکزیہا و ظہور علائم عجیب و غریب در آسمان

بیش از پیش موجب رعب ایرانیان گردید و حکم عمومی شاه حسین برای توبه و استغفار و انابه، نتیجه اش فقط این شد که بر ضعف قلب و ترس عامه افزود.

سنه مشنومه ۱۷۲۲ با محاصره نانویه و فتح کرمان بدست میر محمود  
اتحاد زردشتیان  
و افغان ها شروع شد. واقعه معتنا بهی که مربوط باین قضیه می شود این  
است که عده از زردشتیان بامیر محمود همراه و متحد شدند

این ها<sup>۱</sup> بقایای معدوده ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین زردشت پایدارند و بیشتر در یزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند. چرا این قوم غیر مسلم با مسلمانان خارجی متحد شده و با هم وطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند؟ مشکل است جز این جوابی مقنع پیدا کرد که تعصب و سختگیری ملاهای شیعه موجب گردید که قوم مزبور باین اقدام فوق العاده مبادرت بنمایند. اگر حقیقت داشته باشد عجیبتر اینست که بنابر قول هانوی از بهترین سرداران میر محمود یک نفر زردشتی بود که هر چند نصرالله نام داشت و این از اسامی مسلمانان است لیکن بر حسب بیانات مؤلف مذکور:<sup>۲</sup> «از پرستندگان آتش بود زیرا که سلطان دونفر هیربد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش شعله مقدس را افروخته نگاهدارند».

میر محمود از کرمان راه یزد را پیش گرفت ولی شهر مزبور را  
بیشرفت افغانها  
توانست بحمله مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان راند و  
بجانب اصفهان  
مستهلز آنه<sup>۳</sup> ۱۵/۰۰۰ تومانی را که بعنوان پیشکش و بشرط  
مراجعت بوی تقدیم نمودند رد کرد و عاقبت گلول آباد را که در سه فرسخی پایتخت  
صفویه واقع است لشکر گاه ساخت پس از مباحثات و عرض عقاید مختلفه بالاخره سپاه  
ایران از اصفهان بیرون آمد در ۷ مارچ و روز بعد بالشکر افغان مقابل شد و بیشتر  
بعلت خیانت والی عربستان شکست فاحشی براو وارد گردید.

جنگ گلون آباد  
۸ مارچ ۱۷۲۲  
جنگ گلون آباد که در یکشنبه ۸ مارچ ۱۷۲۲ در میان ایرانیان  
و افغانان واقع شد چنان کار سلسله صفویه را از روی قطع  
خاتمه داد که حرب فسادیه در ۶۳۵ میلادی کار ساسانیان را

(۱) انقلاب ایران تألیف هانوی جلد اول صفحه ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنابر  
حساب هانوی در آن وقت معادل مبلغ ۳۵۰۰۰ لیره بوده است ( صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور)

و جدال لشکر خلیفه با سپاه مغول در خارج بغداد بسال ۱۲۵۸ مسیحی کار دولت عباسی را بانجام رسانید. در میان این سه جنگ يك نقطه شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت و جلال مدافعین و حقارت و ضعف ظاهری مهاجمین است.

يك مقایسه عجیب      مشابہت میان جنگ قتادسیه و حرب بغداد در يك صفحه از کتاب الفغری مذکور است<sup>۱</sup> و شرح ذیل که از قلم هانوی تراوش یافته<sup>۲</sup> هر گاه با آن مطابقه شود بسیار جالب توجه خواهد بود.

« آفتاب تازه در افق ظاهر شده بود که دولشکر بادقتی که از خواص این موقع دهشت انگیز است بنظاره یکدیگر ایستادند. سپاه ایران بادرخشان ترین زیورهای درباری خود را مزین ساخته از شهر بیرون آمد چنانکه گویی بنمایشی یا بجشنی میرود نه بمیدان قتال. گرانبهائی و رنگارنگی سلاح و لباس و زیبائی اسبان و طلا و جواهریکه بعضی از زینها را مستور کرده بود و جلال و شکوه خیم لشکر تمام اینها اردوگاه ایران را بسیار مجلل و آراسته جلوه میداد.

« از طرف دیگر عده خیلی کمتری مبارز که خستگی و حرارت آفتاب رنگشان را دیگر کون و بوستان را خراشیده بود انتظار می کشیدند. لباسشان بقدری کهنه و در این سفر دراز چنان پاره پاره شده بود که بزحمت آنها را از سرما محفوظ میداشت. زینت اسبانسان فقط از چرم و برنج بود و هیچ چیز براق و درخشانی نداشتند مگر سنان و شمشیر.»

این سه جنگ بزرگ و قطعی از چند جهة یکدیگر  
 مشابہت و مبانیت هجوم      شباهت داشتند. در هر سه مورد يك سلسله جلیله تاریخیه  
 عرب و مغول و افغان      که درجه انحطاط معنویت در زیر پرده جلال ظاهری  
 مستور مانده و چون تا آنوقت بلا معارض بوده صور  
 قوت و شکوهش جلوه داشت از حمله قومی سلحشور و جسور که تا آن زمان بزحمت  
 نامشان بگوش میرسید یا کمی از وحشی بهترشان میدانستند مضمحل و نابود گردیده

(۱) برای ترجمه این قسمت رجوع کنید بصفحه ۶۲ جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف

من - و برای متن مراجعه نماید بصفحه ۸ - ۹۷ خود کتاب چاپ اهلوارد Ahlwardt

(۲) انقلاب ایران (چاپ لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۵ - ۱۰۴

و در هر سه مورد فساد و انحطاط در يك مدت كم و بیش طولانی ریشهٔ مملکت را خورده آخرین واقعه را نه فقط ممکن بلکه حتمی میساخت. فساد و انحطاط مزبور اگرچه درجه شدت و ضعف و دائرهٔ وسعتش تاروژی که آخرین تیر مهلك بنشانه نخورد کاملاً معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و روشن است و بر حسب اخلاق و چابکی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف میگذشت. عرب در قرن هفتم میلادی دولتی عظیم تشکیل داد که شش قرن برپا مانده و در آب و خاک و سکنهٔ ممالکی که تحت اختیارشان آمد تغییرات عمیقۀ حادث کردند. دائرهٔ فتوحات مغول حتی از عرب هم وسیعتر بود زیرا که از چین و تبت تا آلمان و روسیه را مسخر ساختند اما درجهٔ ارتباط و الصاق آن دولت بزرگ خیلی کمتر از سلطنت عرب بود. غلبهٔ افغانها که اکنون موضوع بحث ماست کمی با ایلغار و نهب و غارت تفاوت داشت و نتیجهٔ اش قریب ۷۵ سال اغتشاش و هرج و مرج شد (۱۷۲۲-۱۷۹۵ م) این مدت را دورهٔ سلطنت برق آسای نادرشاه در مدت کمی روشن ساخت ایام سلطهٔ افغانها بر ایران عملاً فقط هشت یا نه سال دوام داشت<sup>۱</sup> پس از هفت ماه که از جنگ گلون آباد گذشت سلطان حسین برگشته بخت بانهایت خفت بطور ترحم انگیزی تسلیم شد. گویند ایرانی ها در این جنگ تمام توپخانه و بار و بنه و خزاین خود را از دست داده و ۱۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفر لشکر خود را در صحنهٔ مصاف کشته گذاشتند. در ۱۹ مارچ میر محمود قصر محبوب پادشاه و تفرج گاه فرج آباد را که فقط سه میل از اصفهان دور بود متصرف شد و این مکان را اردوگاه خود ساخت. دوروز بعد افغانها محلهٔ ارمنی نشین جلغا را گرفتند و مالیاتی عبارت از مبلغی وجه نقد وعده از دوشیزگان مأخوذ داشتند و از آنجا قصد کردند که بحمله اصفهان را صاحب شوند اما پس از آن که در ۱۹ و ۲۱ مارچ دو مرتبه عاجز گشتند بمحاصرهٔ شهر همت گماشتند.

فرار شاهزاده طهماسب میرزا  
 از اصفهان بقزوین  
 سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای  
 جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور  
 گریخته بجانب قزوین رهسپار گردید و هر چند توفیق

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود و در اکتبر همان سال اصفهان را مسخر ساخت پسر عویش اشرف که جانشین او گردید در ۱۷۳۰ بدست بلوچها مفتول شد

کامل نیافت لیکن در آنجا بجمع آوری لشکرو تهیه وسائل کمک باصفهانیان مشغول شد.  
**قحط در اصفهان** کمی بعد قحط شروع شد و مردم اصفهان را بتنگ آورد همه تقاضا نمودند که بیرون رفته بر محاصرین حمله کنند اما خروج بومیدانه آنها بواسطه خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید. این شخص در تمام آن ایام تاریک فی المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود. درباریان ایران را نیز گوئی فی الحقیقه نوعی از جنون عارض شده بود که بخیاثتکاران اطمینان بسته و بر صاحب منصبان شجاع و وطن پرستی چون لطفعلی خان سوءظن برده و آنان را تنزل رتبه داده و منفصل مینمودند. در عرض سه یا چهار ماه قبل از تسلیم شدن اهل شهر بقحطی فوق العاده دچار بودند چنانکه کار بخوردن سگ و گربه و حتی جسد مردگان منجر شد و خلقی کثیر تلف گردید. تفصیل رقت انگیز این وقایع در کتب کروسینسکی هانوی و در شرحی که همان اوقات مأمورین کمپانی هلندی موسوم به Dutch East India که آنوقت مقیم اصفهان بوده اند نوشته اند بدست می آید متن اصلی این نوشته اخیر را دنلپ H. Dunlop در کتاب زیبای خود موسوم بایران Persie نقل نموده است (هارلم ۱۹۱۳ صفحه ۲۴۲-۲۵۷)

**تسلیم شدن اصفهان** در آخر سبتمبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خود پایتخت را بمهاجمین تسلیم نماید اما میر محمود برای اینکه به وسیله محاصره و قحطی عده محصورین را تقلیل داده و قوای فکری آنها را ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگورا بدر از اکشید بقسمی که در ۲۱ اکتبر بالاخره اجازه دادند شاه پیاده به فرح آباد که پیش از این تفرجگاه مطلوب و دلپسند او بود و در این موقع دشمنان سنگدل و جفاکارش در آنجا اردوگاه داشتند رفته تاجی را که میر محمود شش روز بعد بر سر نهاد تقدیم نماید.

چون طهماسب میرزا در قزوین خبر استعفای پدر را استماع کرد. تاج شاهی بر سر گذاشت اما در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم بامان الله خان که در عرض راه قم و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند.

در این موقع طهماسب بیك وسیله بی اثر و نکبت استمداد طهماسب از روس و عثمانی آمیزی که عبارت بود از استمداد از روس و

عثمانی دست زد. این دودولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محضیر ایران دوخته و یکی گیلان و دیگری تفلیس را فرو گرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهده بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب در مقابل بیرون کردن افغانها از ایران و تجدید استقرار سلطنت ولایات گیلان و مازندران و گرگان و شهرهای باکو و دربند و مضافات را بر روسیه واگذار مینمود. چیزی نگذشت که ترکها ایروان و نخجوان و خوی و همدان را تصرف کردند اما از تبریز رانده شدند. در جولای ۱۷۲۴ در اسلامبول قراردادی میان روسیه و عثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید.<sup>۱</sup>

**قساوت و سفاکی افغانها**  
مقارن این احوال میر محمود در اصفهان مشغول سفاکسی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجبا و روسای شهر را در خون کشید و قساوت را بجائی رسانید که دوست طفل از خانواده مقتولین را نیز کشت. همچنین نزدیک سه هزار نفر از قزاقان خاص شاهی را با جمعی از اشخاصیکه نسبت بآنها سوءظن داشت یا از نفوذ و قدرتشان میترسید هلاک کرد. در سال بعد (۱۷۲۴ م) یکی از سرداران افغانی موسوم به زبردست خان بگرفتن شیراز که همکار سابقش نصرالله<sup>۲</sup> از عهده تسخیر آن بر نیامده بود موفق گردید. در اواخر سال میر محمود خود را مهیاساخت که بیزد حمله به برد زیرا که تا آنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر از ترس اینکه مبادا زردشتیان یزد نیز بهم مذهبیان کرمان خود تاسی نموده و بافغانها ملحق شوند عده کثیری از آنها را عرضه هارک ساختند.

**کشتن محمود بازماندگان خانواده سلطنتی را و قتل خود او بدست اشرف**  
در این اوقات میر محمود از عصیان و نافرمانی روز افزون بر عزم خود اشرف مشوش شده و علی المشهور از قساوتهائی که کرده بود وجدانش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را بر ریاضت واداشت؛ اما این اعمال بر سوء خلق و مالیخولیائی او افزود بطوری که در ۷ فبراری ۱۷۲۵ تمام بازماندگان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دو کودک بسیار خردسال او بقتل رسانید. پس از اینوقت اختلال امورش دائماً روی بافزایش نهاد تا اینکه در ۲۲ آوریل

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرارداد مذکور رجوع شود بجلد اول صفحه ۲۰۰ از انقلاب ایران تألیف هانوی. (۲) بصفحات قبل همین کتاب رجوع شود.

۱۷۲۵ پسر عرش اشرف او را کشته و بر تخت شاهی جلوس کرد، میر محمود در موقع مرگ بیست و هفت سال داشت و در حق او می نویسند که مردی میان به بالا و سفال بود گردنش بقدری کوتاه بود که تصور میرفت سرش از روی دوش رسته است صورتی باریک و بینی پهن و ریشی نازک و سرخ رنگ داشت نظرو منظرش وحشیانه و سیمایش خشک و نامطبوع بود، دیدگان احوال و آبی رنگ خود را مثل اشخاصی که در دریای فکر غوطه ورنند معمولاً بزمین میافکند.

وفات پطر کبیر و در این موقع روسیه بسبب فوت پطر کبیر همسایه کم خطری شده بود اما عثمانیان دائماً جلومی آمدند و عاقبت در ۳ اگست هجوم عثمانیان بایران

۱۷۲۵ بفتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان رسیدند، ولی قبل از وصول بشهر مزبور مراجعت کردند و بترتیب قزوین و مراغه را در سنه ۱۷۲۶ تصرف نمودند لیکن در نزدیکی کرمانشاه از اشرف شکست یافتند مقارن این احوال عبدالعزیز خان فرستاده اشرف باسلامبول رفته بود و با غرور تمام ادعا میکرد که خداوند گارش خلیفه شرق و سلطان عثمانی باید خلیفه غرب باشد این اظهارات او موجب تکدر درباریان عثمانی گردید و لای مشاورالیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد.

گفتگوی عثمانیها و سپاهیان و ملت عثمانی خیلی از این جنگ تنفر داشتند زیرا نمیدانستند بچه مناسبت باید با سنیان همکیش خود مصاد داد و در نتیجه يك سلسله رافضی شیعه را مجدداً بر تخت خود مستقر سازند. از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بودند که تجزیه خلافت برای حفظ اسلام مضر است. معذک عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷ صلحنامه تهیه شد و در همدان باامضاء رسید.

قیام نادرشاه این خطر هنوز رفع نشده بود که سانحه بزرگتری رخ داد و در قلیل زمانی برای افغانها مشغوم و وخیم گشت خطر مزبور عبارت بود از ظهور نادرقلی که کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی از نوابغ فوق العاده و بیباک و سفاکی است که نظیرش در ایران دیده نشده است. تا اینوقت که

قریب چهل سال از عمر او میگذشت بیپنجه چیزی از وی شنیده نشده بود. اما در این سال از ممکن خود که حصار طبعی است و بعد از آن تاریخ بکلات نادر معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و بنام شاه طهماسب نیشابور را بتصرف در آورد طهماسب در این اثناء بطور موقت در فرح آباد مقام داشت و رئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بغرور و تکبر از وی پذیرائی و حمایت میکرد.

بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمود و مراحم قتل فتحعلی خان قاجار  
اورا بیخود جلب کرد و در قلیل مدتی شاه را از فتحعلی خان قاجار بدگمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب و نادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند.

فتح نیشابور  
در این اوقات نادر را طهماسب علی خطاب میکردند که بمعنی غلام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمال شادمانی نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد و از آنجا بهرات رفتند. همچنین سفیری باسلامبول فرستاد و در مقابل شخصی موسوم بسلیمان افندی از آنجا بایران آمد.

شکست اشرف  
در دامغان  
مقارن این احوال اشرف که یزد و کرمان را مسخر کرده بود سپاهی بالغ بر سی هزار نفر جمع آورده روی بخراسان نهاد تا با شاه طهماسب مقابله کنند اما در دوم اکتبر در دامغان از نادر شکستی قطعی یافت جنگ سخت دیگر نیز سال بعد در مورچه خوار نزدیک اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشتند و يك عده دوازده هزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد.

تخلیه اصفهان و قتل  
شاه حسین بدست  
افغانها  
اما اشرف قبل از تخلیه شهری که بدست او و بخرابی نهاده بود شاه سلطان حسین بدبخت را کشته و اغلب زنان حرم شاهی و خزینه سلطنتی را با خود برد. وقتی که شاه طهماسب ثانی در ۹ دسامبر وارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

(۱) این قلمه را که در نگاهداشت کمال مراقبت روا میدارند. لرد کرزن دیده و بیانهاست میلی که بدخول آن داشته از ورود در آن محروم ماند رجوع کنید بکتاب ایران مشارالیه جلد اول صفحه ۱۲۵ - ۱۴۰ خاصه نظر اجمالی که در ۱۳۴ مندرج است.

بلباس کنیزان فرار کرده و پنهان شده بود و از مشاهده خرابیها و غارت‌هایی که آثار آنها بنظرش میرسید شاه را در هر قدم آب در دیدگان میکشت.

نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت  
**شکست افغانها در نزدیکی**  
 که بامضای خود مالیات بگیرد از بی افغانها بجانب  
 پرسپلیس و مرگ اشرف ۱۷۳۰ م جنوب راند و در نزدیکی پرسپلیس بآنها رسید.  
 و مجددا مغلوبشان نمود اشرف از شیراز بولایت خود گریخت اما سرها و گرسنگی و  
 خصومت تسکین ناپذیر سکنه ولایاتی که در معبر او واقع بود قوای او را بتحلیل برده  
 و مجبورش ساخت که اسراء و خزاین را بجای گذارد. عاقبت بدست یکی از قبایل  
 بلوچ کشته شد و دوره شوم سلطه افغانها در ایران که هشت سال طول کشید باین ترتیب  
 در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت.

#### دوره نادر

### تازمان قتل او در سال ۱۷۴۷ م

هر چند نادر شاه تا سال ۱۷۳۶ مسیحی موقع را برای قبول عنوان سلطنت مقتضی ندید ولی از همان سنه ۱۷۳۰ حکمران حقیقی ایران بشمار میرفت. اینجا لازم نیست که از مبداء حقیر و جدالهای ابتدائی او سخن برانیم. شرح آن در تألیفات هانوی و ملکم و سایر مورخین ایران ملاحظه خواهد گشت.

از روز اول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه نالایقی است و  
**بی لیاقتی طهماسب**  
 تنها اقدام مستقلی که برای ابراز لیاقت شخصاً مبادرت کرد  
 حمله بود که بر لشکر عثمانی نمود و آن نیز منجر بشکستی فاحش شد و تبریز و همدان  
 از دست رفت و در جانوری ۱۷۳۲ معاهده بسیار ناشایسته با ترکها منعقد ساخت  
 بموجب آن گرجستان و ارمنستان را بعثمانیان وا گذاشت مشروط بآنکه دولت مزبور  
 او را در اخراج روسها از گیلان و شروان و دربندیاری بدهند.

نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان بازگشت و حيلة  
**پادشاهی عباس ثالث**  
 اندیشیده طهماسب را گرفتار و محبوس نمود و طفل او را که  
 در اینوقت بیش از شش ماه نداشت با اسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل از هر کارنامه  
 تهدید آمیزی باحمد پاشای بغداد فرستاد و در ماه اکتبر اعلان جنگ داد.

در آوریل سال بعد (۱۷۳۳) نادر بعد از فتح کرمانشاه با هشتاد هزار نفر نزدیک شهر بغداد آمد اما در ۱۸ جولای شکستی باورسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبور شد تا همدان عقب بنشیند. در پائیز شروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست و توپال عثمان را که جوانی ظریف و باکرای بود بقتل رسانید. شورشی را که برای تجدید سلطنت طهماسب مغلوع در فارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳۴ به گرجستان لشکر کشید تفلیس و گنجه و شماخی را مسخر نمود و گیلان و شروان و دربند و باکو ورشت را از روسها پس گرفت در سال بعد (۱۷۳۵) مجدداً ترکها را در نزدیکی ایروان شکست داد و شهر مزبور و بلده ارزنة الروم را تصرف نمود

انتخاب شدن نادر  
پادشاهی  
عباس ثالث را باعیان لشکر و نمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت و آنها را دعوت کرد که در ظرف سه روز پادشاه طهماسب مغلوع را مجدداً بسلطنت بردارند یا سلطان دیگر اختیار کنند مقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران سپاهش مطابقت داشت معلوم بود. و اقلیت انجمن که میل نداشتند مجبور و روگیر شدند و بالاتفاق تاج ایران را باو تقدیم داشتند. نادر بسه شرط قبول نمود (۱) سلطنت در خانواده اش موروثی باشد (۲) هیچوجه از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعضای دودمان مذکور را که مدعی سلطنت باشد یاری و پناه ندهد (۳) صب خلفای سه گانه و تمزیه داری امام حسین و سایر اعمال مختصه بشیعیان موقوف و متروک گردد. شرط اخیر از همه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد و چون نادر از رئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه در کمال بی باکی آنها را «مخالف مصالح مؤمنین حقیقی» معرفی کرد. این جسارت بقیمت زندگانی او تمام شد زیرا که نادر فوراً امر داد او را خفه نمودند. نادر باین هم اکتفا نکرد و چون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط و عواید آن را بمصرف قشون رسانید و گفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد. در پایان همان سال با عثمانیان عهدی بست و بر حسب آن تمام ولایات از دست رفته را مجدداً صاحب شد. در دسامبر همان سال با صد هزار نفر بافغانستان و هندوستان روی آورد و پسر خود رضاقلی را نایب السلطنه ایران کرد.

دو سالی که بعد از این تاریخ پیش آمد (۹ - ۱۷۳۷ م) شاهد بزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود. فتح هندوستان تسخیر لاهور و دهلی مراجعت بایران با غنیمتی جنسی و نقدی که از اموال هندیان و از گون بخت بدست آمده و هانوی<sup>۱</sup> مقدار آن را ۵۰۰ ر ۵۰۰ ر ۸۷ لیره تخمین میزند در این دو سال اتفاق افتاد.

فتح نادر در  
هندوستان  
در سنه ۱۷۳۸ قندهار و کابل و پیشاور را بتصرف در آورد و  
در اوائل سال بعد، از رود سند گذشته لاهور را مسخر نمود و  
در فبراری ۱۷۳۹ سپاه محمد شاه را که تقریباً مرکب از دو بیست  
۱۷۳۷ - ۱۷۳۹ م

هزار نفر مرد جنگی بود در دشت کرناں درهم شکست، دهلی بدون جنگ بچنگ آمد اما چند روز بعد شورشی اتفاق افتاد و جمعی از سپاهیان ایران تلف شد نادر بانتقام آنها فرمان قتل عام داد و از ساعت هشت قبل از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر که مدت کشتار بود ۱۱۰ ر ۵۰۰ بقتل رسید. نادر هرگز توقع نداشت که هند را در تصرف خود نگاهدارد پس از برداشتن غنیمت عظیمی که میزان آن فوقاً مذکور شد تاج و تخت را بمحمد شاه برگشته بخت وا گذاشت و او را بیم داد که در صورت لزوم مراجعت خواهد کرد. در ماه می بایران بازگشت و در راه برای تنبیه ازبکیه خیوه و بخارا از خط سیر خود منحرف شد و در ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد.

در غیاب نادرشاه رضاقلی طهماسب بدبخت را با بیشتر اعضاء خانواده اش در سبزواری کشته و شروع باظهار این آرزو کرده بود که پس از مراجعت پدرم مقام خود را از دست نداده سلطنت را علی الدوام برای خود نگاه خواهد داشت.

طغیان رضاقلی  
و کور شدنش  
چون نادر را خبر دادند که پسر قصد جان تور را دارد فرمان داد  
او را از حلیه بصرعاری کردند اما بعد از این ابراز شقاوت بخت  
واقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه بود او را ترك گفت،

بی رحمی روز افزون و ظلم و جور و حرص و از همه مهمتر قصد برقرار کردن مذهب تسنن در ایران رفته رفته او را منفور ساخت. از جمله تجدد او ترجمه قرآن و تورات

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را در یکصد و بیست میلیون پوند تخمین زده و هده تلفات را دویست هزار نفر مینویسد (ایضاً صفحه ۱۹۷)

و انجیل بزبان فارسی بود تورا و انجیل را که جمعی از عیسویان به ترجمه آن مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند و در حین استماع از روی استهزاء آن را تأویل و تفسیر نمود و گفت در موقع فرصت و نظر نادر نسبت بدین مجال (شاید بتقلید اکبر) دین جدیدی تشریع خواهد کرد

که جانشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد،<sup>۱</sup> نقشه های نظامیش هم بی تأثیر گردید. جنگی که بالگری ها در سنه ۲ - ۱۷۴۱ کرد نتیجه نبخشید و در حرب عثمانیان که در سنه ۱۷۴۳ بآن سرگرم شد نتوانست موصل را بگیرد و از اینجهت او را مغلوب باید شمرد، انقلاباتی که در فارس و شروان بظهور رسید با اشکال تمام و خونریزی بسیار تسکین یافت. معذک شورش طایفه قاجار را در استرآباد در سنه ۱۷۴۴ فرو نشاند و در آگست ۱۷۴۵ ترکهارا در حدود ایروان شکست داد و در ۱۷۴۶ صلحی کامیابانه نمود. سال بعد نادرشاه بکرمان رفت و خسارات و خرابی بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخری ۱۷۴۷ بآنجا وارد گشت، در اینشهر خیالی فاسد برای او پیدا شد که تمام سرداران و سربازان ایرانی خود را بقتل رساند (زیرا که اکثرقشون او از ترکمان و ازبک یعنی سنیها بودند)

اما یکنفر غلام گرجی این راز را نزد بعضی از سرداران ایران  
قتل نادر ۲۰ جون ۱۷۴۷  
فاش کرد و آنها هم عزم کردند که برطبق مثل دلپذیر فارسی

«پیش از آنکه بر آنها چاشت کنند بروی شام خورند» یکنفر صالح بیک<sup>۲</sup> نام با چهار نفر همدست خود شباً هنگام وارد خیمه نادر شده مملکت خود را از شخصی که هر چند دربدو امر و برحسب ظاهر ایران را از یوغ افغان خلاص کرد اما در آنموقع رفتاری دهشتناک و بد عاقبت پیش گرفته بودرهائی بخشید در وقت مرگ نادرشاه شصت و یکسال داشت و یازده سال و سه ماه سلطنت کرده بود (۱۷۳۶-۴۷)

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران سر جان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم ص ۱۰۴  
(۲) مطابق تاریخ بعد نادریه (چاپ اسکارمان درلندن ۱۸۹۱ صفحه ۱۵ و مابعد) که بتفصیل تمام از این مسئله سخن میراند چهار نفر سردار موسوم به محمد خان قاجار - موسی بیک افشار - خواجه بیک گندز او و محمد صالح خان باهقتاد نرجوان داوطلب وارد دسیه بودند اما فقط چهار نفر جرات ورود بجادر نادرشاه را داشته اند قتل نادر در یکشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷۴۷) واقع گردید.

هرج و مرج بعد از نوه اش علی قلی خان ملقب به عادل شاه جانشین او گشت  
وفات نادر اما سال بعد برادرش ابراهیم اورا مغلوب و مقتول ساخت يك  
سال پس از آن اونیز بنوبه خود در دست یکی از هواخواهان  
شاهرخ نوه نادر شاه کشته شد شاهرخ پسر رضا قلی خان بدبخت و از بطن یکی از  
شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دختر شاه سلطان حسین بود در اینموقع بر تخت جلوس  
کرد، جوانی و جمال و رحم طبیعی<sup>۱</sup> و خلق خوش هیچکدام اورا از بخت بدحفظ ننمود  
و قلیل زمانی بعد از جلوس سید محمد نامی که از جانب مادر بشاه سلیمان ثانی از  
سلاطین صفویه می پیوست اورا کور و معزول کرد. سید نیز بنوبت خود مقتول شد اندک  
و بی قانونی عمومی شد که در این دوره بر ایران حکمفرمائی داشت. شاهرخ دوباره  
تاج بر سر نهاد اما دیگر بار معزول و باز منصوب گردید و در مشهد اسماً پادشاه  
خراسان شد. این ولایت را احمد خان ابدالی بانی دولت حالیه افغانستان (که بعد  
ها با احمد شاه درانی معروف گردید) قبل از بیرون رفتن از ایران استقلال اسمی  
بخشید تا میان ایران و مملکت او یکقسم مانع و حائل باشد. بقیه ایام سلطنت  
شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید و تا ۱۷۹۶ ادامه یافت بدون هیچ واقعه  
و سانحه طی شد.

### سلسله زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴)

سرجان ملکم گوید<sup>۲</sup> «تاریخ ایران از وفات نادر شاه تا زمان  
اخلاق حسنه کریمخان آغا محمد خان هیچ نکته برجسته در نظر ما عرض نمیدهد  
زند مگر حالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخنده  
این پادشاه را بادوره سلطنت سابقین و لاحقین او مقابله نماید همان حالت را احساس  
خواهد کرد که یکنفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد و مأهون از حوادث و پر  
عیش و عشرت برسد، شرح اعمال شخصیکه در طبقه پست تولد یافته و بدون هیچ جنایتی  
ببالاترین مقام رسیده و قدرت خود را با عدل و نصفتی کامل بکار برده باشد در چنان  
عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت و عدالت خواهی کریمخان مکر در غربت  
با او برابری کند.»

(۱) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۱۱۱ (جلد دوم صفحه ۵۸ از ترجمه فارسی. مترجم) (۲) جلد دوم ۱۱۵

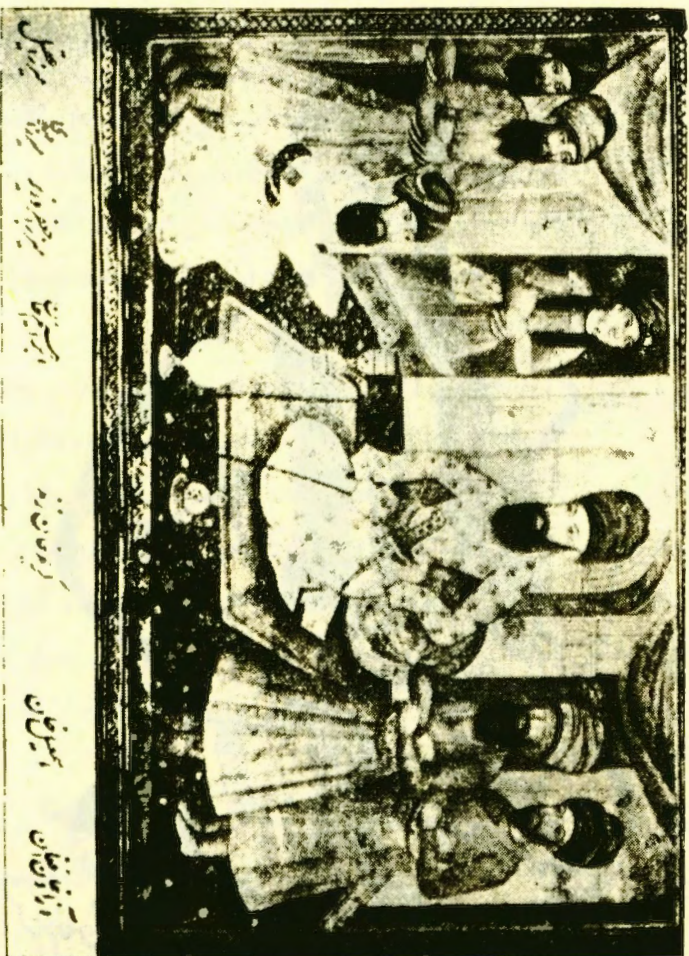
حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت و در آبادی و تزیین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروز هم نام وی در آن شهر با احترام برده میشود، کریمخان هیچوقت بر سرتاسر ایران حکمفرمایی نکرد و ابداً عنوان پادشاهی بر خود ننهاد و بنام وکیل یا نایب السلطنه قناعت نمود. در بدو امر وی و یکی از رؤسای بختیاری موسوم **دور قیب کریمخان** بعلی مردان خان مشترکاً نایب السلطنه شخصی شدند که «راست یادروغ او را نوۀ شاه سلطانحسین میگفتند»<sup>۱</sup> و بنام او اصفهان را گرفتند و در آنجا بر تختش نشاند، بعد از قلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید. او یکی از آزاد افغان بود که در شمال غربی و آذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغا محمدخان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر در ابتدای ظهور خود او را بقتل رسانید محمد حسن خان در اینوقت بر ولایات ساحل بحر خزر مسلط بود.

**حذف شدن آزاد افغان** آزاد نخستین رقیبی بود که از رأس مثلث رقابت برداشته شد از جمع رقیبان این شخص بدو کریمخان را مغلوب و مجبور نموده تنها اصفهان بلکه شیراز را هم تخلیه کند. اما هنگامیکه بی محابا در تنگه کماریج یا کمارج از دشمن تعاقب میکرد بدام افتاد و گروهی از پیروان خود را از دست داد و خود فرار کرد و پس از پناه بردن پیاپی به بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت «خود را بدامن فتوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و در میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارانی داشت و چنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را محب موافق ساخت»<sup>۲</sup>

**غلبه کریمخان بر رقیب** در ۱۷۵۷ تقریباً چهار سال بعد از جنگ کماریج کریمخان قاجار خویش مورد حمله سختی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشارالیه بعد از کامیابی بدوی بداخله مازندران رانده گشت و بعدها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی خان در ۱۷۶۰ مغلوب و مقتول گردید. از اینوقت تا سال ۱۷۷۹ که پیک اجلش در رسید کریمخان رسماً بر

(۱) ر. ج. واتسن تاریخ ایران ص ۴۴ (۲) رجوع شود به جلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان ملکم. دو صفحه قبل از صفحه مذکور حاوی شرح دقیقی است از جنگ کماریج که دو نفر از اشخاص حاضر واقعه برای مؤلف نقل نموده اند.





و از آن خندان  
بسیارشان  
کردنند  
بسیارشان  
بسیارشان  
بسیارشان

تمام ایران حکمرانی داشت بااستثنای خراسان که شاهرخ اعمی بدون هیچ خطری برای همسایگان خود اسماً در آنجا سلطنت میکرد. مهمترین لشکرکشی های عهد این پادشاه انتزاع بصره بود از دست عثمانیان در سال ۱۷۷۶.

فتح بصره بدست  
ایرانیان  
صادق خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تاوفات برادر بر  
آنجا حکمرانی داشت ولسی در اینموقع بصره را بعثمانیان  
گذاشته خود بایران آمد و در نزاع خانوادگی و برادر کشیهای  
آن ایام شرکت نمود.<sup>۱</sup>

اگر مأخذ مقایسه را نتیجه بعدیه قرار بدهیم مهمترین واقعه ای که پس از وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندین سال محبوس و تحت نظر در شیراز میزیست<sup>۲</sup> در ایام طفولیت و وفات کریمخان و فرار آغا محمد خان بفرمان عادل شاه<sup>۳</sup> نوۀ نادر او را مقطوع النسل کرده بودند ۲مارچ ۱۷۷۹ و از اینجهت مشارالیه را آغا مینامند که مخصوص خواجگان است. بعد از شکست و وفات پدرش محمد حسن خان در سنه ۱۸۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیراز آورد.

اما در کمال رأفت و عطوفت با او رفتار مینمود و تاحدی که باحالت محبوسیت او مناقض نداشت نسبت باو اظهار فتوت و مزوت میکرد. حتی باو اجازه داده شده بود که در اطراف شیراز آزادانه شکار کند بشرط آنکه شبها قبل از بسته شدن دروازه شهر باز گردد. چون در عصر ۱۲ صفر ۱۱۹۳ (۱مارچ ۱۷۷۹) شهر مراجعت مینمود خواهرش که از ساکنین عمارات سلطنتی بود او را آگاهی داد که کریمخان در حال نزع است، آغا محمد خان یکی از مرغان شکری محبوب خود را رها کرد و فرار آن را بهانه قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد بامدادان دو ساعت بعد از سحر<sup>۴</sup> چون شنید که کریمخان نفس آخرین را کشیده است اختلال اوضاع را غنیمت دانسته بجانب شمال راهسپر شد و چنان بسرعت طی مراحل کرد که روز سوم خود را باصفهان رسانید<sup>۵</sup>

(۱) تاریخ زندیه تألیف علیرضا دیده شود (چاپ ارنست بیرلیدن ۱۸۸۸) صفحه ۸

(۲) سرجان ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲۶۳ (۴) تاریخ زندیه صفحه ۶

۱. ۱. (۵) تاریخ سرجان ملکم جلد ثانی صفحه ۱۵۸

سپس بداخله مازندران راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال منجر بانهدام دودمان زندیه و تصرف سلطنت و قدرت شد.

در اینجا لازم نیست که برادرکشی های خوانین زندیه را شرح بدهیم که چگونه در ظرف ده سال (۸۹-۱۷۷۹) ریشه قدرت سلسله زندیه بیرون آمد و چگونه در طی این مدت آغا محمد خان باخویشتن داری باور نکردنی و دقت نظر سیاسی خود قوای قاجاریه را متحد و مرتبط میکرد.

در همان سال وفات کریمخان چهار نفر از خوانواده او یکی پس جانشینان کریمخان دیگری بر تخت سلطنت بالا رفتند از اینقرار: پسرش ابوالفتح - نوه اش علیمراد - پسرش محمد علی - و برادرش صادق، علیمراد که مجدداً بسطنت رسید در مارچ ۱۷۸۲ صادقخان را باتمام اولاد او غیر از جعفرخان بقتل رساند، خود علی مراد هم در جانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات یافت و جعفر بجای او نشست تاریخ جلوس جعفر را حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی<sup>۱</sup> در این ماده تاریخ بدیع ذکر نموده است.

بضبط سال جلوس مبارک میمون که هست مبداء تاریخ عشرت دوران نوش کلک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفرخان حروف قصر سلطانی (۵۵۰) است چون (۳۵۵) را که عدد علیمراد است از آن تفریق نمائیم ۱۹۵ میماند و پس از آن عدد جعفرخان را که (۱۰۰۲) است بر آن بیفزائیم ۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است و با ۱۷۸۵ میلادی مطابقه میکند.

جعفرخان در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ (۲۳ جانوری ۱۷۸۹) لطفعلی خان آخرین کشته شد و پسرش که همان لطفعلی خان زیبا و بدبخت باشد سلطان سلسله زندیه بجای او نشست سرهارفورد جانس بریج از شخص و جمال او شرح دلپذیری میدهد<sup>۲</sup> که ذیلا نقل میشود: «اگر وقایع عهد سلطنت و مصائب وارده و بدبختی های لطفعلی خان را بیش از اندازه معمول شرح میدهم امید است که خواننده مرا عفو کند. و قتی که بر تخت نشست نسبت بمن محبت و توجه بسیار ابراز داشت و چون متواری و فراری بود این افتخار نصیب من شد که در زیر چادر محقری باوی بریک نمود

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲۴-۲۵ (۲) صفحه (Cxxl) از کتاب سلسله قاجار و غیره. ج. ۱. بریج Sir H. g. Bridges «شیراز را نهمین بار در ۱۷۸۶ دیده‌ار کرد»

زین بنشینم! خصال پسندیده‌اش او را در چشم رعایا عزیزتر میساخت. شجاعت و ثبات و جرئت و چالاکی که در ایام بدبختی از خود بروز میداد مضمون قصاید و غزلیاتی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند. در روزگار عزت و نعمت مردانه و دوست داشتنی و دلربا و دراوان بدبختی و مصیبت بقدری بزرگوار و جدی بود که طبیعت بشری کمتر بآن پایه تواند رسید. جوانی با اہت و خونسرد و ثابت قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار مملکت خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت بیفتد و با تحقیر و اهانتی که هر انسانی را میلرزاند روزگارش پایان برسد - و پسر کوچکش از آلت رجولیت محروم گردد - و دخترانش بحجله خاك سپرده شوند - و ناموس و شرافت زنش بر باد رود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگر چه ما نمیتوانیم در مقابل محکمه پروردگار از آن شکایت و با آن معارضه کنیم ولی رخصت داریم که بنظر عبرت بآن بنگریم.

اسباب خوشوقتی است که چنین مدح بیغرضانه از اطفعلبخان  
**شجاعت و مردانگی**  
 بیچاره که در میان سلاطین ایران آخرین پهلوان ناکام محسوب  
**و مصائب لطفلی خان**  
 میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را  
 نوشته اند طبعاً پس از کامیابی رقیب سخت گیر و عدوی خون آشام او آغا محمد خان  
 بنوشتن مبادرت ورزیده اند بنابراین احساسات و عقاید حقیقی آنها هر چه بوده جرئت  
 نداشته اند که کلمه مساعدی در مدح پادشاه مقتول بر قلم برانند چه در اینصورت گرفتار  
 غضب آن قجر بیرحم میگشتند هر چند سلسله زندیه دوامی نداشت اما با شرافت شروع  
 شد و با شرافت پایان رسید شخص اول این سلسله یکی از بهترین و آخرین مردان  
 آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عریض و طویل سلاطین ایران بوده اند.

### سلسله قاجاریه ۱۷۹۶ بعد

چون بتفصیل تمام تاریخ قاجاریه در دسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

(۱) در صفحه ۱۱۳ سطر اول و صفحه ۱۱۵ سطر ۱۱ و صفحه ۱۱۶ سطر ۹ بجای لفظ  
 نوه برادرزاده صحیح است و در صفحه ۱۲۵ سطر ۲۲ نیز صحیح است (مصحح)

ما بخواهیم آنرا خلاصه کنیم در این کتاب بی تناسب و غیر لازم خواهد بود.<sup>۱</sup> آغا محمد خان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تاج بر سر نهاد و در سال بعد بقتل رسید از اینقرار فقط پانزده ماه دیهیم پادشاهی ایران را بر سر داشت<sup>۲</sup> اما عملاً ابتدای سلطنت او را باید از روز وفات کریمخان یعنی سال ۱۷۷۹ دانست ولی «خود همیشه میگفت تا تمام ایرانیانی که در داخله سرحدات قدیمه مملکت مسکن دارند باطاعت من سرفروند نیاورند نام پادشاهی بر خود نخواهم نهاد»<sup>۳</sup> باین لحاظ فقط بعد از تسخیر گرجستان راضی شد عنوان شاهی را بپذیرد سر جان ملکم صورت و سیرت او را با کمال قدرت قلم در این عبارت بیان کرده است: «آغا محمد خان در شصت و سه سالگی کشته شد زیاده بر بیست سال در اغلب بلاد ایران فرمانروا بود اما مدت قلیلی بلا معارض در تمام خطه ایران حکمرانی کرد. اندامش چنان لاغر و باریک بود که از دور پسری چهارده یا پانزده ساله می نمود. چهره بی موی ضعیفش به صورت چین خورده پیرزنی شباهت داشت و صورتش اگر چه هیچوقت مطبوع نبود هنگامیکه ابر غضب بر آن سایه می افکند (و این حالتی بود که غالباً او را دست میداد) کیفیتی مهیب می یافت. خود نیز این نکته را میدانست و از اینجهت نمی خواست هیچکس باو نگاه کند. در عنفوان شباب در حق او عداوتی سخت کردند چنانکه کوئی رفتار و کردار بقیه زندگانش مبتنی بر تذکر آن ایام فلاکت و روزگار بدبختی و

(۱) کتاب سلسله قاجاریه ترجمه از متن خطی فارسی (لندن ۱۸۳۳) تألیف سرهارفورد جانس بریج بایک مقدمه بسیار نفیسی که از صفحه XIII تا صفحه CXCI فرا میگیرد متن کتاب اصلی موسوم به تاریخ السلطانیه در رجب ۱۲۴۱ (مارچ ۱۸۲۶) در تبریز چاپ گشته و بوقایع این سال ختم میشود اما ترجمه بریج Brydges تا سنه ۲/۱۲۲۶ - ۱۸۱۱ میرسد و مخصوصاً در قسمت اخیر با متن چایی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سر جان ملکم بوقایع سال ۱۲۳۰/ ۱۸۱۴ منتهی میگردد. کتاب عالیقدر ر. ج. واتسن Watson بسال ۸ - ۱۸۵۷ خاتمه می یابد تاریخ ایران سرپرسی مولسورت سایکس که از همه موخر است (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) تا سالی که بچاپ رسیده است کشیده میشود. (۲) او نیز مثل نادر در دشت مغان در بهار ۱۷۹۶ تاجگذاری کرد و در ۱۷ جون ۱۷۹۷ مرگش فرارسید (۳) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۲۸۷ انگلیسی (۴) ایضاً صفحه ۳۰۰-۳۰۲

خطاکاری بود. نخستین هوس او میل بقدرت و دوم هوس خست و لثامت و سوم انتقام بود. در این سه هوس افراط میکرد و هر يك از آنها متمم دیگری محسوب میشد اما دو هوس اخیر و قتیکه با شهوت اقتدار مصادف میشدند خود را کنار کشیده و راه را برایش باز میکرداشتند و در شناسائی اخلاق و احساسات دیگران قدرتی بکمال و در اخفای سرایر خود مهارتی بینهایت داشت و بهمین دو سبب بردشمنان خویش مظفر و بر آرزوهای خود کامیاب شد در مناسبات خود با خصم تا کار بحیلت از پیش میرفت بزور توسل نمی جست و در میدان جنگ تدبیرش بیش از شمشیر تأثیر می بخشید وقتی که از معتمدترین و لایقترین وزرایش<sup>۱</sup> سؤال شد که آغا محمد خان خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب داد: «در دلیری او شکی نیست. اما بخاطر ندارم که مجال و فرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سرش هرگز برای دستش کاری باقی نمی گذاشت»

بعد از آغا محمد خان برادر زاده او فتحعلی شاه که مردی

فتحعلی شاه

۱۷۹۷ - ۱۸۴۴

مطیع زنان و طایب کثرت اولاد بهود<sup>۲</sup> بسلطنت رسید.

مشارالیه شخصی مهمل ولیم و خارج از اندازه مفتون زیبایی

صورت و ریش بلند خود بود اما طبعی خونخوار نداشت (یعنی نسبت بعموی مرحومش) و میگویند که هر چند علی الرسم مجبور بود در موقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورت را بر میگردداند تا حالت احتضار محکوم بدبخت رانینند. قدری در شاعری دست داشت و غزلیات بسیار بتخلص خاقان از وی باقی است. از نظر سیاست

(۱) اشاره بهاجی ابراهیم خان است که عقیده مذکور را سر جان ملکم از خود او

شنیده است. (۲) مطابق مندرجات ناسخ التواریخ عده اولاد فتحعلی شاه در ۴۷ سالگی که پس از بلوغ او میگذاشت از پسر و نوه بدو هزار بالغ میگردد و مؤلف تاریخ مزبور گوید اگر در بیست و یکسالی که از رحلتش تا حال تحریر میگردد زنده میماند اولاد و احفادش بده هزار میرسد بنا بر حساب مورخ مذکور ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعد از خودش در قید حیات بودند و ۲۹۶ نوه ذکور و ۲۹۲ نوه انات و ۱۵۸ زن داشت که از بطن آنها طفل بوجود آمده بود در ج واتسن در تاریخ ایران خود (صفحه ۲۶۹) مرزندان او را ۱۵۹۱ مینویسد. علی ای حال عده آنها بقدری زیاد بود که عبارت فارسی معروف را «شتر و شیش و شاهزاده همه حا پیدا است» تأیید میشود.

مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود. از جانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هار فرد جانس بریج و از طرف فرانسه ژوبر و ژنرال کلاردان (۱۸۰۰-۱۸۰۸) بایران آمدند خطر روزافزون روسیه بمعااهدات مصیبت بار گلستان (۱۸۱۳م) و ترکمان چای (۱۸۲۶م) منجر شد و جنگ با عثمانی (۱۸۲۱) در سنه ۱۸۲۳ بمعااهده ارزنة الروم خاتمه یافت. سایر سوانح مهمه این سلطنت بقرار ذیل :  
خواری و مرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کن شدن خانواده او در حدود سنه ۱۸۰۰<sup>۱</sup> و قتل گسریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ۱۱ فبراری ۱۸۲۹<sup>۲</sup> و وفات ناپهنگام عباس میرزا فرزند شاه در سن ۴۶ سالگی ۱۸۳۳. پدرش فقط قریب یکسال بعد از او زنده ماند و بسن ۶۸ سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ بدرود زندگانی گفت و ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعد از خود بجای گذاشت که برمرگ او سوگواری کنند.

جانشین فتعلیشاه نوه اش محمد شاه پسر عباس میرزا شد که  
در ۳۱ جانوری ۱۸۳۵ تاجگذاری نمود محمد شاه رادورقیب  
و مدعی بود یکی عمویش ظل السلطان دیگر برادرش فرمانفرما

محمد شاه  
۱۸۴۵-۱۸۴۸

این رقباء الشکر ایران بسرداری سرهانی لیندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مقهور کرد و هر چند شاه جوان حق داشت که از انگلیس و روس متشکر و ممنون باشد که اسباب عروج او را بر تخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق در کار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشثوم و سابقه خطر تاکی برای ایران شد. در همین سال عزل و قتل میرزا ابراهیم معروف بقائم مقام<sup>۳</sup> که قویترین وزیر پادشاه بود و هنوز هم هموطنانش او را ابلغ مترسلین میدانند اتفاق افتاد بعد از او حاجی میرزا آقاسی معروف صدراعظم شد که

(۱) رجوع شود به د.ج. واتسن (تاریخ ایران صفحه ۱۲۸-۱۲۹)

(۲) ایضا صفحه (۲۴۷-۲۵۶) (۳) پدرش میرزا عیسی فراهانی هم همین لقب را داشت راجع بهردوش شخص مذکور در جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ۸۷ و ۴۲۵ شرحی مستور است در ضمن ذکر اثر نویسان عهد قاجاریه نسبت بقائم ادبی اوشه مذکور خواهد شد رجوع شود بسمت سوم این مجلد





هنوز هم حکایات مضحك نسبت باو در ایران شایع است<sup>۱</sup> راجع بمحاصره طولانی و بی نتیجه که ایرانیان از هرات نمودند و رقابت روس و انگلیس که بآن سبب ظهور یافت چیزی لازم نیست گفته شود، همچنین در باب سر. ج. مالک نیل که از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۱ وزیر مختار انگلیس در ایران بود و در این سال احضار شد و منازعات عثمانی و ایران در خصوص تعیین حدود در ۱۸۴۲ و قتل عامی که عثمانیان در سال ۱۸۴۳ از ایرانیان مقیم کربلا کردند سخنی نمیرانیم. این وقایع را ر. ج. واتسن و سایر مورخین ایران بتفصیل نگاشته اند و از نقطه نظر ما هیچیک باندازه شورش اسمعیلیه در ۱۸۴۰ و ظهور مذهب بابیه در ۱۸۴۴ جالب توجه نیست.

اسمعیلیه در قرون جدیده  
 راجع باصل طایفه اسمعیلیه یا سبعیه و عقاید آنها نکاتی در جلد اول<sup>۲</sup> این کتاب مندرج است و اضمحلال آن سلسله بدست هلاکوخان در وسط قرن سیزدهم میلادی مجملاً در جلد دوم سمت تحریر پذیرفته است<sup>۳</sup> اما هر چند در ایران قوت آنها روی بضف نهاد بکلی مضمحل نشدند و گاه گاه در صفحات تاریخ ایران ظهوری داشته اند در جلد قاجاریه ناسخ التواریخ اشارات بسیار بآنها داده میشود، اول در ضمن وقایع سال ۱۲۳۲-۱۸۱۷ که مربوط است بمرگ شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسنخان که در آن اوان در یزد ریاست طایفه ردا داشته است. در عهد زندیه ابوالحسنخان حکمران کرمان بوده و پس از انفصال در محلات قم عزلت گزید؛ یروان بسیار او از هند و آسیای وسطی مالیات و نذر و نیاز میفرستادند میگویند اشخاصیکه نمیتوانستند شخصاً ارمغان و نذر خود را بخدمتش بیاورند آنها را بدریایمی افکندند باین اعتقاد که بدست امامشان خواهد رسید. اما در صورت امکان بحضور امام شتافته و نواب و افتخار میدانستند که شخصاً او را خدمت نمایند. حتی بنوکری و غلامی او تن در دهند.

(۱) رجوع شود بکتاب گوینو موسوم به ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای وسطی (جلد دوم پاریس ۱۸۶۶ صفحه ۱۶۰-۱۶۶) و کتابی که من بعنوان «دیکسال در میان ایرانیان» نوشته ام (صفحه ۱۱۶-۱۱۷) شبه از اخلاق او را رج. واتسن در تاریخ ایران خود صفحه ۲۸۸-۲۸۹ ذکر کرده است. (۲) تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۹۱-۴۱۵ و فیه (۳) ایضا جلد دوم صفحه ۱۹۰-۲۱۱ و ۵۵۳-۴۶۰

## قتل شاه خلیل الله

۱۸۳۲ - ۱۸۱۷

پسرش شاه خلیل الله محل اقامت خود را در یزد قرار داد اما پس از دو سال توقف در نزاعی که میان اتباع او و شیعیان آن شهر بتحریک ملا حسین نامی واقع شد بقتل رسید شاه محرك

این واقعه موهنه را سیاست کرد و یکی ازدخترانش را به آقاخان فرزند و جانشین امام مقتول اسمعیلیه داد و او را حکمران قم و بلوکات نواحی آن از جمله محلات گردانید جای دیگر در ضمن وقایع سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ یا ۱۲۵۶/۱۸۴۰

## طفیان آقاخان در

سنه ۱۸۳۹ یا ۱۸۴۰

از این آقاخان ذکرى رفته است<sup>۱</sup> گویا بر اثر اخلاق متکبرانه و بی اعتنائی حاجی عبدالمحمد محلاتی که حاج میرزا آقاسی

او را تحریک کرده بود آقاخان شورشی کرد و قلعه بم را متصرف شد اما مجبوراً به فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم گشت فیروز میرزا او را عفو و بطهران گسیل نمود. حاج میرزا آقاسی او را در مرکز خوب پذیرائی کرد و مجدداً بحکومت قم و مضافات برقرار نمود آقاخان محض اینکه آزاد و فارغ البال باشد عیال و اموال را از راه بغداد بسکربلا فرستاده بود سپس شروع کرد بخريدن اسبان قوی و چالاک و استخدام سواران شجاع و فداکار و چون تدارکاتش بانجام رسید از راه صحرا بجانب کرمان رهسپار شد باین عنوان که از خط بندر عباس خیال دارد بمکه اعزام گردد و والی کرمان باین امر رضایت داده است.

شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله که از قصد او اطلاع داشت

## شکست او بدست بهمن

ویرا تعاقب کرد و در حالتیکه بجانب شهر بابک و سیرجان رهسپار

## میرزا و فرارش به

هندوستان از راه لار بود بوی رسید جدالی میان دو دسته بوقوع پیوست و هشت

سوار از طرف شاهزاده و شانزده نفر از جانب آقاخان کشته

شد. بعد از يك جنگ خونین دیگر آقاخان مغلوباً بسوی لار گریخت و بعد از آنجا

بهند رفت. در این مملکت یکی از اخلاف او موسوم بآقاخان<sup>۲</sup> امروزه در کمال

وسعت و باکثرت ثروت ژندگانی نموده و محل اقامتش بمبئی است مگر اوقاتی که در

(۱) ر. ج. واتسن در تاریخ ایران خود از شورش فوق شرح نسبت کاملی میدهد (صفحه ۴۳۱ - ۴۳۴) (۲) سلطان محمد شاه G.C.IE.etc در ۱۸۷۵ متولد شد رجوع شود بکتاب «Who's who» مقاله آقاخان. خاتمه مقاله استانیسلاس گوبارد موسوم به «یکی از رؤسای بزرگ ملاحده در زمان صلاح الدین» در مجله آسیائی ۱۸۷۲



آغا محمد خان قاجار و میرزا ابراهیم خان وزیر



مظفر الدین میرزا ولیعهد بالله باشی (رضافلی خان هدایت)



حسنعلی شاه آقاخان مختاری



ناصرالدین شاه

۱۸۴۸ - ۱۸۹۶

هنگام وفات محمد شاه افق تاریک بود . ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز مقام داشت در غیاب او مادرش مهد علیا از روز وفات شاه تا ورود ناصرالدین میرزا در طهران بر تق و فتح امور پرداخت حاج میرزا آقاسی که کاملاً منفور عامه بود نه تنها ارسداریت افتاد بلکه مجبور شد بـزاویه شاه عبدالعظیم رفته پناهنده شود<sup>۱</sup> در پایتخت اغتشاش شروع گشت و انقلابات سخت در بروجرد، کرمانشاهان، کردستان، شیراز، کرمان، یزد و خراسان رویداد شاه که در این موقع ۱۷ سال بیش نداشت<sup>۲</sup> عاقبت در ۲۰ اکتبر ۱۸۴۸ بمرکز وارد شد و همانشب تاج بر سر نهاد و میرزا قلیخان معروف بامیر نظام را صدر اعظم نمود . این شخص علی رغم پستی نسب ( پدرش سابقاً آشپز قائم مقام بوده )<sup>۳</sup> یکی از بزرگترین رجال و باشر فترین و لایقترین و هوشیارترین وزرائی است که ایران در عهد جدید داشته است، واتسن<sup>۴</sup> با شوق تمام فریاد میزند که : « نمیتوان نسل جدید ایران را سست و فاسد گفت زیرا که لایق بوده است مردی مثل امیر نظام بظهور برساند » و ربرت - کرزن Hon. Robert Gurzon در کتاب موسوم بـارمنستان و ارزنة الروم در حق او میگوید : « این شخص از تمام مأمورین عثمانی و ایران و روسیه و بریتانیای کبیر که اینوقت در ارزنة الروم حضور داشتند جالب توجه تر بود و باهیچیک از آنها قابل مقایسه نبود

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران ۰ ر . ج واتسن صفحه ۸ - ۳۵۷ (۲) در ۱۷ جولای ۱۸۳۱ تولد یافت . (۳) شرحی از این پدر و پسر معروف که مردود لقب قائم مقام داشته اند در ضمن احوال ثرئویسان مشهور جدید در قسمت سوم این مجلد دیده خواهد شد (۴) تاریخ ایران صفحه ۲۶۴

در سه سالی که شاغل مقام صدارت بود کارهای بزرگ و نمایان برای ایران کرد اما ستاره درخشانی که در افق زندگانی او طالع شده بود در ابر حسد و نزویر و رقبايش پنهان گشت

**قتل حزن انگیز**  
**میرزا تقیخان**  
**۹ جانوری ۱۸۵۴**

واقعه غم انگیز قتل او که با کمال بیرحمی و قساوت در موقعی که در عمارت قشنگ غین نزدیک کاشان تبعید بود بوقوع پیوست بیش از آن مشهور است که حاجت بتکرار داشته باشد<sup>۱</sup> اما وفاداری زنش را که خواهر منحصر بفرد شاه بود نمیتوان مسکوت گذاشت واتسن<sup>۲</sup> میگوید: «هیچیک از بانوانی که در دربار پادشاهان اروپا تربیت یافته و تاریخ عالم احوال آنها را ضبط کرده باشد با وجود ملاحظه درخشان ترین نمونه زناشویی و تقوی و بزرگواری شوهرهای خود بیش از این محبت و ایثار نشان نداده اند که زن امیر کبیر نسبت بشوهر بدبختش نشان داده معذک بر خلاف مواظبت خستگی ناپذیری که داشت از حاجی علی خان حاجب الدوله فریب خورد این شخص با آنکه زائدالوصف مرهون توجهات وزیر بود بالاخره در ۹ جانوری ۱۸۵۲ زندگانی او را خاتمه داد.

**نهضت بایه در**  
**۱۸۴۹ - ۱۸۵۰**

بابی ها به پیچوجه میرزا تقیخان را دوست نداشتند و در قتل او هم نهایت کوشش را کرده بودند و مرگ ناگهانی او را معجز و انتقام خدایی میدانستند زیرا علاوه بر اقداماتی که برضد آنها کرده بود مشارالیه مسئول قتل باب محسوب میشد که در تبریز در ۹ جولای ۱۸۵۰ کشته شد اما باب که محبوسی بیچاره بیش نبود شعله ای روشن کرد که تا کنون خاموشی نپذیرفته است و مخصوصاً شعاع تیره و مدهش آن چهار سال اول سلطنت ناصرالدین را روشن گردانید.

**گوبینو**

تاریخ کارهای بایه را در شیخ طبرسی مازندران و زنجان و یزد و تبریز و سایر نقاط در سنوات ۱۸۴۹ - ۱۸۵۰ به ترو دقیقتر از آنچه کنت گوبینو در کتاب بی نظیر خود موسوم به ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای مرکزی شرح داده و با تحقیق فوق العاده بیان کرده است نمیتوان برشته تحریر در آورد. من شخصاً راجع بایران بیش از هر مأخذی از آن کتاب استفاده کرده ام زیرا

که هم از این کتاب و هم از يك ملاقاتیکه بر حسب اتفاق و از بخت نيك در اصفهان نموده ام - بر چگونگی مذهب بایه و سرگذشت تاریخی آنها آگاهی یافته و باین واسطه در جمع مستشرقین اولین باب شهرت بر رویم گشاده شد. گویینو مدت‌ها در فرانسه مثل پیغمبریکه در ولایت خود باشد بی‌قدر بود اما بعد از آنسکه فرانسه مدت‌ها او را فراموش کرد آلمان يك مجمع اتحاد گویینو تشکیل داد<sup>۱</sup> و چند کتاب در شرح احوال و تألیفات او<sup>۲</sup> منتشر شد.

دوره جنگجویی و خونریزی بایی‌ها اروقتی شروع شد که سه سوء قصد  
نفر از آنها در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ قصد کشتن ناصرالدین شاه نمودند و در نتیجه قتل عامی شروع گردید که در آن ۲۸ نفر از رؤسای بایه که کم و بیش دارای اهمیت بودند کشته شدند از جمله قره‌الین شاعره معروف و صاحب حسن منظر و طبع سرشار در شکنجه سخت بدرود زندگانی گفت<sup>۳</sup> بیشتر رؤسای بایی که باقی ماندند یا جلای وطن کردند یا ببغداد تبعید شدند و از آن پس هر چند مذهب مذکور و بترقی گذاشت لیکن هرگز تبلیغات در خارج سرحدایران یعنی بغداد، ادرنه و قبرس و عکا بود.

جنگ ایران و انگلیس  
در اینجا لازم نیست که از علل و چگونگی جنگ کوتاه ایران و انگلیس (۱۸۵۶-۷) که علتش تصرف هرات بتوسط ایرانیان بود ذکر کرد.  
۱۸۵۶-۷

این جنگ از تسخیر جزیره خارك خلیج فارس در ۴ دسامبر ۱۸۵۶ بتوسط انگلیسها شروع شد و با معاهده پاریس مورخه ۴ مارچ ۱۸۵۷ که میان لرد کاولی و فرخ خان منعقد شد خاتمه پذیرفت هر چند بواسطه نواقص وسائل استخبار یکماه بعد

(۱) تاریخ تاسیس ۱۸۹۴ است (۲) من دو جلد از آنها را در دست دارم که تألیف لودویک شمان است یکی Eine Biographie و دیگری Quellen und unterchungen (استراسبورگ ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴) مجله ماهیانه اروپا شماره ۷ مورخه اکتبر ۱۹۲۳ يك شماره مهمی مخصوص احوال کنت گویینو انتشار داده که در صفحه ۱۱۶ الی صفحه ۱۲۶ آن مقاله بسیار خوبی بقلم ولادیمیر مینیورسکی تحت عنوان گویینو و ایران مندرج است بعد از آن مقاله صفحه (۱۲۷-۱۴۱) صورتی از تألیفات منتشره و غیر منتشره او نوشته شده و تاریخ زندگانی او تحریر یافته و شمه از نهضت طرفداران گویینو در آلمان و فرانسه مسطور است. (۳) رجوع شود بدو کتاب ذیل تألیف اینجانب «بیانات یک نفر سیاح» جلد دوم صفحه ۳۲۶ - ۳۳۴ و مواد لازمه برای مطالعه مذهب بایی «صفحه ۲۶۵-۲۷۱»

از معاهده هم خصومت ادامه داشت. ختم این جنگ برای انگلیس خیلی بموقع بود زیرا که مقارن وقت مبادله عهد نامه ها شورش هندوستان شروع شد.

از تجربه این جنگ معلوم گردید که لازم است میان انگلستان و هند روابط استخباریه بهتری موجود باشد و بهمین واسطه تأسیس تلگراف در ایران تلگراف دائر گشت و در سنوات ۱۸۷۰ و ۱۸۷۲ توسعه کامل یافت بنا بر قول سربررسی مولسورث سایکس (که تاریخ ایران<sup>۱</sup> کتاب منحصر بفردی است که اوضاع این مملکت را از سال ۱۸۵۷ تا سنه ۱۹۲۱ در بردارد) ایجاد این مؤسسات مهمترین عامل انقلاب<sup>۲</sup> ایران محسوب میشود.

از جمله عواملی که در تجدد اوضاع ایران تأثیر کرد توسعه عوامل تجدید آورد دیگر چاپخانه بود (که نخستین دفعه عباس میرزا در حدود سال ۱۸۱۶ یکدستگاه آن را در تبریز دائر نمود) و از نتایج آن تعمیم و ترویج ادبیات روزنامه نگاری است که از سنه ۱۸۵۱<sup>۳</sup> با هستگی شروع شد و در ایام انقلاب ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ و بعد از انقلاب روسیه توسعه کامل گرفت دیگر تأسیس دارالفنون و ترویج علوم و تعلیمات اروپائی و دیگر سفر سه گانه شاه بارو<sup>۴</sup> در سنوات ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ اما در این تردید هست که آیا خود سلطان یا همراهانش از مشاهداتی که هنگام گردش در اروپا کردند اینقدر استفاده نمودند که ادبیات ایران از شرح سفر نامه او انتفاع ادبی برد؟

قتل ناصرالدین شاه  
ناصرالدین شاه هنگام جلوس ۲۴ ذوالقعدة ۱۲۶۴ (۲۰ اکتبر ۱۸۴۸) کمی بیش از ۱۷ سال داشت و در ۵ می ۱۸۹۶ (۵ می ۱۳۱۳ هجری قمری واقع میشد سال پنجاهم سلطنت او

بود چهار روز قبل از این تاریخ هنگامیکه تدارکات لازمه برای جشن سال پنجاهم پادشاهی او مهیا شده بود به تیر میرزا رضای کرمانی یکی از شاگردان سیدجمال الدین افغانی در حرم شاه عبدالعظیم مقتول گردید. وقایعیکه منجر باین حادثه شد و علل

(۱) مخصوصاً مراجعه کنید بچاپ دوم که اضافاتی دارد و در سال ۱۹۲۱ نوشته شده است در جلد دوم صفحه ۵۲۶ مؤلف ماه مارچ را تاریخ تحریر کتاب نوشته است. (۲) کتاب مذکور جلد دوم صفحه ۳۶۹ (۳) رجوع شود بصفحه ۱۰ از کتاب اینجانب موسوم به «شمر و مطبوعات در ایران جدید» که در این موضوع کاملاً بحث شده است

و اهمیت آنها را در کتاب : تاریخ انقلاب ایران ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ بتفصیل ذکر کرده‌ام .  
 بذر انقلاب از تاریخ آخرین سفر شاه بفرنگستان پاشیده شده  
 نقطه انقلاب  
 و حتی روئیده بود زیرا که درسفر مزبور امتیازات مضره تفویض  
 گردید و این امتیازات خاصه امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) وسیله تحریک ناخشنودی های  
 سیاسی گردید و نخستین نمایش این عدم رضایت درشورش تنباکو (۱۸۹۱) شروع شد  
 و در انقلاب ۱۹۰۵ بدرجه اعلی رسید . روابط سیاسی ایران با دول خارجه مخصوصاً  
 روس و انگلیس ماده و مرکز تاریخهای پلتیکی از قبیل تاریخ سرپرسی مولورس سایکس  
 است اما ما اگر از آن صرف نظر نمایم عهد ناصرالدین شاه را بطریق ذیل میتوانیم  
 خلاصه کنیم . چهار سال اول سلطنت او (۱۸۴۸ - ۱۸۵۲)

سالیهای پر حادثه  
 ابتداء و انتهای عهد  
 ناصرالدین شاه  
 بواسطه جوشش مذهب بایه اهمیت داشت و شش سال آخر  
 دوره پادشاهی او از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ بسبب غلیان پلتیکی  
 دارای اهمیت بود و در عهد جانشین او با انقلاب عمومی منجر  
 گردید اما سالیهای وسط عهد ناصرالدین شاه علی الظاهر دوره  
 امن و آسایش نسبی بود . از خوشبختی من در اواخر این عهد بایران سفر کردم  
 ( ۸ - ۱۸۸۷ ) و موفق شدم که بقایای اعصار متوسطه تاریخ ایران را تماشا کنم . هیچ  
 واقعه نامطبوعی اتفاق نیفتاد میگویند این امنیت در بدو امر بواسطه تنبیه و سیاست  
 سخت و دهشت انگیز بدکاران و دزدان باین پایه رسید ولی موقع مسافرت من دیگر  
 از آن قسم تنبیهات مشاء نمی گشت و در تمام مدت توقفه در ایران هیچ واقعه خاصی از  
 این قبیل نشنیدم . اما در خارچ شهر شیراز ستونهای عفریت آسانی از صاروج بنظرم  
 رسید که استخوان انسانی از خلال آن نمایان بود و ازدوره حکمرانی سخت و خشن  
 فرهاد میرزای معتمدالدوله عموی شاه شهادت میداد . لیکن خود شاه - زاده را من  
 مردی مؤدب و ظریف و دانشمندی فریفته کتاب یافته . چنانکه گفتم محیط محیط قرون  
 وسطی بود : بزحمت سخنی از سیاست و ترقی مسموع می افتاد و مذاکرات غالباً بعرفان  
 و الهیات و ادیان متوجه میشد . با حرارت ترین گفتگوهای پلتیکی راجع بود بجان نشینان  
 محمد رسول الله ص ۴ یعنی سیاست قرن هفتم میلادی فقط بواسطه خواندن روزنامه های  
 ایران و اطلاع و جریده اختر منطبعة اسلامبول که بیشتر محرك و مهیج بود میل ضعیفی  
 برای فهمیدن حوادث خارجه تولید یافته بود . اما در کرمان فقط هفته يك چاپار ما

را بادنیای خارج مربوط میساخت .

سالهای طوفانی از چقدر این اوضاع با اغتشاش ۱۸۹۱ و طوفان خشمناک ۱۹۰۵  
الی ۱۹۱۱ و خطر روسیه که در عید فصح همین سال شروع شد  
۱۸۹۱ بعد

و عموم اوضاع را بفلج مرک دچار کرد و جنگ بین المللی که  
ایران را عرصه تاخت و تاز سه سپاه خارجی و میدان دسائس بی انتها کرد متفاوت  
و متغایر بود ! سقوط امپراطوری روسیه ایران را از کابوسی که یک قرن بروی  
فشار میآورد رهائی داد و بنظرها چنین آمد که انتقام بی احترامی است که روسها در  
آوریل ۱۹۱۲ نسبت بمرقد مطهر رضوی نمودند از طرفی هم بهم خوردن قرارداد ایران  
وانگلیس که در نتیجه آن قشون و مستشاران انگلیس خارج شدند ایران را بخود  
وا گذاشت تا چنانکه میتواند و میخواهد آتیه خود را تمشیت و ترتیب دهد .

پس از آنکه ناصرالدینشاه بضرع ششلول از پسای در آمد  
جانشینان ناصرالدین  
پسرش مظفرالدین شاه بر تخت ایران جایگزید ( ۱۸۹۶ -  
شاه

۱۹۰۷) و مشروطه را بمملت ایران داد و نوه اش محمد علی شاه  
که سعی کرد اساس مشروطه را منهدم سازد در ۱۶ جولای ۱۹۰۹ بدست ملیون فاتح  
خلع شد و اکنون در نواحی اسلامبول زندگی میکند .

بعد از قتل ناصرالدین شاه سلسله قاجار ضعیف شد و اختیارات از قاجاریه منتزع  
و بدست ملت افتاد .

---

(۱) بکسال در میانه ایرانیان ( لندن : Black . ac ۱۸۹۳ ) این کتاب سالهاست از  
طبع خارج شده و امروز خیلی کمیاب است .

## بخش دوم

شعر فارسی در چهار قرن اخیر

### فصل پنجم

ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیر خاصه ابیات مذهبی

ثبات و تغییر ناپذیری چهار صد سال پیش از این زبان فارسی من حیث المجموع و از هر زبان ادبی ایران جهت همان بود که امروز هست (مقصود لفظ قلم است و الا زبان بازاری و آنچه امروز میان طبقات بیسواد رایج است ظاهراً در ضمن این مدت متداول گردیده است و قدمتی ندارد اما اشکال ادبی جذبی که امروز موجود است اینقدرها قدیم نبوده و آغاز آنها از اواسط قرن نوزدهم دورتر نمیرود در سه جلد مقدم بر این مجلد بعد از هر فصل تاریخی بلافاصله فصلی راجع بادیات آن دوره نوشته میشود . اما در این مجلد بعلمت مذکوره لازم ندیدیم که رشته وقایع تاریخی را از هم بکسلیم و بهتر دانستیم که بخش اول کتاب را بتاریخ مختصری از تمام دوره مطلوبه مخصوص کرده بخش دوم و سوم را برای توصیف ادبیات نظمی و نثری بگذاریم که از حیث طبقات هر يك دارای تقسیماتی خواهند بود

توجه بی اندازه طرز ترتیب دادن این تقسیمات مسئله ایست که مدتی افکار مرا بخود مشغول نمود . تقریباً عموم اشخاصی که راجع بادیات ایران چیز نوشته اند بیش از حد لزوم توجه خود را بشعر فارسی معطوف نموده اند و عموماً از يك زمینه های دیگری که هر چند فدری پست تر و خشکتر است اما مثبت تر خواهد بود غفلت ورزیده اند مثلاً تاریخ و شرح احوال نسبت بشعر

رجال والیهات وعلوم دینیه را متروک و مسکوت گذارده اند. اگر ما ادبیات را به ساده ترین معانی آن در نظر بیاوریم و آنرا فقط بر نوشتجاتی اطلاق کنیم اعم از نثر و نظم که دارای شکل مصنوع و زیبایی باشند بلاشک نظریه نویسنندگان سابق الذکر که فقط بشعر و نثر بدیع اهمیت داده اند معقول بنظر خواهد آمد اما بالعکس اگر ادبیات را بمعنی وسیع آن گرفته و مظهر روح و فکر يك ملتش بدانیم قضیه طور دیگر خواهد بود لیکن نظر برای غالب پیش از تحقیق در اجزاء مختلفه ادبیات جدید ایران بدو تا اندازه هم راجع بشعر این دوره سخن خواهیم راند.

**طبقات شعر فارسی** در اینجا لازم است شش نوع شعر تشخیص بدهیم (۱) اشعار طرز قدیم (۲) اشعار اتفاقی یا موقعی (۳) ایات مذهبی از ترجیعات مبسوطه مانند هفت بند محتشم کاشانی گرفته تا اشعار عامیانه که در مجالس تعزیه محرم خوانده میشد (۴) اشعار قلیل اما پرهیجانی که بابی ها از ۱۸۵۰ بعد سروده اند و میتوان آن را شعبه مخصوصی از نوع سابق الذکر قرار داد. (۵) تصنیفاتی که مطربها و رامشگران سروده اند و مشکل است مبداء و تاریخ قدمت آنها را تعیین نمود (۶) منظومات سیاسی که جدیداً بعد از انقلاب ۱۹۰۶ ایجاد شده و در کتاب دیگر خود مفصلاً بشرح آن پرداخته ام<sup>۱</sup> در این فصل بیشتر به بیان اشعار مذهبی مبادرت ورزیده ایات غیر مذهبی را به فصول بعد میگذارم.

## ۱- اشعار طرز قدیم

این نوع شعر فارسی که همه جا شکل و منظور معنوی آن یکسان است در مدت پنج شش قرن تقریباً بیک حالت مانده است چنانکه گوئی مهر و قاب مخصوصی دارند که تغییری در آن رخ نمی دهد. بقسمی که اگر ذکر از وقایع و اشخاص عهد در آن نباشد و تاریخ گفتن آن معلوم نشود. مشکل است بعد از خواندن يك قصیده یا غزل یا رباعی حدس بزنیم که گوینده از اهل زمان جامی (متوفی ۱۴۲۰) بوده یا یکی از شعرای معاصر از قبیل قآنی و غیره. راجع باوصاف تصنعی این قسم شعر در یکی از مجلدات سابقه بحث کرده ام<sup>۲</sup> و عقیده ابن خلدون اینست که: «صنعت شعر و نثر

(۱) مطبوعات و شعر در ایران کبریج ۱۹۱۴ (۲) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۹-۸۳

فقط با الفاظ سررکار دارد نه با افکار<sup>۱</sup>، اما معذک در اشعاری که جدیداً باین سبک سروده شده است اشاراتی ندره با اختراعات و رسوم جدیده از قبیل چای خوردن - سیکار یا قلیان کشیدن - راه آهن - تلگراف و روزنامه<sup>۲</sup> می یابیم بعضی از شعرای برزگ عصر جدید مانند قاضی و داوری و امثال آنها هنر شاعری خود را در اشکال جدیده نظم از قبیل مسمط سرانی<sup>۳</sup> که بعد از قرن یازدهم و دوازدهم مسیحی دیگر بمورد استعمال نمی آمده ظاهر کرده اند.

ظاهراً عباراتی را که در ابتدای قسمت فوق گفته شد خیلی مطلق انتقاد ادبی که ایرانیان است و توضیحاتی لازم دارد زیرا که فضلی ترک و هند معتقدند از آن غفلت داشته اند که بعضی از شعرای اخیر ایران یک قسم ابتکار یا « تازه گوئی » داشته اند که در توسعه صنعت و تقسیم ازمه ادبی مشخص و مبشر یک عهد جدیدی میباشد. اما خود ایرانیها با انتقاد ادبی آشنائی ندارند شاید همانطور که مردم وقتی بصحت مزاج خود عطف توجه میکنند که صحتشان از دست رفته باشد همانطور هم ملل وقتی وارد انتقاد و کنجکاوی دقیق در ادبیات میشوند که دیگر قابل نباشند و نتوانند از خود ادبیات خوب ایجاد نمایند. بنابر قول کیب<sup>۴</sup> جامی و امیر علیشیر نوائی و عرفی شیرازی و فیضی هندی و صائب اصفهانی یکی پس از دیگری در شعر عثمانی نفوذ کامل پیدا کرده قائد ادبی آنها شده اند و راجع بآن اساتید منتقدین عثمانی مطالب بسیار نوشته اند. بهترین و کاملترین انتقادیکه از گفتار اعظم شعرای ایران از قدیم تا اواخر قرن هفدهم نوشته شده است بعقیده من کتابی است که (متاسفانه) بزبان اردو یا هندوستانی تحریر یافته است و نام آن شعر العجم و مؤلف آن شبلی نعمانی است، جلد سوم این مجموعه که در (۱۳۲۴-۵) مطابق (۷-۱۹۰۶) مدون شده از هفت شاعر ایرانی سخن میراند که در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی میزیسته اند که اسم و تاریخ وفاتشان از اینقرار است: فغانی [۱۵۱۹/۹۲۵]، فیضی (۱۵۹۵-۶۱۱۰۰۴)، عرفی (۱۵۹۰-۱/۹۹۹)، نظیری (۱۶۱۲-۳/۱۰۲۱)، طالس آملی (۱۶۲۶-۷/۱۰۳۶)

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۲۵ فصل فی ان صناعة النظم والنثر انما هی فی الالفاظ لانی العمانی (مترجم) (۲) کیب تاریخ ادبیات عثمانیها جلد چهارم صفحه ۴ نظیر این تبلیعی در اشعار نیم هست که در قسمت اخیر همین فصل مسطور شده هر چند عموماً سبک شعر مزبور هم تقلید قصاید قدیم است (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۲-۴۱ (۴) تاریخ ادبیات عثمانیان جلد سوم صفحه (۴۸-۲۴۷)

صائب (۱۰۸۰/۱۶۶۹ یا ۱۶۷۰) و طالب کلیم (۱۰۶۱/۱۶۵۱). تمام این شعرای ایرانی بوده‌اند و بواسطه تشویق و سرپرستی جوانمردانه سلاطین مغولی بهندوستان جلب شده‌اند باستانی فیضی که شبلی در حق او گوید. از امیر خسرو بگذریم تنها شاعر هندی است که اشعار فارسی او را با ابیات شعرای ایرانی الاصل نمیتوان فرق نهاد. عرفی و صائب معروفترین هفت شاعر فوقند اما مغذلك در هندوستان بیش از مملکت خود عزت و شهرت یافتند<sup>۱</sup> یکی از آشنایان ایرانی من علت این پیش آمد را چنین بیان نمود که گفتار شعرای مذکور را خارجیها با آسانی میفهمند و بنابر این شهرت می‌یابند در صورتی که بهترین اشعار و عالیترین گفتار شعرای معروف ایران را خارج از دسترس افهام خود میبینند. بانهایت خجالت اعتراف میکنم که در این مورد ذوق من نیز با خارجیها همراه و موافق است و صائب را مخصوصاً خیلی جاذب و جالب می‌یابم چه از لحاظ سادگی عبارات و چه از حیث صنایع حسن تعلیل و ارسال المثل<sup>۲</sup> تقریباً چهل سال قبل [سنه ۱۸۸۵] قسمت فارسی کتاب خرابات<sup>۳</sup> را که مجموعه غزلیات منتخبه فارسی و عربی و هندی است و ابیات منفرد نیز دارد مطالعه میکردم و بعضی اشعار را که بنظرم خوب می‌آمد بدون رعایت گوینده شعر خارج نویس میکردم و در دفتر می‌نگاشتم. و هر چند گوینده ۴۴۳ غزل و ابیات منفرد که بیرون نویس کرده‌ام غالباً معلوم نیست اما بیش از يك عشر مجموع آنها [۴۵] از صائب است.

هندوستان در قسمت اعظم قرن شانزدهم و هفدهم میلادی  
جلب کردن هندوستان  
بنابر پذیرائی و تشویق همایون و اکبر و جانشینان آنها تا  
شعراى ایران را در عهد  
عهد اورنگ زیب که مردی متعصب و محزون بود و  
اولین پادشاهان مغول  
همچنین نجبا و بزرگانی از قبیل بیرام خان خانان و پسرش  
عبدالرحیم که بعد از قتل پدر در سنه ۱۵۶۱ دارای لقب مذکور شد عده کثیری از  
شعراى هنرمند ایرانی را بسوی خود جلب کرده است ادبای مزبور در هندوستان عزت  
و افتخاری یافتند که در وطن خویش از آن محروم بودند.

(۱) رضاقلی خان صراحة راجع باین دو شاعر مینویسد که سبك آنها را ایرانیان این عصر نمی‌پسندند. (۲) منتخبات التواریخ (کلکته ۱۸۶۹) جلد سوم صفحه ۱۷۰ - ۳۹۰  
(۳) شعرالجم صفحه ۵؛ این کتاب بهمت فضلی افغانستان بفارسی ترجمه شده است (مترجم)

بداونی<sup>۱</sup> قریب یکصد و هفتاد نفر را می‌شمارد که بیشتر ایرانی الاصل بوده‌اند هر چند بعضی از آنها در هند تولد یافته‌اند<sup>۲</sup>، شبلی پنجاه و یک نفر را اسم می‌برد که در عهد اکبر از ایران بهند رفته و در دربار پذیرفته شده‌اند، اسپرنگر نیز صورت مفصلی ترتیب داده است از اشعار ذیل که شبلی ذکر میکند معلوم میشود چه قدر آرزوی هند رفتن و در آنجا به نعمت و عزت رسیدن در میان شعرای ایران رواج داشته است<sup>۳</sup>.

مثلاً صائب میگوید:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست      رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست  
و ابوطالب کلیم گوید:

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم      کجا خواهد رساندن پریشانی مرغ بسمل<sup>۴</sup> را  
بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان      پیای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را  
ز شوق هند زانسان چشم حسرت در قفا دارم      که رو، هم گر براه آرم نمی‌بینم مقابل را  
همچنین در این باب علیقلی سلیم گوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال      تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد  
درویش اسمی شاعر ایرانی بیاد تربیت و مرحمت خان خانان نسبت بشعر اگوید:  
زمین مدح تو آرن نکته سنج شیرازی،      رسید صیت کمالش بروم از خاور  
بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید،      چو روی خوب که یابد زماشطه زیور  
ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو      بتیغ هندی اقلیم سبزه را یک سر  
ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر      رسیده است بجایی که شاعران دگر  
کنند بهر مدحش قصیده انشاء      که خون رشک چکد ازل سخن پرور  
سواد شعر شکیبی چو کحل اصفاهان      به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر  
ز مدحت تو حیاتی حیات دیگر یافت      بلی مقوی طبع عرض بود جوهر

(۱) فهرست کتابخانه پادشاه اود جلد اول صفحه ۵۵ الی ۶۵ (۲) شعرالجم جلد سوم صفحه ۱۰ (۳) شعرالجم جلد سوم صفحه ۱۳ (۴) وقتیکه یک نفر مسلمان مرغی را برای مصرف خود میکشد و تیغ بر گلوی او میکند دارد بایستی بسم الله بگوید و از این دو مرغی را که در روی زمین می‌طبد و دست و پا می‌زنه مرغ بسل یا نیم بسل گویند.

حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من      چو زنده اند بمدح تو تا دم محشر  
 ز نعمت تو به نوعی رسید آن مایه      که یافت میر معزی ز نعمت سنجبر  
 این شعرای قرون شانزدهم و هفدهم ایران سبکی ایجاد کردند که مرحوم  
 پرفسراته در کمال مناسبت آنرا بهار هندی شعر در ایران نامیده است و تا زمانه که  
 فارسی زبان ادبی و هندی ها بشمار میرفت عده کثیری از گویندگان هندی مقلد اساتید  
 مذکور بودند، راجع باین مقلدین هندی که در بکار بردن لغات خارجی مهارت کامل  
 داشتند چیزی نمی نویسم و از تمام شعرای ایرانی الاصلی هم که در ایران یا هندوستان  
 زندگانی میکردند عده قلیلی را میتوان در این صفحات نام برد.

قرن هیجدهم مسیحی خاصه زمانی که فاصله انقراض صفویه و  
 خشکی ادبیات در      تأسیس سلطنت قاجاریه بود (۱۷۲۲ - ۱۷۹۵) از حیث ادبیات  
 قرن یستم      فقیرترین ازمنه است. بعد از این عصر در قرن نوزدهم شعرائی  
 مانند قآنی - یغما - فروغی - وصال و اولادش ظهور کردند که با بزرگترین شعرای  
 ماقبل خود همدوش بوده اند.

## ۲ - آیات اتفاقی یا موقعی

از جمله مفیدترین اشعار آنهایی را باید شمرد که حتماً از آثار  
 شعرای مشهور نبوده و مخصوصاً در مواقع معین سروده نشده  
 یا موقعی      است اشعار مزبور را در دواوین معمولی شعراء یا در صفحات  
 تواریخ معاصر نهسوان بدست آورد. محض نمونه اییات ذیل از احسن التواریخ که  
 هنوز طبع نشده بهت استعراج میشود.

در سال ۹۶۱/۴ - ۱۵۵۳ هـ نفر از سلاطین هند وفات یافت. محمود سوم از  
 گجرات. اسلام شاه پسر شیر شاه افغانی از دهلی و نظام الملک از دکن. این اتفاق و  
 تاریخ وقوع آن در اشعار ذیل ثبت گردیده است.

|                              |                                           |
|------------------------------|-------------------------------------------|
| سه خسرو را قران آمد بیک سال، | که هند از عدلشان دارالامان بود،           |
| یکی محمود شاهنشاه گجرات،     | که همچون دولت خودنوجوان بود <sup>۱</sup>  |
| دوم اسلام شه سلطان دهلی،     | که در هندوستان صاحب قران بود <sup>۲</sup> |

(۱) رجوع شود بتاریخ لین بول (سلسله های اسلامی) ص ۳۱۳ (۲) ایضاً صفحه ۳۰۰ و ۳۰۳

سیم آمد نظام الملك بحری، که در ملك دکن خسرو نشان بود  
 زمن تاريخ فوت آن سه خسرو، چه میپرسی زوال خسروان بود  
 ایات ذیل که مولانا قاسم ساخته است ماده تاریخ وفات همایون است (۵/۹۶۲ - ۱۵۵۴)  
 همایون پادشاه ملك معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد  
 ز بام قصر خود افتاد ناگاه وزو عمر گرامی رفت بر باد  
 بی تاریخ او قالم رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد<sup>۲</sup>  
 این اشعار را حیرتی که در سنه ۴/۹۶۱ - ۱۵۵۳ در کاشان افتاد و برای دیگر شتافت  
 در هجو اهل قزوین گوید :

وقت آن آمد که آساید سپهر بی مدار چون زمین در سایه ات ای سایه پروردگار  
 پادشاهها مدت نه ماه شد کین ناتوان مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح و زار  
 یافتم رسم تسنن در وضیع و در شریف دیدم آثار تخرج در صفار و در کبار  
 در معابر پای شسته از فقیر و از غنی در مساجد دست بسته از یمین و از یسار  
 در زمان چون توشاهی دست بستن در نماز هست کاری دست بسته ای شه عالی تبار  
 قاضی این ملك نسل خالدا بن الولید مفتی این شهر فرزندان سعید نابکار  
 کشته گردیده ز تیغ شاه غازی هر دورا هم برادر هم پدر هم خویش و تبار  
 خود بفرمای شه دانا که اکنون این گروه داعی خصمند یا مولای شاه کامکار  
 قتل عامی کر نباشد قتل خاصی میتوان خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار  
 نیستند اینها رعایایی که باشد قتلشان موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار  
 بلکه هر يك مبلفی از مال دیوان مسخورند سر بسر صاحب سیور غا لندهم ادرار دار  
 نقص این اشعار اتفاقی آن است که ما غالباً چون نمیدانیم تحت تأثیر چه عواملی  
 و برای چه منظوری بنظم در آمده اند کاملاً بر معانی و تلمیحات آنها اطلاع حاصل

(۱) شك دارم كه كلمه بحری صحیح باشد ممكن است برهان بآهد كه اسم دومین نظام  
 شاه احمد نكراست كه از ۹۱۴ تا ۹۶۱ هجری مطابق (۱۵۰۸ - ۱۵۳۳ میلادی) سلطنت  
 كرد . (۲) در نسخه من «گاهی» نوشته شده و من آنرا قاسم كردم . برای اطلاع از وقایع  
 زمان وفات همایون رجوع شود بتاريخ هند در عصر دو پادشاه نخستین از خانواده  
 تیمور بنی بابروهامیون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم صفحه ۸ - ۵۲۷ تألیف ارسکین این  
 ماده تاریخ اتفاقاً و برخلاف معمول طبیبی و ساده و صحیح است .

نمیکنیم. آیا اهل قزوین باشاعر فوق چه معامله کرده بودند که مشارالیه باین سختی و تلخ زبانی بدشمنی آنها قیام کرده است؟ قاضی و مفتی که مخصوصاً بهجو آنها پرداخته که بوده اند؟ چگونه اقوام و اقربای آنها بدست شاه کشته شده اند و طرفدار و مروج کدام دشمن بوده اند؟ چون نمیدانیم این اشعار در چه زمان ساخته شده است آیا در زمان شاه طهماسب یا در عهد شاه اسمعیل؟ جوابی مقنع بسؤالات فوق نمیتوانیم بدهیم. اما این نکته قابل توجه است که در وقت سرودن این اشعار مذهب تسنن در قزوین غلبه داشته است.

### ۳- اشعار مذهبی

از شعرای کثیری که در دوره صفویه طبع خود را وقف سرودن اشعار مذهبی محتشم و پیروان او

محتشم کاشانی متوفی (بسال ۱۵۸۸/۹۹۶) اهمیتش بیشتر است در ایام شباب بگفتن ابیات عاشقانه مشغول بود اما در زمان کهولت ظاهراً قوای خود را صرف خدمت بمذهب کرد. رضا قلی خان در مجمع الفصحا (جلد دوم صفحه ۳۶ - ۳۸) نمونه از هر دو قسم شعر او درج نموده است ولیکن ما در اینجا بنوع دوم کار داریم صاحب عالم آرای عباسی در ضمن شرح حال شعرای بی اعتنائی شاه طهماسب نسبت بمداحان عهد شاه طهماسب می نویسد: «در او اهل حال حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طبقه

بود . . . . و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه می فرمودند چون این طبقه علیه را وسیع المشرب شمرده از صلحاء و زمره اتقیا نمیدانستند زیاد توجهی بحال ایشان نمی فرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولانا محتشم کاشانی قصیده غرا در مدح آن حضرت و قصیده دیگر در مدح مخدیره زمان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده از کاشان فرستاده بود بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح و ثنای من آلایند قصاید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق و معانی بلند و استعاره های دور از کار در رشته بلاغت در آورده بملوک نسبت میدهند که بمضمون (از احسن اوست

اکذب او) اکثر در موضع خود نیست اما اگر به حضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صله شعر از جناب اشرف نیافت<sup>۱</sup> و بنا بر این محتشم هفت بند معروف خود را ساخت و این بار چنانکه سزاوار بود صله یافت. شعرای زمان بتقلید او همت گماشتند چنانکه در مدت نسبتاً قلیلی چندین هفت بند شیوع گرفت. این اشعار در اغلب جنگهائی که آثار محتشم را قید کرده مندرج است خاصه خرابات<sup>۲</sup> تألیف ضیاء پاشا (جلد دوم صفحه ۱۹۷ - ۲۰۰) ترکیب بند مزبور دارای دوازده بند است هر یک مرکب از ۷ شعر و در آخر هر بند بیتى است با قافیه مخصوص و متفاوت مجموع اشعار آن ۹۶ است. در این ترکیب زبان شاعری محتشم فوق العاده ساده و صریح است و از تصنیفات بدیعیه و زبان بازی های مبالغه آمیز که بعضی از اروپائی ها را اینقدر بخشیم میآورد عاری و هنزه است و مترجم احساسات صادقانه مذهبی است. میخواستیم جا بیشتر از این بود تا تمام ترکیب بند را قید میکردم زیرا که نمونه از اشعار بسیاری است که بتقلید آن ساخته اند.

خواه اشعار محتشم را از جمله اشعار خوب فارسی بدانیم خواه احساسات طبیعی که ندانیم مسلم این است که از نمونه های برجسته اشعار تعزیت در این قسم اشعار و مرثیت بشمار است و حکایت از تأثر شیعیان در تذکر مصائب مندرج است امام مینماید اشعار محتشم مثل قصاید ناصر خسرو که قریب پنج قرن پیش از شاعر کاشانی میزیسته دارای صفت صمیمیت و خلوص است و برخلاف تصنیفات مصنوعه و خوش ظاهر اغلب شعرای ایران که در مملکت خودشان خیلی بیش از محتشم معروفند گفتار این شاعر خیلی طبیعی و احساسی و صمیمی است.

دیگر از مرانی که برای امام حسین ساخته شده قصیده است که یکی از بزرگترین شعراء و سست اخلاق ترین گویندگان عهد اخیر ایران یغنی قآنی متوفی بسال (۱۸۵۳) ساخته است و من هم بواسطه تازگی شکل قصیده و هم بسبب بیدینی گوینده آن، از ذکر آن صرف نظر نمی نمایم<sup>۳</sup>.

(۱) در اینجا مؤلف ۳ بند را ذکر کرده بود چون برای خوانندگان ایرانی این اشعار بسیار معروف است بعضی اختصار حذف شد (مترجم)  
(۲) این قصیده نظر بکثرت نسخ و برای اختصار حذف شد (مترجم)

بارد چه خون که؟ دیده چسان؟ روز و شب چرا؟

از غم، کدام غم؟ غم سلطان کربلا،

**اشعار مذهبی که**  
**بیشتر عامیانه است**

تذکر مصائب وارده بر امام حسین ۴ علاوه بر مرانی مذکوره  
نظماً و نثراً موجد آثار بسیاری گردیده است که بیشتر بازاری  
و عامیانه است سوگواری ماه محرم نه فقط منحصر است بتعزیه  
یا نمایش مذهبی که لا اقل چهل قسم آن بنظر رسیده است (و بعضی از آنها مربوط  
بشخص پیغمبر یا اولیاء و مقدسین قبل از اسلام است) بلکه بیشتر روضه خوانی یا  
ذکر وقایع حزن انگیز کربلاست، گویند وجه تسمیه روضه خوانی آن است که  
قدیمترین و معروفترین کتابی از این سنخ روضه الشهداء نام داشته و تألیف حسین  
واعظی کاشفی<sup>۱</sup> است سابقاً قرائت این کتاب را روضه خوانی می گفته اند بعدها این  
اصطلاح بر خواندن کتب دیگر از قبیل طوفان البکاء یا اسرار الشهداء نیز اطلاق  
شده است. این مجالس را در ماه محرم غالباً اغنیاء و اعیان و نجبا و مأمورین دولتی  
یا تجار فراهم آورده و چند نفر روضه خوان را دعوت کرده و بعد شامی مفصل یا  
مختصر میدهند. مثنوی کوچکی دارم موسوم به «کتاب السفره فی ذم الریاء»<sup>۲</sup> در  
این کتاب رجز خوانی میزبان و حرص مهمانان را با نیش های زننده مسخره  
کرده است.<sup>۳</sup>

**عزاداری محرم**  
**در چشم اروپائیان**

چند نفر از محققین اروپائی که از لحاظ روانشناسی باین  
نمایش های مذهبی نگریسته اند تصدیق کرده اند که در کمال  
مهارت تدوین شده تعزیه خوان ها از روی اخلاص و اطلاع از  
فن خود نمایش میدهند سرلویس پلی Sir Lewis Pelly ۳۷ مجلس تعزیه را ترجمه  
کرده و در مقدمه آن می نویسد اگر مقیاس هنرمندی نویسنده تیاتر را تأثیری بدانیم که  
در خوانندگان و شنوندگان می کند هیچ تراژدی از اینها بالاتر نیست. هاتیوار نولد

(۱) در سال ۵/۹۱۰ - ۱۵۰۴ وفات یافت رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران در  
زمان سلطه تاتار تألیف اینچانب صفحه ۴۴۱ و صفحه ۴ - ۵۰۳ (۲) اسم مؤلف ترکی  
شیرازی قید شده است این کتاب کوچک که دارای ۴۸ صفحه است در سنه ۲/۱۳۰۹ - ۱۸۹۱ در  
بیته چاپ شده است. (۳) مؤلف اشعاری از این کتاب درج کرده بود چون خیلی سست  
و سغیف بود حذف آن را جایز شمردم (مترجم)

در کتاب تجربه و انتقاد با ظرافت کامل تاریخ اجمالی این تیتر مذهبی را شرح داده است ماکولی Macauly در « امتحان راجع بلرد کلیو » تمجید بسیار از این نمایشها کرده است گیبون Gibbon که شخص خورده گیر و بی اعتقادی است گوید : « بعضی از این نمایشها در سخت دل ترین مردم هم تأثیر دارد . »

توسعه روایت نوشتن تاریخ تحقیقی وقعه کربلا از روی نخستین اسناد تاریخی مانند طبری و غیره که چندان مفصل هم ننگاشته اند کاری مشغول کننده و مفید است اما از حدود این کتاب خارج خواهد بود ریشه این روایت غم انگیز در اقوال ابو مخنف لوط بن یحیی که در نصف اول قرن دوم هجری (۷۵۰ میلادی) میزیسته دیده شده است از بعضی وقایعی که در این تاریخ داخل شده معلوم میگردد که شیعیان ایران بلا اراده با مسیحیان در برخی اعتقادات سهیم هستند از آنجمله اعتقاد بشفاعت است که شهادت امام حسین را مثل عیسی برای طلب بخشایش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضرور می دانند از شواهد این همفکری اسلام آوردن ایلچی فرنگی در بارگاه یزید است که در تعزیه ها دیده ام تعزیه خوانها وقتی که یکنفر اروپائی را در میان تماشاگران به بینند این قسمت را خیلی با آب و تاب بازی میکنند . از مطلب جالب توجه آمدن پادشاه مشرک هندی و آمدن شیر وحشی است بیاری امام حسین و این نکات را مخصوصاً آورده اند تا قساوت قلب قاتلین اهل بیت را برجسته تر نمایند زیرا که کافر و جانور رحم کردند و مسلمانان شفقت نیاوردند .<sup>۱</sup>

## ۴ - اشعار

حوادث کربلا را از بس باشکال مختلف روضه خوانها ذکر کرده اند همه زنان و دهقانان از تفصیل واقعه مطلعند و چنانکه رسم عوام است در هر باب چنان مبالغه کرده اند که اکثر اوقات از حقایق دور شده اند حتی سرگذشت اشخاص را که نام میبرند نمیدانند مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره برای جلوگیری از

(۱) مؤلف اشعاری از کتاب سرباز و سایر بیاض های تعزیه نقل کرده که شاید ترجمه آنها در انگلیسی نازکی داشته است ولی از لحاظ ادبی برای ایرانیان خالی از ذهن و ابتذال نبود حذف شد (مترجم)

مبالغه شدید و غلو کفر آمیز عوام الناس زحمت ها کشیده و رسالات ساده عوام فهم فارسی نوشته اند و هموطنان را از حقایق آگاه کرده اند تا اطلاع از ما وقع منحصر بطلاب زبان عربی یا فقها نباشد.

اما از آنجا که ایرانیان نظرة شجاع و طالب شنیدن سرگذشت ایرانی شجاع است ابطال هستند توجیهی بر رسالات تاریخی فوق نکرده و این وقایع را با آب و تاب بسیار روایت نموده اند حتی بعضی جماعت ها خواسته اند بآن شهداء تاسی کنند اشخاصی که از خواندن کتاب حاجی بابا تالیف موریه Morier گمراه شده و ایرانیان را مردمی کم جرأت و خجول پنداشته اند از حقیقت بسی دورند اگر در اروپا کسی بخواهد از صفت شجاعت ایرانیان آگاه شود باید بکتاب های مامورین مخصوصی مراجعه کند که کارشان تحقیق احوال قاطبة مردم است زیرا که این اشخاص در این رشته متخصص میشوند و گفتارشان بیش از قول سایر دانشمندان حجت است مثلاً هیچکس از اروپائیان مانند ناپیه ملکم شجاعت و ثبات بعضی از ایرانیان را موافق عدل و انصاف شرح نداده است کتابش موسوم است به پنجسال در یکی از بلاد ایران [یزد]

دلیری عرب و ایرانی و یلفرید بلونت راجع باعراب قدماء گوید: «شجاعت این طایفه از جنسی خاص است و شاید با آنچه در میان ما شجاعت خوانده میشود متفاوت باشد دلیری عرب نتیجه اشتعال احساسات آنهاست که در اثر تمجید و تحسین تماشاگران یا بواسطه تلقینات شخصی و رجز خوانی خودشان برافروخته میگردد»

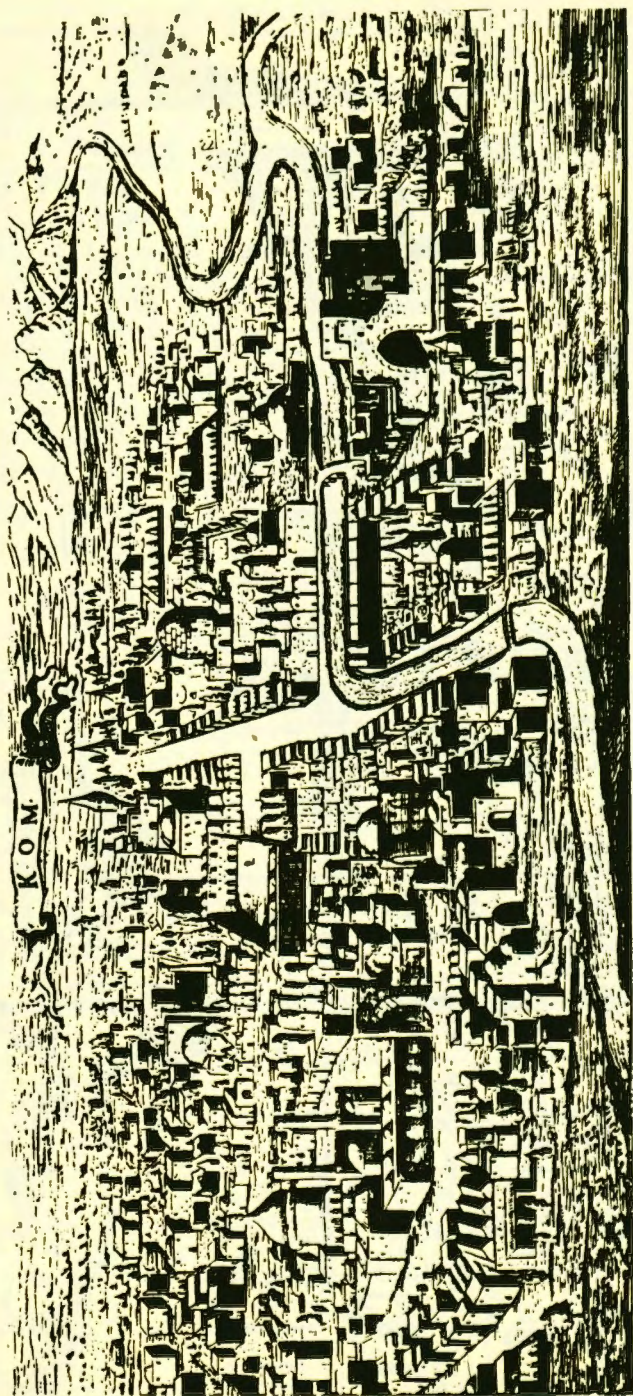
این تعریف درباره ایرانیان هم صادق است زیرا که آنها هم قومی حساس هستند و مخصوصاً از شعر تحریک میشوند ایرانیان شعر را سحر حلال می شمارند زیرا که بقول صاحب چهار مقاله :

«شاعری صنعتی است که شاعر معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد نیکو را در صنعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و بایهام قوت های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طبایع را انقباض و انبساطی

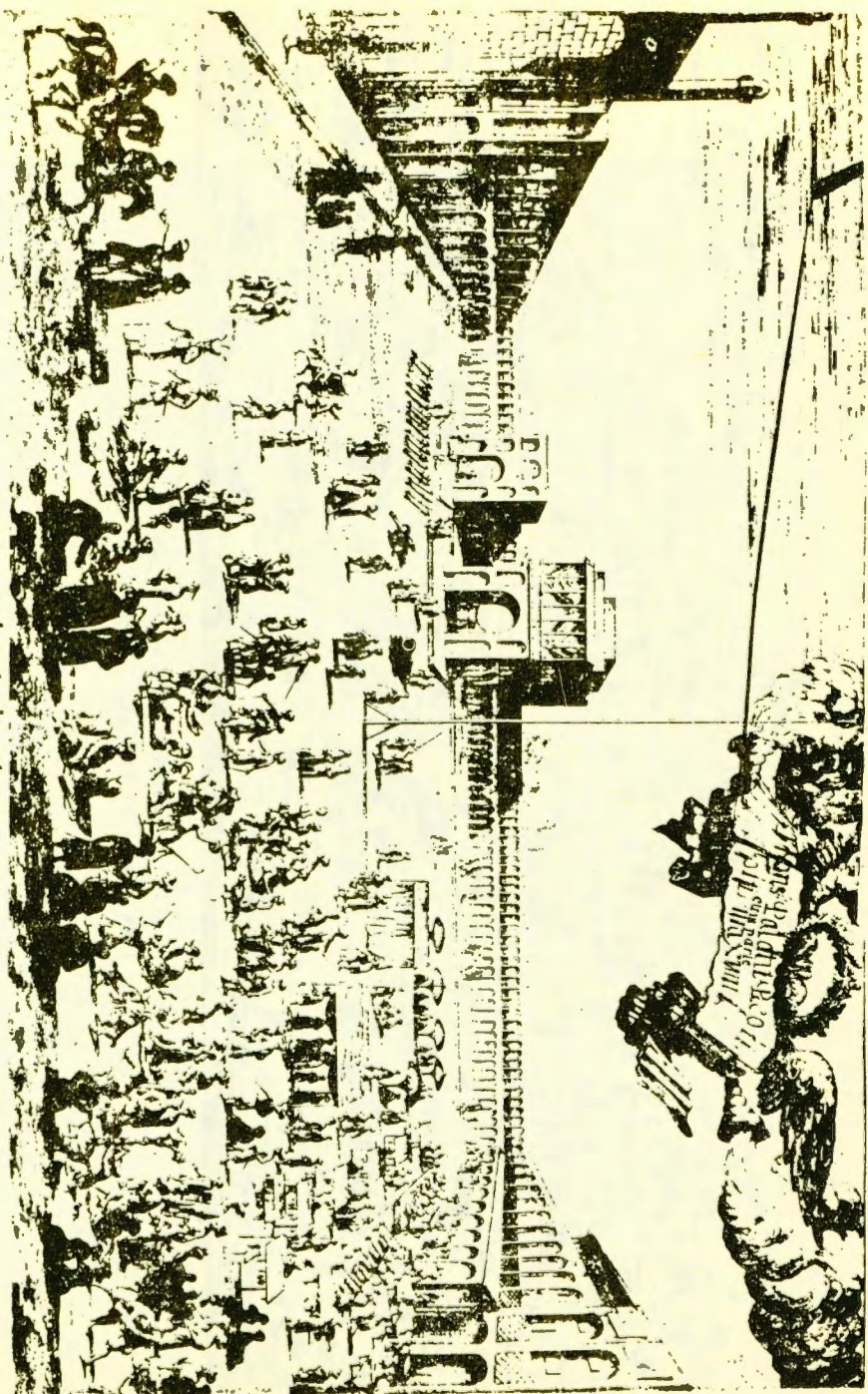
بوده و امور عظام را در نظام عالم سبب شود



تصویری از مدرسه چهارباغ

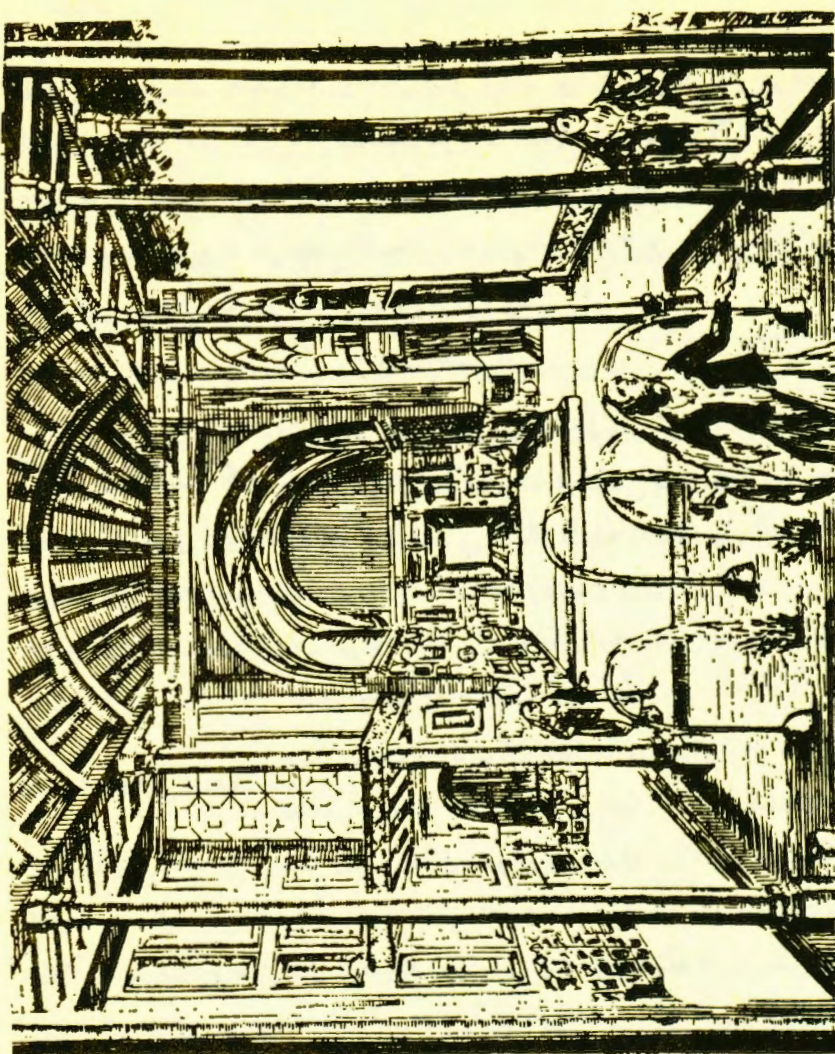


شهر قم در عصر صفوی  
( از سفرنامه اولتاریوس سال ۱۶۹۶ = ۱۱۰۸ هـ )



میدان شاه اصفهان

( سفرنامه کیمبر E. Kaempfer ، ۱۷۱۲ = ۱۱۲۴ ه ) سیاه قلم از فون دونوپ Von Donop )



عالی قابو اصفهان ، ۱۶۹۶ م (۱۱۰۸ هـ)  
(از سفرنامه آدام التادیوس)

بیشرفت و تجدد بی اهمیتی ممکن است انتظار رود که در این قسمت شمه از اشعار که در اشعار عرفانی عهد عرفانی صوفیه عهد اخیر را هم شرح بدهم . اما اگر چه اخیر دیده میشود این نوع شعر هنوز هم گفته میشود ولی هیچ شعری ندیده‌ام که با گفتار سنائی و عطار و جلال الدین رومی و محمود شبستری و جامی و سایر عرفای بزرگ که در مجلدات سابقه مفصلاً تحت بحث قرار گرفته اند مقابله و همدوشی نماید . شاید در این باب چیز تازه خیلی کم بدست می آمد و طریقی که بهتر از سابق مقصود را بیان نماید کمتر پیدا میشود مخصوصاً در عهد صوفیه اوضاع برای پرورش این قسم افکار و معانی مناسب نداشت . بنا بر آنچه من اطلاع یافته‌ام :

ترجیع بند دلپسند هاتف که در پایان فصل آینده نوشته خواهد شد سرآمد تمام اشعار صوفیانه است که در قرن هیجدهم سروده شده است. این جا لازم است که توجه خوانندگان باشعار صفی علیشاه و تفسیر منظوم او از قرآن جلب شود ت ز (شرح حال و منتخب اشعار او نه در مجمع الفصحاء و نه در ریاض العارفین و نه بستان السیاحه و سایر فهرست هائی که در دسترس دارم مرقوم نیست.)

### ۵ - تصنیف

تصنیف یا اشعار محلی این نوع شعر مثل ایات محلی و آوازه های مضحك ما در ادبیات اثر ضعیف و بسیار خفیفی بجای گذاشته است ناچار اکنون که طرف توجه ما واقع شده مطابق انتظار نتیجه بدست نمی آید از جمله تصنیف ذیل که راجع بصاحب دیوان ساخته اند و قسمت اولش این است.

دلکش را ساخت زیر سرسرك

دلکش را ساخت با چوب و فلک

حیف دلکش حیف دلکش

هنگامی که در تابستان ۱۸۸۸<sup>۱</sup> در شیراز بودم معمول ترین قدمت احتمالی تصنیف

تصنیفها بود اما محتملا امروز همان قدر در خاطرها مانده

است که یکی از اهاجی انگلیس راجع بفلان عضو معروف پارلمان که «در حالتیکه شیراز از چلسی بخانه میرد آنرا ریخت» شکی ندارم که تصنیف یا سرودهای عامیانه از ازمنه بسیار قدیم حتی قبل از اسلام نیز در ایران وجود داشته است. گویا بارید و نکیساهم در هزار و سیصد سال قبل همین قسم تصنیفات بـ رای خسرو پرویز ساسانی میسروده اند و محققاً رودکی نیز چهار صد سال بعد در حضور پادشاه سامانی ممدوح خود<sup>۲</sup> همین قسم اشعار خوانده است. قسمتی از تصنیفی (که آنرا «حراره» می گفتند) در موقع قتل احمد بن عطاش<sup>۳</sup> که از اسماعیلیه بود در اصفهان رواج داشت این تصنیف در تاریخ سلجوقیه موسوم بواحة الصدور و آیه السرور تألیف ابوبکر نجم الدین احمد الراوندی نقل شده است.

(۱) رجوع کنید به «سالی در میانه ایران» تألیف من صفحه ۲۸۳ (۲) رجوع شود به «جلد اول تاریخ ادبی ایران» تألیف من صفحه ۱۴-۱۸ (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۳۱۳-۳۱۶ و احة الصدور (سلسله جدیدة اوقاف کتب جلد دوم) و صفحه ۱۶۱ و حاشیه راجع به «حراره»

گوینده این تصنیف ها ندره معلوم میشود و خیلی کم در جایی ثبتشان میکنند رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که در سال ۱۹۰۵ قنسل شیراز بود از روی نهایت محبت دستور داد که چهل تصنیف از جمله تصانیفی که در شیراز واصفهان ورشت و تبریز وغیره معروفتر و متداولتر است انتخاب نموده برای من بنویسند.

ترجمه انگلیسی دوازده دوازده تصنیف که حتی الامکان با نوت پیانو وفق داده شده در حدود ۱۹۰۴ طبع گردید عنوانش چنین است :  
فقره تصنیف

دوازده فقره تصنیف عامیانه فارسی که برای خواندن و زده شدن با پیانو توسط بلیر فیر چاپلند منتخب و مرتب گردیده است. ترجمه تصنیفات مزبوره را آلما استرقل عهده دار شده اند. ( نولو و کمپانی لندن و نیویورک ) در این کتابچه سیار عالی تصنیفها در نهایت استحسان مرتب و بانگلیسی ترجمه شده است و هر چند آنطوریکه باید ترجمه نگشته ولی کاملاً مفهوم است و عبارات ذیل که از دیباچه مختصر آن گرفته شده معلوم میکند که جامع آن تصنیف ها تاجه حد فریفته لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است.

اما برای اینکه شخص کاملاً بداند که این تصنیفها چیست باید در مشرق زمین اقامت گزیند: شب گرم، و روشن ایران، شعاع چراغها که بر لباس براق و رنگارنگ حضار افتاده. تاریکی اطراف که شبح های تره فام در آن پرواز و رقص میکنند؛ نوای عجیب موسیقی؛ آهنگهایی که گاهی بسیار دلپذیر است و با تشابه و تکرار دائمی اوج گرفته و فرود می آیند، - تمام اینها قابل ترجمه نیست اما تأثیری که در شخص میکند بقدری زنده و محسوس و باندازه سحر و فتان است که شخص آرزو میکند بهر شکلی هست آن را ثابت و پایدار نماید.

اغلب این تصنیفها ایات عاشقانه است که اشعاری از حافظ و سایر شعرای معروف گاه گاه در آن وارد می کنند. انواع تصنیفهای هجائی و جدلی یا محلی خیلی کمتر از نوع عاشقانه است ولی موضوع آنها بیشتر جالب توجه و بیشتر در معرض زوال و فراموشی هست.

لازم است خوانندگان را بمجموعه تصنیفات فارسی که و. ز. کوسکی گرد آورده و بررسی ترجمه نموده است و در سن پترزبورگ در ۱۹۰۲ طبع رسانیده است

متوجه نمایم. همچنین برزین نیز نه تصنیف با ترجمه انگلیسی آنها انتشار داد باین قصد که باموسیقی اروپایی موافق گردد (ت. ز.).

نمونه این اشعار در دومین قطعه شعری که در کتاب «مطبوعات و شعر جدید ایران صفحه ۹ - ۱۷۴ درج نموده ام بنظر میرسد بدیعی است که در تصنیف مقام و آهنگ همانقدر اهمیت دارد که معنی کلمات و برای مطالعه کامل در آهنگ تصنیفها اطلاع دقیق از موسیقی فارسی لازم است که بدبختانه من از آن بی بهره ام و گمان میکنم عده قلیلی از اروپائیان باشند که عملاً و نظراً در آن مهارت داشته و حتی بتوانند دوازده مقام و ۲۴ شبهه آنرا بشمارند.

## ۶ - اشعار سیاسی جدید

در کتاب «مطبوعات و شعر جدید ایران» (کمبریج ۱۹۱۴) بقدری در این مبحث بسط مقال داده ام که علاوه بر آن در اینجا ذکر نکته لازم نمی بینم اشعار مزبور زائیده انقلاب ۱۹۰۵ و سالهای بعد از آن است و بنظرم حاکی از ابتکار حقیقی و لیاقت و زندهگی طبع گویندگان است اگر مجال باشد شاید وقتی که از روزنامه نگاری جدید بحث میکنیم نمونه های چندی از این اشعار هم درج نمایم باید دانست که جریده نگاری با این قسم اشعار شریک و همکار است و ایجاد این از برکت وجود آن بوده است. مهمترین گویندگان این نوع اشعار عارف و دخو قزوینی و اشرف کیلانی و بهار مشهدی هستند و تاحدی که من مطلعم مشارالیه هم هنوز زنده اند و دو نفر نخستین نسبه جوانند. در کتاب سابق الذکر تصویر تمام آنها و شمه از احوالشان مندرج است.

(۱) یکی از واضح ترین و صحیح ترین تألیفی که در این باب دیده ام رساله بهجة الارواح است که در یک نسخه خطی که سابقاً متعلق بکتابخانه مرحوم سرهوشیندلر بوده (و اکنون بن تعلق دارد) مندرج است.

## فصل ششم

شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند

(۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ م)

غالب ایرانیان با سواد میتوانند اشعار قابل شنیدن بسازند و  
اکثر آنها باین کار مبادرت میورزند و عده اشخاصی که عاده  
مدت مدیدی از وقت خود را وقف این فن می کنند و صاحب  
دیوان میشوند در هر زمان خیلی زیاد بوده است. بعلاوه این قسم اشعار کلیه بقدری  
با تصنع ساخته شده و در عصری که تحت مطالعه است طرز زیلان چنان ثابت و یکنواخت  
مانده که هر گاه از صد شاعر این چهار قرن اخیر صد غزل اختیار کنیم و اشعاری را که  
اشاره بوقایع زمان یا تخلص گوینده دارد حذف نمائیم. هیچ شعرشناس و صراف  
سخنی از روی سبک نمیتواند آنها را با تقریب بسیار بترتیب  
تاریخی منظم نماید. یا غزل یکی از شعرای زمان شاه اسمعیل  
صفوی را از غزل یکی از متغزلین عهد ناصری تمیز بدهد.

شیوع قریحه

شاعری در ایران

تشخیص شعراء لایق

از شعراء عادی

دشوار است

تذکره های شعراء هم ما را در انتخاب کمک نمی کنند  
چه مؤلف تذکره در ذکر شعرای معاصر بیشتر مایل است که احوال رفقای  
خود را بیان نموده و آنان را که طرف نفرت و بغض او هستند از نظر دور داشته  
و اشخاصی را که شعرشان پسند او نمی افتد حذف نماید. باین ترتیب ناظمین  
و قافیه پردازان صاحب نفوذ یا دوست تذکره نویس غالباً مذکور شده و شعرائی  
که قریحه بازتر و ذوق سرشارتر دارند اما در مذهبشان حرفی است یا هجو  
میسرایند یا نزد مؤلف منفورند یا نسبت بمؤلف بی اعتنائی کرده اند در تذکره محل

ذکر نمی یابند. و قتیکه رضاقلی خان هدایت مؤلف تذکره بزرگ شعرای معاصر موسوم به مجمع الفصحاء<sup>۱</sup> از گویندگان زمان سخن میراند غالباً باین قیل عبارات بر میخوریم که «با منش ارتباطی خاص بود و مرا بجنابش اخلاص»<sup>۲</sup> «در شیرازش دیدم»<sup>۳</sup> خدمتش مکرر دست دادی و ابواب صحبت بر روی این ضعیف کشادی<sup>۴</sup> گاهی صحبتش دست میداد»<sup>۵</sup> و چندی نیز بفارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف نیز در فارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب مسرت بر روی احباب کشادی»<sup>۶</sup> «وقس علیهذا» - آما چند نفر از ۳۵۹ شاعری که در این کتاب<sup>۷</sup> مذکورند بواسطه نظر شخصی اشعارشان درج گشته نه از روی لیاقت و شایستگی حقیقی؛ یکرور با رفیق قدیم و بزرگوار خود حاج میرزا یحیی دولت آبادی که دارای فضائل بسیار است و از شعر فارسی اطلاع وسیع دارد و شاید هزاران بیت از حفظ داشته باشد فهرست مجمع الفصحاء را باز کرده و مطالعه نمودیم از او پرسیدم کدام از این شعراء را واقعاً مهم و قابل اعتناء میدانید. از ۳۵۹ شاعر مذکور فقط پنج نفر را طبقه اول شمرد صباى کاشانی فروغی بسطامی قانانی شیرازی مجمر اصفهانی و نشاط اصفهانی وصال شیرازی و خود مؤلف (هدایت) را طبقه دوم، سروش اصفهانی و وقار شیرازی را طبقه سوم محسوب داشت. بعبارة آخری از هر چهل نفر شاعری که در فهرست بود یک نفر را شایسته اسم شاعری و دارای عنوان خاص دانست.

**محک انتخاب** در هر حال بنا بر بیانات فوق انتخاب را باید با کمال دقت و احتیاط نمود. مخصوصاً شعرائی را باید یافت که خوبی اشعارشان منحصر بشکل ظاهر نیست و در ترجمه تا حدی محاسنشان محفوظ و باقی میماند. و در اختیار این شعراء آنهایی را در نظر گرفته ام که در وطن خود دارای شهرتی بوده اند یا در ضمن مطالعه بنظر رسیده و در طبع من تأثیر خاص کرده اند

(۱) در ۱۲۸۴ / ۸ - ۱۸۶۷ تالیف یافته و در ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ در دو مجلد در طهران چاپ سنگی شده است. (۲) جلد دوم صفحه ۶۴ راجع بآگه شیرازی. (۳) جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ۶۷ در احوال آزاد. (۴) ایضاً احوال میرزا ابوالقاسم شیرازی صفحه ۶۸. (۵) ایضاً صفحه ۶۸ امید کرمانشاهی (۶) ایضاً صفحه ۷۲ الفت کاشانی. (۷) این شماره از صفحه ۵۸ تا صفحه ۶۷۹ جلد دوم را فرا میگیرند اما همگی بطور تحقیق معاصران نبوده اند بعضی از آنها در نصف اول قرن هیجدهم میزیسته اند.

این شعرای اخیر عده بسیار قلیلی هستند ( در این حرف هست که یکنفر خارجی تاچه اندازه برای انتقاد و صرافیه اشعار فارسی صلاحیت دارد ممکن است بگوید که شخصاً فلان شاعر را می پسندد یا دوست ندارد اما بنظر من حق ندارد اظهار عقیده را تاجائی برساند که آن شاعر را جزء شعرای خوب یا بد فرار بدهد .

اختلاف ذوق خارجیان  
 حتی سلیقه ترکها و هندیها هم که خیلی بیش از ما با شعر فارسی آشنا هستند با ذوق خود ایرانیان تفاوت دارد و بدیهی با سلیقه اهالی بومی است که در مورد ادبیات خویش صلاحیت دارترین قضاوت

خودشان هستند بمناسبت این موضوع دقت خواننده را بفرجه ذیل جلب مینمایم که پ. ج. هامرتن در حیات عقلانی<sup>۱</sup> نقل کرده است . یکنفر فرانسوی زبان انگلیسی را از روی کتاب آموخته بود بدون اینکه بتواند حرف بزند یا صحبت دیگران را بفهمد . و بدرجه رسید که در مورد یکی از السنه مرده اگر بآن پایه میرسید نهایت اطلاع بود . اما در مورد مصنفین خاصه شعرای ما ذوقش با انتقاد و احساس مخصوص انگلیسها بقدری تفاوت داشت که مسلماً میتوانستیم بگوئیم فهم ما راجع بآثار مزبور با هم شباهت ندارد . دو چیز مخصوصاً این مطلب را ثابت میکرد مشارالیه غالباً نطقهای خطابی خیلی عادی و پست را از جمله اشعار بلند مرتبه میشمرد اما از طرف دیگر گوشش از درك ايقاعاتی که در شعر خوش آهنگ شعرائی مانند بایرون و تنی سن موجود است عاجز داشت . چطور میتوانست موسیقی این اشعار را بداند کسی که تمام آهنگ های انگلیسی برایش مجهول و غریب بود ؟ حال بجای این فرانسوی یکنفر ترك یا هندی را گرفته و زبان فارسی را انگلیسی شمرد و قافیه را در عوض بایرون و تنی سن محسوب بدارید آنوقت مطالب و نکات فوق در حق هندی یا ترکی که شعر فارسی را می سنجد صدق خواهد کرد .

از شعرائی که در فاصله ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ وفات یافته اند لااقل دوازده نفر شایسته مختصر ذکر هستند . همچنین از شعرائی که تاریخ رحلتشان از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ است قریب همان میزان لایق نام بردند از آنهایی که از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ بدرود جهان گفته اند فقط يك یا دو نفر را میتوان نگاشت از اسخاصی که بین ۱۸۰۰ و ۱۸۸۵

دیار را وداع کرده اند قریب بیست نفر را باید شمرد. شعر می که بعد از سنه اخیره نیز دو حیات بوده اند جزء گویندگان جدید حداکانه تحت بحث قرار خواهند گرفت اسامی ذیل از شعرائی است که میخواهیم بطور اختصار از آنها ذکر نمایم و آنها را بترتیب تاریخ فوت در چهار عهدی که فوقاً ذکر شد مرتب کرده ام (زیرا تاریخ تولد کمتر معلوم است).

### مابین ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ م (۹۰۶-۱۰۰۹ هـ ق)

بعضی از شعرائی را که فی الحقیقه مربوط باین عهد هستند در تاریخ ادبی ایران تحت سلطه تاتار نام برده ام مثلاً: امیرعلیشیر نوایی (متوفی بسال ۹۰۶/۱۵۰۰-۱) صفحه ۵۰۵-۶: حسین واعظی کاشفی (متوفی بسال ۹۱۰/۱۵۰۴-۵) صفحه ۴-۵۳، بنائی که در قتل عام فارسی مقتول شد (۹۱۸/۳-۱۵۱۲) صفحه ۴۵۷، هلالی که بفرمان عبیدالله خان از نیک و در راه تشیع کشته گشت (۹۳۶/۳۰-۱۵۲۹) (صفحه ۴۵۶) فقط از شاعر اخیر الدکر لازم است اینجا چیزی گفته شود

### (۱) هاتفی متوفی بسال ۹۲۷ دسامبر ۱۵۲۹ یا جانوری ۱۵۲۱

مولانا عبدالله هاتفی خر جردی خراسانی بیشتر معروفیتش ز آن است که خواهرزاده جامی بزرگ بوده است بنا بر حکایت معروف<sup>۱</sup> جامی برای طبع آزمایی او را و داشت که اشعار ذیل را که فردوسی در هجو<sup>۲</sup> سلطان محمود غزنوی سروده استقبال نماید.

درختی که تلخ است ویرا سرشت      گرش در نشانی بباغ بهشت<sup>۳</sup>  
 ور از جوی خلدش بهنگام آب      به بیخ انگین ریزی و شهد ناب،  
 سر انجام گوهر بکار آورد،      همان میوه تلخ بار آورد،

هاتفی ایات ذیل را عرضه داشت و جامی بطریق مطایبه گفت که نیک گفته ولی چند جا بیضه گذاشته<sup>۴</sup>

(۱) علاوه بر تذکره های فارسی رجوع کنید ب تذکره احوال شعرای ایران  
 تألیف سرگور او سلی (لندن ۱۸۴۶) صفحه ۵-۱۴۳ (۲) این هجا در آخر مقدمه فارسی  
 شاهنامه چاپ ترنرماکان موجود است (کلکته ۱۸۲۹) این ایات در صفحه ۶۶ II ۷-۱۵ است  
 (۳) معتلا نهر سلسبیل مقصود است که در بهشت جاری است (۴) مجمع الفصحاء جلد دوم  
 صفحه ۵۴ اشعار هاتفی در آخرین صفحه جلد سوم خراباب ضیاء بیک صفحه (۴۳۶) مسطور است

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت ،      نهی زیر طلوس باغ بهشت ،  
 بهنگام آن بیضه پروردنش ،      ز انجیر جنت دهی ارزش ،  
 دهی آتش از چشمه سلسیل ،      بدان بیضه دم در دمد جبرئیل ،  
 شود عاقبت بیضه زاغ زاغ ،      برد رنج بیهوده طلوس باغ ،

هاتفی از جمله شعرای بسیاری است که در ساختن خمسه بتقلید نظامی گنجوی رنج برده اند، دو کتاب از خمسه او عیناً مثل نظامی لیلی و مجنون<sup>۱</sup> و شیرین و خسرو نام دارد و هفت مظهر تقلید هفت پیکر و تیمورنامه<sup>۲</sup> بجای اسکندرنامه است تفاوتی که هست اینجا است که بنابر تفاخری که هاتفی میکند<sup>۳</sup> تیمورنامه مبتنی بر حقایق تاریخی است نه افسانه و قصص. هاتفی يك مثنوی دیگر نیز در وقایع تاریخ عهد شاه اسمعیل شروع کرد اما بانجام نرسید پادشاه هنگام مراجعت از یکی از لشکرکشی های خراسان ۹۱۷/۲ - ۱۵۱۱ غفلة بملاقات او شتافت. این مثنوی بسبك و وزن شاهنامه فردوسی است و شاهنامه حضرت شاه اسمعیل نام دارد<sup>۴</sup>

هاتفی مثل بسیاری از اساتید صنعت و ادب که در اوایل عهد صفویه میزیسته اند متعلق است بانجمن فضایی که در خدمت آخرین سلاطین تیموری هرات بوده اند.

## ۲- بابا فغانی شیرازی (متوفی بسال ۹۲۵/۱۵۱۹)

فغانی (۹۲۵/۱۵۱۹) ظاهراً فغانی از جمله شعرائی است که در هندوستان خیلی پیش از وطن خود مشهور و محترمند. زیرا در حالتیکه شبلی در شعر العجم (جلد سوم صفحه ۲۷ - ۴۰) و واله در ریاض الشعراء<sup>۵</sup> او را خالق سبك جدیدی در شعر میدانند. رضاقلیخان در ریاض العارفین مختصر اشاره باو میکند<sup>۶</sup> و در تذکره بزرگتر خود مجمع الفصحاء کاملاً او را حذف می نماید.

(۱) چاپ کلکته بتوسط سرو. جونز سنه ۱۷۸۸ (۲) در اکتبر ۱۸۶۹ در لکنو چاپ سنگی شد قریب ۴۵۰۰ شعر دارد. (۳) فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزه بریتانیا تالیف ربو ص ۶۵۴ (۴) مثنوی دیگر بهمن اسم و شبیه بهمن کتاب قیاسی ساخته است رجوع شود به B.M.P.C. صفحه ۱ - ۶۶۰ در کتابخانه مدرسه شاهی کپریج نیز نسخه از این کتاب اخیر موجود است «مجموعه پرت نره ۲۳۸» (۵) رجوع شود به فهرست فارسی ربو صفحه ۶۵۱ (۶) در سال ۱۳۰۵/۸ - ۱۸۸۷ در طهران چاپ شده صفحه ۱۲۲

و حتی در آتشکده و تحفه سامی نیز احوال او در کمال اجمال مذکور گشته است  
 مشارالیه از طبقه پست و پسر یکفر سیاف<sup>۱</sup> یا بنا بر قول دیگر پسر میفروشی  
 بوده و ظاهراً مانند درویش لا ابالی زندگانی میکرده است چون از شیراز به  
 خراسان رفت مردم چندان قدر او را ندانستند حتی شاعر بزرگ جامی نیز وی را  
 اکرام نکرده اما در تبریز سلطان یعقوب آق قوینلو او را معزز داشت در اواخر عمر  
 توبه کرد و در مشهد عزلت گزید چنانکه شاید این بیت او دیگر در باره خودش مورد  
 استعمال نمی یافت.

آلوده شراب فغانی بخاک رفت ، آه ارملایکش کفن تازه بو کنند<sup>۲</sup>  
 مفصلترین انتخابی که از اشعار او شده در مجالس المؤمنین بنظر رسید اما بیشتر  
 قصیده مدح علی ع است که ظاهراً در اواخر ایام حیاتش ساخته شده و هر چند برای  
 معرفی او باینکه شیعه خالص است اشعار مذکور بی فایده نیست ولی بزحمت برای  
 اثبات فضل او در شاعری کفایت میکند.

### ۳- امیدی طهرانی متوفی بسال ۹۲۵ ر ۱۵۱۹ یا ۹۳۰ ر ۱۵۲۳

از امیدی جز این چیزی نمیدانم که ارجاسب نسام داشته<sup>۳</sup>  
 و شاگرد حکیم معروف جلال الدین دوانسی بوده است در  
 قصیده سرائی مهارت داشته نه در غزل و با اهل شهر خود میانه اش درست نبوده و اهاجی  
 بسیار برای آنها سروده و در نزاعی که بر سر قطعه زمینی رح داده به تحریک قوام الدین  
 نوربخشی در طهران کشته شد یکی از شاگردانش موسوم بنامی این قطعه را در  
 تاریخ وفاتش سرود.

|                                     |                         |
|-------------------------------------|-------------------------|
| نادر عصر امیدی مظلوم                | کو بنا حق شهید شد ناگاه |
| شب بخواب من آمد و فرمود             | کای ز حال درون من آگاه  |
| بهر تاریخ قتل من بنویس <sup>۴</sup> | آه از خوف نا حق من آه   |

(۱) بهمین سبب بدو اشعاری بتخلص سکاکی سروده است (۲) مبدا از بوی شراب  
 بدانند که شرابخوار است (۳) شخص از اسبش خیال می کند زردشتی است اما من امارات  
 دیگر برای اثبات این فرض نیافته ام (۴) این ماده تاریخ سال ۹۲۵ ر امین می کند اما سام  
 میرزا وفات او را در ۹۳۰ مینویسد و صاحب احسن التواریخ سال مرگ او را ۹۲۹ ر ۳ - ۱۵۲۲  
 دانسته و نویسنده هفت اقلیم از آن تقلید و تبعیت کرده است.

سابقاً گفتیم که قصیده در ستایش نجم ثنائی ساخته است علی الظاهر بیشتر اشعارش در مدح بوده اگر چه ساقی نامه نیز گفته است که تقلید و رونویس شعرای قبل است، نسخه اشعارش خیلی کمیاب است اما در موزه بریتانیا<sup>۱</sup> يك جلد هست مشتمل بر ۱۷ ورق این اشعار قلیل هم مدتی بعد از وفات او بفرمان شاه صفی جمع آوری شده معذالك اغلب تذکره نویسان احوال او را نوشته اند و در آتشکده ۲۴ شعر از ساقی نامه و ۷۰ بیت از قصایدش ضبط است از جمله ابیات ذیل است که در مجمع الفصحاء نیز دیده میشود (جلد دوم صفحه ۸ - ۷) رواق مدرسه گرسرنگون شود سهل است قصور میکند عشق را مباد قصور بنای مدرسه از جنس عالی و سافل خراب گشت و خرابات همچنان معمور

تو ترك نیم هستی من مرغ نیم بسمل  
تو پانهی بمیدان من دست شویم از جان  
دنبال آن مسافر از ضعف و ناتوانی  
کو بخت آن که گیرم مستش ز خانه زین  
خنجر کشی و ساغر اهل و فاسر اسر  
مداحیم چو شد طی بشنو حکایت ری  
ویرانه که تدبیر دروی نکرده تأثیر  
دیوانه است پرفتن دیرینه دشمن من  
بر داور سخندان این نکته نیست پنهان  
طبعم زهر که بودی گوی سخن ربودی  
کار تو از من آسان کار من از تو مشکل  
تو خوی چکانی از رخ من خون فشانم از دل  
بر خیزم و نشینم چون گرد تا بمنزل  
و آن ساعد بلورین در گردنم حمایل  
خون خورده در برابر جان داده در مقابل  
ویرانه است دروی دیوانه است عامل  
دیوانه که زنجیر او را نکرده عاقل  
ازوی هبایش ایمن و ز من مباحث غافل  
کاندیشه پریشان نبود بنظم هایل  
اما اگر نبودی در خانه ام محصل

#### ۵۰۴ - هر دو اهلی

این دو شاعر هم اسم یکی اهل ترشیز خراسان (وفاتش در سنه ۸/۹۳۴ - ۱۵۲۷) و دیگری شیرازی است و در سنه ۶/۹۴۲  
اهلی ترشیزی و  
اهلی شیرازی  
۱۵۳۵ وفات یافته اسمشان بیشتر از کتابشان معروف و متداول

(۱) 3642 ورق ۱۸۰ - ۱۹۷. رجوع شود به تمم فهرست فارسی ر یو صفحه ۲۶۹ صاحب هفت اقلیم که هفتاد سال بعد از امیدی بنوشتن تذکره مبادرت ورزیده و با او هم شهری یا ظاهراً قوم خویش بوده گوید: در آثرمان اشعار معروفش عبارت بوده است از ۱۷ قصیده و ۲ غزل و چند قطعه و ساقی نامه

است و چنانکه ربو اشاره کرده است<sup>۱</sup> بیستی از هم تفکیک شوند رضاقلی خان هردو را از قلم انداخته است اهلی ترشیزی از جمله شعرائی است که در دربار سلطان حسین و میرعلیشیر نوائی در هرات گرد آمده بودند و اهلی از حیث فکر و ذوق مقلد شعرای مزبور است. سبک ایندسته از شعراء که ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲۴-۱۶۱۵ نیز از آنها پیروی میکرده است ظاهراً هیچوقت در ایران مقبولیتی نداشته و بالعکس در هند شهرت و احترام زیادی را حائز است. مشارالیه صاحب نثری مصنوع و مطمئن است و در هند بهمین جهت شهرتی فوق العاده و بقیده من بی مورد یافته است اما در ایران اسمش هم معروف نیست. اهلی شیرازی مخصوصاً در تجنیس و سایر صنایع پر زحمت بدیعی مهارت داشته است.

### ۶ هلالی مقتول در سنه ۹۳۵ / ۱۵۲۸

هلالی (وفات ۱۵۲۸/۹۳۵) اگرچه در استر آباد تولد شده اما از نسل ترکان جغتائی است و در ایام شباب تحت نظر تربیت میر علی شیر نوائی میزیسته است. مثنوی معروف او شاه و درویش یا شاه و گدا را بابر شخصاً در کمال خشونت انتقاد کرده<sup>۲</sup> و بعدها - اسپرنگر<sup>۳</sup> نیز از آن عیب جوئی نموده است اما آنه با حرارت تمام از وی دفاع و مثنوی مزبور را بشعر آلمانی ترجمه نموده است<sup>۴</sup> هلالی مثنوی دیگر بنام صفات العاشقین و چندین غزل سروده است<sup>۵</sup> رضاقلیخان گوید<sup>۶</sup>: «در خراسانش رافضی و در عراقش سنی خواندندی» بدبختانه عیدالله خان که سنی متعصب بود عقیده نخستین را پیروی کرد و امر داد «بجرم تشیع» او را کشتند و نظر باینواقعه خیلی عجیب است که صاحب مجالس المومنین او را در ردیف شعراء شیعه نیاورده است. چنانکه در هفت اقلیم دیده میشود سبب قتل او حسد و نفر از رقبای او موسوم ببقائی و شمس الدین کوهستانی که در

(۱) فهرست فارسی صفحه ۸-۶۵۷ همچنین رجوع شود بفهرست فارسی ایندیا ایس تالیف آنه مجموعه ۷۸۵ نمره ۱۴۳۲ که در آن شرحی از يك نسخه ذیقیت بخط مولف مرقوم شده است نسخه مزبور در سال ۱۵۱۴/۹۲۰ تحریر یافته است. (۲) رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تانار صفحه ۴۵۹ (۳) فهرست او و صفحه ۴۲۷ (۴) ( صفحه ۲۸۲-۱۹۷ ) (۵) (margenlaandische studian, Leibzig ۱۸۷۰) (۶) در مجمع الفصحاء لیلی مجنونی هم باو نسبت داده شده است (مترجم) جلد دوم صفحه ۵۵

که در دربار از بکیه مقام داشته اند بوده است نه عقاید مذهبی. روایت می کنند که عیدالله خان بلافاصله از کشتن او نادم شد. آیات ذیل دلالت بر تشیع او دارد.

محمد عربی آبروی هر دو سرای      کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او  
شنیده ام که تکلم نمود همچو مسیح      بدین حدیث لب لعل روح پرور او  
که من مدینه علم علی درست مرا      عجب خجسته حدیثی است من سگ در او

### (۷) لسانی متوفی بسال ۱۵۳۳-۹۴۰

لسانی (وفات در سال لسانی شیرازی آخرین شخص از ۲۲ شاعر شیعه است که در مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطه صمیمیتی که نسبت  
(۱۵۳۳/۹۴۰)

بمذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا بسبب رتبه شاعری. زیرا که هر چند میگویند متجاوز از ۱۰۰,۰۰۰ شعر سروده گفتار او خیلی کم معروف است و بزحمت پیدا میشود<sup>۱</sup> و اگر چه در آتشکده و هفت اقلیم نام او مسطور است ولی رضاقلیخان اسمش را از قلم انداخته است بیشتر ایام عمر را در بغداد و تبریز بسر برد و کمی قبل از غلبه سلطان سلیمان خان بر تبریز وفات یافت مؤلف مجالس المؤمنین گوید<sup>۲</sup> بواسطه اخلاصی که بحضرات ائمه علیهم السلام داشت تاج دوازده ترك شاهی<sup>۳</sup> را از سر نمی نهاد تا آنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او بمولانا رسید اتفاقاً در آنوقت مولانا در مسجد جامع تبریز بتعقیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست برداشت و دعا کرد که خدایا این متقلب بتبریز می آید و من تاج از سر نمیتوانم نهاد و مشاهده استیلای او بخود قرار نتوانم داد مرا بمیران و بدرگاه رحمت خود واصل گردان این مضمون گفت و سر بسجده برد و در آن سجده جان بجان آفرین سپرد<sup>۴</sup>

گر بربند لسانی گسلد از بندش      در خاک شود وجود حاجتمندش  
بالله که ز مشرق دلش سرنزند      جز مهر علی و یازده فرزندش

در جمع اشعار خود توجهی نداشت آثار او را پس از مرگ شریف تبریزی که از شاگردانش بود جمع آورد. اما مجموعه مزبوره بقدری بدبود که بنا بر قول

(۱) نسخه ازدیوان او در موزه بریتانیا بعلامت 307 ضبط است. فهرست فارسی ریو  
ص ۷-۶۵۶ (۲) راجع باین کلاه سرخ که ایرانیان را بقرلباش معروف کرده بود بصفحات قبل  
رجوع شود (۳) مجالس المؤمنین مجلس دوازدهم ص ۵۴۱ (چاپ طهران ۱۲۹۹ ه. ق. مترجم)

آتشکده بسپه‌السان شهرت یافت.

## ۸- فضولی بغدادی وفات سنه ۹۷۰/۳-۱۰۶۲

فضولی<sup>۱</sup> را بیشتر از جمله شعرای ترك میدانند و کیب در جلد سوم تاریخ عظیمی که برای شاعری عثمانیان نوشته مفصلاً در این باب بحث کرده است (فصل چهارم صفحه ۷۰ الی صفحه ۱۰۷) اینکه مشارالیه تبعه عثمانی شد علتش آن بود که در سال ۹۴۰/۱۵۳۵ عثمانیها - مسقط‌الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند کیب میگوید<sup>۲</sup> «فضولی در کمال سهولت بترکی و فارسی و عربی شعر میگفت» و همین مستشرق او را<sup>۳</sup> چنین وصف میکند «نخستین آن چهار شخص عالیمقداری است که در قدیمترین عهد ادبی عثمانیها مقامی بس ارجمند دارند و در هر عهدی و میان هر قومی که باشند نامشان در جریده مردمان جاویدان ثبت میشود» اگررتبه او در قصر ادبیات ایران اینقدر پست افتاده است نه بعلت نقصان لیاقت و فهم اوست در زبان فارسی<sup>۴</sup> بلکه از آن جهت است که در مجلس مزبور رقبای بزرگتر و نمونه‌های بهتری در حسن مقال موجود است. ارتباط او با مذهب از چندین شعر او نمایان و از حدیقه السعداء<sup>۵</sup> که بتقلید روضة الشهداء حسین واعظی کاشفی در شهادت امام ع ساخته هویدا است.

چون بکتاب بزرگ کیب راجع بشاعری عثمانیان اشاره شد لازم است تردیدی را که در یکی از بیانات<sup>۶</sup> او دارم اظهار کنم و آن چنین است که کیب مدعی است اشعار معروف «بشهر انگیز» از مخترعات عثمانیان است و در ادبیات فارسی این نوع شعر موجود نیست. اما سام میرزا در تحفه سامی (که در سنه ۹۵۷/۱۵۵۰ تألیف شده) دو نفر شاعر را نام میبرد یکی وحید قمی دیگر حریفی اصفهانی که آن يك در تبریز و این دیگر در گیلان بگفتن آن قسم شعر مبادرت ورزیده اند و هر چند تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهر انگیز ترکی است که مسیحی شاعر در ادرنه

(۱) در تذکره ابوطالب وفات او را ۹۷۶ در عتبات نوشته است (مترجم) (۲) فصل مذکور صفحه ۷۲ (۳) ایضا صفحه ۷۱ (۴) فضولی دیوان کاملی بزبان فارسی دارد که نسخه خطی آن بلامت (Add ۷۷۸۵) در موزه بریتانیا موجود است و در تبریز هم چاپ شده است بفرست کتب فارسی ربو صفحه ۶۵۹ رجوع شود. (۵) رجوع شود بفرست ترکی ربو صفحه ۳۹-۴۰ (۶) جلد دوم صفحه ۲۳۲

سروده است ولیکن هیچ دلیلی در دست نیست که شیوع آن قسم شعر را در ایران تجدیدی یافته و طرز تازه دانسته باشند. اشعار حریفی که شهر آشوب نام داشته ظاهراً خیلی تند و پر نیش بوده است. زیرا که در نتیجه سرودن آن شاعر بیچاره را زبان بریدند چنانکه سام میرزا گوید:

شهر آشوبی جهة آنجا (یعنی کیلان) و مردم آنجا گفته و او را با مریدی متهم ساخته زبانش را بریدند. اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می بایست نه جهة هجو اهل کیلان<sup>۱</sup>

## ۹- وحشی بافقی متوفی بسال ۱۵۸۳/۹۹۱

وحشی ۱۵۸۳/۹۹۱ اگرچه در بافق که از مؤابع کرمان است متولد شد ولی بیشتر ایام حیات را در یزد بسر برد. در عالم آرای عباسی و آتشکده و مجمع الفصحاء ستایش بسیار از فرهاد و شیرین و غزلیات او بنظر میرسد. قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربارش ساخته است و صاحب مجمع الفصحاء بمناسبت مدایح وحشی گوید: «قصاید این شعرای متوسطین با قصاید متقدمین جلو و پایه ندارد» وحشی موفق نشد که مثنوی فرهاد و شیرین را پایان برساند و قرنهای بعد از او (در سنه ۱۲۶۵ / ۹ - ۱۸۴۸) وصال آن را خاتمه داد. دو مثنوی دیگر نیز دارد یکی خلد برین و دیگر ناظر و منظور هم چنین غزلیات و قطعات بسیار که منتخبی از آنها در مجمع الفصحاء و آتشکده (صفحه ۱۱۱ - ۱۲۰) مندرج است<sup>۲</sup> مربع ذیل که در هر دو تذکره مذکوره ضبط شده هم قشنگ است و هم تازگی دارد.

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید      داستان غم پنهانی من گوش کنید  
قصه بی سر و سامانی من گوش کنید      گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این قصه جانسوز نهفتن تا کی

سوختن سوختن این راز نگفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم      ساکن کوی بت عریده جوئی بودیم  
دین و دل باخته دیوانه روئی بودیم      بسته سلسله سلسله موئی بودیم

(۱) جلد دوم صفحه ۴-۵ مجمع الفصحاء (۲) رجوع شود به فهرست نسخ فارسی ری صفحه ۴-۶۶۳

کس در آن سلسه غیر از من و دل بند نبود  
 يك گرفتار از این جمله که هستند نبود  
 نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت      سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت  
 این همه مشتری و گرمی بازار نداشت      یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت  
 اول آنکس که خریدار شدش من بودم  
 باعث گرمی بازار شدش من بودم  
 عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او      داد رسوائی من شهرت زیبائی او  
 بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او      شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او  
 این زمان عاشق سر گشته فراوان دارد  
 کپی سرو برگ من بی سرو سامان دارد  
 چون چنین است پی کار دگر باشم به      مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به  
 عندلیب گل رخسار دگر باشم به      چند روزی پی دلدار دگر باشم به  
 نوگلی کو که شوم بلبل دستان سازش  
 سازم از تازه جوانان چمن ممتازش  
 گرچه ارجا و وحشی هوس روی تو رفت      و زدش آرزوی قامت دلجوی تو رفت  
 شد دل آزرده و آزرده دل از کوی تو رفت      بادل پرگله از ناخوشی روی تو رفت  
 حاش لله که وفای تو فراموش کنم  
 سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

### ۱۰ - محمود قاری یزدی وفات ۱۵۸۵/۹۹۳

#### ۱۱ - محتشم کاشانی وفات ۱۵۸۷-۸/۹۹۶

احوال محمود قاری یزدی که بشاعر البسه معروف است و دو  
 سال بعد از وحشی و سه سال پیش از محتشم و داع جهان  
 و محتشم کاشانی گفت . در جلد قبل از این کتاب<sup>۱</sup> بمناسبت ذکر دو نفر  
 شاعر هجاء و هزال موسوم به عبید زاکانسی و ابواسحق اطعمه شیرازی سبق

(۱) تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار من ۲۵۸ و ۳-۳۵۱ در آتشکده ، و  
 هفت اقلیم و مجمع الفصحاء اسمی از محمود نیست از زندگانی او چیزی نمیدانم و تاریخ وفات  
 او را هم باید مشکوک دانست

ذکر یافته است. و راجع به محتشم که شاعری مهمتر است در فصل گذشته به مناسبت اشعار مذهبی که شهرتش مبنی بر آن است بتفصیل سخن رانده شد<sup>۱</sup> از اشعار عاشقانه او و قصاید مدح شاه طهماسب نمونه های خوبی در آتشکده نقل گشته اما آن ابیات نه در علو مرتبه و نه در اختصاصات شخصی بیای مرانی که در مقتل امام حسین ع و سایر ائمه ع ساخته است نمیرسد<sup>۲</sup> از این مرانی بیشتر آنچه در مجمع الفصحاء هست نقل شد<sup>۳</sup>.

## ۱۲- عرفی شیرازی (متوفی بسال ۱۰۹۹۹-۱۰۵۹۰ و پیروان او)

عرفی شیرازی اگرچه در وطن خود کمتر از عثمانی و هند قدر و مقام دارد گمان میرود که از هر جهت مشهورترین و مردم پسندترین شعرای قرن خود باشد<sup>۴</sup> هر چند در شیراز تولد و تربیت یافت بیشتر ایام عمر خود را در هندوستان بسر برد و همانجا در سال ۱۰۹۹۹-۱۰۵۹۰ بسن ۳۶ سالگی بدرود جهان گفت پروایتی بمرض اسهال در گذشت و بقولی مسموم شد. عرفی یکی از سه شاعر معروف قرن خود است که شبلی نعمانی در شعر العجم<sup>۵</sup> راجع بآنها بحث کرده است. دو نفر دیگر یکی بابا فغانی همولایتی اوست که احوالش مرقوم افتاد دوم فیضی برادر ابوالفضل وزیر معروف اکبر که بعقیده شبلی دومین شاعری است که شعر فارسی را چنان نظم میکرده که با گفتار اهل ایران فرق گذاشته نمیشده است<sup>۶</sup>. بنابر قول عبدالقادر بداونی در زمان او عرفی و سنائی بیش از سایر شعرای ایران و هند شهرت داشتند. و نسخه خطی دیوان آنها در هر بازار و هر دکان کتابفروشی پیدامیشد در صورتیکه فیضی هر چند مبالغ کلی صرف کرده بود که اشعارش را بخط خوش تحریر و تذهیب کنند کمتر جستجو میکشت، گیب<sup>۷</sup> میگوید بعد از جامی دو نفر شاعر در ادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند.

(۱) بصفحات قبل رجوع کنید. (۲) در تذکره ابوطالب ۳ دیوان موسوم به صباه و شبابه و شبایه با و منسوب و تاریخ وفات او ۱۰۰۰ هجری است (مترجم) (۳) جلد دوم صفحه ۳۵-۳۸ (۴) رجوع شود بفرست کتب فارسی تألیف ربیوس ۶۶۷ (۵) جلد سوم صفحه ۸۲-۱۳۳ (۶) شاعر دیگر غیر از عرفی امیر خسرو دهلوی است (۷) تاریخ شاعران عثمانیان جلد اول صفحه ۵ و ۱۲۷ و ۱۲۹

اشتهار عرفی و فیضی یکی عرفی و دیگری فیضی اما بعدها صائب از آنها سبقت جست  
تازگی که در سبک او هست عبارتست از ایراد اصطلاحات جدید  
در هندوستان و عثمانی  
متعدد در لغات و مضامین شعری و خلع سلطنت ادبی از علم بدیع  
و بر تخت نشانیدن بیان بلند بجای آن<sup>۱</sup> ضیاء پاشا در قسمتی از  
مقدمه منظومی که بر کتاب خرابات نوشته نسبت بشعراى ایران اظهار نظر میکند و  
بعد از ستایش جامی راجع به عرفی و فیضی چنین گوید :

|                         |                           |
|-------------------------|---------------------------|
| فیضی ایله عرفی همعناندر | سر جمله آخر الزماندر      |
| فیضیده بلاغت و ظراوت    | عرفیده عذوبت و حلاوت      |
| فیضیده مواعظ آتشیندر    | عرفیده قصیده لر متیندر    |
| اما آرا نوره اولیت      | فیضیده قبالو رینه فضیلت   |
| فیضی معجم ایکن سراپا    | تفسیرینه نقطه قونماز اصلا |
| بولدی او یگانه فضیلت    | شاگردی یدی ایله شهادت     |

وفات فلاکت آمیز  
فیضی ۱۵۹۵/۱۰۰۴  
راجع بنکته اخیر هیچ دلیلی بدستم نیامد و این مسئله بانوعی  
که بداونی در کمال شغف<sup>۲</sup> وفات پررنج و فلاکت او را<sup>۳</sup>  
شرح میدهد متضاد است. هر چند ورم چهره و سیاه شدن  
لبانش که دشمن سخت او یعنی بداونی حکایت میکند طبعاً باعث این سوء ظن میشود  
که او را مسموم کرده باشند: همان نویسنده متعصب چندین ماده تاریخ بی ادبانه ذکر  
میکند که سنیان بیادگار وفات او که مردی سخت بیدین بوده است ساخته اند مثلاً:  
فیضی بیدین چو مرد سال وفاتش فصیح گفت: سگی از جهان رفته بحال قبیح  
ساده ترین ماده تاریخها این است «بود فیضی ملحدی» و «چه سگ پرستی مرد»  
و «قاعده الحاد شکست» تمام آنها سال ۱۰۰۴ مطابق (۱۵۹۵) را بدست میدهد  
بداونی گوید برای آنکه در نظر خلق اساس متزلزل مذهب خود را مستحکم سازد  
تفسیری بر قرآن نگاشت که تماماً از حروف بی نقطه بود و با کمال بیمهری میگوید که  
فیضی هنگام تحریر آن تفسیر مست بود و طهارت شرعی نداشته است.

(۱) تاریخ شاعری عثمانیان صفحه ۱۲۹ (۲) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۹۹-۳۱۰  
خاصه صفحه ۳۰۰ (۳) این واقعه در ۱۰۰۴ صفر (۱۵ اکتبر ۱۵۹۵) واقع شد به  
فهرست فارسی ربو رجوع شود ص ۴۵۰ که منابع عده را مشروحاً ذکر کرده است.

مؤلف مجمع الفصحاء<sup>۱</sup> راجع باین تفسیر که فقط شهرت آنرا شنیده بود گوید: «کلفتی بی حاصل کشیده» و نسبت باشعار او هم عقیده خوشی اظهار نمیدارد اما صاحب آتشکده با ملایمت و رأفت گوید: «اشعارش بد نیست» مفصلترین شرح ذیقیمی که از احوال او دیده ام در شعر العجم<sup>۲</sup> شبلی نعمانی است بتقلید نظامی خمسة ساخت که عنوان مثنویاتش چنین است: مرکزادوار - سلیمان و بلقیس - نل و دمن (که از همه مشهور تر است) - هفت کشور و اکبر نامه اما بعضی از آنها ناتمام مانده است. قصاید و غزلیات بسیار سروده و چندین ترجمه از زبان سانسکریت کرده است. از اشعاری که شبلی نقل کرده هیچیک مثل ابیات ذیل که راجع بمرک فرزند میسازد بنظر من تأثیر بخش و لطیف نیامد.

#### اشعار فیضی در وفات فرزند

ای روشنی دیده روشن چگونه      من بی تو تیره روز تو بی من چگونه  
ماتم سراسر خانه من در فراق تو      تو زیر خاک ساخته مسکن چگونه  
بر خار و خس که بستر و بالین خواب تست      ای یاسمین عذار سمن تن چگونه

فیضی مردی بود صاحب اطلاعات مختلفه و عاشق دلباخته کتاب کتابخانه فیضی در کتابخانه او چهار هزار و شصت نسخه خطی منتخب موجود بود که اغلب آنها بخط مؤلف یا استنساخ هائی بود که مدّة العمر بآن اشتغال داشت<sup>۳</sup> شخصی مهمان نواز و جوانمرد بود و از جمله اشخاصیکه مدتی از خوان نوالش بهره می یافت عرفی شیرازی است که اکنون بشرح حالش میبرداریم.

جمال الدین محمد عرفی ابن بدرالدین در شیراز تولد و تربیت یافت اما در ایام صبی بهندوستان هجرت کرد و چنانکه گفته شد

#### راجع بهرفی

از ملتزمین خدمت فیضی گشت اما بزودی باوی طرح جدال و خصومت افکند بداونی گوید<sup>۴</sup> یکروز عرفی بر فیضی وارد شد دید سگ کوچکی را نوازش میکند سؤال کرد مخدوم زاده را نام چیست گفت «عرفی» مشارالیه فوراً گفت «مبارک باشد» و قصدش بدر فیضی بود که شیخ مبارک نام داشته است.

(۱) جلد دوم صفحه ۲۶. بنا بر قول شبلی نعمانی (فصل مزبور صفحه ۶۵) تفسیر مزبور را نام سواطع الکلم بود. (۲) جلد سوم صفحه ۴۱-۸۱ (۳) شعر العجم جلد ۵۰ صفحه ۵۰ و منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۳۰۵ (۴) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۸۵

سپس عرفی طرف توجه حکیم ابوالفتح گیلانی<sup>۱</sup> شد و بوسیله او بخدمت مرد بزرگ و نجیب و حامی علم و ادب یعنی عبدالرحیم خان خان تخانان در آمد این لقب را مشارالیه بعد از پدرش بیرام خان که در سنه ۱۱۹۶۸-۱۵۶۰ کشته شد صاحب گردید. پس از آن عرفی با کبر شاه معرفی شد و در سال ۱۵۸۸-۹/۹۹۷ با وی بکشمیر سفر نمود. اخلاق تند عرفی با وجود بخت مساعد و طبع توانا غرور و کبر عرفی را از اشتها و قبول عامه مانع شد و دشمنان بسیار برایش تهیه دید رضاقلیخان مختصری از حالات او را ذکر میکند<sup>۲</sup> گوید سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست<sup>۳</sup> کسیکه بیت ذیل را میگوید البته انتقاد و سرزنش مردم را بسوی خود جلب میکند<sup>۴</sup>

نازش سعدی بمشت خاک شیر از ازجه بود      گر نمیدانست باشد مولد و ماوای من  
این مورد منحصری نیست که عرفی غرور و خود پسندی خود را ابراز داشته است زیرا که بهمین طریق مدعی برتری بر انوری و ابوالفرج و خاقانی و سایر شعرای بزرگ ایران گردیده است همین غرور و اخلاق ناپسندیده سبب شد که هموطنانش بچشم عنایت درو ننگردند زیرا که فی الحقیقه ایرانیان راضی نمیشوند نسبت به بزرگان ادب این قسم بی احترامیها بشود.

اما در عثمانی چنانکه گفتیم شهرت و نفوذ فوق العاده داشت همچنین در هند بقسمی که شبلی ۵۵ صفحه (۸۲-۱۳۴) از شعر المعجم خود را وقف احوال و اشعار او کرده یعنی کمی بیش از فیضی و خیلی زیاده تر از هریک از هفت شاعری که در جلد سوم کتاب مزبور مذکور شده اند. حتی خود شبلی هم موافقت دارد که عرو و کبر عرفی را از نظر مردم انداخته بود گویا خود شاعر هم از این اوضاع اطلاع داشت زیرا که در ایات ذیل<sup>۴</sup> از اظهار محبت دوستان منافق و ریاکاری که هنگام التزام بستر و حمله خطر ناک بمیادش آمده بودند شکایت نموده است.

من او فتاد در این حال و هوستان فصیح      بدور بالش و بستر ستاده چون منبر  
یکی بریش کشد دست و کج کند گردن      که روزگار وفا با که کرد جان پدر

(۱) ایضا منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۱۶۸ و فاتش در سال ۱۵۸۸-۹/۹۹۷ اتفاق افتاد (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۵-۲۴ (۳) شعر المعجم جلد سوم صفحه ۸۸ (۴) شعر المعجم جلد سوم صفحه ۹۲-۳

بجاه و مال فرومایه دل نباید بست  
 یکی بنری آواز و گفتگوی حزین  
 که جان من همرا این رهست و باید رفت  
 یکی بچرب زبانی سخن تراز شود  
 فراهم آی و پریشان مدار دل ز نهار  
 پس از نوشتن و تصحیح میکنم انشاء  
 چنانچه هستی فهرست دانش و فرهنگ  
 بنظم و شر در آورم و فرو ریزم  
 خدای عز وجل صحتم دهد بینی<sup>۲</sup>

کجاست دولت جمشید و نام اسکندر  
 کند شروع و کشد آستین بدیده تر  
 تمام راهروانیم و دهـر را کب بر  
 که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر<sup>۱</sup>  
 که نظم و شر تو من جمع میکنم یکسر  
 بمدعای تو دیباچه چو درج گهر  
 چنانچه هستی مجموعه صفات و هنر  
 اگر چه حضر کمال تو نیست حد بشر  
 که این مافقکن را چه آورم بر سر

کجایش کتب اجاره نمیدهد که مطالعات مفیده و کاملی را که شبلی از این شاعر نموده است معصلا نقل کنیم، نویسنده مشارالیه اشعار عرفی و دارای شش صفت می‌داند، زور کلام، تازگی و ابتکار لغات، تشبیهات و استعارات ظریفه، نسلسل مضامین غیر از رساله کم‌شهرتی در تصوف موسوم بنفسیه که بشتر نوشته تمام آثارش منظوم است و بنا بر قول شبلی عسارت است از دو مثنوی بتقلید مخزن الاسرار و شیرین و خسرو نظامی و دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که در ۱۵۸۸/۹۹۶ سه سال قبل از وفات جمع آوری نموده است. ماده تاریخ دیل سال جمع آمدن دیوان را معین میکند:<sup>۳</sup>

این طرفه نکات سحری و اعجازی  
 چون گشت مکمل برقم بردازی  
 مجموعه طراز قدس تاریخش یافت  
 اول دیوان عرفی شیرازی  
 یکی ارقصاید بسیار معروف عرفی در مناقبت علی ابن ابیطالب ع است ۱۸۱ بیت دارد در جلد اول خرابات صفحه ۱۶۹ - ۱۷۴ مندرج و مطلع آن چنین است.

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار  
 ندیده ام که فروشند بخت در بازار  
 عرفی جزء شعرای شیعه که احوالشان در مجالس المؤمنین ذکر شده نیست

(۱) گمان میکنم کلمات «انقلاب خبر» ماده تاریخ باشد از استقرار مرض مزبور در سال ۱۵۷۸/۹۸۶ طاری شد پس مول شبلی را که در (فصل مزبور صفحه ۹۲) این مرض را مرض مرگ، عرفی دانسته نمیتوان قبول کرد زیرا که وفات عرفی در سال ۱/۹۹۹ - ۱۵۹۰ اتفاق افتاده. (۲) شعر اخیر را شاعر با خود گفته است (۳) شعر المعجم جلد سوم صفحه ۹۵

رای سخت مستر راجع بعلماء و فقهاء و حکماء و شعراء ایرانی که معجذوب  
وین سنت سمیت دربار درخشان اکبر شده اند جلد سوم منتخب التواریخ بدوانی  
معدن و منبع اطلاعات است اما مثل همیشه گنجایش کتاب  
اجازه نمیدهد که از سرحد مملکت ایران قدمی فراتر بگذاریم. مستروین سنت در  
تاریخ اکبر شاه<sup>۱</sup> نسبت باین شعراء سختی و خشونت های ناشایسته کرده است:  
(ص ۶-۷۱۵)

«نظم بافان یا بقول خودشان شعراء بسیار بودند. ابوالفضل بما میگردد که هر  
چند اکبر بآنها توجه نمیکند اما علی الدوام هزاران شاعر در دربار حاضرند و خیلی  
از آنها دیوان (مجموعه قصاید ساختگی و غیرطبیعی و پرتصنع) یا مثنوی ترتیب داده اند  
سپس مؤلف آنها را نامبرده و ۵۹ نفر از اجله شعراء مقیم دربار را انتقاد میکند و  
۱۵ نفر را می شمرد که بدربار حاضر نشدند و از ایران<sup>۲</sup> مدایح مختلفه به پیشگاه  
اعلی حضرت می فرستاده اند. ابوالفضل بسیاری از آثار منتخبه ۵۹ نفر شاعر مزبور  
را ذکر میکند و من آن آثار را بلباس لفظ انگلیسی دیده و هیچ فکر لایق ذکر در  
آنها نیافته ام اگرچه منتخبات مذکور شامل صفحاتی از آثار برادرش فیضی ملک الشعراء  
هم هست که ابوالفضل آنها را «جواهر افکار» نامده است.»

مطالب گرانهای جلد سوم منتخب التواریخ بدوانی سراسر مخصوص احوال  
شعراء و فضایل دربار اکبر شاه است و حاوی ذکر ۳۸ نفر از  
کتاب بدوانی مشایخ ۴۹ نفر از فضلا و ۱۵ حکیم و طیب و قریب ۱۶۷ شاعر  
است اغلب این اشخاص اگر چه بفارسی چیز نوشته و حتی در ایران هم متولد شده اند  
در مملکت خودشان کسی اسمشان را هم نمیداند.

از جمله اشخاص عالیمقداری که تا اندازه مربوط بقرنی هستند که ما پایان  
آن رسیده ایم شیخ بهاء الدین عاملی - ملا محسن فیض کاشانی - میرداماد و میرابوالقاسم  
فندرسکی است که بیشتر شایسته خواهد بود اگر احوالشان در ضمن فقهاء و حکماء  
مذکور گردد.

(۱) کبرشاه خوانده مغول کبیر هند ۱۵۴۲ - ۱۶۰۵ (اکسفر د ۱۹۱۷) (۲) آیین  
کبری ترجمه ج. یوک من وح. س. جارت (چاپ کلکته ۱۸۷۳ - ۱۸۹۴ در سه جلد)  
جلد اول صفحه ۵۴۷ و ۶۱۱

## II از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ «۱۰۰۸-۱۱۱۱ ه‍.ق»

چهار نفر از هفت شاعری که شبلی در جلد سوم شعر المعجم مفصلاً احوالشان را درج کرده است در عصری بوده اند که فاصله میان دو تاریخ فوق است. نظیری (متوفی بسال ۱۰۲۱/۱۳- ۱۶۱۲) طالب عاملی (متوفی بسال ۷/۱۰۳۶- ۱۶۲۶) ابوطالب کلیم (متوفی بسال ۱۰۶۱/۱۶۵۱) و صائب (متوفی بسال ۸/۱۰۸۸- ۱۶۷۷)<sup>۱</sup> رضاقلی خان در ضمن بیان احوال بزرگان زمان سلاطین صفویه در پایان ملحقات روضة الصفای می‌خوانند هیچیک از این شعرا را نام نبرده و از این دوره فقط ظهوری (متوفی بسال ۱۰۲۴/۱۶۱۵) و شفائی [متوفی بسال ۱۰۳۷/۱۶۲۷] را ذکر میکند. شاعر دیگری که این دو صاحب تذکره او را از قلم انداخته اند اما در عثمانی معروف و عالیقدر است شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/۶- ۱۶۹۵ است بنابر قول کلب<sup>۲</sup> «اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمایی میکرد.» و در «حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت علاوه بر این هفت شاعر و باستثنای چهار پنج شاعر<sup>۳</sup> دیگر که در حکمت بیشتر دست داشته و جزء طبقه حکما مذکور خواهند شد مابذکر شش نفر ذیل اکتفا میکنیم و این شش تن مختصری از رقبای بیشمار خود معروفتر و محترم ترند سحابی استر آبادی (وفات ۱۰۱۰/۲- ۱۶۰۱) زلالی خونساری (وفات در حدود ۱۰۲۴- ۱۶۱۵) جلال اسیر (وفات ۱۰۴۹/۴۰- ۱۶۳۹) قدسی مشهدی (وفات ۷/۱۰۵۶- ۱۶۴۶) سلیم طهرانی (وفات ۱۰۵۷/۸- ۱۶۴۷) اهانی مازندرانی (وفات ۱۰۶۱/۱۶۵۱) هر چند بعقیده من این عبارت ربو: «بالانفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است»<sup>۴</sup> خالی از مبالغه نیست اما بدون شبهه اعظم شعرایی است که در قرن هیفدهم مسیحی طلوع کرده اند و بنظر من تنها کسی است که در این کتاب لایبق شرح مفصل است. برخلاف عقیده رضاقلی خان که گوید «باری در طریق شاعری طرزغریب داشته

(۱) سنوات دیگر هم برای تاریخ وفاتش معین شده است از جمله ۷۱۰۸۰-۱۶۶۹ رجوع شود به فهرست ربو ص ۶۹۳ (۲) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول ص ۱۳۰ همچنین رجوع کنید به جلد چهارم صفحه ۹۵. (۳) مقصود میرداماد - شیخ بهاءالدین - ابوالقاسم قنبر - کی محسن فیض - عبدالرزاق لاهیجی معروف بفیاض است. (۴) فهرست فارسی ۶۹۳

که اکنون پسندیده نیست \*

ذیلا شرح احوال هیفده شاعر مذکور را بترتیب تاریخ وفات درج مینمایم  
بارجوعات مختصری بکتاب و مدارك مختلفه تا هر کس طالب تفصیل باشد از روی  
علامات مندرجه بکتاب مفید رجوع نماید. منابع مزبوره باستثنای فهرست بسی نظیر  
ریو عبارتند از جلد سوم شعر العجم شبلی (بعلامت ش.)، آتشکده (بعلامت آک)  
هفت اقلیم که فقط نسخه خطی آن بدست می آید (بعلامت ۱۰۵)، روضة الجنات  
(ر. ج.)، روضة الصفا (ر. ص.)؛ مجمع الفصحاء (م. ف.)، ریاض العارفین (ر. ع.)،  
(۱) سحابی استرآبادی «متوفی بسال ۱۰۱۰-۲۱-۱۶۰۱»

ریو صفحه ۶۷۲ آ. ک. صفحه ۲-۱۴۱؛ ۱۰۵. در قسمت  
سحابی استرآبادی  
استرآباد، م. ف. جلد دوم صفحه ۲۱، ر. ع. صفحه ۶-۸۵  
چهل سال از عمر را در نجف مجاور بود و غیر از غزل رباعیات بسیار سروده است  
که گویند شش هزار از آن هنوز باقی است.

## (۲) نظیری نیشابوری (متوفی بسال ۱۰۲۱-۳-۱۶۱۲)

نظیری نیشابوری  
ریو صفحه ۸-۸۱۷، ش. جلد سوم صفحه ۶۳-۱۳۴  
آ. ک. صفحه ۳-۱۳۱، ۱۰۵. در قسمت نیشابور (شرح مفصل  
م. ف. جلد دوم صفحه ۹-۴۸؛ ر. ع. صفحه ۷-۲۳۶. سی سال اخیر عمر را در  
هند بسر برد مخصوصاً در احمد آباد کجرات و هم در این شهر وفات یافت. نظیری  
یکی از شعرای بسیاری است که در ظل توجیهات عبدالرحیم خان خانان مقضی المرام  
می زیست و در مقابل قصیده بمطلع ذیل خرج سفر مکه را از ممدوح خود دریافت  
کرد سنه ۱۰۰۲/۴-۱۵۹۳.

ز هنر بخود نگنجم چو بخرم می مفانی      بدرد لباس برتن چو بجوشم معانی  
همه عیش این جهانی بعنایت تو دیدم      چه عجب اگر بیابم بتو زاد آن جهانی  
در امور مذهبی تعصب داشت و برضد ابوالفضل که مردی ملحد بود اشعاری  
سروده و ایاتی در وصف تنباکو ساخته است که بعضی از آنها را شبلی نقل کرده  
است (صفحه ۱۳۴)

### ۳- زلالی خونساری متوفی بسال ۱۰۲۴ ر ۱۶۱۵

زلالی خونساری ریو صفحه ۸ - ۶۷۷، ۱، ۵، در قسمت خونسار « شرح حال مفصل »، مداح میر داماد بود و هفت مثنوی ساخت که یکی از آنها موسوم بمحمود و ایاز در سال ۱۰۰۱/۳ - ۱۵۹۲ شروع و در ۱۶۱۵/۱۰۲۴ کمی قبل از وفاتش خاتمه یافت این مثنوی از همه تألیفاتش معروف تر است. دو مثنوی دیگر که ریو نام میبرد یکی میخانه است و دیگر ذره و خورشید.

### ۴ - ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲۴ ر ۱۶۱۵

ظهوری ترشیزی ظهوری و پدرزنش ملك قمی که هم از شعراء است در شورش ظهوری ترشیزی که در دکن واقع گردید کشته شدند. ریو صفحه ۹ - ۶۷۸ آ، ك، صفحه ۷۰-۶۸: ر، ص، در آخر جلد هشتم چنانکه ریو میگوید ظهوری در ایران کمتر مشهور است و در هند بالعکس خیلی معروفیت دارد و او را از نویسندگان معتبر و خوش سلیقه میدانند « صاحب آ، ك، گوید بعقیده او ساقی نامه این شاعر بر خلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تعریفی ندارد.

### ۵ - بهاء الدین عاملی متوفی بسال ۱۰۳۰ ر ۷ - ۱۶۲۰

او را معمولاً شیخ بهائی می گویند مهارتش بیشتر در فقه و حکمت و ریاضیات بود اما دو مثنوی کوچک نان و حلوا و شیر و شکر از او باقی است در م، ف، جلد دوم صفحه ۱۰ - ۷ و ۸، ع: صفحه ۹ - ۴۵ منتخبی از هر دو مثنوی و چند غزل و رباعی مندرج است علاوه بر تألیفات ریاضی و نجومی بهترین کتب نثری او کشکول است که در بولاق چاپ سربی و در ایران چاپ سنگی شده است. مجتهد معروف ملا محمد تقی مجلسی «متوفی بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰-۱۶۵۹» از جمله شاگردان درجه اول اوست

### ۶ - طالب عاملی متوفی بسال ۱۰۳۶ ر ۷ - ۱۶۲۶

طالب عاملی ریو صفحه ۶۷۹، ش، جلد سوم ۱۸۸ - ۱۶۵، آ، ك، صفحه ۶ - ۱۵۵، در این کتاب مسطور است که طالب صاحب سبک شعری خاصی است که پس از وی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته اند، در اوائل عمر به هندوستان رفت و احترامش بجائی رسید که جهانگ-بر وی را ملك الشعراء

خویش گردانید<sup>۱</sup> ۱۶۱۹/۱۰۲۸ بهیچوجه خفص جناح نمیکرد و مدعی بود که قبل از بیست سالگی هفت علم<sup>۲</sup> را بخوبی آموخته است.

### کمالات ادعائی طالب

بیا بر دومین پایه اوج عشراتم وینک عدد فتم از آلف زیاد است  
برهنه سه و منطقی و هیئت و حکمت دستی است مرا کش ید بیضا ز عباد است  
وینجمله چوطی شدن نمکین علم حقیقت<sup>۳</sup> کاستاد علوم است بر این جمله مرا داد است  
در سلسله وصف خط این بسکه ز کلکم هر نقطه سویدای دل اهل سواد است  
بوشم نسب شعر چو دایم که تو دانی کاین پایه مرا تا من این سبع شدا داد است  
در رباعی ذیل که شبلی نقل کرده (ص ۱۶۸) بقصد سفر خود بجانب هندوستان  
اشاره نموده و بخت سیاه خود را در ایران گذارده است زیرا که هندو بهندوستان  
تحفه بردن کار خردمندان نیست.

طالب گل این چمن بستان بگذار بگذار که میشوی پریشان بگذار  
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند بخت سیه خویش بایران بگذار  
خواهری داشت از خود بزرگتر که صمیمانه باو علاقه مند بود  
بعد از هجران مدید خواهرش از ایران به آگره آمد تا از وی  
محبت طالب به خواهر خود  
دیدار کند و بهمین جهت طالب از امپراطور جهان گیر بوسیله

ابیات ذیل استجازه کرد<sup>۴</sup>

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| صاحباً ذره پرورا عرضی      | بزبان سخن ور است مرا      |
| پیر همشیره است غمخوارم     | که باو مهر مادر است مرا   |
| چارده سال بلکه بیش گذشت    | کز نظر دور منظر است مرا   |
| دور گشتم ز خدمتش بعراق     | وین گنه جرم منکر است مرا  |
| او نیاورد تساب دوری من     | که بمادر برابر است مرا    |
| آمد اینک با آگره و از شوقش | دل طپان چون کبوتر است مرا |
| میکند دل بسوی او آهنگ      | چه کنم شوق رهبر است مرا   |
| گر شود رخصت زیارت او       | بجسهائی برابر است مرا     |

(۱) این اشعار از کتاب شبلی ص ۱۶۶ نقل شده (۲) مقصود تصوف است بنا بر تعبیر شبلی (۳) شبلی فصل مزبور صفحه ۱۷۹ - ۱۸۰

اشعار عاشقانه در فارسی خیلی زیاد است اما چون ایاتی که از محبت عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کنند نسبتاً قلیل است این اشعار بنظر مهم و قابل ذکر آمد.

#### ۷ - شفائی متوفی در ۱۶۴۷/۱۰۴۸

شفائی در موزه بریتانیا بعلامت ( ورق ۸۷ و ۱۳۷۲ ) تصویری از این شاعر و سیزده بند او موجود است<sup>۱</sup> ( ورق ۱۳۴ - ۱۴۰ و ۱۲۵۶۰ Add ) رجوع کنید بفرست ریو صفحه ۸۷۶ و ۸۲۲ در نسخه عالم آرای عباسی که در دست دارم نه در ضمن احوال شعر او نه در ردیف طبای دربار شاه عباس شرحی را که ریو بآن اشاره میکند نمیتوانیم بیابیم اما راجع باو در . ف . ( جلد دوم صفحه ۲۱-۲۳ ) شرح مفصلی هست و در آ . ک . صفحه ۹ - ۱۶۸ همچنین . اسم او حکیم شرف الدین حسن و طبیب خاصه و ندیم شاه عباس اول بود رضاقلی خان گوید : « فضل حکیم و طبابت و طبابت او را شاعری محبوب داشته » علاوه بر غزلیات و هجویات یک مثنوی ازو باقی است موسوم بنمکدان حقیقت که بتقلید حدیقه الحقیقه حکیم سنائی سروده است

#### ۸ - میر محمد باقر داماد استر ابادی متوفی سال ۱۱۴۰/۱ - ۱۶۴۰

میر باقر داماد لقب داماد فی الحقیقه متعلق بپدر اوست که صهر مجتهد معروف شیخ علی بن عبدالعال العاملی بوده است. میر داماد که بتخلص اشراق شعر میگفت در فقه و حکمت بیش از شاعری شهرت داشت رجوع شود بفرست ریو صفحه ۸۳۵؛ ۴. ف جلد دوم صفحه ۷، ر . ع صفحه ۷-۱۶۶، آ . ک صفحه ۱۵۹، در روضات الجنات ( صفحه ۱۱۴-۱۱۶ ) و در عالم آرای عباسی که در سنه ۱۶۱۶/۱۰۲۵ یعنی در زمان حیات او نوشته شده شرح مفصلی ازوی مندرج است و در بیشتر علوم او را صاحب قدرت و مهارت شمرده اند مخصوصاً در حکمت و لغت و ریاضیات و طب و فقه و تفسیر و حدیث و دوازده تألیف از کتب نثری او مذکور است مشارالیه یکی از معلمین حکیم بزرگ ملاصدرا ی شیرازی بوده است .

#### ۹ - میر ابوالقاسم فندرسکی متوفی در حدود ۱۱۵۰/۱ - ۱۶۴۰

میر ابوالقاسم فندرسکی او نیز در حکمت بیشتر شهرت دارد تا در شاعری اما درم . ف . جلد دوم صفحه ۶-۷ و در ر . ع صفحه ۶-۱۶۵ و در آ . ک صفحه ۴ - ۱۴۳ و در فرست ریو صفحه ۸۱۵ و ۸۱۶ مذکور

(۱) بنظرم وجه نسبه آن بسیزده بلد آن است که دارای سیزده قسمت است

است در تمام تذکره ها یکی از قصاید او که باستقبال ناصر خسرو ساخته مندرج است و بنا بر این اگر بهترین نباشد از معروفترین آثار او هست . چند شعر اول آن چنین است .

چرخ با این اختران نغزو خوش و عناستی صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی  
صورت زیرین اگر بانرد بان معرفت بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی  
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری کر ابو نصرستی و کر بوعلی سیناستی  
ابوالقاسم فوق العاده نسبت بلباس ظاهر بی اعتنا بود مانند درویشان خرقه  
می پوشید و از صحبت اغنیاء و محترمین کناره میگرفت و با بی سر و پایان و بدناهان  
معاشرت میفرمود . روزی شاه عباس محض اینکه او را از این قبیل مصاحبت های پست  
ملامت نماید باو گفت : « میشنوم بعضی از علماء با اجامر و اوباش معاشرت و بیبازی های  
ناشایست آنها تماشا میکنند » میر ابوالقاسم فندرسکی جواب داد : « من همیشه در  
جمع آنان بوده ام و هیچیک از علمارا آنجا ندیده ام » سفری بهند رفت و در آنجا  
مطابق مندرجات دبستان<sup>۱</sup> تحت نفوذ یکی از شاگردان آذر کیوان واقع شد و افکار  
زردشتی و هندی یا بودائی در وی تأثیر کرد . چنانکه اظهار داشت که هرگز بطواف  
مکه نخواهم رفت زیرا که مستلزم قتل حیوان بیگناهی است هر چند رضاقلیخان مقام  
او را خیلی بالا برده است اما از شرح حال کوتاه آمده شاید باین جهت که چون بیشتر  
حکیم بوده است تا شاعر و بیشتر درویش بوده است تا فیلسوف بطور تحقیق او را جزء  
هیچیک از آن زمره ها محسوب نداشته و سزاوار دیده اند که از تذکره خاص هریک  
از آن طبقات او را حذف کنند .

از جمله شعرای کوچک این عهد اشخاص ذیل را باید شمرد : جلال اسیر (متوفی  
بسال ۱۰۴۹/۱۶۳۹) قدسی (متوفی بسال ۷/۱۰۵۶ - ۱۶۴۶) سلیم طهرانی (متوفی  
بسال ۸/۱۰۵۷ - ۱۶۴۷) ابوطالب کلیم و امانی مازندرانی که هر دو در سال ۱۰۶۱  
۱۶۵۱ وفات یافته اند ، محمد طاهر وحید (متوفی بسال ۹/۱۱۲۰ - ۱۷۰۸) و شوکت  
بخارائی (متوفی بسال ۶/۱۱۰۷ - ۱۶۹۵) غیر از صائب که در سال ۸/۱۰۸۸ - ۱۶۷۷  
وفات یافته بزرگترین این شعرا فقط شخص چهارم و ششم و آخرین است که مستحق  
شرح حال جدا گانه میباشد .

## ۱۰- ابوطالب کلیم متوفی بسال ۱۰۶۱ ر ۱۶۵۱

ابوطالب کلیم  
در همدان متولد شد اما وقتی که بهندوستان سفر کرد بیشتر  
در شیراز و کاشان بسر میبرد (و از این جهت غالباً وی را کاشانی  
گفته اند). رضاقلی خان در م. ف. جلد دوم صفحه ۲۸ شرح بسیار مختصری از او  
می‌نکارد. اما شبلی در شعرالمجم جلد سوم صفحه ۲۰۵-۲۳۰ مفصلاً احوال او را  
تحت بحث قرارداد داده است. در حدود ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ از وطن خود دیداری کرد پس  
از قریب دو سال اقامت بهندوستان بازگشت و بمقام ملك الشعرائی شاه جهان نائل  
شد. باین سلطان بکشمیر رفت و چنان فریفته هوای آن ملك گردید که تاوقت وفات  
آنجا را ترك نگفت. مردی با هوش و منزّه از حسد بود و از این رو رفقای شاعر وی  
قلماً او را دوست داشتند از جمله صائب و میر معصوم دوست مخصوص وی بودند و  
صائب در حق او گفته است.

بغیر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم  
دگر که ز اهل سخن مهربان یکدیگر گرد  
ابوطالب بمناسبت وفات ملك قمی شاعر ماده تاریخ ذیل را سروده است.  
ملك آن پادشاه ملك معنی  
که نامش سکه نقد سخن بود  
چنان آفاق گیر از ملك معنی  
که حد ملكش از قم نادر بود  
بجستم سال تاریخش ز ایام  
بگفتا او سر اهل سخن بود

اغلب شعرای ایرانی که در طلب ثروت یا معاش یومیّه بهندوستان میآمدند بنا  
بر قول شبلی<sup>۱</sup> جز بدی از آن مملکت نمی گفتند اما کلیم از آنجا قدردانی و احترام  
کرده گوید:<sup>۲</sup>

توان بهشت دوم گفتنش باین معنی  
که هر که رفت ازین بوستان پشیمان شد  
وقتی سلطان عثمانی نامه بشاه جهان امپراطور هند نوشته و متکبران او را  
ملامت کرد که چرا خود را شاه جهان نام نهاده و حال آنکه حکمران هند بیش  
نیست کلیم از جانب ممدوح خود جوابی نغز تهیه کرد و این شعر را ساخت.  
هند و جهان<sup>۳</sup> ز روی عدد هر دو چون یکیست شه را خطاب شاه جهان می‌رهن است

(۱) شعرالمجم جلد سوم صفحه ۲۰۹. (۲) از اغلب همولایتیهای خود بیشتر از آنجا  
بومی هند اطلاع حاصل نمود. رجوع شود بقصیده که شبلی نقل نموده (صفحه ۲۱۱) که پراست  
از کلمات هندی (۳) این دو کلمه هریک عدد ۵۹ است

شبلی از هنرمندی کلیم شرح مشبعی مینکارد و از اشعار او امثله بسیار انتخاب کرده است از جمله هنرهای او یکی مضمون آفرینی دیگر خیال بندی و دیگر مثالیه را دانسته است در صنعت اخیر که ارسال المثل خوانده میشود کلیم بسبك صائب معروف نزدیک شده است محض نمونه اشعار ذیل را ذکر میکنیم .

|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| روزگار اندر کمین بخت ماست            | دزد دایم در پی خوابیده است           |
| دل گمان دارد که پوشیده است از عشق را | شمع رافانوس پندارد که پنهان کرده است |
| از خاک بر گرفته دوران چونی سوار      | دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد        |
| از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر      | همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد   |
| سفله از قرب بزرگان نکند کسب شرف      | رشته پر قیمت از آمیزش گـوهر نشود     |
| دست هر کس را بسان سجه بوسیدم چه سود  | هیچکس نگشود آخر عقده کار مرا         |
| بامن آمیزش او الفت موجست و کنار      | دمبدم با من و پیوسته گریزان از من    |
| چو هست قدرت دست و دل توانگر نیست     | صدف گشاده کفست آن زمان که گوهر نیست  |

بیت اخیر خیلی شبیه است باین شعر صائب :

شکوفه با نمر هرگز نکرده جمع در یکجا محال است آنکه با هم نعمت و ندان شود پیدا  
دیگر از اشعار کلیم .

|                                                                                                   |                                           |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------|
| واصل ز حرف چون و چرا بسته است لب                                                                  | چون ره تمام گشت جرس بی زبان شود           |
| گر بقسمت قانعی بیش و کم دنیا یکیست                                                                | تشنه چون يك جرعه خواهد کوزه و دریایی کیست |
| ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم                                                                 | اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است        |
| رود رفت آنکه ز اسرار جهان آگه شد                                                                  | از دبستان برود هر که سبق روشن کرد         |
| غزل ذیل را که شبلی نقل کرده <sup>۱</sup> نمونه ذوق کلیم است و باد کر آن شرح حال او را خاتمه میدهم |                                           |
| پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت                                                                    | ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت              |
| وضع زمانه قابل دیدن دو باره نیست                                                                  | روپس نکرد هر که از این خاکدان گذشت        |
| از دست برد حسن تو بر لشکر بهار                                                                    | يك نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت           |
| طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی                                                                   | یا همتی که از سر عالم توان گذشت           |
| در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست <sup>۲</sup>                                                        | در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت          |

(۱) شعرا المعجم جلد سوم صفحه ۲۹۹ (۲) مرغ موهوم و افسانه که عربها عنقا و ایرانیان سیرغش مینامند غالباً باین عبارت از وی تعریف مینمایند «موهوم الاسم، مفقود الجسم»

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت  
 بدنامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم باتو بگویه چسان گذشت  
 يك روز صرف بستن دل شد باین و آن روزی دگر بکنند دل زین و آن گذشت  
 ۱۱- محمد طاهر وحید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰ ر ۹-۱۷۰۸)

وحید قزوینی گویند جاهد و زحمت کش بود نه شاعری بزرگ. رضاقلی  
 خان هدایت<sup>۲</sup> گوید «نود هزار بیت دیوانش در شهر از دیده  
 شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحظاتی  
 نداشت» چند بیت از بهترین اشعار او را نقل کرده و از جمله رباعی ذیل که دلالت بر  
 تشیع او دارد.

از مهر علی طینت هر کس که سرشت هر چند بود همیشه در دیر و کنشت  
 در دوزخ اگر در آورندش بمثل جاگ-رم نکرده می-برندش بیبهشت  
 گزارش عمده ایام حیات وحید را ریو<sup>۳</sup> ذکر کرده است منشی دوفر از  
 وزراء ایران بود که یکی بعد از دیگری بصدارت رسیدند میرزا تقی الدین محمد  
 و خلیفه سلطان. در ۱۰۵۵ ر ۶- ۱۶۴۵ مورخ رسمی شاه عباس دوم گردید و در  
 سنه ۱۱۰۱-۱۶۸۹ بوزارت رسید و هیجده سال بعد بکنج عزلت رخت کشید و در  
 حدود سنه ۱۱۲۰-۱۷۰۸ بدرود زندگانی گفت. ریو شرحی از پنج نسخه تاریخ  
 او میدهد یکی از آنها که تحت علامت (۲۹۴۰ or) ضبط شده تا سال دوم سلطنت  
 شاه یعنی ۴-۱۰۷۳ ر ۱۶۶۳ میرسد این که صاحب آتشکده گوید: «اگر خوف منصب  
 نبود از هیچکس تحسین نمیشود» شاید مقرون بصواب باشد بنا بر قول اته وحید از  
 دوستان صائب بوده است.

## ۱۲- شوکت<sup>۴</sup> بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷ ر ۶- ۱۶۹۵

هنوز هم در ایران مشهور نیست در مجمع الفصحاء ابدأ ذکرى از او دیده نمیشود و در  
 ریاض العارفین دو شعر او با مختصر شرح حالی ذکر شده و احوال عجیب وی را بنقل

(۱) تاریخ وفاتش بتحقیق معلوم نیست بتم فهرست فارسی ریو (صفحه ۴۰ و ۴۱) و  
 فهرست مجموعه نسخ فارسی ایندیا افس تالیف اته رجوع کنید. (۲) مجمع الفصحاء جلد  
 دوم ص ۵۰ (۳) فهرست فارسی صفحه ۱۸۹- ۱۹۰ و متمم آن در حاشیه ماقبل آخر ذکر  
 شد (۴) ریو فهرست نسخ فارسی صفحه ۶۹۸. اته فهرست فارسی ایندیا افس مجموعه ۲-۸۹۱

از شیخ محمد علی لاهیجی معروف بحزین که معاصر وی بوده چنین بیان میکند که در وسط زمستان سروپا برهنه نمود پاره‌ای بردوش افکنده بهر طرف میگشت سرش از برف پوشیده بود و بیقیدی را بجائی رسانیده که حتی برف را از روی سر خود پاک نمیکرد.

شوکت فقط از اینجهت قابل ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده و در ادبیات ترک نفوذی عظیم داشته است و گیب در تاریخ شاعری عثمانیان از این نفوذ مشاء الیه شرحهای مبالغه آمیز داده است.

### صائب تبریزی<sup>۲</sup> (متوفی بسال ۸۸۰-۱۶۷۷)

صائب تبریزی شبلی<sup>۳</sup> او را آخرین شاعر بزرگ ایران میدانند و در ابتکار معانی ویرا برتر از قآنی که معروفترین و بزرگترین شعرای جدید است میشمارد زیرا که بنابر رای او قآنی مقلد فرخی و منوچهری است و صائب دارای ابتکار است. از طرف دیگر رضاقلی خان<sup>۴</sup> میگوید «در شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست» بالجمله صائب نیز مثل عرفی یکی از گویندگانی است که هرچند در عثمانی و هند مورد توجه هستند در وطن خود قدر و مرتبه ندارند. اما من چند صفحه قبل عقیده شخصی خود را نسبت به نرمنندی و مقام صائب اظهار کرده ام.

بنابر مندرجات آتشکده<sup>۱</sup> میرزا محمد علی صائب در قریه عباس آباد نزدیک اصفهان متولد شد. پدر واقوامش سابقاً بامر شاه عباس از تبریز به قریه مزبور آمده بودند پس از تکمیل تحصیلات در پایتخت ایران در عتفوان جوانی شاید قبل از سال ۱۰۳۹ ر ۳۰-۱۶۲۹ بدهلی و سایر بلاد هند سفر کرد و طرف توجه ظفر خان و سایر نجبای هند گردید. پس از دو سال توقف در آن سرزمین پدرش هرچند پیری هفتاد ساله بود از پی پسر روان شد تا ویرا یافته بایران باز گرداند صائب

(۱) جلد اول صفحه ۱۳۰ جلد چهارم صفحه ۷-۹۶ و ۱۸۵ (۲) اگر چه در تبریز متولد شد اما در اصفهان تربیت و تعلیم یافت بنابر این غالباً او را اصفهانی میخوانند (۳) مؤلف در تاریخ وفات صائب مسامحه کرده و چند تاریخ مختلف ذکر نموده (مترجم) (۴) شمر العجم جلد سوم صفحه ۱۸۹ (۵) م.ف. جلد دوم صفحه ۲۴ (۶) چاپ بمبئی ۱۲۷۷-۱۸۶۰ صفحه ۳۰-۳۱

نیز محض اطاعت پدر از ممدوح خود ظفر خان بطریق ذیل رخصت خواست:<sup>۱</sup>

شش سال پیش رفت که از اصفهان بهند  
افتاده است توسن عزم مرا گذار  
هفتاد ساله والد پیر است بنده را  
کز تربیت بود بمنش حق بشمار  
آورده است جذبه گستاخ شوق من  
از اصفهان با گروه و لاهورش اشکبار  
زان پیشتر کز اگره بمعموره دکن  
آید عنان گسسته تر از سیل یقار  
این راه دور را ز سر شوق طی کند  
با قامت خمیده و با پیکر نزار  
دارم امید رخصتی از آستان تو  
ای آستان کعبه امید روزگار  
مقصود او ز آمدنش بردن منست  
لب را بحر فدر رخصت من کن گهر نثار  
با جبهه کشاده تر از آفتاب صبح  
دست دعا بیدرقه راه من بر آر<sup>۲</sup>

بعد از مراجعت باصفهان صائب در خدمت شاه عباس دوم احترام و مقام ارجمند یافت اما بدبختانه خاطر شاه سلیمان را که بعد از شاه عباس بتخت نشست رنجه کرد. خلاصه صائب بعد از طی عمری کم حادثه در سنه ۷۰/۱۰۸۰ - ۱۶۶۹ در اصفهان بدرود جهان گفت عبارت (صائب وفات یافت) تاریخ مرگ اوست<sup>۳</sup>

پسندیدن صائب شعر  
از جمله امتیازات صائب که شبلی نقل میکند یکی اینست  
همکاران هندی خود را که از شعرای هندی بسیار تکریم می کرده و اشعار آنها را  
خیلی دوست داشته است و این حالتی است که در میان شعرای  
ایران کمتر دیده میشود شبلی ۱۳ بیت ذکر میکند که صائب از گویندگان ذیل  
پسندیده و تضمین نموده است: فیضی - ملک - طالب آملی - نوائی - اوحدی - شوقی  
- فتحی - شاپور - مطیع - اوجی - ادهم - حاذق - راقم. در ابیات ذیل صائب اشخاصی را  
ملامت کرده است که از گفتار یکدیگر عیبجویی و ابراز رقابت میکنند.

خوش آن گروه که هست بیان یکدیگرند  
ز جوش فکر می ارغوان یکدیگرند  
نمیزند بسنگ شکسته گوهر هم  
بی رواج متاع دکان یکدیگرند  
زند بر سرهم گسل ز مصرع رنگین  
ز فکر تازه گل بوستان یکدیگرند  
سخن تراش چو گردند تیغ الماسند  
زند چو طبع بکنند فسان یکدیگرند  
بغیر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم  
دگر که ز اهل سخن مهربان یکدیگرند

(۱) شعر المعجم شبلی جلد سوم صفحه ۱۹۴ (۲) شبلی گوید اگر این اشعار در سنه ۱۶۳۱-۲/۱۰۴۱ یا در حدود آن سال سروده شده باشد لازم میاید که صائب در حوالی سال ۱۶۲۵-۶/۱۰۳۵ بهند آمده باشد (۳) اما مجموع این کلمات عدد ۱۰۸۱ است نه ۱۰۸۰

صائب گفتار حافظ را بی اندازه گرامی میداشت و از دو استاد خود رکنسا و شغالی نیز به یار تمجید میکرد. نسبت بشخص اخیر گوید :

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب کنون که نبض شناس سخن شغالی نیست  
صائب نظیری را در شعر نه تنها بر خود ترجیح میداد بلکه از عرفی هم بالاتر میدانست شبلی گوید : « تا اینجا حرفی نیست اما وقتی که صائب بمتابعت ذوق عامه و انعکاس شهرت ظهوری و جلال اسیر . . . را نیز مدح میگوید دیگر نمیتوان تحمل نمود - این اولین قدمی است که صائب در بدذوقی برداشته و راه را برای دیگران گشوده است . قسمیکه بعدها مردم در مقابل گفتار ناصر علی ویدل و شوکت بخاری نیز سر تعظیم فرود آوردند . . . » بنای ظلم در جهان اول اندک بوده است و هر که آمد بر او مزید کرد تا بدین غایت رسید<sup>۱</sup>

اگر چه صائب در تمام شعب شاعری طبع آزمایی کرد اما استادیش در غزل سرایی بود در بدیهه گوئی نیز مهارت داشت. یکی از شاگردانش روزی این مصراع بیمعنی را سرود

از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن

و صائب فوراً این مصراع را ساخت که شعر درست و بامعنی شد

حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن

وقت دیگر یکی از رفقای صائب مصراع بیمعنی ذیل را ساخت و ظاهراً استاد

را بگفتن مصرع دوم و معنی بخشیدن بآن دعوت نمود .

دویدن رفتن استادن نشستن خفتن و مردن

صائب مرتجلاً نیم شعر ذیل را گفته و پیش از مصراع فوق قرار داد .

بقدر هر سکون راحت بود بنگر تفاوت را

صائب بدقت تمام در آثار گذشتگان مطالعه میکرد . خواه متقدمین و خواه

شعرای متوفای همان عصر . و جنگی از بهترین اشعار پیشینیان جمع آورد که بنا بر

قول شبلی<sup>۲</sup> نسخه آن در حیدرآباد دکن موجود است و ظاهراً والده داغستانی و سایر

تذکره نویسان از مندرجات آن استفاده کرده اند . شبلی صائب را بابو تمام تشبیه

میکند که او نیز جنگی بزرگ از گفتار شعرای عرب جمع آورده و حماسه نام نهاده است

(۱) از گلستان سعدی نقل شده از حکایت نو شیروان که صیدی کباب میکرد و نک

خواست (باب اول) (۲) صفحه ۲۰۱ از جلد مذکور .

و گوید پایه ذوق او بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم و معین میشود تا از ایبانی که خود سروده است .

چند شعر منتخب از  
صائب  
فردهای ذیل از اشعاری است که چندین سال<sup>۱</sup> قبل از کتاب خرابات استخراج کرده و در دفتر ی یادداشت کرده ام آن زمان که من در زبان فارسی مبتدی بودم از این ابیات بسیار خوشم آمد و اکنون نیز بنظرم خیلی دلپذیر میآیند و امیدوارم بعضی از آنها خوانندگان کتاب مرا نیز پسند گردد .

|                                      |                                          |
|--------------------------------------|------------------------------------------|
| چو شد زهر عادت مضرت نبخشد            | بمرگ آشنا کن بتدریج جان را               |
| ریشه نخل کهن سال از جوان افزونتر است | بیشتر دلبستگی باشد بدنیای پیر را         |
| هر سری دارد در این بازار سودائی دگر  | هر کسی بندد بـ آئین دگر دستار را         |
| نمیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل | که خضر از اب حیوان تشنه باز آرد سکنند را |
| سبحه بر کف توبه برب دل پراز شوق گناه | معصیت را خنده میآید ز استغفار ما         |
| مقام گوهر شهوار در گنجینه می باید    | بیاض از سینه باید ساخت شعر انتخاب را     |
| گفتگوی کفر و دین آخر بیکجایمیکشد     | خواب یک خوابست اما مختلف تعبیرها         |
| از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد      | پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را     |
| چاره ناخوشی وضع جهان بیخبری است      | اوست بیدار که در خواب گرانست اینجا       |
| شکوفه بانمر هرگز نگرود جمع در یکجا   | محالست آنکه باهم نعمت و دندان شود پیدا   |
| ده در شود گشاده اگر بسته شد دری      | انگشت ترجمان زبان است لال را             |
| ساده لوحان زود میگیرند رنگ همنشین    | صحبت طوطی سخنور میکند آئینه را           |
| گردش اقبال دارد لغزش ادبارها         | یکدو خطوه باز رفتن پرده و تاب را         |
| موج از حقیقت گهر بحر غافل است        | حادث چگونه درك نماید قدیم را             |
| معیار دوستان دغل روز حاجت است        | قرضی برسم تجربه از دوستان طلب            |
| در هیان اهل دنیا مردم دانا غریب      | همچو انگشت شهادت در کف ترسا غریب         |
| چه سود از آنکه کتبخانه جهان از تست   | نه علم هر چه عمل میکنی همان از تست       |
| هستی دنیای فانی انتظار مردن است      | ترك هستی ز انتظار نیستی وارستن است       |
| ترا ز جان غم مال این عزیز بیشتر است  | علاقه تو بدستگاه بیشتر ز سر است          |

وہی ہے جو کہ ہرگز نہیں ہوتا۔

[illegible]

خط صائب تهریزی

زنده از دریاست ماهی وز دریا غافل است  
صبح نزد یکست در فکر شب تار خود است  
غنچه دلتنگ بیاغ آمد و خندان برخاست  
نمی شوند بآمد شد خبر محتاج  
خواب در وقت سحر گاه گران میگردد  
که از غواص در دریا نفس بیرون نمی آید  
يك كف خاك در این میکده ضایع نشود  
همیشه آتش سوزنده اشتها دارد  
وقت زوال سایه دولت بمن رسید  
در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید  
لب بدن دان میزنم اکنون که دندانم نماند  
شاخ نازك بشکند چون بیشتر بار آورد  
اگر عاقل تومی دیوانه در عالم نیباشد  
که روی مردم عالم دوباره باید دید  
نقل کردن باشد از زندان بزندان دگر  
بهر چه دسترست نیست دل از آن بردار  
در قید خود مباحث و بقید فرنگ باش  
تاحشر در شکنجه این کفش تنگ باش  
قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش  
من که در آتش پرستی امت پروانه ام  
در اشك خود نشیند بسیار تا بگردن  
میخورند افسوس در ایام ما بر ماندگان  
یا نباید خانه در صحرای امکان ساختن  
دستی است برون آمده بهر طلب تو  
شیری که خورده بودم در روزگار طفلی  
کی ز آغوش پدر یوسف بزندان آمدی  
III مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۱۱-۱۲۱۵ هـ ق)

با کمال قرب از جانان دل ما غافل است  
گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست  
رفتن از عالم پر شور به از آمدن است  
اگر میان دو دل هست دوستی بقرار  
آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد  
خموشی حجت ناطق بود در بای گوهر را  
یاسبو یا خم می یا قدح باده کنند  
حریص را نکند نعمت دو عالم سیر  
پیرانه سر همای سعادت بمن رسید  
شد مهربان سپهر بمن آخر حیات  
از پشیمانی سخن در عهد یوری میزنم  
میشود غارتگر جان چو کمان افتد زیاد  
اگر معنون منم پس کیست در روی زمین عاقل  
مرا بروز قیامت غمی که هست این است  
لامکانی شو که تبدیل مکان آب و گل  
نگویمت که دل از حاصل جهان بردار  
انجام بت پرست بود به ز خود پرست  
گر پشت پا بعالم صورت نمی زنی  
درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است  
گر سجود گل کنم بر سنت بلبل خطاست  
چون شمع هر که افراشت گردن با فسر زور  
یش از این بر رفتگان افسوس میخورند خلق  
یا ز سیلاب حوادث رو نباید تافتن  
هر لوح مزاری ز فراموش کده خاک  
شد از فشار گردون موی سفید و سر زرد  
دروطن گرمیشدی هر کس با سانی عزیز

فقر قرن هیجدهم

از لحاظ ادبیات گویا این قرن فقیر ترین قرنهای تاریخ ایران  
باشد زیرا تا آنجائیکه من اطلاع دارم شعر قابل ذکرى که

از آن یادگار مانده است فقط ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است که چند صفحه بعد از آن سخن خواهیم راند.

دو مجموعه مهم که در این زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست است آن عصر تالیف شده است که مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمد های ناگواری بوده اند که هنگام سلطه افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است.

این دو مصنف شرح های نسبتاً روشن و مفصلی از عهد مضطرب و مغشوش خود داده اند مصنفین مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۱۰۳ ر ۱۶۹۲ تاریخ وفات ۱۱۸۰ ر ۱۷۶۶) دیگر لطف علی بیگ متخلص بآذر ۱۱۲۳ ر ۱۷۱۱ و تاریخ وفاتش ۱۱۹۵ ر ۱۷۸۱) هر دو شاعر بوده اند مخصوصاً شیخ علی حزین که شعر بسیار دارد و سه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطه نظر ما نشر آنها خیلی بیش از شعرشان قیمت دارد.

شیخ علی حزین  
بیشتر شهرتش بواسطه کتاب تاریخ احوال اوست که در سال ۱۱۵۴ ر ۲ - ۱۷۴۱ در هند تالیف نموده است یعنی بیست و دو سال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید متن فارسی و ترجمه انگلیسی این کتاب را ف. س. بلفور در ۱۸۳۰ - انتشار داده خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند. شیخ علی حزین بنابر قول خودش در دوشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۱۰۳ (۱۹ جانوری ۱۶۹۲) در اصفهان متولد شد و بهیچده پشت نسبش مستیماً به شیخ زاهد گیلانی که احوال او را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می پیوندد خانواده او در گیلان و آستارا و بعد در لاهیجان مقام داشته است تا اینکه شیخ ابوطالب پدرش در سن بیست سالگی برای ادامه تحصیلات باصفهان آمد و در آنجا متاهل و مقیم شد. مشارالیه در شصت و نه سالگی وفات یافت (۱۷۱۵/۱۱۲۷) و سه پسر بجای گذاشت که بر فقدان او نوحه کنند<sup>۱</sup> شیخ علی حزین ارشد اولاد او بود. از اخلاق و هنرهای پدر بسیار تعریف میکند و چند بیت از مرثیه را که در وفات پدر ساخته است نقل مینماید و گوید از جمله نصایح و وصایائی که پدرم کرد عبارت ذیل است<sup>۲</sup> اگر ترا ممکن شد در اصفهان

(۱) پسر چهارم در طفولیت مرد - مادرشان دو سال بعد از پدر در حیات بود (۲) چاپ بلفور صفحه ۱۶ و ترجمه صفحه ۱۴

دیگر توقف ممکن شاید یکنفر از دودمان ما باقی ماند. « مولف گوید. » در آن وقت معنی این قسمت از خطاب او را درک ننمودم و فقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش و خرابی اصفهان واقع شد »

تذکره شیخ علی حزین چون تذکره شیخ علی حزین را خوانندگان انگلیسی میتوانند مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلاً راجع بآن بحثی کرده یا آنرا در این کتاب تجزیه نمایم. و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب در آن است که صورت حوادث زمان مؤلف را نمایش میدهد و چند نکته ادبی را نیز از آن استخراج کنیم. در ۱۱۳۵/۳-۱۷۲۲ شروع کرد بجمع آوری مجموعه ادبی که مظاهراً خیلی شباهت دارد بکشکول شیخ بهاء الدین عاملی اسم این مجموعه مرآة العمر نهاد<sup>۱</sup> اما چند ماه بعد این نسخه و سایر کتب کتابخانه او در موقع غارت اصفهان بدست افغانها از بین رفت در همین اوقات با کمی زودتر علاوه بر چند تفسیر و حواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دومین دیوان شعر خود را جمع کرده انتشار داد و قدری بعد از این تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود.<sup>۲</sup>

هجوم افغان و مصائب وارده بر ایران خاصه بر اصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تا مدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید: «<sup>۳</sup> القصه در اواخر ایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد و هر دو برادر و جده و جمعی از اهل خانه در گذشتند و آن منزل خالی شده منحصر بدو سه کس خادمه عاجزه گشت تا آنکه بیماری من روی بانحطاط نهاد. » بعد از قدری بهبودی در اوائل محرم ۱۱۳۵ (اکتبر ۱۷۲۲) از اصفهان گریخت و این چند روز قبل از تسلیم اصفهان و ورود افغانها بیایستخت ایران بود. در مدت ده سالیکه بعد از این واقعه گذشت شیخ علی حزین در بلاد ایران روزگار باسرگردانی میگذراند قاطبیکه دیده یادر آن مقام کرده است خرم آباد و لرستان و همدان و نهاوند و دزفول و شوشتر است از اینجا از راه بصره دفعه ای بمکه سفر کرد و هنگام مراجعت بیمن رفت، همچنین کرمانشاه و بغداد و عتبات و مشهد و کردستان و آذربایجان و گیلان و طهران. از این شهر مجدداً باصفهان بازگشت بنابر قول خودش « آن شهر

(۱) رجوع شود بصفحه ۲-۹۳ ترجمه بلفور که از این پس بآن اشاره خواهیم نمود نسخه خطی از این کتاب در موزه بریتانیا است رجوع بفهرست نسخ فارسی ریو صفحه ۳۸۳ که دو کتاب دیگر از تألیفات علی حزین ذکر شده است یکی راجع بشراب و اوزان و دیگری راجع به حیوانات شکاری (۲) ترجمه بلفور صفحه ۱۰۶ و ۱۱۱ دیده شود راجع بدیوان چهارم که چندی بعد منتشر شد رجوع شود بصفحه ۱۷۶ (۳) ابشأ صفحه ۱۲۸

معظم را با وجود بودن پادشاه<sup>۱</sup> بغایت خراب دیدم و از آن همه مردم و دوستان کمتر کسی باقی مانده بود. همچنین راجع به شیراز که شش ماه بعد گذارش بآنجا افتاد گوید: «و از آن همه دوستان من<sup>۲</sup> کسی بر جان بود جماعتی از اولاد منسوبان آنها را بریشان حال و بی سرانجام یافتیم» از شیراز بطریق لارعاظم بندر عباس شد باین مقصود که از آنجا در يك كشتی فرنگی خود را به حجاز برساند «چون سفاین و جهازات آنها بغایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و در دریا نیز بلدترو از هر قوم ماهر ترند»<sup>۳</sup> اما بعلت مرض و فقر از اجرای منظور خود باز ماند زیرا که املاك موروثی او در کیلان از دست رفته و مالیاتها و عوارض هنگفت و طاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود. دفعه دیگر در يك كشتی هلندی سوار شده خود را بمسقط رسانید اما این محل را بقدری کثیف و بد آب و هوا یافت که بعد از دو ماه باز به بندر عباس مراجعت نمود. سپس بکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت خراب را بسبب شورش جماعت بلوچ و حوادث<sup>۴</sup> دیگر چنان مختل دید که بزودی به بندر عباس برگشت و انتظار فرصت کشید که بار دیگر خود را بیفداد رساند.

تشریف شد بدشیش علی  
حزین از هندی  
چون بواسطه اعمالی که نادرشاه برضد ترکها انجام میداد و جنگهاییکه پیش می آمد این نقشه را قابل اجرا ندید و در خود توانائی این را نیافت که باز هم شاهد خرابی و مصائب وطن باشد در ۱۰ رمضان ۱۱۴۶ (۱۴ فوریه ۱۷۳۴) بعزم هندوستان هر کشتی نشست و بر خلاف تنفری که از این مملکت داشت ۴۵ سال بقیه عمر را مقدر بود آنجا بسر برد خود او گوید: من این مدت اقامت را در این مملکت از زندگانی محسوب نداشته همانا آغاز رسیدن بسواحل این ملک انجام عمر و حیات بود<sup>۵</sup> کمی بعد گوید «و اصلاً طبع را ملایمت و طاقت بر تحمل اوضاع و اطوار اشخاص این دیار نبود» و چند سطر بعد مینویسد «دیدن این مملکت زیاده بر همان مقدار بغایت مکرره و پیوسته امیدوار نجات بوده عوارض احوال ایران بر خاطر گوارا شد و همت مصروف بمعادوت بود»<sup>۶</sup> اگر چه بدبختانه بآرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیه عمر

(۱) ترجمه بلفور صفحه ۲۰۵ یعنی بعد از رانده شدن افغانها بتوسط نادرشاه (۲) ایضا ص ۲۰۷ (۳) ترجمه بلفور صفحه ۲۱۵ دیده شد (۴) ایضا صفحه ۲۴۰ (۵) ایضا صفحه ۲۵۳ (۶) ترجمه بلفور صفحه ۲۵۵

دراز را در این «دیار کدورت آثار شنت اطوار»<sup>۱</sup> که «به قبايح و فضايح احوال و اوصاف متصف است»<sup>۲</sup> بسر ببرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بیپوجه در تذکره ذکر نمی نمود مگر در موقعیکه مربوط بوقایع مهمه تاریخی باشد از قبیل لشکر کشی نادر شاه و قتل عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد. باین ترتیب هر چند تذکره اود در آخر سال ۱۱۵۴<sup>۳</sup> هجری مطابق آغاز سنه ۱۷۴۲ میلادی تحریر شده است مندرجانش بیشتر مربوط بسوانح عمری مولف قبل از حرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش از تاریخ تحریر تذکره شرح حال علما و ادبای معاصر (که غالباً در اوان محاصره اصفهان در ۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته) و مؤلف با آنها آشنایی داشت یکی از امتیازات و اختصاصات مهمه این کتاب دلپذیر است.

یازده سال بعد [۱۷۵۲/۱۱۶۵] تذکره از احوال یکصد نفر تذکره معاصرین تقریباً از شعرای معاصر خود ترتیب داد و آن را بتذکره المعاصرین تألیف شیخ علی حزین موسوم کرد. این تذکره در جزء کلیاتش در لکنه پور بسال ۱۲۰۳

۱۸۷۶ چاپ شده و نسخه خطی آن در موزه بریتانیای کبیر و جاهای دیگر بدست می آید.

تذکره دیگر از شعرای این عهد که بیش از تذکره حزین لطیفی یک آذر راجع است قسمت اخیر آن تشکده لطفعلی بیگ آذر است بیشتر تولد ۱۷۱۱/۱۱۴۳ وفات ۱۷۸۱/۱۱۹۵ این کتاب راجع است باحوال شعرانی که قبل از مؤلف

میزبسته اند و بترتیب اسامی بلاد از روی حروف تهجی منظم شده اند علاوه بر شهرهای ایران ولایت توران و هندوستان نیز مذکور شده است.

بعد از این قسمت شرح حال ۶۰ نفر از شعرای معاصر مؤلف ذکر شده است و در مقدمه آن شمه از تاریخ پنجاه ساله اغتشاش و بدبختی ایران از حمله افغان تا موقعی که امنیت و انتظام در ایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرار داشت<sup>۴</sup> مؤلف اقرار میکند که در این عهد قحطی شعرا و ادب است و علت آن را فلاکت و تزلزل اوضاع مردم دانسته و گوید «تفریق بال و اختلال حال بعدی است که کسی را حال خواندن شعر نیست تا بگفتن چه رسد»

(۱) ترجمه بلغور صفحه ۲۵۶ (۲) ایضاً صفحه ۲۶۱ (۳) ایضاً صفحه ۲۵۷ (۴) رجوع شود به فهرست فارسی ربو صفحه ۳۷۲ و فهرست اسپرنگر صفحات ۱۴۱/۱۳۵ که مندرجات کتاب مفصلاً شرح داده شده است. دوست عزیزم پرفور محمد شفیع معلم مدرسه شرقیه لاهور

راجع باغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصلترین شرح مربوط است بگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی که در ۱۱۵۵ - ۱۷۴۲ درنود سالگی بدروود زندگانی گفته است<sup>۱</sup> و ملا حسین رفیق اصفهانی و سید محمد شعله اصفهانی سید محمد تفرشی و میرزا جعفر صافی اصفهانی و جوانی که ازرقای مؤلف است موسوم بسلیمان که متخلص صباحی بوده، و بیش از ۱۳ صفحه از آتشکده منحصر باشعار اوست و میرزا محمد علی صبح اصفهانی و آقا تقی صهبای قمی و سید عبدالقای طیب که پدرش میرزا محمد رحیم نام از اطباء دربار شاه سلطانحسین بوده و خودش از اطباء دربار نادرشاه و طوفان هزارجریبی که مؤلف وفات او را در ماده تاریخی ذکر کرده است دیگر آقا محمد عاشق اصفهانی (سنه ۸/۱۱۸۱ - ۱۷۶۷) که مؤلف هشت صفحه را باو تخصیص داده است و برادر جوان مؤلف موسوم باسحق بیك که عنری تخلص داشته و در ۲/۱۱۸۵ - ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخی وفات اوست: «بادا در بهشت جاودان اسحق بیك»

سایر شعرائی که نام میبرد از اینقرارند محمد علی بیك پسر ابدال بیك که جد او نقاش فرنگی بود و بدین اسلام مشرف شد. سید محمد حسین غالب که چهارده سال از ایام جوانی را درهند بسربرد و دختر نواب سرافرازخان را بهباله نکاح در آورد. میرسید علی مشتاق اصفهانی. سید محمد صادق برادرزاده میرزا محمدرحیم طیب درباری سابق الذکر که چند مثنوی بمضامین کهنه مندرس ازقیل لیلی و مجنون و خسرو شیرین و واهق و عذراء ساخته و تاریخ دودمان زندیه را مشغول<sup>۲</sup> تألیف بوده است میرزا نصیرپسر میرزا عبدالله طیب (متوفی ۱۷۷۸/۱۱۹۲) و سید احمد هاتف که مهمترین شعرای مذکور است و بعد از این از حال او شمه خواهیم نگاشت.

لطفعلی بیك آذر آتشکده را با شرح حال خود ختم میکند مطابق نگارش

در سپتامبر ۱۸۹۳ نسخه از کلیات شیخ علی حزین چاپ کان پور (۱۸۹۳) برای اینجانب فرستاد کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است و این تذکره از صفحه ۹۳۱ تا ۱۰۲۵ را فرا گرفته است عده که در آن مذکور شده اند ۹۶ نفرند و از آنها فقط چهار نفر شاعر هستند که حتی اسشان را نشنیده ام از اینقرار طاهر قزوینی و شوکت بخاری و شفیعی اثر شیرازی و لطفعلی بیك شامی. (۱) در آتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱۶۶ ذکر شده است «مترجم» (۲) «بادشاه بی نظیر جوانبخت ابوالنصر سلطان کریم»

خودش در ۲۰ ربیع الاول ۱۱۲۳<sup>۱</sup> (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمر را در قم بسربرد زیرا که خانواده اش از بیم افغانها بشهر مزبور مهاجرت کرده بودند. در اول جلوس نادری پدرش بحکومت لارو سواحل بحر فارس منصوب و در شیراز مقیم شد. دوسال بعد وفات یافت بعد از مرگ پدر باتفاق عمویش حاجی محمد بیك<sup>۲</sup> بمکه تشریف حاصل کرد و پس از طواف خانه خدا و عتبات بایران مراجعت نمود و هنگام مراجعت لشکر نادر از هندوستان در مشهد اقامت داشت. بعد از آنکه با سپاه نادر بمازندران<sup>۳</sup> رفت باصفهان مراجعت نمود و پس از قتل نادر شاه تا مدتی در خدمت علیشاه - ابراهیم شاه - شاه اسمعیل و شاه سلیمان مشغول بود و چنان مینماید که از این تاریخ ببعد گوشه ای گرفت و از معاشرت خلق احتراز کرد و بر حسب تعلیم میرسید علی مشتاق اوقات را بنظم شعر صرف نمود. در آخر آتشکده عده کثیری از اشعار یوسف زلیخای او مندرج است.<sup>۴</sup>

اگرچه سید احمد هاتف اصفهانی معاصر و دوست لطفعلی بیك آذر بوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالغه آمیزی از او دیده میشود زیرا که مینویسد: «در فن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر و تالی انوری و ظهیر است» تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما از تمام آنها فقط ترجیع بند دلپذیر معروف او را اختیار میکنیم که بواسطه آن نامش جاودان مانده است.

### بند اول

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| ای فدای تو هم دل و هم جان | وی نثار رخت هم این و هم آن |
| دل فدای تو چون توئی دلبر  | جان نثار تو چون توئی جانان |
| دل رهندن ز دست تو مشکل    | جانب فشاندن پیلای تو آسان  |
| راه وصل تو راه پیر آسب    | درد عشق تو درد بیدرماف     |

(۱) در آتشکده خطی اینجانب صبح شنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۳۴ (۲) در آتشکده خطی من محمود بیك نوشته شده «مترجم» (۳) «باتفاق اردو از راه مازندران بهشت نشان حرکت و به آذر بایجان رفته از آنجا عزیت عراق کرد» آتشکده خطی «مترجم»  
 (۴) آتشکده چاپ بیبی مورخه ۱۲۷۷/۱۸۶۰ در دست اینجانب بوده است در این چاپ سه عیب هست عدد صفحات در صفحه ۱۸۹ قطع میشود. تواریخ غالباً حذف شده و عبارات متن نیز خیلی مشکوک و ناصحیح است. «مؤلف»

بندگانیم جان و دل در کف  
 گر سر صلح داری اینک دل  
 دوش از شور عشق و جذبه شوق  
 آخر کار شوق دیدارم  
 چشم بد دور خلوتی دیدم  
 هر طرف دیدم آتشی کان شب  
 پیری آنجا باتش افروزی  
 همه سیمین عذار و گل رخسار  
 عود و چنگ و نی و دف و بربط  
 ساقی ماهروی و مشکین موی  
 مغ و مغ زاده مؤبد و دستور  
 من شرم‌نده از مسلمانی  
 پیر پرسید کیست این گفتند  
 گفت جای دهیدش از می ناب  
 ساقی آتش پرست آتش دست  
 چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش  
 مست افتادم و در آن هستی  
 این سخن میشنیدم از اعضاء

چشم بر حکم و گوش بر فرمان  
 و رسر جنگ داری اینک جان  
 هر طرف میشتافتم حیران  
 سوی دیر مغان کشید عنان  
 روشن از نور حق نه از نیران  
 دید در طور موسی عمران  
 بادب گرد پیر مغیجگان  
 همه شیرین زبان و تنگ دهان  
 شمع و نقل و گل و می و ریحان  
 مطرب بذله گوی و خوش الحان  
 خدمتش را تمام بسته میان  
 شدم آنجا بکوشه پنهان  
 عاشقی بقرار و سر گردان  
 گرچه ناخوانده باشد این مهمان  
 ریخت در ساغر آتش سوزان  
 سوخت هم کفر از آن و هم ایمان  
 بزبانی که شرح آن نتوان  
 همه حتی الوریث والشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

( بند دوم )

از تو ایدوست نگسلم پیوند  
 الحق ارزان بود ز ما صد جان  
 ای پسر بند کم ده از عشقم  
 بند آنان دهند خلق ای کاش  
 من ره گوی عافیت دانم  
 در کلیسا به دلبری ترسا

ور به تیغم برسد بند از بند  
 وز دهان تو نیم شکر خند  
 که نخواهد شد اهل این فرزند  
 که ز عشق تو میدهندم بند  
 چکنم کاوفتاده ام بکمند  
 گفتم ای دل بدام تو در بند

هر سر موی من جدا پیوند  
 ننگ تثلیث بر یکی تا چند  
 که ابدا بن و روح قدس نهند  
 وز شکر خند ریخت از لب قند  
 تهمت کافری بما میسند  
 پرتو از روی تابناک افکند  
 پرنیان خوانی و حریر و پرند  
 شد ز ناقوس این ترانه بلند

ای که دارد بتار ز نارت  
 ره بوحدت نیافتن تاکی  
 نام حق یگانه چون شاید  
 لب شیرین گشود و بامن گفت  
 که گر از سر وحدت آگاهی  
 در سه آئینه شاهد ازلی  
 سه نگردد بریشم ار او را  
 ما درین گفتگو که از یکسو

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

( بند سوم )

ز آتش عشق دل بجوش و خروش  
 میر آن بزم پیر باده فروش  
 باده خواران نشسته دوشب دوش  
 پاره مست و پاره مدهوش  
 دل پراز گفتگو و لب خاموش  
 چشم حق بین و گوش رازنیوش  
 پاسخ آن باین که بادت نوش  
 آرزوی دو کوف در آغوش  
 ای ترا دل قرارگاه سروش  
 درد من بنگرو بدرمان کوش  
 ای ترا پیر عقل حلقه بگوش  
 دختر رز نشسته برقع پوش  
 و آتش من فرو نشان از جوش  
 آه اگر امشب بود چون دوش  
 ستمم گفت هان زیاده منوش  
 فارغ از رنج عقل و محنت هوش

دوش رفتم بکوی باده فروش  
 مجلسی نفر دیدم و روشن  
 چاکران ایستاده صف در صف  
 پیر در صدر و میکشان گردش  
 سینه بی کینه و درون صافی  
 همه را از عنایت ازلی  
 سخن این بآن هنیئاً لك  
 گوش بر چنگ و چشم بر ساغر  
 بادب پیش رفتم و گفتم  
 عاشقم دردمند و حاجتمند  
 پیر خندان بطناز بامن گفت  
 تو کجا ما کجا ای از شرمت  
 گفتمش سوخت جانم آبی ده  
 دوش میسوختم از این آتش  
 گفت خندان که هین پیاله بگیر  
 جرعه در کشیدم و گشتم

چون بهوش آمدم یکی دیدم      مابقی را همه خطوط و نقوش  
 ناگهان در صوامع ملکوت      این حدیثم سرورش گفت بگوش  
 که یکی هست و هیچ نیست جز او  
 وحده لا اله الا هو .

(بند چهارم)

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| چشم دل باز کن که جان بینی  | آنچه نادیدنی است آن بینی   |
| گر باقلیم عشق روی آری      | همه آفاق گلستان بینی       |
| بر همه اهل این زمین بمراد  | گردش دور آسمان بینی        |
| آنچه بینی دلت همان خواهد   | و آنچه خواهد دلت همان بینی |
| بی سر و پا گدای آنجا را    | سرز ملک جهان گران بینی     |
| هم در آن پا برهنه قومی را  | پای بر فرق فرقدان بینی     |
| هم در آن سر برهنه جمعی را  | بر سر از عرش سایبان بینی   |
| گاه وجد و سماع هر يك را    | برد و کون آستین فشان بینی  |
| دل هر ذره که بشکافی        | آفتابیش در میان بینی       |
| هر چه داری اگر بمشوق دهی   | کافرم گر جوی زیان بینی     |
| جان گذاری اگر بآتش عشق     | عشق را کیمیای جان بینی     |
| از مضیق حیات در گذری       | وسعت ملک لامکن بینی        |
| آنچه نشنیده گوش آن شنوی    | و آنچه نادیده چشم آن بینی  |
| تا بجائی رساندت که یکی     | از جهان و جهانیان بینی     |
| بایکی عشق ورزی از دل و جان | تا بعین الیقین عیان بینی   |

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

(۱) فرقدان دو ستاره است در صورت دب اصغر Ursa minor که آنها را نگاهبان  
 Guardians هم میگویند و این کلمه از لغت اسپانیولی Guardare می آید که بمعنی حفظ  
 کردن است و وجه تسمیه اش فوایدی است که ملاحان از آنها میبردند و در کشتی رانی  
 فوق العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم به سفرنامه  
 يك نفر سیاح صفحه ۱۲۵

## (بند پنجم)

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| یار بی پرده از در و دیوار   | در تجلی است یا اولوالابصار |
| شمع جوئی و آفتاب بلند       | روز بس روشن و تو در شب تار |
| گر ز ظلمات خود درهی بینی    | همه عالم مشارق انوار       |
| کوروش قائم و عصا طلبی       | بهر این راه روشن و هموار   |
| چشم بکشا بکَلستان و بین     | جلوه آب صاف در گل و خار    |
| ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ    | لاله و گل نگر درین گلزار   |
| با براه طلب نه و از عشق     | بهر این راه توشه ای بردار  |
| شود آسان ز عشق کاری چند     | که بود پیش عقل بس دشوار    |
| یار گو بالفد و الاصل        | یار جو بالعشی والابکار     |
| صد رخت لن ترانی ارگویند     | باز میدار دیده بر دیدار    |
| تا بجائی رسی که می نرسد     | پای او هام و دیده افکار    |
| بار یابی بمحفل کانهجا       | جبرئیل امین ندارد بار      |
| این ره آن زاد راه و آن منزل | مرد راهی اگر بیا و بیار    |
| ورنه مرد راه چون دگران      | یار میگوی و پشت سرمیخار    |
| هاتف ارباب معرفت که گهی     | مست خوانندشان و که هشیار   |
| از می و جام و مطرب و ساقی   | از مغ و دیر و شاهد و زنار  |
| قصدایشان نهفته اسراری است   | که پایما کنند گاه اظهار    |
| پی بری گر بر از شان دانی    | که همین است سر آن اسرار    |

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

## فصل هفتم

### شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر بعد از دوره سلطنت کوتاد رخونین آغا محمد خان خواجه<sup>۱</sup> که بار دیگر گرجستان و تفلیس را گرفت برادر زاده اش فتحعلیشاه (۱۷۹۷-۱۸۳۸) باملایمت حکومت کرد. رضاقلیخان در مقدمه مجمع الفصحاء تجدید حیات ادبی و بهبودی و سلامت ذوق شعری را از تشویق فتحعلیشاه دانسته است خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود وعده کثیری از شعرا را در دربار گرد آورد. راجع بشرح حال این شعرا چندین تذکره تدوین شده است از قبیل زینت المدايح انجمن خاقان - گلشن محمود - سفینه المحمود و تذکره محمد شاهی. ربو در متمم فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا (صفحه ۸۴ - ۹۱) شرح مفصلی نسبت بهربك از کتب مذکوره داده و بیشتر آنها در دست رضاقلی خان مشارالیه بوده است. یکی از آنها موسوم به گلشن محمود شرح حال و منتخب اشعار ۴۸ نفر از پسران فتحعلیشاه را دارد چندی بعد از همین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصرالدین شاه بود (۱۸۴۸ - ۱۸۹۶ م) اما این تراوش های طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است و ارزش دارد که کلام الملوك را ملوك الکلام میدانند.

باز گشت بسبك شعرای اوائل این عهد را میبایستی در فصل سابق میگنجاندیم اما آن فصل پیش از حد مفصل شده بود و گنجایش نداشت نقطه اقتران و اختلاف این گویندگان با شعرائیکه بلافاصله پیش از آنها زندگی میکرده اند اینست که یکباره بتقلید استادان متقدم پرداخته و بسبك عرفی و صائب و شوکت و غیره پشت پا زدند.

(۱) هر چند علامت ۱۸ سال (۱۷۷۹-۱۷۹۷) فرمانفرمای ایران بود اما تا سال ۱۷۹۹ تاجگذاری نکرد و سال بعد بقتل رسید

این نکته از دوراه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر  
 اختلاف ذوق صرافان شد گوید شعر فارسی از رودکی شروع و بصائب ختم گردید  
 سخن ایرانی و هندی و شعرای متأخر مثل قانانی و غیره مقلد اساتید قدیم بوده اند  
 خاصه فرخی و منوچهری. رضا قلیخان نیز همین نظر را دارد اما طور دیگر تعبیر  
 می نماید بنا بر رأی او<sup>۱</sup> شعر فارسی از چند قرن باین طرف رو به تنزل نهاده و  
 در آخر دوره ما قبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای اوائل  
 این عهد با عدم متابعت از سبک آنها و بازگشت بطرز گویندگان قدیم کاری  
 بسندیده و لازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین می شمارد که مخصوصاً طرف تقلید  
 واقع گردیدند.

خاقانی - عبدالواسع جبلی - فرخی - منوچهری - رودکی - قطران - عنصری  
 مسعود سعد سلمان - سنائی - جلال الدین رومی - ابوالفرج رونی - انوری - اسدی  
 فردوسی - نظامی - سعدی - ازرقی - مختاری - معزی - لامعی - ناصر خسرو - ادیب  
 صابر. تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان و هجوم مغول (وسط قرن ۱۳ م)  
 بدرود زندگانی گفته اند<sup>۲</sup> از جمله شعرای متأخر فقط حافظ بود که در چشم هموطنانش  
 مقام ارجمند خود را بدون ذره نقصان حفظ نمود. و حتی مشکوک است که تا چه  
 پایه سرمشق شعراء واقع شده است و اینکه شعرا کمتر از او تقلید کرده اند بیشتر  
 بواسطه تقلید نا پذیری خود اوست و نباید تصور کرد که مثل جامی و عرفی و صائب  
 که شهرت و مقام پیشوائی ادبی خود را گم کرده و دیگر بدست نیاوردند سبک حافظ  
 نیز در این زمان متروک و بیمقدار گردید بلکه کسی را قوه جولان در عرصه پرواز  
 او نبوده است پس از این ببعد در میان سبکهای هندی و ترکستانی از طرفی و ذوق  
 شعرای ایران از طرف دیگر اختلاف و تباین شدت گرفت و حکام انگلیسی در  
 هندوستان<sup>۳</sup> زبان اردو را جانشین فارسی قرار داده آن را لسان ادبی و لفظ قلم ساختند  
 (۶ - ۱۸۳۵) و باین ترتیب هند از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جدید جدا و  
 محروم ماند.

(۱) پنجمین صفحه بی نره مقدمه مجمع الفصحاء (۲) غیر از سعدی و ملای رومی (مترجم)

(۳) در همین اوقات از بنل و جوه برای نشر کتب شرقی خودداری کردند و از این روی لطمه  
 بررگی بر شرق شناسی وارد ساختند.

با وجود تذکره های سابق الذکر و آنچه بعدها در شرح احوال شعرا جمع آورده اند خیلی سهل خواهد بود که ما شمه از حال یکصد یا دوست نفر از شعرای دوره قاجاریه را در اینجا درج نمائیم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده دوازده نفر از شعرای مزبور که پیروان سبک قدیم بوده اند کافی خواهد بود هر چند لازم است این شعرا را بترتیب تاریخ نام بریم لکن واجب نیست که بمناسبت پادشاهانی که ممدوحشان بوده اند یاد رعه دشان میزیسته اند آنها را بطبقاتی تقسیم نمائیم.

**وصال و خانواده اش** در بهار سال ۱۸۸۸<sup>۱</sup> از حسن اتفاق چند نفر از اعضاء خانواده بزرگ وصال (میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچک) از جمله فرهنگ و برادرش یزدانی را در شیراز ملاقات نمود. همراه یزدانی پسرش و فرزند برادر مرحومش متخلص بهمت نیز بودند. وصال سه پسر بزرگتر از اینها داشته یکی وقار که رضا قلیخان<sup>۲</sup> در ۱۲۷۴/۸ - ۱۸۵۷ او را درس ۴۲ سالگی در طهران ملاقات کرد، است. و دیگر میرزا محمود طیب متخلص بحکیم که در سنه ۱۲۶۸/۱۸۵۱ بدرود زندگانی گفت سوم داوری که نمونه از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی خود صفحه ۴۱ - ۴۲ ترجمه و درج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش معلوم نیست چون علی الظاهر اشعارش طبع و نشر نشده من متن فارسی ترجمه سابق الذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم. این اشعار استخراج از رساله خطی کوچکی است حاوی منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلی خان که فریفته آثار و حامی شاعر مزبور بود در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ در طهران بمن داد.

ای بچه عرب صبحك الله ببخیرا صبح است صبوحي بده آن ساغرمی را  
ز آن می که بقطب ار بدهی جرعه ویرا بر پات بساید سر اکیل جـدی را  
کردند بناتش بفدا چون تو بنی را

چون چرخ زنی گرد خم باده جدی وار  
گر نیست ترا باده یکی شیشه ببر کش بر خیز و عبا را عربی وار بسر کش  
همچون عربان دامن خود تا بکمر کش یکدست عبایشه بدان دست دگر کش  
با دامن تر منت از آن دامن ترکش  
وز خانه برو تا بدر خانه خمار<sup>۳</sup>

(۱) رجوع شود بکتاب من «یکسال در میان ایرانیان» صفحه ۸-۲۶۷ و صفحه ۱۱۹ (۲) مجمع الفصحاء چاپ دوم صفحه ۵۴۸ (۳) تمام مسقط مشتمل بر هشت بند است که فقط دو بندش اینجا ذکر گردید

**صله مختصر**  
تذکر دوست مهربانم نواب واقعه غریبی را بخاطرم می‌آورد که در اوایل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او بودم اتفاق افتاد. و از این پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعری در ایران امروز نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را پیاداش شعری که در ممدوح مؤثر و در خاطر او جای گیر میشد از طلا می‌انباشند چقدر بیفایده و ثمر است شاعری حقیر که اسم او را فراموش کرده‌ام و شاید اصلاً نمیدانسته‌ام روزی بخانه نواب آمد و پس از استیجازه قصیده که در مدح او سروده بود قرائت کرد. بعد از اتمام یکتومان (در آن زمان ۶ شیلینگ تقریباً) باودادند و شاعر با سیمائی ناراضی از خانه بیرون رفت. و بلافاصله یکی از رفقای نواب او را ملامت کرد نه از قلت صله بلکه از این روی که میگفت اخلاق شاعر را فاسد کرده و او را معتقد ساخته اید که از طریق شاعری میتوان با شرفانه امرار معاش کرد! بلا شك این یکی از عللی است که سبك قدیم شاعری خاصه قصیده سرایی را متروك ساخته است.

**علت دیگر انحطاط قصیده سرایی**  
علت دیگر مقامی است که بعد از انقلاب (۶ - ۱۹۰۵) مطبوعات در جامعه احراز کرده اند. زیرا که شاعر روز بروز بیشتر خود را وقف مات کرده و برای مصالح او چیز مینویسد و از توجه بممدوحین خاص اء-راض مینماید. بهترین نمونه این انتقال را میرزا جهانگیرخان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریده هفتگی صور اسرافیل که میوه لذیذ و جالب توجه انقلاب بود باید شمرد. شرح زندگانی و وفات او و کارهای ادبی او را که مربوط به نهضت ملی است در کتب سابق خود موسوم به انقلاب ایران و مطبوعات و شاعری ایران جدید نگاشته‌ام تا این اواخر او را من يك شاعر و نویسنده انقلابی می‌شناختم تا اینكه رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت که یکی از مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تا حال از این مملکت بایران فرستاده شده ۲۹۲ صفحه بی عنوان و بی ابتدا و بی اسم از يك نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این قطعه کتاب حاوی احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیراز بود شعرای مزبور بعضی در آن سال (۱۹۱۰) هنوز زنده بودند و برخی در ظرف ۴۰ سالی که تا آن زمان میگذشت بدرود جهان گفته بودند. از جمله ذکری هم از میرزا جهانگیرخان [ص ۷۴ - ۷۷]

در برداشت و نمونه از اشعار قبل از دوره انقلاب او را حاوی بود. یکی از اشعار او قطعه است خطاب بر فقای شیرازی که از طهران فرستاده و کاملاً بسبك قدیم است و اثری از اختصاصات جدید در آن دیده میشود. دو نفر شاعر انتقالی دیگر نیز در این مجموعه مفید و فوق العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن میرزا ملقب بشیخ الرئیس که در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ متولد شده و بمقالات فلسفی و پلتیکی شهرت گرفته و از مبلغین جدی عالم اسلام محسوب میگشت این شخص حیرت تخلص میکرده و اشعارش بیشتر محلی و موقعی و بسبك قدیم است.

دیگر جریده نگار عالیقدر ادیب الممالک<sup>۱</sup> متخلص بامیری  
 شعرای انتقالی  
 عهد انقلاب  
 فراهانی (متولد در سال ۱/۱۲۷۷ - ۱۸۶۰) که سه واسطه  
 بقاء مقام منتسب میگشت (صفحه ۳۹ - ۴۰ نسخه خطی من)  
 از اینقرار شعرای جدید عهد انقلاب باستانی جوانانی که بعد از آن واقعه حادثه زای  
 ظهور برده اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه ای شور و  
 نرمی در طبع آنها وجود داشته که گفتار خود را با اوضاع جدید وفق میداده اند  
 اما خود ایام انتقال با ازمینه سابقه کاملاً متفاوت و حدودش  
 نمایان است و این حادثه تاریخی نیز مثل نظایر خود خط فاصل  
 برای سبکهای قدیم  
 بین فراموشی و  
 ترك شدن نمیرود  
 میان قدیم و جدید بشمار میرود و خط مزبور در سنوات  
 ۷-۱۹۰۶ رسم شده است طبعاً هنوز هم مقدار کثیری شعر بسبك  
 قدیم سروده میشود بمناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲) مجموعه حاوی  
 اشعار ۱۶ نفر از شعرای معتبر زمان بافتخار من ارسال گردید. بعلاوه عمادالکتاب  
 نیز که بن و نوتوسالینی ایران جدیدش باید خواند<sup>۲</sup> قصیده جداگانه برای من فرستاد  
 هیچ دلیلی نداریم که برخاموشی و فراموشی سبك های قدیم بیمنك باشیم شاید قصاید  
 مدحیه (در مقابل قصاید عرفانی و اخلاقی) بعللی که ذکر شد رو بتقلیل و نقصان گذارد

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۷ و ۳۹ کتاب من «مطبوعات و شاعری جدید ایران»  
 (۲) بن و نوتوسالینی Benvenuto Sellini حكاك و خطاط و مجسمه ساز و زرگر معروف ایتالیا  
 است و کارهایش بهترین نمونه و سرآمد زرگری آن ملک در قرن شانزدهم محسوب میشود  
 ۱۵۰۰ تا ۱۵۷۱ میلادی حیات داشته. (مترجم)

اما مثنوی و غزل و رباعی تا زمانی که عرفان و عشق و امثال در مردم ایران مؤثر است  
باقی خواهد ماند.

تذکره شعرای جدید  
بعد از تمهید این مقدمات کلیه راجع بشاعری آخرین دوره  
ادبیات ایران باید بذکر بعضی از نمایندگان معتبر آن پرداخت  
اطلاعات من نسبت بگویندگانی که تقریباً قبل از سال ۱۸۷۰ میزیسته اند بیشتر از سه کتاب  
ذیل تألیف رضاقلیخان متخلص بهدایت که نویسنده فعال و خستگی ناپذیری بود مأخوذ است:  
مجمع الفصحاء و ریاض العارفين  
مجموع الفصحاء و ریاض العارفين  
کلیه شعرای ایران و ریاض العارفين که تألیفی  
و ملحقات روضة الصفا  
مختصرتر و مخصوص شعرای عارف است و ملحقات

روضه الصفا میرخوند که دنباله آن تاریخ مشهور را تا سال ۱۸۵۷ ادامه میدهد این  
تاریخ هنگامی که مؤلف آن در ۱۲۸۲/۶ - ۱۸۵۵ از سفارت خوارزم بازمی گشت قریب  
باتمام بوده شرح این مسافرت رضاقلیخان در کتاب سفارتنامه که متن فارسی آنرا  
مسترچ . شفر با ترجمه فرانسه در ۹ - ۱۸۷۶<sup>۱</sup> طبع و منشر نموده مندرج است . در  
آخر جلد نهم (جلد دوم ملحقات) که با آخر سلطنت فتحعلی شاه منتهی میشود چندین  
صفحه مخصوص از احوال اعیان دولت و شعراء و علماء و سایر مردمان بزرگ آن دوره  
دیده میشود که حاوی نکاتی است راجع بزندگان آنها که در مجمع و ریاض بنظر  
نمیرسد اما صفحات مزبور چون نمره ندارد متأسفانه نمی توان خوانندگان را صحیحاً  
بآن مراجعه داد .

تذکره دلگشا  
مطالب آتیه بیشتر از مندرجات سه کتاب مذکور استخراج  
گردیده اما نسخه خطی نایابی موسوم به تذکره دلگشا تألیف  
میرزا علی اکبر شیرازی متخلص به بسمل نیز در دست داشته ام این نسخه ظاهراً خط  
مؤلف است و در ۱۲۳۷/۲ - ۱۸۲۱ تألیف شده و حالات شعرای معاصر را شرح میدهد .  
این نسخه خطی زیبا که بخط نسخ جلی و درشت با سرلوح و عنوان های معین تحریر  
یافته سابقاً بمرحوم سرآلبرت هوم شیندلر تعلق داشته و اکنون در کتابخانه من است  
رضاقلیخان از این تذکره و مؤلف آنهم در مجمع الفصحاء (جلد دوم ۳ - ۲۸) و هم در

(۱) شرح مختصر این تألیفات و سایر مصنفات مطبوعه مؤلف مزبور در فهرست مهم  
مستر ا . ادواردس که موسوم است به د فهرست کتب مطبوع فارسی موجود در موزه  
بریتانیا ( لندن ۱۹۲۲ ) سده ۲ - ۶۳۹ ملاحظه خواهد شد .

ریاض العارفین (صفحة ۴ - ۲۴۳) نام میبرد و مینویسد «در آن هنگام که بتحریر تذکره مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گاهی بخدمتش میرسید»

### ۱ - سحاب متوفی (در سال ۱۲۲۲ هـ - ۱۸۰۷)

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هاتف است که در پایان فصل گذشته او را تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم رضا قلیخان در مجمع الفصحاء (جلد دوم ص ۱۱ - ۲۰۷) می نویسد سحاب «در حضرت ... خاقان کمال اعتبار و احترام داشته» و علاوه بر قصاید بسیار تذکره (ظاهراً از شعراء) موسوم بر شحات سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد. دیوانش قریب پنجهزار بیت بوده است تذکره او را تا کنون من ندیده‌ام این ابیات او که در ذم غرور و اغراق شاعران سروده بیفایده نیست.

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست    | وان را که حسن حال نباشد کمال چیست   |
| شعرست هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر    | در حیرتم که در سر هیچ این جدال چیست |
| بك تن نرسد از پی ترتیب چند لفظ     | ای ابلهان بی‌هنر این قیل و قال چیست |
| از بهر مصرعی دو که مضمون دیگر است  | چندین خیال جاه و تمنای مال چیست     |
| شعر اصلش از خیال بود حسنش از محال  | تا از خیال این همه فکر محال چیست    |
| از چند لفظ باوه نزد لاف بر تری     | هر کس که یافت شرم چه و انفعال چیست  |
| صدنوع از این کمال بر اهل رای و هوش | باحسن ذات عامی نیکو خصال چیست       |
| گیرم که نظم بحر دروکان گوهر است    | با شر کلک داور دریا نوال چیست       |

### ۲ - مجمر (متوفی در سال ۱۲۲۵ هـ - ۱۸۱۰)

احوال سید حسین طباطبائی اردستانی را که لقب مجتهد الشعرائی داشته رضا قلیخان در سه کتاب سابق الذکر خود درج نموده است. ورود او بدر بار پادشاه بوسیله همشهری او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بود که ۱۸ یا ۱۹ سال بعد از رفیق خود بدرود زندگانی گفته است. ظاهراً مجمر در ایام شباب وفات یافته زیرا که رضا قلی خان پس از تمجید و ستایش اشعار او که مجموعه قلیلی از آن در دست است گوید: «اگر دیر زیسته بود همانا ترقی کلی می نمود» اما در هر حال او نیز یکی از پنج شاعری است از شعرائی این دوره که رفیق کامل و دوست دیرین من حاج میرزا یحیی دولت آبادی

در طبقه اول قرار داده<sup>۱</sup>

اشعار مجمر نایاب است<sup>۲</sup> اما در موزه بریتانیا نسخه از کلیاتش دیده میشود از اشعاری که رضاقلی خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی بینم اما دولغر ذیل را راجع بپاد و قلم که از تذکره دلکشا نقل میشود میتوان نمونه قرارداد.

## لغز باد

|                                        |                                         |
|----------------------------------------|-----------------------------------------|
| چيست آن پيك مبارك مقدم فرخ جناب        | روز و شب اندر تحرك سال و مه اندر شتاب   |
| نافه اش در دامن و اندر گريبانش عبير    | عنبرش در جيب و اندر آستينش مشك ناب      |
| ره روی بی باوسر دیوانه بی عقل و هوش    | عاشقی بی خان و مان آواره بی خورد و خواب |
| کس نمیداند که از عشق که باشد بیقرار    | کس نمی یابد که از هجر که دارد اضطراب    |
| آب از او چون دل عاشق از زلف بتان       | گاه باشد در سلاسل که بود در پیچ و تاب   |
| مرده که از او زمین وزنده که از او جهان | چون قوی از پیری و همچون طبیعت از شباب   |

## لغز قلم

|                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| گلبن باغ نقش ناطقه را      | من یکی ابر گوهر افشانم |
| هم شکر ریز و هم عبیر افشان | لب دلدار و زلف جانانم  |
| در در افشانی و کهر ریزی    | طبع دستور و دست سلطانم |

## ۳- صبا (متوفی بسال ۱۲۳۸-۳۱۸۲۲)

فتحعلی خان کاشانی متخلص بصبا ملک الشعراء فتحعلی شاه بود رضاقلی خان که احوال او را در هر سه کتاب سابق الذکر درج کرده گوید تقریباً از هفتصد سال باین طرف هیچ شاعری نظیر او در ایران بوجود نیامده و بعضی از صرافان سخن شهنشاه نامه او را بر شاهنامه فردوسی تفضیل و ترجیح میدهند<sup>۳</sup> تالیفات دیگر او خداوند نامه - عبرت نامه - گلشن صبا است دیوانش نیز حاوی ده الی پانزده هزار بیت بوده است - زمانی حکومت قم و کاشان داشته اما در اواخر حال همت بخدمت سلطان انحصار داد در جوانی شاگردی همشهری خود صباحی شاعر میکرده صباحی از معاصرین هاتف و آذر بوده و بنابر مندرجات مجمع الفصحا در ۱۲۰۶/۲ - ۱۷۰۱ بدرود زندگانی گفته است

(۱) چهار نفر دیگر از طبقه اول فروغی و صبا (نه صفا) نشاط و قاتانی بودند و وصال و رضاقلیخان هدایت از طبقه دوم و وقار و سروش در طبقه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است (مترجم) (۳) ریاض المعارفین صفحه ۲۶۴ شاهنشاه نامه در بیهی چاپ سنگی شده است ۱۸۹۰

فتحعلی خان پسرش میرزا حسین خان متخلص بمندلیب بجای پدر لقب ملک الشعراء یافت. اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر ما را پسند می افتد اما خیلی خوش آهنگ و عذب الیوان است.

#### ۴ - نشاط متوفی (بسال ۱۲۴۴-۹۱۲۸)

چون از میرزا محمد قلی افشار متخلص بالف (متوفی ۱۲۴۰/۵-۱۸۲۴) و آقا علی افشار متخلص بآگاه (متوفی ۱۲۴۴/۹-۱۸۲۸) که برادر کوچک بسمل شاعر بوده است و رضاقلیخان هدایت هر دو را شخصاً میشناخته، بگذریم بمیرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط همانقدر در خط ترسل معروف است که در شاعری شهرتی دارد در زبان عربی و فارسی و ترکی نیز نهایت تسلط داشته است بعد از آنکه تقریباً دارائی خود را بیاد داد و از بس شعرا و دراویش و ادباء را نواخت و بدیرائی نمود بکلی تهی دست گردید؛ منظور نظر فتحعلیشاه و ملقب بمعتمدالدوله شد در غزل سرائی قدرتی بکمال داشته معروفترین تالیفاتش گنجینه است ماده تاریخ ذیل سال وفات او را معین میکند: «از قلب جهان نشاط رفته»

#### ۵ - میرزا ابوالقاسم قایم مقام (مقتول در ۱۲۵۱ ر ۱۸۳۵)

دو نفر از مردمان بزرگ که پدر و پسر بوده اند همین لقب داشته اند. نخستین میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس میرزا بود و در سال ۱۲۴۷-۲۱/۱۸۳۱ وفات یافت. دوم پسرش میرزا ابوالقاسم که پس از مردن فتحعلی شاه مفضوب شد و محمد شاه او را در ۲۶ سالگی چون ۱۸۳۵<sup>۱</sup> بقتل رسانید از نقطه نظر ادبی قائم مقام دوم بیشتر اهمیت دارد. و هر چند اشعاری به تخلص ثنائی ساخته شهرتش بیشتر در نشر است هموطنانش مراسلات متعدده منتشره او را سر مشق حسن عبارت میشمارند مجموعه از آثار نظمی و نثری او در دست دارم که بامر فرهاد میرزا در ۱۲۸۹/۵ - ۱۸۶۴ گرد آمده و در تبریز بسال ۱۲۸۲/۶ - ۱۸۶۵ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاغذ هائی است خطاب بشخص مهم و غیر مهم معاصر و بندرت تاریخ دارند<sup>۲</sup> بسیاری از آنها اسناد سیاسی است که کمابیش دارای اهمیت

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران ر. ج. واتسن صفحه ۲-۲۷۱ و صفحه ۸-۲۸۷ شرحی که او از اخلاق و صفات این وزیر نگاشته بایانان رضاقلی خان خیلی تفاوت دارد (۲) قدیمی ترین تاریخی که من پادداشت کرده ام شوال ۱۲۳۸ (چون و جولای ۱۸۲۳) است

تاریخی اند مثلاً نامهٔ مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش در طهران (۱۱ فبراری ۱۸۲۹)<sup>۱</sup> به تزار روس نوشته و عین آن را در اینجا نقل میکنیم نمونهٔ بهترین نشر قائم مقام است.

### نامهٔ شاهنشاهی بامپراطور اعظم

در باب گذشتن خون ایلچی بآنطور که خواهش کرده بودند

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع و پروردگار وحی و توانا

وجودی بی مثل و مانند مبرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظالم پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد و درود نا معدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد<sup>۲</sup> و بعد بر رأی حقایق نمای پادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار با زیب و فر شهریار بحرو بر برادر والا کهر خجسته اخترا امپراطور ممالك روسیه و مضافات که دولتش با جاه و خطراست و رایتش با فتح و ظفر مخفی و مسطور نماناد که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیمی رسید که تدبیر و تدارك آن بر ذمهٔ کارگذاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بیای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد ، حقیقت ناگاهی این حادثه و نا آگاهی امنای این دولت را در تلو نامهٔ صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر بکمال یکانگی و اتفاق (که) ما بین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که را از اهالی و سکن دار الخلافه که گمان میرفت که در این کار زشت و کردار ناسزا اندک مداخلیتی تواند داشت باندازهٔ استحقاق مورد سیاست و حد و اخراج بلد نمودیم حتی داروغهٔ شهر و کدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطهٔ شهر و محله را محکم نداشته اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم ، بالاخر

(۱) شرح این حادثه در تاریخ ایران ر . ج . واتسن سابق الذکر مندرج است صفحه ۲۴۷

۲۵۷ (۲) چون خطاب بیکنفر میسوی است ستایش محمد «ص» مبدل بستایش عموم پیغمبران شده است (۳) رجوع کنید بتاریخ ر . ج . واتسن صفحه ۶ - ۲۵۴ خسرو میرزا پسر عباس میرزا و نوه فتحعلشاه بوده .

از اینها همه پاداش و سزائی بود که بعالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبهٔ اجهت-سپاد در دین اسلام و اقتفا و اقتدائی که زمرهٔ خواص و عوام باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائلهٔ ایلچی دردائرة او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد، پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکو میر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته اعلام تفصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفقی نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید از درگاه پروردگار داریم که مبدء مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی حضرتین پیوسته بآمد و شد رسل و رسائل متأكد و متضاعف گردد و العاقبة بالعافیه. تحریر آ فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵ این مکتوب اگر چه رسماً از طرف فتحعلیشاه فرستاده شد ولی فی الحقیقه از قائم مقام بود. البته نوشتن مراسله باین ادب و ملایمت و فروتنی بروسها برای او خیلی ناگوار و تلخ بوده زیرا در ضمن اشعاریکه بیاد غلبه عباس میرزا و لشکر ایران بر عثمانیان و روسها ساخته گوید:

روم شوم و روس منحوس از دو جانب قصدشان تسخیر آذر بایجان شد

و بعد از انجام مصالحه با روس (محتملاً در ۱۸۲۸/۱۲۴۳) در یکی از مراسلاتی که بمیرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میکند که دیگر جرئت ندارد از روس منحوس سخن بمیان آورد: «تالان سیم که در مقدمه روس میترسم بگویم منحوس».

یکی از وزرای دیگر ایران که بعد از قائم مقام و بزرگتر و با

میرزا تقی خان

تقوی تر از او بوده ولی بهمان درجه بدبخت و بد عاقبت شد

امیر کبیر

میرزا تقیخان امیر کبیر<sup>۴</sup> است که بیش از پیش در تسهیل

مکاتبات رسمی کوشش نمود اما ترسل قائم مقام هر چند ممکن است اشخاصی را که با سبک تحریر مسجع و مغلق قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه نسازد اما نشانهٔ پیشرفت عظیمی است در ادبیات زیرا که شرراً از عبارت پردازی و سجع باقی تنفر انگیزی که سالیان دراز فصاحت و اعجاز محض شمرده میشد خلاصی بخشیده و دور کرده است و ظاهراً بهمین جهت است که انشاء قائم مقام در ذوق و فکر ایرانیان بزرگ

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۸۸ (۲) برای آگاهی کامل از معاین اخلاق او رجوع کنید بتاریخ ایران ر. ج. و اتسن صفحه ۶-۴۰۴

خط میرزا قلی خان امیر کبیر

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
 آية في كتابه وهدى به الى صراط مستقيم  
 والحمد لله الذي جعل في كل شيء  
 حكمة وعبرة لمن يعقل  
 والحمد لله الذي جعل في كل خلق  
 قوة وقدر  
 والحمد لله الذي جعل في كل زمان  
 شأن وشأن  
 والحمد لله الذي جعل في كل مكان  
 رزق وفان  
 والحمد لله الذي جعل في كل امر  
 حكمة وعبرة  
 والحمد لله الذي جعل في كل خلق  
 قوة وقدر  
 والحمد لله الذي جعل في كل زمان  
 شأن وشأن  
 والحمد لله الذي جعل في كل مكان  
 رزق وفان  
 والحمد لله الذي جعل في كل امر  
 حكمة وعبرة

خط علامه مجلسی

معاصر مقامی باین ارجمنکی احراز کرده است اگر مجموعه از این مراسلات با نوت و انتقاد کامل چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی و تاریخی فوق العاده میداشت و البته محاسن آن بیش از پیش ظاهر میگردد خاصه برای طلابی که دائره تحقیقاتشان بازمنه خیلی قدیم تاریخ ادبی ایران محدود و محصور نیست.

## ۶- وصال (متوفی بسال ۱۲۶۲/۱۸۴۶) و فرزندانش

سابقاً نامی از وصال برده و بیان کردم که بعضی از اولاد و نوه های او را خوشبختانه در بهار سنه ۱۸۸۸ در شیراز ملاقات نموده ام. عموماً هموطنانش او را یکی از بزرگترین شعرای جدید می دانند رضاقلیخان در سه کتاب سابق الذکر و بسمل شاعر در تذکره دلگشا شرح مفصلی از احوال او مینگارند و شخصاً با وی آمیزش داشته اند مخصوصاً بسمل که دوست صمیمی او بوده است.

اصلش از شیراز و اسمش میرزا (محمد) شفیع بود ولسی معمولاً او را میرزا کوچک میخواندند بسمل در باره او مبالغه بسیار کرده و مهارت او را در خط و موسیقی و شعر فوق العاده می ستاید. خاصه در شعر که ویرا عذیم المثال می نویسد و اخلاق و وفای او را بی اندازه تعریف می کند. اما گوید «اندکی زودرنج» است رضاقلیخان هم در روضه الصفا باین حالت او اشاره کرده و گوید وقتیکه شاه او را «باسراف کمالات نسبت داد» خیلی رنجیده خاطر گشت از قرار مذکور ۱۲ هزار بیت شعر از غزل و قصیده و مثنوی ساخته است «فرهاد و شیرین و حشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و به مراتب به از و حشی گفته» از آثار او یکی مثنوی بزم وصال است دیگر ترجمه اطواق الذهب زمخشری. بسمل که مدعی است تمام اشعار او را خوانده فقط معدودی از ابیات او را نقل می کند. و مجموع اشعاری که از او نقل نموده از ۲۱۳ بیت تجاوز نمیکند. از منتخبات مزبور شعر ذیل نمونه خوبی از ذوق اوست و مثال نیکویی است از صنعتی که علمای بدیع فارسی «المدح بما يشبه الذم» می خوانند زیرا که مطلع قصیده این است.

هر کس شها ز بحر و بر و چرخ و اختر است اقرار می کنند که خسرو ستمگر است و محسن این ساخته شده که در باریان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما در ابیات بعد توضیح میدهد که ناله بحر از این سبب است که شاه از جود خود او را در تشویر و تشویش افکنده و فریاد کوه از آن راه است که دقایق و معادن زرو گوهر.



اورا از بخشش خود باخاک برابر کرده. و ستارگان از آن جهة شکایت دارند که زوار و مهمانان شاه هم در عدد و هم در شکوه و جلال آنها را در خسوف افکنده اند و قس علی ذلك. چون این مبالغه ها و لفاظی ها را دشوار است که در لباس ترجمه جالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بیت از اصل اکتفا می کنیم.

|                                      |                                       |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| هر کس شهاز بحر و بر و چرخ و اختر است | اقرار میکنند که خسرو ستمگر است ،      |
| ز آنها یکی است بحر که نالد ز دست شاه | کآبم ازو برفت و کنون خالک بر سر است   |
| انداخته ام تمام پیردخت و خود نکفت ،  | کاینسنگریزه نیست که هر جان و گوهر است |
| دریا نشست و کوه بر آورد سر که داد    | زین شاه جود پیشه مرادل پر آذر است     |
| بر من هر آنچه رفت ز دریا ز شه نرفت   | مرجان کجا بیایه یاقوت احمر است        |
| لعلی که جز بر افسر شاهان حرام باد    | بی آب تر ز افیض شاهانش بر درست        |
| زر مراندیدی و آن عزتی که داشت        | باخاک ره ز جود وی اکنون برابر است     |
| کوه است و سنگ خویش کنون از سغای شاه  | و آن نیز پیش حلم وی از گاه کمتر است   |
| افراخت چرخ سر که مرا شکوه بیشتر      | برفش فرو ترست که بامش فرو ترست        |
| اختر مرا شمار نه و پیش لشکرش         | اختر مگو که مهر چندم بشش درست         |
| خورشید را که چشم و چراغ زمانه بود    | آتش بدل رمجمهر شاهش چو مجمر است       |
| تا کرد شیر رایتش آهنگ آسمان          | شیر من از هراس چو روباه لاغر است      |
| از پیش نسر گرسنه چشم بیاز شاه        | صد عجز نامه بیش بیال کبوتر است        |
| این شاه نیست دشمن بحرست و معدنست     | این شاه نیست آفت چرخ است و اختر است   |

فرهاد و شیرین وصال چاپ سنگی شده و نسخه مفصلی از اشعارش در ریاض العارفین (۳۲۷ - ۳۵۰) و مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحه ۵۲۸ - ۵۴۸) مندرج است در

تذکره اخیر شرح کشافی از احوال پسر ارشدش وقار که در  
 سنه ۱۲۷۴ / ۸ - ۱۸۵۷ در طهران بخدمت ناصرالدین شاه  
 رسید مسطور است و مؤلف تذکره گوید بعد از بیست سال

اولاد وصال  
 وقار

جدائی ملاقات او دست داد .

فرهنگ داوری در همان تذکره شمه از حالات برادران اصغر و وقار موسوم

بمیرزا محمود طیب متخلص بحکیم (متوفی بسال ۱۲۶۸ /

۲ - ۱۸۵۱) صفحه ۵ - ۱۰۲ و میرزا ابوالقاسم فرهنگ مذکور گشته و سی از سه

برادر دیگرش داوری و یزدانی و صحبت اشاره نشده است در اوایل سال ۱۸۸۸

وقتیکه در منزل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسمط دلپذیر ذیل را که از آثار داوری است و شرح یکی از شکارهای پادشاه در آن ذکر گشته برای خودم استنساخ نمودم و چون هنوز چاپ نشده و مطلع نیستم که در تمام اروپا نسخه‌ای از آن موجود باشد. نمیتوانم خود را از تصمیم بدرج منع کرده و آنرا حیات پایدار نبخشم چه تا حال وجود و بقایش بسیار متزلزل بود زیرا که بر روی نیم صفحه یادداشت پاره وجدانی نوشته شده و همین الان در حالتی که از پی چیز دیگر میگشتم اتفاقاً با آن مصادف شدم. يك چند جدا از برم آن شوخ پسر بود از وی نه نشان بود مرا و نه خبر بود با مـ و کب منصور همانا بسفر بود از حسرت او آتش شوقم بجگر بود

شبهای فراقم زشب گور بتر بود

روزم زغم هجر سیه تر زشب تار

دوشینه همان زاول شب نا شده پاسی      زنگی شب افکنده برخ تیره پلاسی

با قیر بیندوده و پوشیده لباسی      مه بر سر گردون شده چون سیمین طاسی

آمد ز در آن دلبری ترس و هراسی

یکبار ببرد از دل من آمده و تیمار

بر بسته میان و زده خنجر بکمر بر      مسکین دلم از خنجر نیزش به خنجر بر

سرداری سنجاب به پوشیده ببر بر      چوخای خراسانی آن را بزبر بر

از بس هوس دیدن من داشت بر بر

از ره سویمن آمده با چکمه و شلوار

بر خاک سر و زلف ورخ از گرد سیاهش      خشکیده دو غناب تر از صدمه راهش

از بس نزده شانه بزلفین سیاهش      درهم شده و ریخته بر گرد کلاهش

چون کاسه خون سرخ شده چشم سیاهش

از صدمه بی‌خوابی وار زحمت بسیار

یکدسته گل سرخ ره آورد سفر داشت      از سنبل تر نیز یکی دسته بر داشت

از لعل بدخشانی يك حقه گهر داشت      از حقه عجبر که یکی تنگ شکر داشت

چون از دل بیمار من خسته خبر داشت

در تنگ شکر داشت دواي دل بیمار

گفتم صنما گرچه بسی رنج کشیدی      صد شکر که شاد آمدی و نيك رسیدی

جان رهی از دست غمان باز خریدی      بر کو که در این راه چه کردی و چه دیدی  
 درمو کب منصور چه دیدی و شنیدی  
 چون بود سرانجام و چه شد عاقبت کار  
 گفتا که نبود و ندیدی که چه سان بودا      نخجیر که شاه یکی لاله ستان بود  
 هر گوشه ز خون دجله بغداد روان بود      تا چشم همی کار کند تیر و کمان بود  
 تا ابر همی جای دهد گرز و سنان بود  
 نه دشت پدیدار بد از لاشه نه کسار  
 دلها همه آسوده ز رنج و ز حزن بود      دردشت و بیابان همه گل بود و سمن بود  
 کبک دری از هر طرفی قهقهه زن بود      نخجیر که از آهو چون دشت ختن بود  
 اینها همه از بخت شه شیر فکن بود  
 کاقبال وی افزوده بود بختش بیدار  
 بنخ چه تماشایی و وهوه چه شکری      آراسته صحرا و بیابان چه و نگاری  
 گیتی بزمستان شده چون تازه بهاری      هر گوشه ز آهو و ز نخجیر قطاری  
 هر آهوئی آویخته از ترك سواری      چون لاش بقناره قصاب نسکونسان  
 این مسقط فقط مطمئن و پر تشبیه و نقاشخانه است. مثلاً وصف ملازم  
 درباری که تازه از شکارگاه زمستانی و از خدمت شاه برگشته چنان شتابی در  
 ملاقات دوست خود دارد که باچکمه و شلوار و گیسوان پریشان و پرغبار وارد میشود  
 و هنوز چشمانش از تابش آفتاب و زحمت شکار و کمخوابی خونین است و تنها راه  
 آورد سفرش گل سرخ و سنبل (گونه وزلف) و یاقوت بدخشان (لبانش) و حقه  
 کوهر (دندانهایش) است. يك پرده آب و رنگ نقاشی محسوب میشود.  
 شرحی که در این مسقط از کشتار شکار داده شده مارا بیاد کتاب جاودانی  
 مستر بونکر Bunker موسوم به باواریان باتو 'Bavarian battue' میاندازد  
 باید دانست قتل عامی که چنگیز خان مغول در قرن سیزدهم از حیوانات صیدی  
 نموده و شهرتش تا اندازه هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق العاده است که در  
 اروپا نمیتوان نظیرش را یافت و اگر مقایسه شود بدرجات مافوق هر شبیه و مثالی خواهد بود<sup>۲</sup>

(۱) رجوع نمائید بکتاب ج. استوار کلوستون موسوم به لو ناتیک لارج Lunatic Large  
 (طبع شیلینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۱) (۲) مراجعه نمائید به تاریخ مغول تألیف بارون دوسون  
 d. Ohsson (هاگ اند آمستردام ۱۸۳۴) جلد اول صفحه ۶-۷۰۴

## توصیف فرهنگ از پاریس

در سنه ۱۸۸۲ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو فقره از قصاید چاپ نشده او در لندن بمن رسید واستنساخ نمودم. یکی قصیده در مدح ملکه ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید دیگر قصیده که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰۴) سروده شده در وصف شهر پاریس هر چند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبت به شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد. خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه در مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحه ۸ - ۳۸۴) متفاوت و پر است از لغات فرانسه که علی الظاهر از روی عمد محض خنده و فکاهت در آن آورده است. این قصیده ۷۸ بیت است و نمیتوان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا و انتهای آن را مینگارم.

|                                                 |                                      |
|-------------------------------------------------|--------------------------------------|
| چشم بگشایا بین انوار                            | سوی پاریس از در و دیوار              |
| دیده راز بین خود بگشای                          | تا ببینی زهر طرف اسرار               |
| سر آزادگان و آزادی                              | حق نموده برایشان اظهار               |
| همگی خواجه های آزادند                           | نیست مملوک جمله شان احرار            |
| همه شهر پادشاه و شند                            | هم زن و مرد و هم صفار و کبار         |
| همه دارای مکنّت و ثروت                          | همه بامال و دولت بسیار               |
| همه دارای شغل و کار خودند                       | نیست در ملک یکنفر بیکار              |
| همگی صاحبان منصب و شغل                          | همه سر کرده و همه سالار              |
| شهری آراسته چو خلد برین                         | باغی آراسته چو باغ بهار              |
| شبزبس مشعلست و شمع و چراغ                       | نیست فرقی میان لیل و نهار            |
| ماه رویان و گلهذاران را                         | بنگر از هر طرف قطار قطار             |
| کوچه هائی همه چو باغ ارم                        | هر طرف برنشسته سرو و چنار            |
| در خیابان و کوچه ها بینی                        | کرسی و صندلی دو بست هزار             |
| همه کالسکه های پر دلبر                          | همه واتورها <sup>۱</sup> پر از دلدار |
| و چه کالسکه ها چو حجله حور                      | و چه واتورهای خوش رفتار              |
| از ترموا <sup>۲</sup> و امنیوس <sup>۳</sup> بسی | هست چندانکه ناید او بشمار            |

|                                    |                            |
|------------------------------------|----------------------------|
| ز اول شهر تا بآخر شهر              | در خیابان و کوچه و بلوار   |
| گوئیا حجله ز قصر بهشت              | می برنش همی یمین و یسار    |
| حجله پسر ز حوریان بهشت             | در آن حجله بر نشسته قطار   |
| هر طرف بگندری گل و نسرين           | هر طرف بنگری گل و گلزار    |
| از گل و عطر و بوی ریحانها          | کشته پاریس طبله عطار       |
| تا نیائی و خود نیننی تو            | نکنی بر کلام من اقرار      |
| راست گویند و راست کردارند          | راستیشان شده همیشه شعار    |
| هر چه گیرند و هر چه بفروشدند       | راست گویند در همه بازار    |
| کس نگوید کلام نا مربوط             | نشود کس کلام نا هنجار      |
| مهربانی و لطف و خوشخوئی            | همه با یکدیگر کنند ایشار   |
| همه خلق عیسوی مذهب                 | همه ملك عیسوی آثار         |
| همه روحانی و مسیحائی               | همه در کیش و دین خود هشیار |
| در کلیسا برای خدمت دین             | هر کشیشی نموده استظهار     |
| آن یکی طایلسان کشیده بسر           | آن یکی بسته بر کمر زنار    |
| در کلیسای نتردام <sup>۲</sup> دیدم | معتکف مردی نماز گزار       |
| صورتی نقش کرده بسر لوحی            | شکل عیسی کشیده بر سردار    |
| سجده گاه همه همان صورت             | قبله گاه همه همان دیوار    |
| از سر صدق و از سر اخلاص            | همه در دین خویش پر خوردار  |
| همه پاك و منزّه و خوشخوی           | همه عیسی صفت همه احرار     |
| همه در کار خویشتن محکم             | همه در شغل خویشتن مختار    |
| همه در مشورت بهم هم رأی            | همه در گفتگو بهم همکار     |
| همه با عقل و هوش و با تدبیر        | همه با علم و دانش و افکار  |
| ليك با این همه صنایع و علم         | رمز کی گویمت بکن اقرار     |
| حکمت و طبشان دروغ بود              | کس ندیده که به شود بیمار   |

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| قومی از عاقلان و دانایان   | متفق میروند در دربار       |
| مجلسی منعقد برای همه       | می نشینند متحد گفتار       |
| گفتگو میکنند در هر امر     | مشورت میکنند در هر کار     |
| مجلسی منعقد ز هفت صد تن    | همگان عاقلان کار گزار      |
| متفق قول و متفق کارند      | متفق رأی و متفق گفتار      |
| نام این جمع و نام این مجلس | گشته جمهور در همه اقطار    |
| همه دولت فرانسه را         | قوم جمهور میدهند مدار      |
| بعد لویی فیلیپ و ناپلیان   | کس نکرده بسلطنت اقرار      |
| همه سلطان دولت خویشند      | همگی پادشاه ملک مدار       |
| از ره علم و از ره دانش     | نیست کاری بر ایشان دشوار   |
| هر چه این گوید آن دگر شنود | نبودشان بقول هم انکار      |
| گفتم این شعرها به شعبان    | سال هجری هزار و سیصد و چار |

تنگی مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترك نمایم. از قبیل آقا محسن زرگر اصفهانی که در سال ۱۲۷۰/۴ - ۱۸۵۳<sup>۱</sup> رحلت کرده و آقا محمد عاشق اصفهانی که در سن هفتاد سالگی بسال ۱۲۸۱/۱۸۶۴<sup>۲</sup> بدرود زندگانی گفت و میرزا محمد علی سروش سدهی ملقب به شمس الشعراء که در ۱۲۸۵ - ۱۸۶۸<sup>۳</sup> وفات یافته و آقا محمد علی جیحون یزدی که از تاریخ حیاتش چیزی نمیتوانم بدست بیاورم جز آنچه از اشعار خودش مستفاد میگردد ولی مسلم است که علاوه بر قصاید متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بنمکدان بتقلید گلستان تألیف کرده است کلیاتش در ۱۲۹۶/۱۸۹۹ در بمبئی چاپ شده و مشتمل است بر ۳۱۷ صفحه

اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شده اند شهرشان بیشتر در شقوق و فنون دیگر بوده است مثلاً رضاقلی خان هدایت<sup>۴</sup> مورخ که در این فصل چند بار نام او را ذکر کرده ایم (تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ وفات ۱۲۸۸/۲ - ۱۸۷۱) و میرزا تقی سپهر کاشانی<sup>۵</sup> ملقب بلسان الملك مؤلف ناسخ التواریخ و براهین العجم. و حاج ملا هادی سبزواری فیلسوف که در سنه ۱۲۱۲/۸ - ۱۸۹۷ تولد یافته و مقدار مختصری

(۱) رجوع شود بمجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۲-۱۵۱ (۲) ایضا ۹-۳۴۶ (۳) ایضا صفحه ۹۵-۱۸۴ (۴) شرح حالش در پایان جلد دوم مجمع الفصحاء است (۵) ایضا جلد دوم صفحه ۱۵۶-۱۸۱

شعر بتخلص اسرار سروده و در ۱۸۷۵/۱۲۹۵ رحلت کرده است و غیره از میان بقایای دبستان قدیم در عهد جدید قآنی مهمترین همه است و پس از وی یغما و فروغی و شیبانی که هر یک جدا گانه مذکور خواهند گشت :

## ۷ - قآنی (وفات ۱۲۷۰ ر ۴ - ۱۸۵۳)

قآنی باتفاق عموم مهمترین شاعری است که در قرن نوزدهم از ایران برخاسته تولدش در ۱۲۲۲/۸ - ۱۸۰۷ در شیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که در پایان کتاب بریشان درج شده و تاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳۶ است) در این هنگام دوسه ماه کمتر از سی سال داشته است .

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| شکر که از یاری یزدان من       | جمع شد اوراق پریشان من         |
| نیست درو عاربت هیچکس          | خاص منست آنچه دزو هست و بس     |
| جز دوسه بیتی زعرب وز عجم      | کس آمده جاری بزبان قلم         |
| خاصه که در طی عبارت همی       | رفته بدان جمله اشارت همی       |
| تاز حسودان نرسد دق مرا        | سخره باطل نشود حق مرا          |
| رفته ز ماه رجب ایام بیست      | پنجه و دو سال و هزار و دو بیست |
| کم بود از سی دوسه مه سال من   | لیک بسی خسته بود حال من        |
| بسکه ز غم گوژ تر از هاله ام   | راست چو پیران نود ساله ام      |
| لیک غم من غم عشقست و بس       | ز آنکه جز او نیست کسم دادرس    |
| شادی عالم همه در این غمست     | عاشق از این غم بجهان خرم است   |
| غم اگر اینست فز و تر خوش است  | بر صفت قند مکرر خوش است        |
| هر که از این غم بدش پرتوی است | در نظرش ملک دو عالم جوی است    |
| یارب از این غم دل من شاد کن   | وز غم دنیا دلم آزاد کن         |

اسمش حبیب است و سابقاً همان را تخلص قرار داده و در اشعار در بدو امر حبیب  
تخلص داشته  
او اائل عمر بکار میبرده است بعدها که او و میرزا بهاس بسطامی  
که بدو مسکین تخلص داشته بخدمت حسینی میرزا شجاع  
السلطنه والی خراسان و کرمان رسیدند شاهزاده مزبور بمناسبت اسم دو فرزند خود

(۱) رجوع کنید به صفحه ۴ - ۱۳۱ کتاب من سوم به «سالی در میان ایرانیان» و صفحه ۲ - ۲۴۱ ریاض المعارفین که تولد او را در ۱۲۱۵/۱ - ۱۸۰۰ قید میکند و مینویسد در حال تحریر ۲/۱۲۷۸ - ۱۸۶۱ حکیم مزبور ۶۳ سال دارد .

اکنای قآن و فروغ الدوله<sup>۱</sup> یکی را قآنی لقب و دیگری را فروغی تخلص داد.

پدرش گلشن قآنی در شیراز تولد یافت پدرش میرزا محمد علی نیز شاعر بود و گلشن تخلص میکرد. اگرچه هنگام وفات پدر قآنی خردسال بود اما اینکه در کتاب پریشان<sup>۲</sup> مینویسد «هر چند سی سال تمام از مرگ پدرم میگذرد الحال تصور میکنم دو هفته بیش نگذشته است» با عبارتی که قبلاً بآن اشاره شد و مؤلف در موقع ختم کتاب پریشان سن خود را نزدیک بسی سال بیان مینمود و وفق نمیدهد. در تذکره دلگشا شرحی راجع بپدر و فرزند مسطور است اما متأسفانه در نسخه خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و در شرح خیلی مختصری هم که در مجمع الفصحاء<sup>۳</sup> دیده میشود بکلی محذوف است.

راجع بحیات کم حادثه و آرام قآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً بیشتر ایام عمر را در شیراز گذرانیده و من در بهار ۱۸۸۸ که مقیم شهر مزبور بودم در خانه نواب حیدر علی خان همان اطاقی را مفتخرأ منزلبگاه خود قرار دادم که قآنی عاده در آن می نشست. چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم در کرمان اقامت داشته. سالهای آخر عمرش در طهران گذشت در این هنگام خود را کاملاً شاعر درباری مسلم معرفی کرد و وفاتش نیز در همین شهر اتفاق افتاد (۱۲۷۰/۴ - ۱۸۵۳) آخرین قصاید او گویا دو قصیده است در تهنیت ناصرالدین شاه از اینکه در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ از سوء قصد سه نفر بابتی که کمر بقتلش بسته بودند آسیبی ندیده است این واقعه را در کتاب خود موسوم به «بیانات سیاح» ذکر نموده ام<sup>۴</sup>

قآنی یکی از خوش آهنگترین و عذبالبیان ترین شعرای ایران هنرها و عیوب قآنی است و تسلط او بر لغات حیرت انگیز است لیکن همت و نیت عالی و اصول نجیبه شریفه در گفتارش نیست. نه تنها مردمان مقتدر را هنگام توانائی می ستاید و بآنها تملق میکوید و چون ضعیف و معزول شدند بد گفته و نکوهش میکند بلکه حاضر است ایهام و کنایات قابل سرزنش استعمال کرده حتی خشن ترین هجو و قبیح ترین دشنام نیز در گفتار خود وارد سازد. در قصاید متعدده مفصلاً محامد صفات و فضائل اخلاق حاج میرزا آقاسی<sup>۵</sup> صدر اعظم محمد شاه را ستوده اما بعد از او قصیده

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۳۹۵ (۲) کلیات قآنی چاپ سنگی طهران مورخ ۱۳۰۲-۴/۱۸۸۴ صفحه ۳۵ (۳) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۴۲۶ (۴) جلد دوم صفحه ۶-۳۲۵ (۵) دیوان قآنی چاپ طهران سنه ۱۳۰۲-۵/۱۸۸۴ صفحات ۱۹-۳۵-۴۰-۴۱-۴۳-۷۰-۸۲-۹۵-۱۱۵-۱۲۳-۱۳۰ و غیره.

در مدح امیر کبیر ساخته و اشاره بوزیر معزول کرده گوید :

بجای ظالمی شقی نشسته عادلۃ تقی  
از کتابات او قصیده ذیل نمونه خوبی است .

خندان خندان دویده پیش من آمد  
دوخت دولب بر لبم که بوسه بزن ها  
الحق شرم آمدم بدین لب منکر  
بوسه زدن بر لبی چو لاله حمرا  
کاین لب همچون زلوی من نه سزا بود  
بر لبکی سرخ تر ز خون مصفا  
گفتمش ای ترک داده گیر دوسد بوس  
کز لب لعل تو قانعم بتماشا  
روی ترش کرد و گفت کبر فروهل  
کودک و آنگاه ترک جوز منقا  
شاعر و آنگاه رد بوسه شیرین  
مادح شاهی تو را رسد که برو بد  
بوسه بزن مر مرا ز لطف و گرنه  
در همه عضو مخیری پی بوسه  
بوسه چه باشد که مستحق کناری  
روی لبم هر دو نیک در خور بوسند  
گفتمش ای ترک ترک این سخنان گوی

لطف زبان قآنی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش را در اصل زبان  
بخوانند خوشبختانه امروز بسهولت میتوان دیوان او را بدست آورد زیرا که مکرر  
بطبع رسیده است<sup>۱</sup> من بیشتر بچاپ طهران مراجعه کرده ام (۱۳۰۲/۵ -  
۱۸۸۴) و گاهی هم بنسخه طبع تبریز (۱۲۷۳/۱۸۵۷) و به « منتخباتی که مخصوص  
امتحانات فارسی و اخذ درجه افتخار » در کلکته بسال (۱۹۰۷ م) چاپ شده رجوع  
نموده ام قآنی هم مثل اغلب شعرای دوره قاجاریه در قصیده و ترکیب بند مهارت  
داشته است .

غزل<sup>۲</sup> ذیل فوق العاده دلپذیر و خوش آهنگ افتاده است .

یار کی مراست رند و بذله گو شوخ و دلر باخوب و خوش سرشت  
طره اش عییر پیکرش حریر عارضش بهار طلعتش بهشت  
نقش بند روح گوئی از نخست صورت و لبش تا کشد درست

(۱) رجوع شود بفهرست نسخ چاپی موزه بریتانیا (تالف ۱۰۱ ادواردس سنه ۱۹۲۲)  
ستون ۹-۱۳۷ (۲) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحه ۳۵۵

لعل پاره را ز آب خضر شست      پس نمود حل باشکر سرشت  
 در قمار عشق از من آن پسر      برده عقل و دین جسم و جان و سر  
 هوش و صبر و تاب مال و سیم و زر      قول لوطیان هر چه بود گشت  
 پیش از آنکه خطر و یدش ز روی      بود آن پسر سخت و و تند خوی  
 وینک از رخس سر زدست موی      تا از آن خطم چیست سر نوشت  
 چون خطش دمید خاطرش فسرده      کان صفای حسن شد بدل بدرد  
 نکمت رخس باغ و ورد برد      غنچه از لبش داغ درد هشت  
 موی عارضم داشت رنگ قیر      در فراق او شد برنگ شیر  
 در جوانیم عمر گشت پیر      دهر پنبه کرد چرخ هر چه رشت  
 خواهم از خدا در همه جهان      يك قفس زمین يك نفس زمان  
 تابکام دل می خورم در آن      بی حریف بد بی نگار زشت  
 خوش دهد بهار نشأ سرخ مل      که کنار رود گه فراز پل  
 که بزیر سرو گه پشای گل      که بصحن باغ گه بطرف کشت  
 مرد چون شناخت مغر را ز پوست      هر چه بنکرد نیست غیر دوست  
 هر کجا رود ملک ملک اوست      خواه در حرم خواه در کنشت  
 چون ملک مرا گفت کای (حییب)      يك غزل بگو نغز و دلفریب  
 پس از آن غزل او برد نصیب      زرع ز آنکس است کز نخست کشت  
 زین عابدین زیب مجد و جاه      بنده امیر نیکخواه شاه  
 ملک را شرف خلق را پناه      هم ملک لقا هم ملک سرشت  
 همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت انگیز است<sup>۱</sup>  
 بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها      و یا گسسته حورعین ز زلف خویش تارها  
 زسنگ اگر ندیده چه سان جهد شرارها      بیرگهای لاله بین میان لاله زارها  
 که چون شراره می جهد زسنگ کوه سارها  
 و ابیاتی که در مدح میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته بهمان پایه میرسد<sup>۲</sup>  
 نسیم خلد میوزد مگر ز جویبارها      که بوی مشک میدهد هوای مرغزارها  
 فراز خاک و خشتها دمیده سبز کشتها      چه کشتها بهشتها نهاده نه صد هزارها

بجای مبالغه های دور از ذهن و غالباً غیر مفهومی که پیش شعرای ایران عزیز و گرامی است قآنی ترجیح میدهد که شعر خود را بنکات عادی و رسوم متداوله زینت بدهد مثلاً در ابیات ذیل<sup>۱</sup> بآداب و رسوم مختلفه که عامه خلق در عید نوروز مجری میدارند اشاره میکند :

عید شد ساقی بیا در گردش آور جامه را      پشت پا زن دور چرخ و گردش ایام را  
سین ساغریس بود ای ترک ما را روز عید      گو نباشد هفت سین<sup>۲</sup> رندان درد آشام را  
خلقه را بر لب حدیث جامه نوهست و من      از شراب کهنه میجویم لبالب جام را  
هر کسی شکر نهد بر خوان و بر خواند دعا      من ز لعل شکرینت طالبم دشنام را  
هر تنی راهست سیم و دانه گندم بدست      مایلم من دانه خال تو سیم انندام را  
سیر بر خوانست مردم را و من از عمر سیر      بی دلارا می که برده است از دلم آرام را  
بسته و بادام نقل روز نوروز است و من      بالب و چشمه نغواهم بسته و بادام را  
عود اندر عید میسوزند و من نالان چو عود      بی بتی کز خال هندو ره زند اسلام را  
یکدگر را خلق میبوسند و من زین غم هلاک      کز چه بوسد دیگری آن شوخ شیرین کام را  
سر که بردستار خوان خلق و هم چون سر که دوست      میکند بر ما ترش رنگین رخ کلفام را  
خلق را در سالدوزی عید و من از چهر شاه      عید دارم سال و ماه و هفته صبح و شام را  
لاجرم این عید خاص من که بادا پایدار      کرو فرش بشکند بازار عید عام را  
قآنی یکی از شعرای معدودی است که اوضاع عصر و اختصاصات زبان را عمدتاً در گفتار خود درج نموده حتی بعضی لهجه ها و تلفظات ناقص را نیز نمایش داده است مثلاً مکالمه میان پیرو کودک خردسال که زبان هردو نیم لال بوده است . عین این اشعار را ذیلاً درج میکنیم<sup>۳</sup>

#### اشعار گنگیه قآنی

پیر کی لال سحرگاه بطفلی الکن      میشنیدم که بدین نوع همی راند سخن  
کای ز زلفت صمصبحم شاشاشام تاویک      وی ز چهرت شاشاشام صمصبح روشن  
تتتیرا اکیم و از شششهد للبت      صمصبر و تاتاتابم رررفت از تتن

(۱) چاپ طهران صفحه ۱۴-۱۵ (۲) هفت سین . معمول است که در عید نوروز هفت چیز را که نام آنها بحرف سین شروع شود فراهم میاورند از قبیل سنبل - سیب - سوسن - سیم - سیر - سرکه و سبند . (۳) مراجعه شود بکتاب من « سالی در میان ایرانیان » صفحه ۱۸-۱۹ و صفحه ۶-۳۴۵ از کتاب سابق الکر قآنی

طفل گف- تا مومن را توتو تقلید مکن  
 میمیخواهی ممشتی بککت بز نم  
 پیرگفتا و ووالله که معلوم است این  
 همفتاد و همشتاد و سه سال است فزون  
 طفل گفتا خخدا را صصدد بار ششکر  
 مومن هم ککککنکم ممثل توتوتو  
 قآآنی ع- لاوله بر دیوان اشعار مجموعه حاوی قصص و پند و  
 کتاب پریشان نصایح بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده  
 است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است و در خانمه ۳۳ فقره نصایح خالی از اساس  
 و دور از وجدان و مبنی بر خیانت و دغل پیادشاه و شاه- زادگان درج نموده است.  
 کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیز هست در کلیات چاپ طهران  
 از صفحه ۱ تا صفحه ۴۰ را فرا گرفته و چندین چاپ دیگر دارد که مستر ادواردس در  
 فهرست<sup>۱</sup> خود از آنها نام میبرد.

### ۸- فروغی (متوفی بسال ۱۲۷۴ یا ۱۸۵۸)

سابقاً اشاره بمیرزا عباس فرزند آقا موسی بسطامی که- ردیم و گفتیم که- بدو  
 مسکین و بعدها فروغی تخلص مینمود. گویند قریب بیست هزار شعر گفته اما پنجهزار  
 بیت از آن را انتخاب نموده و در پایان کلیات قآآنی چاپ طهران (۱۳۰۲/۵ - ۱۷۸۴)  
 ملحق ساخته اند.

در حقیقت همان رابطه که میان دو شاعر بوده اکنون میان  
 تمایل بتصوف دیوان آنها موجود است. علی الظاهر بعکس قآآنی فروغی-  
 بغزل میل داشته در هر حال منتخبات سابق الذکر تمام غزلیات است مطابق شرح حال  
 مختصری که بغزلیات منتخبه اش افزوده اند در پیروی طریقه تصوف مثل بایزید بسطامی  
 و حسین بن منصور حلاج در عهد سابقه بذل همت و کوشش کرده است و از این جهت  
 طرف سوء ظن و تعقیب متشرعین گردید.  
 سه بیت از اولین غزلیکه در منتخبات دیوانش دیده میشود بنظر م برای معرفی او کافی باشد:

کی رفته ز دل که تمنا کنم ترا      کی بوده نهفته که پیدا کنم ترا  
 غیبت نکرده که شوم طالب حضور      پنهان نگشته که هویدا کنم ترا  
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من      با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

### ۹ - یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر بواسطه افراط در هزل اشتها دارد و فحش مخصوص او عبارت زن قحبه بود. آخرین شاعری است که صاحب مجمع الصفحاء<sup>۱</sup> قبل از شروع بشرح حال خود از او ذکر می کند. یغما مدتی منشی مردی تندخو و هرزه دهان موسوم به ذوالفقار خان سمنانی بود و گویند محض مشغولیت خاطر و جلب رضای او این غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریمه را سروده و مجموعه آن را سردار به نام گذارده است<sup>۲</sup> هر چند یغما مقدار کثیری اشعار جدی و مراسلات دلپذیر و شیوا از خود بیادگار گذاشته و همه در کلیات بزرگ او در سال ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ در طهران بطبع رسیده لیکن شهرت نام یا نتنگ او مبتنی بر هزلیات اوست.

مؤلف تذکره دلگشا<sup>۳</sup> فقط سه سطر از احوال او مینویسد و او را «شخصی مهربان و دوست داشتنی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثار خود نیست» معرفی مینماید. قاضی بسبک خاص خود بر یغما حمله برده و اشعار افراط آمیز پراغراق ذیل را در حق وی سروده است<sup>۴</sup>

کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای  
 محتویات کلیات یغما  
 ذیل است:

الف - نثریات (ص ۲ - ۱۴۵) که عبارت است از مکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان متأسفانه تاحدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند. مطالعه دقیق این مراسلات البته نکات بسیار راجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان واقوام نامعلوم است و بعضی از آنها به پسرانش میرزا اسمعیل متخلص به هنرو میرزا احمد صفائی و میرزا محمد علی خطرو میرزا ابراهیم دستان نوشته شده است و قسمتی هم بر جالی که کما بیش شهرت و قدرتی داشته اند نگاشته شده

(۱) جلد دوم صفحه ۵۸۰ (۲) این اشعار که در کلیات چاپ طهران ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ از صفحه ۲۰۴ تا ۲۱۷ را فرا میگیرد منذلك قسمتی از هزلیات یغماست. (۳) نسخه خطی من (۴) صفحه ۳۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۲۰۲-۱۸۸۴ چون مشتمل بر هجو بود حذف شد (مترجم)

خط بنی

و اسم آنها مذکور است در خیلی از این مراسلات سعی نموده که پیاری خالص نامه نگاری کند و از لغات عربی اجتناب بنماید و برخی از مکتوب ها که موسوم به نامه بسیط هستند با سلوبی بسیار ساده نوشته شده اند.

ب- شعر :

- ۱- غزلیات قدیمه (ص ۱۴۶-۱۸۳)
  - ۲- غزلیات جدید (ص ۱۸۴-۲۰۳)
  - ۳- سرداریه که سابقاً ذکر کردیم (۲۰۴-۲۱۷) بشکل غزل و با تخلص سردار ساخته شده است.
  - ۴- قصایه (ص ۲۱۸-۲۳۱) که از حیث شکل و محتویات با سرداریه شباهت دارد و بتخلص قصاب سروده گشته.
  - ۵- کتاب احمد (۲۳۲-۲۴۷) شبیه بدو قسمت سابق الذکر بتخلص احمد.
  - ۶- مثنوی خلاصة الافتتاح (صفحه ۲۴۸-۲۶۵) در شرح يك واقعه بدنا مانه و قیچی که در حاشیه صفحه ۲۴۸ کیفیت آن یادداشت شده است.
  - ۷- مثنوی شکوک الدلیل (صفحه ۲۶۶-۲۸۰) بوزن شهنامه که ظاهراً مدح و باطناً هجو سید قنبر نام روضه خوان است که یغما را رستم السادامی خواند.
  - ۸- مرانی در مصیبت ائمه هدی علیهم السلام (صفحه ۲۸۲-۳۰۱)
  - ۹- ترجیع و ترکیب بند (صفحه ۳۰۲-۳۳۱) که بیشتر موضوعهای پست و دنی را تشریح مینماید.
  - ۱۰- قطعات (۳۳۲-۳۵۵) اکثر هجو و هزل و شرح مطالب قبیح است.
  - ۱۱- رباعیات (صفحه ۳۵۶-۳۸۹) که همچنین پست و وقاحت آمیز است
- هجویات یغما**
- غزلیات جدید و قدیم و مرانی و مصیبت نامه هائی که در نمره ۱-۲-۸ ذکر شد قسمت جدی و معتبر دیوان یغما را تشکیل میدهد و تقریباً يك ثلث کلیات او میشود. اما باستثنای نمره ۷ که بزحمت میتوان آن را پذیرفت بقیه دیوانش نه قابل چاپ و نه سزاوار ترجمه است. عبارت زن قحبه که فحش مخصوص شاعر است و حتی خودش هم معمولاً بآن صفت خوانده میشود هر چند عبارت مطبوع و لطیفی نیست اما نسبت بلغات دیگر که بکار میرد

مطبوعیت و لطافت محض محسوب است. از طرف دیگر اشعار جدید و مرثیاتی او دلالت دارند که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد و قدرت او در عالم الفاظ از قآنی بیشتر بوده اما آهنگ و لهجه او را فاقد است.

مرثی مذهبیه یغما یغما ظاهراً مبتکر سبکی در مرثیه سازی است که آن را نوحه سینه زنی میگویند تا چندی پیش گمان میکردم این یکی از سبکهای است که بعد از انقلاب ۱۳۰۵/۶ در ایران ظهور یافته و در کتاب خود موسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید» نمونه های چندی از آن ذکر نمودم. اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که یغما به همان طرز ساخته است.

#### نوحه سینه زنی

|                                  |                                  |
|----------------------------------|----------------------------------|
| میرسد خشک لب از شط فرات اکبر من  | سیلانی بکن ای چشمه چشم تر من     |
| نوجوان اکبر من                   | نوجوان اکبر من                   |
| کسوت عمر تو تا این خم فیروز نمود | گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجر من |
| نعلی آورد بخون                   | نوجوان اکبر من                   |
| تا ابد داغ تو ای زاده آزاده نهاد | از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من    |
| توان برد زیاد                    | نوجوان اکبر من الخ               |

#### وله ایضاً

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| شکوه از چرخ ستمگر چه کنم گر نکنم | کله از گردش اختر چکنم گر نکنم  |
| چکنم گر نکنم                     | چکنم گر نکنم                   |
| غم عباس بلاکش چه کشم گر نکشم     | ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکنم |
| چکشم گر نکشم                     | چکنم گر نکنم الخ               |

#### وله ایضاً

|                                       |                                 |
|---------------------------------------|---------------------------------|
| در شب پوشیده بینم روز محشر آفتاب      | وز صباحت آشکارا شام دیگر آفتاب  |
| آفتاب باز سرکش آفتاب                  | آفتاب باز سرکش آفتاب            |
| سست ازین سخت ابتلا ذرات را بالا و پست | شرم کن آخر نه از ذره کمتر آفتاب |
| هر چه هست باز راه از کار دست          | آفتاب باز سرکش آفتاب الخ        |

#### وله ایضاً

|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| کوه و صحر اخم و شاه کم سیه تنهاد ریغ | قلب ایمان را شکست و نصرت اعدا در ریغ |
| نصرت اعدا در ریغ                     | نصرت اعدا در ریغ                     |

آه کز بی دولتان دین بدنیا باخته      بادشاه کشور دین خسرو دنیا در بیغ  
تاخته      گشت کارش ساخته      وادریغ      نصرت اعدا در بیغ الخ  
وله ایضاً

محشری بینم عیان در هفت کشور آسمان      شام عاشورا است این یا صبح محشر آسمان  
آسمان شرمی آخر آسمان      آسمان شرمی آخر آسمان  
آفتابی شد ز دورت تیره اختر آسمان      با چنین دوران نکردی کاش دیگر آسمان  
آسمان شرمی آخر آسمان      آسمان شرمی آخر آسمان الخ

وله ایضاً

زین مصیبت نه همین از خاکیان ماتم بیاست      چارار کان شش جهة تانه فلك ماتم سراسر است  
کی رواست سرنگون کردی فلك      کی رواست سرنگون کردی فلك  
نمره جن و ملک در ماتم فخر امم      از نری تا هم نریا از نریا تا نریاست  
از قدم تا دم شام عدم      کی رواست سرنگون کردی فلك

وله ایضاً

هفته کین مه شر سال دغل قرن دغااست      شب غم روز ستم شام الم صبح عزاست  
خون هدر مال هباست      خون هدر مال هباست  
فته بیدار و امان خفته و خصم از در کین      دسته بی شهنه و خوان چیده و فرمان بغمااست  
ترکتازان بکمین      خون هدر مال هباست الخ

وله ایضاً

زاده زهرا بکام زاده مروان نگر      این بخواری آن بعزت این ببین و آن نگر  
آه آه گردش دوران نگر      آه آه گردش دوران نگر  
آل مروان تیغ بر کف آل یس نقد جان      نفی حق اثبات باطل کفرین ایمان نگر  
زین و آن گر نظرداری عیان      آه آه گردش دوران نگر، الخ

این آخرین قسمت از حیث شکل خیلی نزدیک است به نمره ۱۹ که در کتاب  
«مطبوعات و شعر ایران جدید» خود درج کرده ام اشعار فوق از لحاظ شکل دارای  
اهمیت هستند. نوحه معمولی ذیل که ترجیع ندارد و قسمتی از آن بزبان عادی و  
مکالمات رایج ساخته شده خیلی ساده و زیبا است. از ۱۹ شعر آن فقط ۶ بیت  
انتخاب می نمایم.

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| دلم از زندگانی سخت سیره    | بمیرم هرچه زودتر باز دیره |
| زنان را دل سرای درد و ماتم | تن مردم نشان تیغ و تیره   |
| بسر درخون طپان دختر عزادار | برادر کشته و خواهر اسیره  |
| بکام مادران لخت جگر خون    | بحلق کودکان خوناب شیره    |
| اسیران را بجای اشک و افغان | شرر درچشم و آتش در ضمیره  |
| خروش تشنه کامان زیر و بالا | ز خاک تیره تا چرخ ائیره   |

هجو سرائی و تقدس جای حیرت است که شعرائی هجاو و هزال مثل یغما و قاآنی دارای اینقدر ارادت و اعتقاد نسبت به پیشوایان دین خود بوده باشند. علامت اعتقاد و محبت آنها در عدهٔ قلیلی از قصایدشان ظاهر است شاید ورنه نزدیکترین نظیری باشد که در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت.

از سایر شعرای زمان ناصرالدین شاه که قتلش (اولی ۱۸۹۶) سپهر و هدایت و شیبانی نخستین شکوفه انقلابی بود که ده سال بعد کاملاً نمر داد دو نفر را بایستی شمرد. یکی میرزا محمد تقی کاشانی متخلص

بسپهر دیگر میرزا رصاقلی خان هدایت اما این دو نفر هم بیشتر شهرتشان در تاریخ نگاری است لهذا در فصل بعد احوالشان را خواهیم نگاشت هر چند در مجمع الفصحاء اسم هر دو مذکور است<sup>۱</sup> شاعر دیگر که بی اهمیت نیست ابوالنصر فتح الله خان شیبانی کاشانی است که نخبهٔ اشعار او را در اختر اسلامبول سال ۱۳۰۸ یا ۱۸۹۰<sup>۲</sup> بطبع رسانیده اند و شرح مفصلی از احوالش در مجمع الفصحاء مسطور است (۲۲۴-۲۴۵) اگر گنجایش بود عدهٔ کثیری بر جمع این شعراء میتوانستیم بیفزائیم. اما فقط بذکر مهمترین آنها اکتفا شده و حتی حق آن چند نفر هم ادا نکرده است.

(۱) در لن Verlaine شاعر فرانسوی که از ۱۸۴۴ تا ۱۸۹۶ میلادی زندگانی

میکرده است «مترجم» (۲) رجوع کنید به جلد دوم صفحه ۱۵۶/۱۸۱ شرح حال سپهر - و صفحه ۵۸۱ - ۶۷۸ شرح حال هدایت. این مجموعه بزرگ در ۲/۱۲۸۸ - ۱۸۷۱ خاتمه یافته است.

(۳) بمسئول اسمعیل ناصری قراچه داغی چاپ و باهتمام میرزا رضاخان که بعدها رفیع الدوله لقب یافت نشر گردیده است عدد صفحاتش ۳۱۲ است.

دبستان جدید شعرای راجع بدبستان جدید ادبی که شعرای آن مولود انقلاب ۱۹۰۶ بعد از انقلاب و سالیان بعد هستند در کتاب جداگانه موسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید»<sup>۱</sup> سخنرانده ام و در آنجا تفصیل بقدری است که در این کتاب گنجایش نقل نیست.

دخو، عارف، اشرف  
مهمترین این شعرای معاصر عبارتند از دخو [دهخدا] قزوینی  
عارف قزوینی - سید اشرف کیلانی - بهار مشندی - دخو  
بهار  
ظاهراً جوانتر و مهمتر از هر چهار است اگر چه گمان ندارم  
این اواخر شعر زیادی گفته باشد قوت قریحه شعری او از دو قطعه که در نمره ۳  
و ۱۴ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود می افتد، یکی از آنها بر دیف «آ کبلا» است  
و دیگری که بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی  
صاحب جریده صور اسرافیل سروده شده قطعه نخستین در جریده صور اسرافیل  
مورخه ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده و دومین در ۸ مارچ ۱۹۰۹ منتشر گردیده است  
بهار ملقب بملك الشعراء صاحب جریده نو بهار (که بعد از توقیف بنام تازه بهار  
مجدداً انتشار یافت) گوینده چندین فصیده زیباست که (تحت نمره ۲۰ و ۳۴ و ۳۶ و ۴۷  
در کتاب سابق الذکر چاپ شده است. اما اشعار عارف در نمره ۳۳ و گفتار اشرف  
در نمرات ۴ - ۷ - ۹ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۷ مندرج است. گمان ندارم که آثار  
این شعراء و سایر گویندگان بعد از انقلاب مستقلاً در مجموعه طبع شده باشد. فقط  
گاهگاهی در جراید مختلفه صور اسرافیل و نسیم شمال و نو بهار انتشار یافته و  
بایستی از آنها جمع آورد. جراید کنونی هم يك ستون مخصوص بعنوان ادبیات دارند  
که این قبیل اشعار در آنها درج میگردد. سابقاً بتفصیل این نکته مهم را روشن  
ساختم که شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن در ذوق دائم التزاید عامه سروده شود  
و افکار روزافزون ملت را منعکس سازد و بمدح ممدوحین انفرادی و ستایش شاهزادگان  
و وزراء و نجبا اختصاص نیابد.<sup>۲</sup>

مرحوم ادیب الممالک در اینجا لازم است راجع به یکی از شعرائیکه جدیداً فوت  
کرده و آثارش در نظر هموطنانش قدر و قیمتی عظیم دارد اما

(۱) چاپخانه دارالفنون کتبخانه ۱۹۱۴ صفحه ۱ + ۳۵۷ با پنج صفحه دیباچه فارسی

(۲) رجوع شود بصفحه ۳۰۲ قبل.

در دسترس نیست کلمهٔ چند گفته شود. این شاعر میرزا صادق نوادهٔ قائم مقام<sup>۱</sup> معروف است لقبش ادیب الممالك و تاریخ وفاتش ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ [۲۱ فوریه ۱۹۱۷] است. سه منبع برای کسب اطلاع از احوال او در دست دارم، (۱) شرحی که در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹<sup>۲</sup> راجع بشعراى جدید ایران مندرج است (صفحه ۳۹-۵۰) (۲) شمه که در نمرهٔ بیستم دورهٔ قدیم کاوه مورخه ۱۵ آوریل ۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رساله که در چاپخانهٔ کاویانی بتاریخ ۱۳۴۱/۱۹۲۲ توسط خان ملک حسینی ساسانی پسر عم ادیب الممالك بطبع رسیده و در آن اعلام گردیده که ناشر رساله میخواهد اشعار او را جمع و نشر نماید و تقاضا دارد هر کس نسخه از اشعار ادیب الممالك را که در این رساله مندرج نیست دارا باشد نزد او بفرستد که بطبع برساند.

**خدمات او در روزنامه نگاری**  
مختصری از حالات ادیب الممالك را در کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» بمناسبت ذکر جرایدی که بقلم او نشر میشده

درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه طبع گردیده عبارتند از ادب منطبعة تبریز (۳۷-۳۸) و مشهد (صفحه ۳۸) و طهران (صفحه ۳۹) که از سنه ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۲/۱۸۹۸-۱۹۰۵ را شامل است. دیگر روزنامه ارشاد منطبعة باکو که بترکی و فارسی بکرمک احمد بیک آقاف قزباغی منتشر میشده است. دیگر روزنامه ایران سلطانی (صفحه ۸۸-۹۱) که در سنه ۱۳۲۱-۱۹۰۳ در آن شرکت بسته است. دیگر عراق عجم صفحه ۱۱۸-۱۱۹ که در سال ۱۹۰۸/۱۳۲۵ نشر میداده و بالاخره روزنامه مجلس (صفحه ۳-۱۳۲) که در سال ۱۹۰۶/۱۳۲۴ در آن چیز مینوشته است یکی از مشهورترین اشعارش هم در صفحه ۳۰۰-۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است.

ادیب الممالك در سال ۱/۱۲۷۷-۱۸۶۰ متولد شد نسبش بسه درجه بمیرزا عیسی قائم مقام وبسی و پنج درجه بامام زین العابدین [ع] می پیوست در سال ۹۰/۱۳۰۸-۱۷۸۹ در تبریز بخدمت حسنعلی خان امیر نظام گروسی رسیده و بمناسبت نام او تخلص

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۱۱-۳۱۶ قبل (۲) بعد از تحریر این قسمت دوستم میرزا سلمان اسدی مرا بیک مقاله متوجه کرد که راجع باحوال ادیب الممالك در مجله اره فان شماره اول سال سوم صفحه ۱۵-۲۵ مندرج است.

خود را از پروانه بامیری مبدل ساخت. در ۱۳۱۱/۴ - ۱۸۹۳ با اتفاق امیر نظام بکرمانشاهان و کردستان سفر کرد. در ظرف دو سال بعد از آن تاریخ (۶ - ۱۸۹۴) در طهران جزء اجزاء دارالترجمه دولتی بود اما در صفر ۱۳۱۴ (جولای اگست ۱۸۹۶) با امیر نظام بآذربایجان مراجعت کرد و در آنجا کلاه را بعمامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لقمانیه تبریز گردید. و روزنامه ادب را شروع کرد و چنانکه گفتیم در مشهد و طهران آنرا ادامه داد. در ظرف سال ۲۰ - ۱۳۱۸/۲ - ۱۹۰۰ در قفقاز و خوارزم (خیوه) سفر نمود و سپس بمشهد مسافرتی کرد و در آخر سال ۱۳۲۰ (مارچ ۱۹۰۳) بطهران مراجعت نمود در دو سال بعد ۲ - ۱۳۲۱/۵ - ۱۹۰۳ نویسنده مهم و محرر درجه اول روزنامه ایران سلطانی گردید. در سنه ۱۳۲۳/۶ - ۱۹۰۵ مدیر جرییده ارشاد باکو شد. در ۱۳۲۴/۶ - ۱۹۰۶ نویسنده روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود. و در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ روزنامه عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجمین و احرار شرکت جست. و ریاست عدلیه عراق منصوب شد. بعد ها همین سمت را در سمنان یافت. دختر منحصر بفردش در ۱۳۳۰/۱۹۱۲ بدرود زندگانی گفت. دو سال بعد بمدیریت روزنامه نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳۵/۱۷ - ۱۹۱۶ ریاست عدلیه یزد را باو دادند اما چیزی نگذشت که بطهران آمد و در سن ۵۸ سالگی وداع جهان گفت<sup>۱</sup>

سنگش شاعری او بنا بر رأی خان ملک که پسر عم و هم صحبت اوست اهمیت خاص اشعار او نه فقط در سبک بدیع و مبتکرانه اوست بلکه در حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران در سنوات پسر حادنه ۱۹۰۶ - ۱۹۱۲ میکند گویند پس از سوزنی سمرقندی<sup>۲</sup> که از قدماست تا حال کسی در هجو بادیب الممالک نرسیده است. خان ملک در رساله که منتشر ساخته مطلع تمام قطعاتی را که از ادیب الممالک در دست دارد طبع نموده و عدد ابیات هر قطعه شعر را نیز درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که در دسترس او نیست دعوت نموده که قبل از جمادی الاولی ۱۳۴۲ (دسامبر ۱۹۲۳) نزد او بفرستند تا در تاریخ معین بطبع دیوان نسبة کاملی اقدام نماید. روزنامه کاوه ابیات ذیل را از یکی از قصاید او

(۱) این تواریخ از رساله خان ملک گرفته شده است صفحه ۴ - ۶ (۲) رجوع کنید

که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است و مفاد آنرا با مضمون قصیده شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست مغول<sup>۱</sup> سروده و اشعار انوری راجع بحمله طوایف غز<sup>۲</sup> و گفتار حافظ نسبت به حرص و طمع تیمور<sup>۳</sup> مقایسه نموده است.

|                               |                                 |
|-------------------------------|---------------------------------|
| چون بره بیچاره بجو پانش نیوست | از بیم بصرادر نه خفت و نه بنشست |
| خرسی بشکار آمد و بازوش فروست  | شد بره ما طعمه آن خرس زبردست    |
| افسوس بر آن بره نوزاده سرمست  | فریاد از آن خرس کهن سال شکمخوار |

در نسخه خطی من بهلامت ۱۹ صفحه ۴۴ دوازده فقره تألیف او نام برده شده است که از جمله دیوان عربی و دیوان فارسی و مجموعه مقامات و فرهنگ منظوم و سفرنامه ها و چندین کتاب در نجوم و جغرافی و عروض و سایر علوم است.

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹ - ۳۰ (۲) ایضاً صفحه ۹ - ۳۸۴

(۳) اشاره است بشعر معروف حافظ :

«فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمار» ولی این کنایه خیلی مبهم و تردید پذیر است.

# فصل هشتم

## مذهب شیعه و مقتدایانش

### مجتهدین و ملاها

**مذهب شیعه** یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعه مذهب شیعه در عهد صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاها بود که سیاحان اروپائی غالباً از آنها بطایفه کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست اما باز استعمالش درباره ملاهای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تا در حق علماء سنی زیرا که این زمره اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باوامر قرآنی و آگاه از قوانین شرعی و مثل ملاهای شیعه مدعی هیچ قدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند.

**اصل اجتهاد** اختلاف عمل بزرگی که فیما بین علماء سنی و شیعه دیده میشود در موضوع اجتهاد است. که عبارت باشد از کشف و ترویج امرانه حقایق جدیدۀ مذهبی مبتنی بر فهم کلام الله مجید و احادیث و اخبار که با سعی و جهد فوق العاده بآن نائل گردیده باشند جمله اخیر معنی تحت اللفظی کلمۀ اجتهاد است در عربی کسی که باین مقام نائل شده باشد مجتهدش می نامند. و رتبه اش تقریباً پیایه یکنفر کاردینال در مذهب کاتولیک مقابل میگردد. اما در میان اهل تسنن این قبیل مقامات وجود ندارد و معتقدند که بعد از وفات مؤسبین چهار گانه مذاهب آنها باب الاجتهاد ( بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسبین یا ائمه مشارالیه از این قرارند: ابوحنیفه (وفات ۱۵۰/۷۶۷) مالک ابن انس [وفات در حدود ۷۹/۷۹۵] الشافعی [وفات ۲۰۴/۸۲۰] و احمد بن محمد بن حنبل [وفات ۲۴۱/۸۵۵] از این قرار باب اجتهاد که بعقیده شیعیان هنوز هم بر روی خلق گشاده است بعقیده اهل سنت متجاوز از هزار سال است که انسداد یافته. و مذهب تشیع اگرچه از جهات دیگر

(۱) باصلاح علمای شیعه اجتهاد است فراغ وسع است در تحصیل ظن باحکام شرعیه از ادله اربعه (کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل) مترجم

نسبت بتسین محدود ترو سخت تراست اما از جهة اجازه اجتهاد خیلی بیشتر از تسین قابل انعطاف و مستعد توافق و تطابق است .

بطوریکه در طی این فصل مبرهن خواهد شد قدرت و مقامی  
**جلب کردن علوم** که این ملاها در عهد صفویه احراز کرده بودند جوانانی را  
**دینیه مردمان صاحب** که در خود قریحه ذاتی و استعداد لازمه برای شعر و ادب  
**قریحه و جاه طلب را** و سایر علوم میدیدند از آن راه برگردانده و بعلوم دینیه مشغول  
 مینمود . تا حدی قلت شعراء و کثرت علماء دینی در زمان صفویه منوط و منتسب باین  
 نکته است . مجالی برای اهل العمام پیدا شد . پادشاهان صفویه که خود را با کمال  
 شرف « کلب آستان ائمه اطهار یا خادم مذهب انبی عشریه » لقب میدادند مدارس  
 متعدده بنا گذارده و دائر کرده بودند و هر طالب العلم فقیر و گرسنه که بیکی از مدارس  
 مذکوره آمدمورفت داشت بلاشک منتظر بود بالاخره مجتهدی بزرگ گشته کلید حیات  
 و ممات خلق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شود که تقریباً با جلال پادشاهان  
 تساوی داشت .

هیچ طبقه از طوایف اجتماعی ایران بقدر ملاها از دسترس  
**دست نیافتن بر روحانیون** خارجیان دور نیست هر کس زبان فارسی خوب بداند خواهد  
 توانست نه تنها با طبقه حاکمه و صاحبمنصبان دولتی که با عادات و افکار اروپائیان  
 انس و الفتشان بیش از سایر طبقات است آمیزش کند بلکه با تجار و کسبه و صنعتگران  
 و ملاک و دهقانان و درویشان و بابیان و بهائیان و متصوفین و غیره نیز خلطه و معاشرت  
 بیابد اما قلیلی از اروپائیان توانسته اند که بارو حانیون صمیمیت و آمیزش پیدا کنند .  
**قصص العلماء** برای فهم زندگانی خاص و عزلت گزینی و معاش این طبقه تسا  
 جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط القدر و  
 جدید التالیف موسوم بقصص العلماء<sup>۱</sup> نمیتوان بدست آورد . مؤلف این کتاب محمد بن  
 سلیمان تنکابنی است که در ۱۲۳۵ / ۲۰ - ۱۸۱۹ تولد یافته و قصص العلماء را در ظرف  
 سه ماه و پنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰ / ۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ بانجام رسانیده  
 است . این تألیف شامل شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء شیعه از قرن چهارم تا قرن سیزدهم

(۱) من دو نسخه چاپ سنگی از این کتاب دارم یکی دومین چاپ طهران مورخه صفر ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۸۸۶) دیگری مورخه ۹/۱۳۰۶ - ۱۸۸۸ چاپ لکنهور (ظاهراً)

(قرن دهم تا نوزدهم مسیحی) است و هیچ ترتیب صحیحی ندارد نه بسنایق القباءاسامی مرتب گردیده است نه برحسب تقدم زمانی.

مصنف شرح حال خود را در مرتبه چهارم قرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و ۱۶۹ جلد از مؤلفات خود را نام برده غیر از شروح و تحریرات مختلفه دیگر. سابقاً قسمتهائی از این کتاب را که راجع بشیخیه و باییه بود مطالعه کرده بودم و در ایام تعطیل عید پاک سال ۱۹۲۳ یکبار آن کتاب را از اول تا آخر خواندم و از میان مطالب بیهوده و خزعبلات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبهاکسب کردم که در کتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هر چند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل از این که نبأله کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی می‌نکارم.

علم الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان و قائم‌دین و نقله و روات اخبار] قسمت مهمی از علم فقه را تشکیل میدهد. زیرا که این قسم معلومات برای پی بردن بصحت و سقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری در دست است.

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال را که عبارت علم الرجال

باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ

الطایفه [متوفی بسال ۱۰۶۷/۴۶۰] چاپ کرده<sup>۱</sup> و چهار کتاب دیگر را هم دارای همان درجه اهمیت مشمارد. از اینقرار اسماء الرجال تألیف شیخ احمد بن علی النجاشی<sup>۲</sup>

[متوفی بسال ۱۰۶۳/۴۵۵] - معالم العلماء تألیف محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

(متوفی بسال ۵۷۸/۱۱۹۲) - ایضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف بن مطهر الحلی

(تاریخ تولد ۶۴۸/۱۲۵۰ تاریخ وفات ۷۲۶/۱۳۲۶) ولؤلؤة البحرین<sup>۳</sup> که دارای جنبه خاصی

است و موضوعش احوال علماء بحرین و مصنفش یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرینی است

(متوفی بسال ۱۱۸۷ ر ۴-۱۷۷۳) کتاب دیگر که از جهت اختصاص بیک محل نظیر

تألیف سابق الذکر است. امل الامل فی علماء جبل عامل تألیف محمد بن حسن بن علی

الحر العاملی است که در سال ۱۰۳۳/۴ - ۱۶۲۳ تولد یافته و کتاب خود را در

۱۰۹۷/۱۶۸۶ برشته تحریر کشیده است. تمام این کتب عبری است. اما یکی از

(۱) چاپ بیبلو تکا ایندیکا (۲) در بیبلی بسال ۱۳۱۷/۱۹۰۰ - ۱۸۹۹ چاپ سنگی شده

در کشف العجب تاریخ وفات مؤلف در سنه ۴۰۵/۱۰۱۴ ثبت شده رجوع کنید بصفحات بعد

(۳) چاپ سنگی بیبلی P. n.

قدیمترین کتب رجال بفارسی است و در ۱۵۸۲۹۹۰ تألیف شده و بهیچوجه شایسته نیست که از نظر دور گردد.

**مجالس المؤمنین** این کتاب موسوم است بمجالس المؤمنین سید نورالله بن - شریف المرعشی شوشتری که بجرم ثبات عقیده در مذهب تشیع در ۱۰۱۹ ر ۱۱۱۰-۱۶۱۰ بقتل رسید. این کتاب هم مفصلتر و هم عوام فهم تر از سایر کتب مذکوره است زیرا که در دوازده مجلس شرح حال عده کثیری از بزرگان شیعه نه تنها فقها بلکه از هر طبقه را ذکر نموده است و نه تنها تابعین مذهب اثنی عشریه را حاوی است بلکه تمام اشخاصی که معتقد بوده اند علی علیه السلام بلافاصله بایستی پس از پیغمبر بخلافت میرسید در آن مندرج است از کتب جدید که در همین موضوع از شصت سال باین طرف تألیف شده علاوه بر قصص العلماء که سبق ذکر یافت سه کتاب دیگر را باید شمرد. کتاب مفصل روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات<sup>۱</sup> بزبان عربی تألیف محمد باقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخونساری که شرح حال خودش در صفحه ۸-۱۲۶ جلد اول در سال ۱۲۸۶ ر ۱۸۶۹ مندرج است - شرح حالهایی که در این کتاب به ترتیب الفبائی مرتب گشته شامل علماء مسلمین از هر دوره هست و منحصر باحوال فقها یا پیروان مذهب شیعه نیست. مثلاً حالات عرفای بزرگ مثل بایزید بسطامی و ابراهیم ادهم و شبلی و حسین بن منصور الحلاج و احوال شعرای عرب مثل ذوالرمة فرزدق. ابن الفرید<sup>۲</sup> ابونواس و المتنبی و ذکر شعرای ایران از قبیل سنائی و فریدالدین عطار و ناصر خسرو و جلال الدین رومی. و فضلا و دانشمندان مثل الیرونی و ثابت بن قره و حنین بن اسحق و ابوعلی سینا و غیره. علاوه بر این ها ذکر فقهای شیعه تا زمان نسبت نزدیکی در آن کتاب منظور است و همین نکته کتاب مزبور را در نظر ما دارای اهمیت خاصی میسازد.

کتاب مهم دیگری که در همان سال تألیف روضات الجنات **نجوم السماء** تنظیم یافته (۱۲۸۶ / ۷۰ - ۱۸۶۹) اما بفارسی نوشته شده نجوم السماء است<sup>۳</sup> این کتاب مخصوص احوال علماء و فقهای شیعه است در

(۱) يك نسخه چاپ سنگی بسیار عالی (چهار جلد تقریباً دارای ۷۵۰ صفحه و ۷۶۳ شرح حال) در طهران بسال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بطبع رسید (۲) چاپ سنگی لکنه‌پور ۱۳۰۳ ۶ - ۱۸۸۵ صفحه ۴۲۴

قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (۱۵۹۲ - ۱۸۸۲ میلادی) و بترتیب تاریخی مرتب شده است. مؤلف محمد بن صادق بن مهدی نام دارد مثل سایر تألیفات متشابهه فقدان فهرست الاعلام یا حتی فهرست مندرجات نقص بزرگی برای این کتاب شده است. ولی رویهمرفته مقدار زیادی اطلاعات مفیده در آن میتوان یافت.

**کشف الحجب** سومین کتابی که مایلم اینجا جداگانه از آن سخن برانم کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار است در این کتاب ذکر کتب در درجه اول اهمیت واقع شده و لسی مقدار زیادی مواد راجع باحوال اشخاص نیز در آن دیده میشود. در تألیف مزبور اسم و موضوع ۳۴۱۴ کتاب شیعیان به ترتیب الفباء و زبان عربی مندرج است مؤلف سید اعجاز حسینی است که در سنه ۱۲۴۰/۱۸۲۵ متولد و در ۱۲۸۶/۱۸۷۰ متوفی شده است. ناشر و طابع کتاب موسوم بمحمد هدایت حسین اصل نسخه خطی را در کتابخانه گرانهای بانکپور یافت و به تشویق سر. ا. دنیسن راس مندرجات کتاب را برای طبع حاضر ساخت و بنفقه انجمن آسیایی بنگاله<sup>۱</sup> به چاپ آن مبادرت ورزید.

**یک تذکره از شهرای شیعه** لازم است شرحی هم از یک کتاب عربی که در ذکر احوال شعرای شیعه موسوم به نسیمه السحر فی من تشیع و شعر بقلم یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی تحریر یافته در اینجا بنگاریم این نسخه کمیابی است و تا حدیکه اطلاع دارم هنوز طبع نشده و خوشبختانه نصف یک نسخه آن (از حرف ط تا یا)<sup>۲</sup> بدست آمده است فقط مخصوص ذکر شعرانی است که عربی شعر سروده اند.

**مقایسه تألیفات مذکور** از میان این کتب روضات الجنات عالمانه تر و قابل استفاده تر است اما اشخاصی که فقط با زبان فارسی آشنا هستند مطالب مهمه زیاد و بعضی قسمتهای مشغول کننده و مضحک از مجالس المؤمنین

(۱) در مطبعه بابنیت میشن در کلکته چاپ شده تاریخ طبع ۱۳۳۰/۱۹۱۲ است و حاوی ۶۰۷ صفحه میباشد. (۲) برای اطلاع از کیفیت نسخ دیگر این کتاب رجوع کنید به فهرست نسخ عربی برلن تألیف آلوارد Ahlwardt جلد ششم صفحه ۳ - ۵۰۲. نمره ۷۴۲۳

و نجوم السماء و قصص العلماء به دست خواهند آورد. کتب قدیمه رجال مثل کتاب الطوسی و النجاشی عموماً خیلی خشک و خشن هستند و برای مراجعه بیشتر مفیدند تا برای مطالعه. چون نظرها بیشتر در اینجا محدود بفقهاء زمان صفویه و بعد آن است بکلمه چند راجع بعلماء قدیم شیعه اکتفا مینمائیم. هر چند طلاب علوم شرقی فرنگستان با اسم و لقب و تاریخ تقریبی حیات علمای مزبور آشنائی دارند.

مؤسسین فقه شیعه  
محمدهای سه گانه  
و کتب اربعه

محترمین علماء قدیم در اخبار سه محمد - نامند<sup>۱</sup> الكلینی (محمد بن الیعقوب متوفی بسال ۳۲۹ / ۹۴۱) - این با بویه (محمد بن علی بن موسی متوفی بسال ۳۸۱ / ۲ - ۹۹۱) و طوسی (محمد بن حسن متوفی بسال ۴۶۰ / ۱۰۶۷) که سابقاً از او اشاره رفت. نخستین مؤلف کافی و دومین مؤلف من لایحضره الفقیه و سومین مؤلف استبصار و تهذیب الاحکام است شیعیان عموماً این کتب را کتب اربعه<sup>۲</sup> می خوانند اسم کتاب من لایحضره الفقیه تقریباً شبیه باین عبارت متداوله ماست. «هر کسی قاضی خود Every man his own lawyer راجع باین کتب چهارگانه شرح مفصلی در کشف الحجب که سبق ذکر یافت مندرج است.

سه نفر محمد نام  
در قرون اخیره

ازمنه اخیره نیز سه عالم محمد نام بخود دیده است. از این قرار محمد بن حسن بن علی ... الحر العاملی (مؤلف کتاب امل الامل که سابقاً ذکر شد) - محمد بن المرتضی که معمولاً او را ملا محسن فیض می نامند تاریخ وفاتش در حدود ۱۰۹۰ / ۱۶۷۹ است و محمد باقر مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹)<sup>۳</sup> هر کدام از این سه شخص کتابی بزرگ و مبسوط از خود بیادگار گذارده اند نخستین وسائل دوم وافی و سوم بحار الانوار که رویهم رفته آنها را کتب ثلاثه عهد اخیره باید نامید.

زبان عربی و سیله تحریر  
کتب دینی است

تمام این هفت جلد کتابی که اساس فقه و اصول و احادیث و اخبار شیعه بشمار میرود مثل کلیه تألیفات علماء و فقهاء اسلام بـ زبان عربی نوشته شده. زیرا که لسان مزبور در اسلام بمنزله لاتینی است در نوشته های عیسویان کاتولیک این کتاب گنجایش ندارد که راجع

(۱) رجوع کنید بقصص الانبیاء صفحه ۲۲۱ چاپ لکنهور راجع بنسخه باقر مجلسی  
(۲) یا الاصول الاربعه رجوع کنید بنجوم السماء صفحه ۷۵ (۳) بصفحات قبل مراجعه نماید.

بکتاب مذکوره بیش از این شرح و بسط بدهیم و لازم است از رسالات فارسی که در موضوعات دینی نوشته و منتشر میشده سخن برانیم زیرا که این قبیل رسالات وسیله معموله فقهاء زمان صفویه برای ترویج عقائد مذهبی خود بوده و کامیابی آنها بیشتر باین قبیل رسالات ارتباط داشته است توصیف نشریات فارسیه کتب شرعیه در ازمنه اخیره  
مزبور اگر چه وظیفه خاص ماست لیکن نخواهیم توانست شرحی شایسته از آنها نیز درج کنیم. صاحب روضات الجنات نسبت بکمال الدین حسین اردبیلی معروف بالالهی معاصر شاه اسمعیل اول گوید: نقل انه اول من صنف فی الشرعیات علی مذهب الشیعه بالفارسیه.

بیش از این دیدیم که شاه اسمعیل هنگام فتح تبریز در پیدا قلت اکتب فقهی شیعه  
کردن معلم و کتاب برای ترویج و تعلیم مسائل و اصول عقاید در اوائل زمان صفویه  
آن مذهبی که میخواست در سرتاسر مملکت خود مستقر سازد بچه مشکلاتی مصادف گردید. و این نکته هر چند غالباً مورد توجه قرارش نمیدهند اما غریب نیست که بهمین ملاحظه علماء و فضلاء متشیع عرب را بایران دعوت کرده باشند. زیرا که این قبیل دانشمندان فقط در آن نقاط وجود داشتند.

اغلب علماء مزبور یا از بحرین برخاسته اند که در خلیج فارس دعوت علماء شیعه  
است یا از جبل عامل که در شامات است<sup>۲</sup> چنانکه گفتیم راجع از خارجه بایران  
بعلمائیکه از هریک ازدو محل مذکور طلوع کرده اند کتابی  
تصنیف شده است یکی لؤلؤة البحرین و دیگری امل الامل بعضی از آنها وقتی بایران آمدند کاملاً از زبان فارسی بیگانه بودند. مثلاً سید نعمت الله الجزایری چون با برادرش وارد شیراز شد از یکی از آشنایان عبارت «مدرسه منصوریه را میخواهم» طوطی وار آموخت و خود و برادرش هریک قسمتی از این عبارت را بخاطر سپردند و یکی بعد از دیگری بزبان میراندند<sup>۳</sup>

(۱) جلد اول صفحه ۱۸۵. (۲) رجوع کنید بکتاب «شامات در زمان تسلط مسلمانان» تألیف ج لیسترنج صفحه ۶ - ۷۵ و ۴۷۰ (۳) قصص العلماء «چاپ لکنهور صفحه ۲۲۹ - چاپ طهران صفحه ۳۳۳»

«... پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم و من یازده ساله بودم و در وقت نماز صبح بشیراز رسیدیم پس به خانه آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما میخواستیم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در آنجا بود. پس

## شرح حال یکنفر از طلاب علوم دینی

در ضمن شرح احوال همین سید نعمت الله الجزائری بنا بر روایت قصص العلماء ما بنکات دقیقه و غیر مترقبه بر میخوریم که نمونه زحمات و صدمات وارده بر طلاب آن زمان است

مشارالیه در سال ۱۶۴۰ - ۱/۱۰۵۰ متولد شده و شرح مذکور را در سی و نه سالگی نوشته و گوید: «در این عمر قلیل چقدر از مصائب بمن روی داده است!» شروع این مصائب از وقتی بود که در سن پنج سالگی موقعیکه با رفقای کوچک خود بازی میکرد پدرش رسیده و گفته بود: «ای پسرک من با من بیای تا بنزد معلم برویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجه اعلا برسی».

## قدمهای نخستین در راه تحصیل

با وجود گریه و اعتراض و التجا بردن بمادر سید نعمت الله مجبور شد بمدرسه برود و محض این که زودتر آزاد شده و بیازی خود برگردد با کمال دقت و توجه مراقب دروس خود شد چنانکه در سن پنج سال و نیم قرآن را ختم کرده و چندین قصیده را خوانده بود. اما این پیشرفت در وضع زندگانی او تغییری نداد و او را ببازیهای کودکانه بازنگردانید زیرا که او را یکی از صر فیون اعمی سپردند تا امثله و تـ صریف زنجانی را بیاموزد سید نعمت الله دستکش و راهنمای این معلم کور شد و معلم دیگری نصیص کردید او را مجبور میکرد برود علف برای چهار بابانش ببرد و برگ تود برای کرمهای ابریشمی تهیه نماید سپس مدرس دیگر بدستش آمد و بتحصیل کافیه ابن الحاجب پرداخت این شخص مردی فاضل و سفید پوش و دارای عمامه عظیم «مثل گنبد کوچکی» بود و از عهده جواب سئوالات شاگرد خود بر نمیآمد و طفل باو گفت: «بعد از اینکه صیغه را ندانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی؟» حاضران خندیدند و معلم شرمسار گشته برخاست و رفت. سید نعمت الله گوید: «این کار مرا بر آن داشت که در هیچ صرف کوشش کنم و من اکنون بنزد خدا استغفار مینمایم از سؤال کردن از آن مرد مؤمن لیکن حمد میکنم خدا را که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت».

آن شیخ گفت که این راه را بگیرد و بگوید که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم و سخن را تفهیم کردیم. پس يك كلمه را من ضبط کردم و کاه دیگر را آن دیگری ضبط کرد پس هر که را که می دیدیم یکی میگفت مدرسه منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهیم تا به آن مدرسه رسیدیم.

مشقات سفر  
در طلب علم

بعد از آنکه تحصیلات خود را نزد چند معلم دیگر ادامه داد  
از پدر رخصت یافت که بحویزه پیش برادر بزرگش برود پس  
در کشتی نشسته از جداول تنگی که دو جانب آن مستور از  
نی بود گذشت سید گوید «از آب هم پشه بسیار بیرون می‌آمد هر يك مانند زنبوری»  
و جز شیر گاومیش هیچ غذایی برای سد جوع نداشت. این غذا نخستین بار بود  
که مرارت سفر و شدت مصائبی را که در راه یکنفر محصل وجود دارد برای او  
محسوس گردانید. شرح جامی و شرح جابر بردی بهر شافیه را نزد استادی درس  
خواند این استاد خدمت بسیار از او میگرفت و امر کرده بود که هر يك از شاگردان  
بقضاء حاجت بجانب شط بروند دوسنگ با دو آجر با خود بیاورند تا شیخ خانه بنا  
گذارد و هر وقت بحویزه عتیقه میرفتند استاد باری بردوش هر يك از شاگردانش میگذاشت  
از قبیل سمك عتیق و اشیاء دیگر، اگر حاشیه میخواستند از او نقل کنند اذن نمیداد  
لیکن بسا بود که کتاب را بدون اطلاع او برده و حواشی را نسخه میکردند سید  
گوید «این احوال او با ما بود و با این حال مراضی بودیم بنهایت رضا که او را خدمت  
نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم.»

تحصیل و مشقت

«در اکثر اوقات در مدرسه برای مباحثه ناظر مکتب می نمودیم  
چون بمنزل آن مرد میرفتیم از غذا فارغ شده بودند پس تا شب بی  
غذا میماندیم و رفیق من پیوست خربوزه بر زمین ریخته خاک آلوده قناعت میکرد و از من  
احوال خود را مستور میداشت از راه خجالت و حیا و من هم مانند او میکردم پس روزی  
رفیق را در آن حال دیدم خندیدم گفت چرا خندیدی گفتم مرا هم همین حال است  
گفت پس هر روز با هم این پوست خربوزه را جمع کنیم و بآب بشوئیم و بخوریم.  
مطالعه را بروشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم مانند  
الفیه ابن مالک و کافیه و غیره پس در شبائیکه ماه داشت مطالعه را بنور ماه  
مینمودم و در شبهای بدون ماه متون محفوظه را مکرر میکردم تا فراموش نکنم و  
محض احتراز از مزاحمت اهل مجلس که بامن صحبت نکنند اظهار میکردم که  
در سرم صداعست و سر را در میان دوزانوی خود میگذاشتم و این متون را قرائت  
می کردم»

از بصره بشیر از پس از چهار روز توقف نزد اهل خود مصمم شد بشیراز برود پس با کشتی از راه شط العرب ببصره رفت و بقدری میترسید که مبادا پدرش او را طلب کرده و بیازگشت مجبور نماید که غالب اوقات جامه خود را کنده در آب نازل میشد و سکان کشتی را نگاه میداشت تا کسی او را نبیند و کشتی هم حرکت کند چون مسافتی دور و مطمئن شدند بکشتی سوار گشت و جامه بپوشید در اثناء طریق جمعی را در کنار شط دیدند شیخی از همراهان از میان شط فریاد کرد شما از اهل سنت هستید یا شیعه آن جمع گفتند از اهل سنت پس آن شیخ به خلفای ثلاثه لعن فرستاد و دشنام گفت و آن جماعت نیز زبان بفحش گشوده از کنار شط بکشتی سنکک پراکندند.

در مدرسه شیراز سید نعمه الله و برادرش مدحت قلیلی در بصره ماندند حاکم بصره حسین پاشا بود پدرشان آمد که آنها را بجزائر برگرداند ایشان نیز اظهار رغبت کردند اما غفلة بکشتی نشستند و چنان که گفتیم راه شیراز پیش گرفتند و در مدرسه منصوریه قرار یافتند. در اینوقت سید نعمه الله بیش از یازده سال نداشت. پس بزیارت استادی رفتند که الفیه ابن مالک درس میگفت. چون فارغ شد و از احوال آنها اطلاع یافت برخاست و سید را به پشت ستون مسجد برد و گوشش را بشدت فشار داد و گفت ایفرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب گردانی و ریاست را دوست داری. پس وقت راضایع مکن اگر نه مردی فاضل نخواهی شد رنج سرما و گر سنگی در مدرسه هم روزگارشان سخت و معاش یومیه شان قلیل و محقر بود برادرش میل کرد بجزائر برگردد و از تنگی معاش خلاص شود اما سید نعمه الله عازم شد که بماند و با اجرت کتابت زندگی کند و در وقت گرمای تابستان که طلاب بر بالای سطح و بام مدرسه می خوابیدند و می نشستند او در حجره بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشت و غذا باو نمیرسید در روشنائی ماه کتاب میخواند و با گر سنگی مقاومت میکرد و در زمستان از شدت سرما در موقع کتابت حواشی خون از انگشت هایش جاری میشد<sup>۱</sup> تا سه سال بر این منوال گذشت و باوجود ضعف چشمی که عارض او شده بود شروع کرد بتألیف مفتاح الیبیب در شرح

(۱) وقوع چنین سرمایی آنهم در شیراز از عجایب است (مترجم)

تهذیب شیخ بهاء‌الدین محمد<sup>۱</sup> و شرحی بر کافیه. این هنگام دایره تحصیلات خود را از نحو و صرف عربی تجاوز داد و در حوزه درس معلمین و اساتید بزرگ از اهل احساء و بغداد و بحرین حاضر شد که از جمله آنها شیخ جعفر البحرینی است.

روزی اتفاق افتاد که خبر فوت جماعتی از اقارب و اعمام با آنها يك معلم سختگیر رسید و در عزای ایشان نشستند و بدرس نرفتند استاد از حالشان پرسید باو گفتند که از اهل مصیبت میباشند. چون روز دیگر بدرس رفتند راضی نشد با آنها درس بگوید و گفت: «خدایتعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا دیروز نیامدید» چون سید نعمة الله حکایت باز گفت استاد جواب داد «سزاوار آن بود که شما بدرس بیایید و بعد از خواندن درس بروید و بجزاداری خود اشتغال نمایید» تا شاگردان قسم یاد نکردند که دیگر درس را قطع نخواهند نمود و هر مصیبتی هم اتفاق بیفتد غائب نخواهند شد استاد راضی بدرس گفتن نگشت. اما بعد چنان طرف توجه این معلم سختگیر شد که استاد دختر خود را خواست باو تزویج کند اما سید از قبول این افتخار عذر خواست و گفت «اگر خدا بخواهد پس از آنکه عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد» چیزی نگذشت که آن شیخ بهند سفر کرد و مدار حیدر آباد هند بر او شد.

سید نعمة الله نه سال در شیراز ماند و اکثر اوقات چنان بسختی زندگانی یکسر طلبه و تنگدستی گرفتار بود که جز آب چیزی برای سد جوع خود در شیراز نمی یافت. او را رفیقی بود که در کنار شیراز منزل داشت و سید نزد او میخواست برای اینکه در روشنائی چراغ او مطالعه کند. و در اواخر شب بایستی درس حاضر باشد و محل درس در آخر شهر بود بر میخواست و به تنهایی در تاریکی راه را پیش می گرفت و از میان بازارهای تاریک و خالی گذشته در نزدیک دکان های بقالی بصدای بلند شعر میخواند تا سگها گمان نکنند دزد است و با هر سگی حیلۀ میکرد تا خلاص میشد بالاخره قبل از طلوع بمسجد جامع میرسید و در

(۱) رجوع کنید بکشف العجب صفحه ۱۴۶ نمره ۸۲۵ مؤلف در ۱۳۱۰/۱۶۲۱ وفات یافت یکی از بزرگترین فقهاء زمان شاه عباس اول بود و عموماً او را در ایران شیخ بهائی میگویند.

درس حضور می یافت. پدر و مادرش اصرارها کردند تا بجز ابر بازگشت وزنی تزویج نمود. اما مرد فاضلی که بدیدنش رفته بود ویرا ملامت کرد که چگونه ازدواج کرد و علم حدیث را تکمیل ننموده است. سید نعمه الله عیال و خانواده را گذاشت و با اینکه سه هفته پیش از عروسی او نگذشته بود بمدرسه منصوریه شیراز عودت کرد. یکماه بعد مدرسه منصوریه آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب هم طعمه حریق شد. مقارن این حال خبر فوت پدرش نیز رسید. این دو بدبختی و سایر پیش آمدها او را مجبور کرد که شیراز را ترك گفته عازم اصفهان شود.

در روزهای اول توقف اصفهان باز دچار همان تنگدستی و با ملا محمد باقر مجلسی فقری بود که سالها با آن انس داشت و عمداً غذاهای شور آشنا میشود میخورد تا آب بسیار خورده باشد و اشیاء ثقلیه تناول میکرد پس از آن بخت یاری کرد و بمعرفت ملا محمد باقر مجلسی که یکی از بزرگان و متصیین علماء و شاید مقتدرترین ملاهای شیعه است نائل گردید. مجلسی او را بخانه خود پذیرفت و چهار سال از وی نگهداری نمود و علم حدیث تعلیم داد<sup>۱</sup> اما انس و علاقه آنها مانع از احترام و ترس نبود سید نعمه الله در انوار النعمانیه گوید اگر چه کاملاً طرف توجه این عالم بزرگ بودم لیکن هر وقت مرا بکتابخانه خود احضار میکرد تا با او صحبت بدارم یا در تألیف کتاب بزرگ بحار الانوار با او کمک کنم قبل از دخول در کتابخانه مجبور بودم مدتی در پشت در ایستاده و نفسی تازه کنم تا بتوانم وارد شوم.

نظر بمساءدت این حامی مقتدر سید نعمه الله مدرس مدرسه در اصفهان رتبه گشت که میرزا تقی نام نزدیک حمام شیخ بهائی در اصفهان مدرسی هم، یابد جدیداً بنا گذارده بود. تقریباً هشت سال در این کار باقی بود پس بعلت اشتداد ضعف چشم وعدم قدرت کحلالان اصفهان برای معالجه او دوباره مجبور بسفر شد. سامره و کخلیمیه و سایر اماکن متهرکه عراق را زیارت کرده از راه

(۱) چنانکه در صفحات قبل گفتیم این ملای مقتدر یکی از محمد های سه گانه عهد اخیر است و کتاب بزرگی که در احادیث و اخبار شیعه نوشته و بحار الانوار نام دارد هنوز هم در ایران معتبرترین کتابی است که در این باب تحریر یافته

شوشتر باصفهان مراجعت نمود. در سال ۱۰۷۹/۹ - ۱۶۶۸ - برادرش فوت شد و ده سال بعد که این شرح حال را از خود می نوشت هنوز از این فقدان متأثر بوده است. بعد از زیارت مشهد بحویزه مراجعت کرد و عزلت گزید و درموقع تحریر این احوال (۱۰۷۹/۹ - ۱۶۷۸) از يك زندگانی آرام و ملایمی برخوردار بوده است. از سرگذشت سید نعمت الله بعد از این سال چیزی نیافتیم اما تاریخ وفاتش معلوم است که در سال ۱۷۱۸/۱۱۳۰ بوده یعنی چهار سال قبل از واقعه هائله که سلسله صفویه را منقرض گردانید.

قدر و قیمت این شرح  
 احوال شخصی

این گزارش حالات نیز هر چند اصلا عربی بود و در سابق نیز بآن اشاره کردم اما تلخیص و درج آنرا لازم دانستم زیرا زندگانی طلاب علوم دینی را که با مختصر تغییری بزندگان محصلین اروپائی در قرون وسطی شبیه است بخوبی واضح و روشن میسازد می بینیم که در ایام طفولیت از بازیها و مشغولیهائی که مخصوص طفلان است پیش از وقت ممنوع گشته و بتحصیل کتب مشکل و خشک و دور و دراز عربی وادار گردید و بآموختن صرف و نحوهای عربی که اشکال و ابهامشان دائم التزاید است مجبور شده و بمطالعه شرح ها و شرح بر شرح ها و تفاسیر و حواشی گماشته شده است. می بینیم که با وجود صفرسن از آتش عشق تحصیل مشتعل گردیده و در تکمیل اطلاعات خود در علوم دینی و قوانین اسلامی میکوشیده با جوع و سرمای زمستان و گرمای تابستان بسر برده و نور بصر را محض مطالعه متون بد خط و پیچیده در نور لرزان ماه صرف کرده و قوای هاضمه را با اغذیه بی ترتیب و نامناسب ضایع ساخته و طعام را پس از گرسنگیهای فوق الطاقه صرف نموده و از زندگانی خانوادگی و روابط خویشاوندی گسسته در اقیانوسی از ظاهرسازی و تعصب افتاده است می بینیم که او خود نیز حواشی و شروحیکه بجای ایضاح مطالب متن بر اشکال و ابهام آن میافزایند بر عده حواشی کتب اضافه نموده و بالاخره می بینیم که بر حسب اتفاق طرف توجه یکی از ملاهای مقتدر شده و مدرس یا متولی یا مجتهد حلی گردیده است.

هر چند طریقه طالب العلمی سخت و مشکل بود و ندرت کسی را بسر منزل مقصود میرسانید ولی اگر اقبال مساعدت میکرد پاداش بزرگ در مقابل داشت.

در نظر سلاطین صفویه یکنفر مجتهد نایب امام منتظر بود یعنی  
**مقام مجتهدین** امامیکه هر وقت نام او برده میشود عبارت عجل الله فرجه را  
**در زمان صفویه** بر زبان میرانند. مجتهد بر جان و تن مردم صاحب اختیار بود  
**و جانشینان آنها** حاج سید محمد باقر بن محمد تقی رشتی ملقب بحجة الاسلام  
 را حکایت میکنند که شخصاً چندین نفر را بجرم زندقه و معاصی مختلفه بقتل رسانیده  
 است. در نخستین بار چون کسی را نیافت که فرمان او را اجرا کند شخصاً اولین ضربت  
 را بمحکوم نواخت ولی چندان کار گریفتاد سپس مردی بیاری اورسید و سر محکوم  
 را جدا نمود آنگاه مجتهد نماز میت خواند و از شدت اضطراب مدهوش گشت مجتهد  
 دیگر آقا محمد علی معاصر کریمخان زند از بس عرفا و درویش را محکوم به قتل  
 کرد «صوفی کش» لقب یافت.<sup>۲</sup>

یکی از ملازمان شاه عباس که قتل کرده بود ملا احمد اردبیلی معروف بمقدس  
 (متوفی بسال ۱۵۸۵/۹۹۳) را شفیع قرار داد که شاه را بر سر مرحمت آورد او نیز  
 عبارات ذیل را برشته تحریر در آورد<sup>۳</sup>

«بانی ملک عاریه عباس بدانند که اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم  
 مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از باره تقصیرات تو بگذرد  
 کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی»

غریب تر از این قصه ذیل است که در قصص العلماء (چاپ لکنهور  
 صفحه ۳۲) درج شده از اینقرار که شاهزاده محمد علی میرزا  
**خریدن مقامی**  
**در بهشت** دوهزار تومان بدو نفر مجتهد داد در عوض دعائیکه نوشته و مهر  
 و امضا کرده و وعده محلی در بهشت باو داده بودند یکی از آنها (سید رضا بن سید  
 مهدی) در اقدام باین امر تردید کرد اما شهزاده گفت «تو قبالة در این باب بنویس و  
 علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خدای تعالی آن را خواهم گرفت»  
 خیلی از این قبیل پیش آمده را میتوان ذکر کرد که مثل کرامات دیگر به اغلب  
 علماء و مجتهدین منسوب است اما آنچه گفته شد کافی است قدرت زائد الوصف علماء

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور صفحه ۱۳۸ (۲) ایضا صفحه ۲۱۰ (۳) ابن حکایت  
 و حکایت بعد از قصص العلماء نقل شده (چاپ طهران ۲۶۰ چاپ لکنهور صفحه ۱۳۲)

را خاطر نشان نماید اقتدار آنها خیلی بیش از يك وزیر بوده و اگر یکی از وزرا مقرب کمترین رفتار آنها را تقلید میکرد حتماً بسخط و غضب شاه دچار میگشت این نکته منحصر بزمان قدیم نیست قصه الغای امتیاز توتون و تنباکو در ۱۸۹۰-۱ معروف است از نکات فوق ثابت میشود که مجتهدین و ملایان قوه بزرگی داشتند هر چند فعلاً اقتدارشان رو بضعف نهاده است این مجتهدین در جمیع کارها و تکالیف انسان از کوچکترین اعمال طهارت شخصی تا بزرگترین امور سیاسی دخالت میکنند.

**فتوی**  
هر مسلمان شیعی مذهبی میتواند مسائلی را که حلش مربوط به مذهب میشود (و عملاً در هر موردی بمذهب مربوط میگردد)

بیکنفر مجتهد عرض نماید و تصمیم شرعی یا فتوای او را بر طبق مذهب شیعه تقاضا کند توقف علماء و مجتهدین در کربلا و نجف و خارج از قلمرو ایران بیشتر بر مصونیت آنها افزوده بود. درهم شکستن یا ضعیف ساختن آنها منظور و آمال بسیاری از سلاطین ایران قبل و بعد از صفویه بوده است اما اقدامات آنها کمتر به نتیجه مطلوبه رسید

**جنبه مستحسن**  
تحصیلاتشان هر چند عموماً در دایره تنگی محصور است اما در همان دایره مقرون بصحت دقت و تادرجه انتقادی است

**روحانیون**  
دقیق ترین فضایل ایرانی که من می شناسم میرزا محمد بن عبد الوهاب قزوینی است که اطلاع کامل از طرز انتقادی متداوله در انگلستان و فرانسه و آلمان بدست آورده و آن را بر اساس تحصیلات مذکور در فوق استوار ساخته است.

**جنبه ناشایست آنها**  
از تبارف دیگر علاوه بر فساد و تعصب بعضی از ملاها دستخوش حسادتهای نالایق و مشغول تخریب کار یکدیگرند حکایت معروفی که در تاریخ ایران ملکم<sup>۱</sup> و قصص العلماء<sup>۲</sup> مسطور است

**حسد و رفتار زشت**  
نشان میدهد که عمای بزرگ مثل میرداماد و شیخ بهاء الدین العاملی میتوانند اند خود را مافوق این قبیل احساسات و هوسهای ناشایسته قرار بدهند اما چنانکه مؤلف قصص العلماء گوید همکاران این علماء که باندازه آنها دارای همت و طبع بلند

نبوده اند مضایقه نداشتند که یکدیگر را سفیه و حمار خطاب کرده و بطبقه خود توهین وارد آورده موجب سرور مردمان بیدین و لامذهب را فراهم سازند. این فحاشی و وقاحت ها هر چند گاهی در لباس استعارات و در لفافه معنیات پیچیده میشد ولی باز خشونت و درشتی خود را از دست نمیداد از جمله در این شعر<sup>۱</sup>

ولست جدیران تکون مقدهما و ما انت الانصف ضدالمقدم

ضد مقدم مؤخر است نصف دوم مؤخر خر است اگر خوانندگان بخوانند بدتر و سخت تر از این را ببینند رجوع کنند بمطایبات ملا میرزا محمد شیروانی ترك و آقا جمال اصفهانی که در قصص العلماء نقل شده<sup>۲</sup> است در همین کتاب<sup>۳</sup> واقعه شیرینی از جمال الدین محمد حسین خونساری منقول است که نشان میدهد چگونه بعضی از ملاها محدودیت فکر دیگران را تشخیص داده و به تنگی فکر و قریحه خود پی نمیبَرند<sup>۴</sup> آقا جمال هر سال چهار هزار تومان از شاه می گرفت که قضاوت کند روزی چهار نفر پی در پی خدمتش آمدند و چهار سؤال از او نمودند آقا در جواب همه گفت «اکنون نمیدانم» آن کسی که از اعیان دولت بود گفت شما سالی چهار هزار تومان<sup>۵</sup> میگیرید که بیدانید و درین مجلس هر کس از شما سؤال میکند شما جواب میفرمائید نمیدانم آقا جمال گفت من آن چهار هزار تومان را برای آنچه ها می که میدانم میگیرم و اگر برای آنچه نمیدانم بگیرم خزینه پادشاه وفا بآن نمیکند.

فقه و عقاید و علوم متعلقه بآن که همه مستلزم عربیت کامل است اخبار و اصولی ها مواد اصلی تحصیلات آخوندها را تشکیل میدهد. لیکن بعد

از معلومات مقدماتی هر طبقه میل بتخصصی میکنند مثلاً قاضیان بیشتر متوجه فقه میشوند و اصولیین متمایل با اصول. همچنین فیما بین اصولیها که امروز قوی هستند و اخباریها که اکنون منزلت و مقامی ندارند امتیاز و افتراق کامل موجود بوده خصوصت فوق العاده

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱۶۵ و چاپ طهران ص ۲۸۱

(۲) ایضا چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۲ و چاپ طهران ص ۱-۲۰۰ (۳) ایضا

چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۰ و چاپ طهران ص ۱۹۹ (۴) آقا جمال خونساری مؤلف کتاب معروفی است در عقاید سخیفه ندوان موسوم به (کتاب کلثوم نه) پدرش آقا حسین خونساری را استاد الکمل فی الکمل بنامیدند و علاوه بر لطایف و ظرائف بسیار مشروحی بر شرح لعه شهید ثانی نوشته است.

حکمرمائی داشته است. اصولیها چنانکه اسمشان دلالت دارد پیروان اصول کل مستخرجه از کلام الله و احادیث معتبره هستند و برای وصول به نتایج استنباطاتی دارند. اخباریها فقط تابع اخبارند و قیاس را باطل میدانند ملا محمد امین بن محمد شریف استرآبادی متوفی بسال ۱۰۳۳ - ۴ - ۱۶۲۳ را عموماً مؤسس مذهب اخباری میشناسند و برطبق مندرجات لؤلؤة البحرین<sup>۱</sup> «اول کسی بود که باب ملامت را بر روی مجتهدین گشود بقسمیکه فرقه ناجیه اننی عشریه بدو شعبه منقسم شد اخباریها و مجتهدین» کتاب ملا محمد امین موسوم به فوائدالمدنیهم بیشتر راجع است بملامت و سرزنش مجتهدین و آنها را بتخریب و تضییع دین حق متهم میشازد یکی دیگر از علماء اخباریکه در ازمنه بعد میزیسته میرزا محمد اخباری بحرینی است و حکایت ذیل نمونه تنفر اوست از مجتهدین:

**قتل ژنرال روس** «وقتی فتحلیشاه و سلطان روس در مقام مخاصمه برآمدند و اشپختر سردار روس بعضی ولایات سرحدی را گرفت و بهر شهری میرسید خراب میکرد فتحعلیشاه را اضطراب حاصل شد میرزا محمد اخباری که در تهران اقامت داشت نزد فتحعلیشاه رفت و گفت من سر اشپختر را چهل روزه برای تو بتهران حاضر میسازم مشروط باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباری را رواج دهی فتحعلیشاه قبول کرد میرزا محمد يك اربعین بختم نشست و ترك حیوانی کرده و صورتی از موم درست نمود و در اثناء شمشیر بگردن آن صورت نواخت چون روز چهل شد فتحعلیشاه بسلام عام نشست و سر اشپختر را همان روز بحضور آوردند سلطان با امناء دولت مشاورت نمود اعیان دولت متعرض شدند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدی الی الان بوده و برحقند و مذهب اخباری مذهب نادر وضعیفی است. و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید و این شاید مایه اختلال حال و دولت سلطان شود. علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با

(۱) چاپ بمبئی م ۱۲۲ (۲) رجوع شود بکشف العجب صفحه ۴۰۶ مؤلف کتاب را

دو سال قبل از وفات در مکه نوشت.

اشپختر روس نمود<sup>۱</sup> مصلحت آنست که باو خرجی داده و معذرت از او خواسته حکم بفرمائید به عتاب رفته در آنجاها سکنی نماید که وجود چنین کسی در پایتخت مصلحت دولت نیست و سلطان این رأی را پذیرفت<sup>۲</sup>.

آخوندهای قشری «قشری» مینامند. و اخباریها مخصوصا از این طبقه هستند همچنین عده‌ای از اصولی‌ها از قبیل میرزا ابراهیم پسر ملا صدراي معروف یکی از استادان سید نعمه‌الله جزائری این شخص همیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و همچنین آخوند ملاعلی نوری حکیم که همیشه میگفت خداوند مرا بر اعتقاد عوام بمیران<sup>۳</sup>

وسعت شرب اما از طرف دیگر علمائی را میتوانیم بشماریم که دارای افکار باز تر بوده اند و عقاید دینی خود را چاشنی حکمت یا عرفان داده اند این طبقه را متکلمون مینامند و سعی داشته اند که فلسفه و دین را توافق بدهند و خیلی به (مدرسیون) قرون وسطی شباهت دارند علاوه بر این درزمره فلاسفه هم بوده اند که حقیقه لایق اسم فیلسوف هستند از قبیل ملا صدراي شیرازی و غیره که هرچند آخرین نتیجه افکار و استدلالشان با شرع کاملا مطابقت نمیکرده اما طرز تعلیم و نوع معلوماتشان همان معلومات علماء بوده و غالباً از همان طبقه ظهور میکرده اند.

(۱) قصص العلماء چاپ طهران ص ۱۳۲ چاپ لکنهور ص ۹ - ۱۸۸ اسم سردار روسی اشپختر نوشته شده و چنانکه رفیق من مسیو مینورسکی میگوید این کلمه معروف اینسپکتور inspektor است که در روسی Ispextor تلفظ میشود و شاید شکل این کلمه بواسطه وجه تمایز که عوام الناس بدان داده بودند باین صورت درآمده و آن وجهی است که در کهای آذربایجان ذکر کرده و گفته اند «ایشی بخ دور» (در ترکی عثمانی ایشی بوق دور) بنا بر قول مسیو مینورسکی این سردار نسبت سیانوف از اهل گرجستان بوده و عبارت «مگر سر اشپختر را آوردی» هنوز هم معمول است و بکسی گفته میشود که شتاب و اضطراب تمام داشته باشد چنانکه گوئی از بی کاری مهم و بزرگ رهسپار است (۲) قصص العلماء چاپ طهران ص ۲۴۸ چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۰۷

آثار مکتوبه طبقه  
و خواه بعربی بر جای مانده زیاد است اما بقدری تاریک و کسل  
علماء

کننده و فنی است که خواندن آنها جز برای مردمان خیلی  
بیکرامی سر نخواهد بود صاحب قصص العلماء گوید<sup>۱</sup> که علماء عمر طولانی میکنند و چون  
علی القاعده و بر حسب عادت مردمان منزوی و مشغول به مطالعه هستند و مقدار کثیری  
از عمر خود را صرف تحریر مینمایند پس عجیبی نیست اگر هر يك از آنها صد یا  
دویست تألیف از خود بیادگار گذارده خواه کتب و خواه رسالات و برای مثال صاحب  
قصص العلماء ۱۶۹ نسخه از تألیفات خود را می شمارد و این عده غیر از شروح و حواشی  
و تحریرات مختصر است<sup>۲</sup> و از آثار ملا محسن فیض ۶۹ کتاب نام میبرد و گوید مجموع  
تصنیفات او قریب دویست است<sup>۳</sup> و از تألیفات محمد بن علی ... ابن بابویه ملقب به  
صدوق ۱۸۹ کتاب بحساب می آورد<sup>۴</sup> و قس علی ذلك بسیاری از این تألیفات حقیقه ببقدر  
و قیمتند و عبارتند از یادداشتها و شرحها و تفسیرات نحوی و منطقی و قضائی و غیره و متونی  
که در معرض این حواشی بی ترتیب و بر زحمت قرار گرفته اند بیش از پیش تاریک  
و غیر مفهوم گردیده اند و مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و رئیس الازهر  
که یکی از بزرگترین و منورترین علماء زمان ما بود درباره همین آثار میگفت که  
بسیار تمام را طعمه آتش سخت زبرا برای کسب علم مانع محسوب میشوند نه کمک  
و وسیله

کتب فقهی نیز حتی بهترین آنها عموماً برای اشخاص غیر مسلم  
لایفهم است آنچه در مدارس عالیه انگلستان با اسم «فقه» اسلامی  
تدریس میشود فقط قسمتی از موضوع فقه است که در ممالک اسلامی مجری و متداول  
است و اصطلاحات آنرا احکام و فرائض میگویند فقه نه فقط شامل حقوق مدنی و  
جزائی است بلکه حاوی شرح تکالیف فردی مثل نماز و روزه و حج و جهاد نیز میباشد  
که آنها را عبادات نامند<sup>۵</sup> و همین قسمت عبادات باشعب مختلفه و شقوق پیچ در پیچ و  
فروعیکه از آنها استخراج میشود تقریباً نصف کتب فقهی را فرا میگیرد

(۱) چاپ لکنهور صفحه ۶۵ (۲) ایضا صفحه ۷۷-۸۵ (۳) ایضا قسمت دوم بر  
۱-۱۶ (۴) ایضا قسمت دوم صفحه ۶-۱۸۲ (۵) فقه بر چهار قسمت تقسیم میشود  
دو ایقاعات - احکام - فرائض (مترجم)

جای حیرت است که باوجود غفلت فضلاء فرنگستان از شرعیات شیعه یکی از بهرین کتب اروپائی راجع به فقه اسلامی از قوانین آن مذهب بحث مینماید این کتاب تألیف مسیو آمده کری Amédée Qverry موسوم بحقوق اسلامی ومنتخب قوانین راجعه به مسلمانان شیعی مذهب<sup>۱</sup> است وخوانندگان اروپائی که مایلند از این موضوع اطلاعی حاصل کنند وازتفصیلات پیچ در پیچ آن که در چشم اروپائیان غالباً بیمعنی و لااطائل مینمایند مستحضر شوند. لازم است باین کتاب معتبر رجوع نمایند اساس کتاب مسیو کری شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام تألیف عالم معروف شیعه نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن الحلّی المشتهر بمحقق الاول است که در ۶۷۶-۱۲۷۷ رحلت کرده مسیو کری برای تهیه این کتاب به تصنیفات معتبره که در مقدمه کتاب خود از آنها نام میبرد و همچنین بفقههای مشهور زمان رجوع نموده و بواسطه ۲۲ سال توقف در ایران و عثمانی و احراز مقامات رسمی از قبیل شغل مشاورت در سفارت فرانسه تهران و غیره بخوبی موفق شده است که این کار بر زحمت طاقت فرسارا بانهایت مهارت و استادی بانجام برساند فهرست اصطلاحات علمی که بهر بی در آخر گنجانیده بی اندازه بر قیمت و اهمیت کتاب افزوده است.

**سئوال و جواب** در این موضوع خوبست اشاره کنیم برساله سئوال و جواب فارسی<sup>۲</sup> که راجع بمسائل فقهی نوشته شده است مؤلف آن مجتهد معروف حاجی سید محمد باقر است که شرح سختگیری او را نسبت بحددود شرعی و اجرای حکم قتل در باره مقصرین و اشخاص مهدورالدم سابقاً ذکر نمودیم<sup>۳</sup> رساله سئوال و جواب بعد از سال ۱۲۳۶ - ۱۸۲۰ تحریر یافته و در ۱۲۴۷ - ۱۸۳۲

(۱) در هردو جلد بترتیب از صفحه ۷۶۸YIII و ۶۶۹ (پاریس مزن نو ۲ - ۱۸۷۱)  
(۲) از این قبیل رسالات بسیار بنام رساله عملیه و مسئله نخبه و غیره در قرن اخیر تألیف شده و ظاهراً قریب صد نسخه از آنها بطبع رسیده است یکی از جمله بهترین رسالات جامع الشنات میرزا ابوالقاسم بن العسین الرضوی القمی صاحب کتاب القوانين است (ت. ز) برای اقوال مؤلف اخیر الذکر رجوع شود به فهرست کتب چاپی فارسی تألیف ادوارد ۶۰ و ۶۱ (مؤلف)  
(۳) رجوع کنید بصفحات قبل تاریخ حیاتش بتفصیل تمام در قصص العلماء مـطـوـراست

بطرزی مطبوع چاپ شده است.<sup>۱</sup> ظاهراً محل طبع آن اصفهان و مباشر چاپ میرزا زین العابدین تبریزی بوده که این صنعت را او بایران وارد نموده است.

این تألیف مشتمل بر ۱۶۲ ورق بطول ۶ - ۲۹ و عرض ۵ - ۲۰ است و هر ورقی ۲۸ سطر دارد حروف س و ج در سر تا سر کتاب میان هلالین سرخ جای داده شده است. من فقط يك جلد از آن دارم وقاعده بایستی جلد دوم نیز داشته باشد لیکن نمیدانم تهیه شده یا خیر<sup>۲</sup> مباحث کتاب به ترتیب عددی مرتب شده است بدواً بشرح عبادات مثل طهارت، صلوٰه، صدقه، صوم و حج پرداخته و در آخر قسمتی بنام کتاب الودایع راجع باصول در ابتدای مباحث است و در هر بابی از ابواب بطور سؤال و جواب مسائل مختلفه راجعه بآن مبحث با عقیده مؤلف قید گردیده است مثلاً در مقدمه بدون هیچ اطنابسی در حمد و منقبت و دعا و غیره بلافاصله شروع بمسائل ذیل میکند.

س - اگر کسی مقلد یکی از مجتهدین حی باشد آیا پس از وفات آن مجتهد جائز است که باز از وی تقلید کند و بنا بر قول او رفتار نماید یا نه؟

جواب این سؤال که تقریباً يك صفحه را فرا میگیرد خلاصه اش اینکه تقلید میت جایز نیست و باید بیکی از مجتهدین زنده مراجعه کند.

ادله و شواهد کثیره در تأیید این قول ذکر نموده و از جمله اقوال محمد باقر (ظاهر المجلسی) و سید محمد مهدی و الشهید الثانی و المحقق الثانی نقل میکند.

ابواب این کتاب از حیث تفصیل خیلی مختلف است باب صلوٰه تقریباً هفتاد ورق را فرا گرفته اما سایر ابواب باین تفصیل نمیرسند مثلاً کتاب الودایع که باب آخر است بیش از نیم صفحه نیست عیناً محض نمونه نقل میشود.

(۱) در طهران چاپ دیگر هم در ۲۴ ذیحجه ۱۲۵۸ شده و در پایان می نویسد چون طالب زیاد بود جلد اول بطبع رسید جلد دوم بعد منتشر خواهد شد لکن جلد ثانی مطبوعاً بنظر نرسیده است (مترجم) (۲) در کتابخانه موزه بریتانیا نیز فقط همین يك مجلد هست رجوع شود بمهرست ادوارد (۱۹۲۲) مجموعه ۴۵۸ صاحب قصص العلماء سال ۱۸۱۲/۱۲۲۷ را تاریخ تألیف قرار داده اما در ورق ۲۸b خود کتاب (صفحه ۲) معبر ۱۸۲۰/۱۲۳۶ را تاریخ تصنیف کتاب نوشته اند.

## کتاب الودیعه

س - زید امانتی را نزد امینی میفرستد که بفلان کس بده بعد از وصول امانت بامین یقین میداند که امانت مرسوله نزد او مال عمرو است و بد مرسل و غیره بد عاریه و غصب است و عمرو نیز مدعی بر امانت گردیده میگوید که این امانت مرسوله نزد تو مال من است و امین نیز اقرار بر حقیقت و مال او دارد و میگوید نزد من فرستاده که به فلان کس بدهم بتو نمیدهم آیا عمرو شرعاً تسلط بر اخذ مال دارد که از امین بگیرد یا نه و امین امانت را بکه باید بدهد که بر ائذ ذمه بجهت او حاصل شود .

ج - فی الحقیقه اگر آنچه قلمی شد مطابق واقع باشد یعنی آن شخص امین عالم بوده باشد که مال عمرو است و بد مرسل مال بد غصب و عدوان بوده بر آن شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالک آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالک بدهد یا نه و این کلام از شخص امین با علم او بر اینکه مال از عمرو است که من بتو نمیدهم نظر باینکه مرسل مال گفته است که به فلان کس بده نه بتو منافای با امانت او و مطابق با شریعت مطهره نیست .

س - هرگاه زید امانتی در نزد عمرو گذارده باشد و قریب به ۱۷ سال بطول انجامیده باشد و آنچه عمرو بزید تأکید نموده که امانت را ببرید زید اهمال نموده و امانت مزبوره بدون افراط و تفریط تلف شده آیا بر عمرو غرامتی هست یا نه ؟

ج - در صورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع باشد بر عمرو غرامتی نخواهد بود

## عقاید عوام شیعه

اکنون باز میگردیم بموضوع مهمتری که عبارت است از شریعات شیعه که تا حال کمتر جلب دقت شرق شناسان اروپائی را کرده است و ما در این کتاب شمه از آن مینگاریم و کافی است که بطور اختصار عقاید جاریه عامه را تحت بحث قرار داده

---

(۱) عمرو زید در فقه مسلمین جان دو John Doe و ریچارد رو Richard Roe کتب حقوقی انگلیسی است و در صرف و نحو نیز عمرو زید قائم مقام نابوس Ballbus و کایوس - Caius است و در صحبتهای عادی جانشین توم Tom دیک Dic و هاری Harry است (توآف) بیش از اسلام ظاهراً بجای عمرو زید بهمن و فرخان میگفتند لفظ بهمن بهمن مانده است چنانکه گویند فلان و بهمن (مترجم)

از تاریخ تکامل و تطور آن صرف نظر نمائیم و نیز کافی است که از مهمترین کتب دینی که در عهد صفویه یا پس از آن زمان تألیف شده ذکرى بمیان آوریم برای تهیه این شرح مختصر من بکتاب بزرگ و مشهور و معتبری مثل حق‌الیقین ملا محمد باقر مجلسی رجوع نمیکنم بلکه مطالب لازمه را از کتاب کوچکی موسوم به عقاید الشیعه استخراج مینمایم.

### کتاب عقاید الشیعه

این کتاب در زمان محمد شاه (پیش از نیمه قرن نوزدهم میلادی) توسط علی اصغر بن علی اکبر نامی تألیف شده و در ایران بدون تعیین محل یا تاریخ طبع چاپ شده است این تألیف که مشتمل بر ۴۳۸ صفحه بی نمره است دارای يك مقدمه و پنج قسمت (مشکوة) و يك خاتمه است محتویات آن بطور خلاصه از این قرار است:

#### مقدمه

«خداوند عبث این خلق را خلق نفرموده بلکه از برای عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده تا جزای اعمال خود را در آخرت دریابند. و پیغام آورانی فرستاده است با کتائبها که آنچه خواسته و در آن کتائبها نوشته از برای مردمان بیان نمایند و خاتم واعظم پیغام آوران را محمد بن عبدالله قرار داده است و او قرآن و ائمه اطهار را در میان امت گذارد تا مردمان را هدایت فرمایند و در این زمان غیبت کبری<sup>۱</sup> لازم است رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمه اطهار پس آنچه از اینها معلوم میشود حکم خداوند سه چیز است<sup>۲</sup> اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و دانستن احکام یا از اجتهاد است یا از تقلید.

#### در رد عقاید باطله

پس مردم یا باید مجتهد باشند یا مقلد در آخر مقدمه مؤلف چندین مورد کفر و زندقه را ذکر کرده و مردم را باحتراز از آنها نصیحت میکند از جمله وحدت وجود اتحاد و حلول - جبر - سقوط - عبادات - ریاضات - اباحت<sup>۳</sup> و غلو در حق ائمه انکار حشر و نشر جسم و حیات اخروی - حلال دانستن انواع تغنیات و مسکرات - تناسخ - وتشبیه و غیره

(۱) ابتدای غیبت کبری از ۴/۲۶۰ - ۸۷۳ است در این تاریخ امام دوازدهم غایب شده و در آخر زمان ظهور خواهد فرمود. (۲) کذا فی الاصل شاید مراد ایمان باشد (مترجم) (۳) مذهب اباحه در زمان ساسانیان (قرن ششم مسیحی) توسط مزدک در ایران شایع شد از آن عهد تا زمان ظهور بابیه این تهمت را بچندین شعبه از فرق مذهب زده اند

مشکوه اول (صفحه ۷ - ۲۸) مشتمل بر چهار مصباح در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوندی است.

### ذات و صفات

«توحید بر چهار قسم متصور میشود مصباح اول توحید ذاتی خداوند واحد و یکتا و بی شریک و هم‌تاست و ذاتی است مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و میرا از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است از اجزائی و اعضائی مرکب نیست نه اجزاء خیالی و نه اجزاء عقلیه و نه خارجی و نه داخلی نه از مجردات و بسائط و نه از غیر مجردات مثل نور و غیر نور نه جوهر است نه عرض نه محل است نه متولد از کسی است نه فرزند دارد نه زن و پدر دردنی و آخرت نامرئی است<sup>۱</sup> حتی در چشم پیغمبران و ائمه و اولیاء اما شناخته میشود از آثار قدرت بعقل و بچشم قلب.

خداوند محتاج نیست و نمی‌خورد و نمی‌آشامد و نمی‌بوشد غم و غصه و الم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد تغییر و تبدیلی و ترقی و تنزلی ندارد و بر یک طریق بوده و هست غنی مطلق و قدیم است صفات ذاتیه خداوند عین ذات اوست و زیاد بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد و صفات ذاتیه او چیزی دیگر باشد علی‌حده که در او جمع شده باشند. این صفات تمام جنبه منفی دارند و آنها را صفات سلویه می‌گویند.

### رد بر صوفیه

اینجا باز مؤلف از موضوع خارج شده و بر ضد عقاید صوفیه شرحی مینگارد - خاصه راجع باینکه بعضی گویند خدا در خوش صورتان بیشتر حلول کرده و جلوه از آنها بیشتر نموده است و راجع بعقیده وحدت وجود که گویند مثل نسبت اشیاء بوجود مطلق همان نسبت امواج است بدریا و نظیر نور شمس است از پس پنجره که دارای شیشه هائی رنگارنگ باشد.

### توحید صفاتی

مصباح دوم - توحید صفاتی صفات بردو قسمند<sup>۲</sup> از این قرار اول صفات ذاتی<sup>۳</sup> مثل حیات و قدرت که تکلم هم جزء آنست و از شعب علم ادراک بسمع و بصراست و بعضی از علماء باین شش صفت ازلی بودن و صادق بودن را اضافه کرده اند اما این دو صفت

(۱) یکی از خرده گیران حافظ را از گفتن این شمر ملامت<sup>۴</sup> نبوده  
این جان عاریت که بحافظ سپرده اند روزی رخس به بینم و تسلیم وی کنم  
(۲) در اصل چنین است (مترجم) (۳) با صفات یثوتیه یا صفات کمال

نیز مثل تکلم و اراده و ادراک صفات درجه دوم هستند و با صفات حیات و قدرت و علم در يك رتبه نیستند دوم صفات سلبيه که آنها را صفات جلال گویند که مقابل صفات کمال و جمال باشد هفت صفتند و خداوند از آنها مبراء و منزله است اول اینکه مرکب نیست دوم جسم ندارد سیم مرئی نیست چهارم محل نیست پنجم بی شریک است ششم معانی است یعنی صفات ذاتی الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات اوست هفتم محتاج نیست سوم صفات فعلی صفاتی هستند که جائز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جائز باشد سلب آنها از خدا مثل رازق، خالق، رحمن، رحیم، جواد و غیره. در این قسمت اشاره بمذاهب و معتقدات اشاعره و معتزله و کرامیه و البلخی و النجار و ابوالحسن البصری نیز شده است.

**توحید خلقی** مصباح سوم در توحید خلقی - خدا یکتا و بیهمتاست خلق میفرماید هر چه را که میخواهد پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است خداوند بوسیله اسباب هر چیز را خلق میکند و قدرت خلاق خود را بملائکه و سایر موجودات میتواند تفویض کند. «و اما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب و عقاب میشوند باختیاری که دارند و بخواهش خود بخود میکنند آنها را که خداوند امر و نهی نموده است اگر چه ایشان هم بقدرت و قوتیکه ندارند بایشان عطا فرموده است میکنند لیکن چون اختیار را هم بایشان داد پس ثواب و عقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کننده اوست باری چون (این) رساله بجهت عوامست محل کلام ما اینجا نیست.»

**رد غلات** سپس مؤلف میبردازد برد عقاید غلاة شیعه مثل اشخاصی که گویند امیرالمؤمنین ع امر خالق است و اشیاء را او بی اذن خدا خلق کرده است غلط است و قول آنکه آنحضرت باذن عالم را خلق کرده بسی دلیل است و قول باینکه امیرالمؤمنین قاسم الارزاق است دلیل بر این مطلب نیست و قول باینکه خدا از امیرالمؤمنین اذن گرفت در خلق نمودن عالم و آنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان و زمین را بیرون آورد و انداخت از اغلاط جمالین غلاة است اما معذلك بر طبق اخبار کثیره واجب است اعتقاد کردن بر اینکه در روز حساب خداوند حساب خلایق را بامیرالمؤمنین و سایر ائمه محول میکند و شفاعت آنها را

میپذیرد و غیر ذلك و از این سبب است که علی ع ملقب بوجه الله و یدالله و باب الله و غیره شده است. و واجب است اعتقاد نمودن ببداء یعنی هر چه خدا بخواهد میکند و اعتقاد باینکه خدا هر چه اراده داشته باشد بی ماده و مده بوجود میآورد.

**توحید عبادتی** مصباح چهارم در توحید عبادتی است بدانکه عبادت مختص ذات پاک الهی است و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صفات فعلی و اسماء الهی غلط است. هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره کافر است و هر کس عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرک است و مشرک بر دو قسم است جلی و خفی نخستین عبارت است از عبادت غیر خدا در ظاهر و آشکارا مثل عبادت بت و سگ و ماهی و درخت و ستاره و آفتاب و ماه و آتش و آدم و خواه شکل باشد مثل صلیب و خواه صورت باشد بشکل پیغام آوری یا امامی یا شکل غیر از اینها اما شرکت خفی عبارت است از پرستیدن چیزهای دیگر مثل دنیا و مال دنیا و زن و فرزند و هوای نفس و ریا و غیر از اینها اما زیارت خانه کعبه و قبرهای ائمه از قبیل شرک عبادتی نیست و تعظیم انبیاء و اولیاء و ائمه هدی ع و علماء و سلاطین حقّه بی عیب است مآدا می که عبادت نباشد و بعد سجود نرسد.

## مصباح ششم از مشکواة چهارم<sup>۱</sup>

در بیان اعتقادات متعلقه بظهور رجعت امام دوازدهم است

**غیبت امام** مصباح اول - در غیبت آنحضرت. بدانکه حضرت سه غیبت دارد یکی صغری و یکی کبری و یکی اصغر غیبت صغری از ۸ ربیع الاول ۲۶۰ (اول جانوری ۸۷۴) شروع شده و شصت و نه (۶۹) سال طول کشید. آخر زمان غیبت صغری وقتی بود که چهارمین و آخرین وکیل رحلت کرد ۱/۳۲۹-۹۴۰ این و کلاً واسطه بودند میان امام غائب و شیعیان<sup>۲</sup> از این تاریخ غیبت

(۱) در کتاب عنوان چنین است ولی بمقیده من باید عنوان خانه در اینجا باشد.  
(۲) این اشخاص را باب یا ابواب هم میگویند و اینکه مؤلف آنهارا باب نگفته بنظرم تمهید کرده باشد زیرا که او در ۱۸۴۷/۱۲۶۳ این کتاب را نوشته و درست همین موقع میرزا علی محمد خود را باب میخواند و در ایران انقلابی بزرگ ایجاد کرده بود رجوع کنید بسفرنامه یکنفر سیاح تألیف من جلد دوم صفحه ۲۲۶-۳۴ و صفحه ۲۹۶-۸

کبری شروع گردید و دیگر کسی بخدمت امام غائب نرسید<sup>۱</sup> زمانیکه مادر آن زندگانی  
 میکنیم جزء دوره غیبت کبری محسوب میشود. اما غیبت اصغر آن حضرت از ظهر جمعه  
 است که گردن خطیب مکه را میزنند و غائب میشوند تا صبح پنجشنبه عاشورا که  
 ظهور میکنند غیبت آن حضرت از جمله اسرار الهی است لیکن

### علامت آخر زمان

علامت بسیار دارد و در این کتاب فقط ۴۸ یا بیشتر ذکر گردیده  
 که اهم آنها خروج سفیانی است که مردی بد صورت و ابله و شریر است و لشکر او  
 عاقبت در زمین میروند و ظهور صورتی در قرص آفتاب بسیار شدن فقهاء ضلالت و  
 خیانت و بسیار شدن شعراء زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد خروج دجال که بر خر  
 خود سوار است و اجتماع ۳۱۳ نفر در طالقان خراسان برای کمک بامام زمان و مانند  
 این علامت اما از ظهور حضرت تا شهادت او هفتاد سال خواهد کشید آنگاه بدست زنی  
 مایحه نام مسموم خواهند گشت و امام حسین ع رجعت خواهند کرد و آن حضرت را  
 غسل میدهند و کفن میکنند این اول قیامت صغری است.

و پیغمبر و تمام ائمه و غاصبین و ظالمین آل محمد ظاهر خواهند

### قیامت صغری

شد و ائمه با همه جنگ میکنند و همه را میکشند و باید دانست  
 که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانی که بین باشند رجوع  
 نمیکند آنگاه کسی از رسول خدا و ائمه هدی دیگر در دنیا نمیماند و تا چهل روز  
 دنیا هرج و مرج میشود در این وقت سدی آجوج و مادی آجوج گشاده میگردد و بیرون  
 میآیند و بهر زمین که میرسند اهل آنرا میکشند و میخورند آنچه گیاه و علف و خوراکی  
 در روی زمین است و بهر دریائی میرسند خشک میکنند.

## قیامت کبری

این اول قیامت کبری است و خداوند بندگان را مبعوث میفرماید ببدن اصلی  
 عنهری که در دنیا داشتند مثل خشتی که آنرا خراب کنند و باز خشت سازند که خاک  
 خشت دوم عین خشت اول است بدانکه قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن

(۱) نکات بسیاری راجع بنبیوت و ابواب و ادعای آنها راجع باینکه میان خلق و امام  
 غائب واسطه اند و شیعه و بابیه پیرو آنها هستند و مؤلف عقاید الشیعه در رد آنها قلمفرسائی  
 کرده در کتاب موسوم بشرح مسافرت بکنفر سیاح درج نموده ام (خاصه در یادداشت های و ۱  
 و ۱۰) آخر جلد دوم آن کتاب خوانندگان بآن تألیف مراجعه فرمایند

چهار مرتبه است یکی بجهت بیرون آمدن ارواح اهل زمین از بدنهای ایشان وجذب شدن در شاخ صور اسرافیل همه اهل عالم قبض روح میشوند غیر از چهارده معصوم . و پس از آنکه ابدان آنها مجدداً تشکیل یافت اسرافیل باردیگر نفخه در صور میکند و ارواح مثل زنبور از سوراخهای صور بیرون آمده هر يك بکالبد خود وارد میشود . تمام حیوانات را هم برای حساب و باز پرس از تشدد و قساوتیکه نسبت بهم کرده اند زنده میکنند آنگاه میزان که مخصوص سنجیدن اعمال نیک و بد خلق است نصیب میشود و خداوند آخر میفرماید بآن دو ملک موکل که در دنیا اعمال نیک و بد او را نوشته اند و اسم یکی سائق و دیگری شهید است که طومار اعمال نیک و بد در ترازو بگذارند .

هفت دوزخ عبارتند از جهنم - سعیر - جحیم - لظی - حطمه  
هفت دوزخ      هاویه - اولی برای مسلمینی است که باگناه و بی توبه - مرده باشند و بعد از تنبیه خلاص خواهند شد . دوم جای یهودانست و سوم مکان نصاریست چهارم محل صایون است و پنجم جای مجوس است و ششم برای مشرکین عرب است و هفتم مخصوص تمام منافقین است و باید دانست که اهل جهنم از کفار مغلد در جهنم میباشد و بیرون نمی آیند و بعضی از کفار در جهنم مغلد میمانند اما چون صاحب تقوی و صفات حمیده بوده اند عذاب نمیشوند مثل خسرو انوشیروان برای عدالتش و حاتم طائی بواسطه جود و سخاوتش .

بعد توصیفی از پل صراط ذکر شده که از موباریکتر و از شمشیر  
پل صراط      برنده تر و از آتش سوزاننده تر است صراط پلی است بر روی جهنم و همه کس حتی پیغمبران و امامان و اولیاء باید از روی آن گذشته به بهشت بروند بعد شرح مفصلی از يك بهشت مادی مینویسد که در پایان  
اعراف      آن ذکر میهم از اعراف که میان بهشت و جهنم واقع است دیده میشود . اعراف چراگاه خوبی است - اوضاع بلندی است بر سر پل صراط و محل مستضعفین از مردها و زنها میباشد و کسانی که قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم نمیباشند مثل ولد الحرام و الزنا که گناه نکرده باشند .

بشفاعت پیغمبر یا ائمه بعضی از ساکنین اعراف به بهشت میروند  
بهشت      نعمای بهشتی از قبیل آب کوثر و سدره المنتهی و درخت طوبی

نیز توصیف شده است و قتیکه هر روحی در بهشت و جهنم و اعراف بجای خود مستقر شد مرگ را بصورت گوسفند سیاه درمیانه بهشت و جهنم سرمیبرند و مزایای ندا میکنند که مردنی برای اهل بهشت و جهنم نخواهد بود .

خاتمه صفحه ۱۳۲ - ۱۳۸

## نور دوم در معنی کفر و ایمان است

**کفر و ایمان**  
در کلام خدا کفر به پنج معنی آمده است و در دنیا کفر بر سه قسم است قلبی و قولی و فعلی هم چنین ایمان بر سه نوع است و ایمان را غیر از اسلام باید دانست سنی ها و شیعیان غیر اثنی عشری مسلمانند اما مؤمن نیستند نجس نیستند اما در آتش جهنم مغلط خواهند بود . و مرتدین واجب القتلند و توبه آنها در این عالم قبول نمیشود اما بعضی از علما گفته اند که در آخرت توبه آنها قبول خواهد گشت لیکن از اشخاصیکه دین اسلام را گرفته اند و بعد مرتبط شده اند توبه مقبولست . و اگر زنی مرتد شود کشتنی نیست باید او را حبس کرد و آنقدر ضرب زد که توبه کند یا بمیرد اینجا کتاب با ذکر و شرح پنج قسم ایمان و شش نوع توبه با تمام میرسد<sup>۱</sup> .

خلاصه عقاید شیعیان امروزی ایران همین بود که بطور عامیانه و بصورت ساده

(۱) مؤلف تمام این رساله را که مشتمل بره مشکوة و يك خانه است عیناً نقل و ترجمه کرده بود اما ما فقط مشکوة اول و مصباح ششم و خانه را گذاشتیم بدو علت یکی آنکه مراد مؤلف نشان دادن عبارت بندی علماء و فارسی نویسی ملاها بوده و از همین مقدار هم مقصود حاصل است دیگر آنکه اکثر مطالب مشکوةها برای خوانندگان ایرانی توضیح واضعات بود مثل تعداد ائمه اطهار و احوال بهشت و دوزخ صراط و قبر و مباحث مختلفه راجع ببدل و امانت و غیره که در اکثر رسالات مذهبی بتفصیل مذکور و اذهان عامه مردم از آن کاملاً مسبوق است. بعلاوه سبب دیگری برای حذف این رساله بود آن کثرت عقاید ضعیفه و اوهامانه و اعتقادات پیر زنان بود که اگر حذف نمیشد علاوه بر بیفایده گی اهانت بمذهب محسوب میگردد و خلاف تحقیق تاریخی هم بود زیرا که حقیقت مذهب شیعه غیر از آنهاست و جایز نیست تغلیط شود و آنچه عقیده عوام و عجایز است باصل مذهب نسبت داده شود . از آنچه ضرورتی برای نمونه باقی گذاشته ایم لزوم حذف آن رساله واضح میگردد (مترجم)

مذکور گردید البته خیلی جالب توجه بود که ما سلسله تکامل و تطوّر این عقاید را از روزگار قدیم تا حال شرح میدادیم و تا حدیکه مواد معتبره و اسناد صحیحه اجازه میدهند روایات تاریخی و جعلیات را با یکدیگر مقابله میکردیم و معتقدات اصولی و فروعی سنّیان و شیعیان را به تفصیل مقایسه مینمودیم اما اگر هم کتاب مقدماتی که برای چنین بحثی لازم است تدوین شده بود باز کتاب ما گنجایش ورود در این مبحث را نداشت. حتی ملاها و مجتهدین قشری هم عقایدشان اینقدر خام و کودکانه نیست که فوقاً مذکور افتاد و لای مصلحت چنین میدیده اند که عوام را به عقیده خود واگذارند و خود را در زحمت نیفکنند زیرا که اگر باب بحث را بر روی ملتی که حاضر و آماده شك و ارتداد است میکشوند خطرهای بزرگ تولید میکشت.

#### تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان

بالجمله هر گاه افکار شرعی و فلسفی ایرانیان را بطور خلاصه بخواهیم تقسیم کنیم در هر يك از آنها سه طایفه تشخیص خواهیم داد طبقه علماء تقسیم میشود به سه دسته اخباریها و اصولیها یا (مجتهدین) و شیخیها حکما منقسم میگرددند به سه زمره متکلمون و حکما (که فیلسوفان ساده و خالص هستند) و عرفای صوفیه

#### تقسیمات گویینو

شرحیکه گویینو<sup>۱</sup> راجع باین طبقات مینویسد روشن ترین و زنده ترین و موجز ترین تعریفاتی است که در زبانهای اروپائی تا کنون بنظر من رسیده است. هر چند نمیتوان مطلقاً تصدیق کرد که صحتش باندازه وضوحش باشد. مثلاً اخباریها عموماً خشک ترین و محدود ترین طوایف شیعه هستند اما گویینو آنها را دارای وسعت مشربی می شمارد که خودشان هم مدعی آن نیستند. و در حق شیخیه گوید که معاد جسمانی را کاملاً انکار نمیکنند در صورتیکه مخصوصاً اعتقاد بجسم حورقلیائی<sup>۲</sup> بود که آنها را هدف تیر تکفیر ساخت.

بعلاوه عقاید شیخیان برای پیشرفت افکار بایه که خیلی تند تر است راه را بطور قطع باز نمود بایه خارج از حدود اسلامیند در حالتیکه شیخیه در داخله آن

(۱) کتاب ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای مرکزی (چاپ دوم باریس ۱۸۶۶) صفحه ۲۸-۳۳. راجع بطبقات سه گانه علماء و صفحات ۱۱۱-۶۳ (فصل ۴) همان کتاب راجع بفلسفه و صوفیه (۲) رجوع کنید بسفرنامه بکنفرسیاح جلد دوم ص ۲۳۶

اعمال نفوذ کرده و در طبقات عالی و مقامات شامخ پیروان متنفذ داشته اند. راجع بفلاسفه و صوفیه مفصلاً در فصل آینده سخن خواهیم راند اما در خصوص علماء بهتر آنکه گفتار گوینو را عیناً نقل نمایم: <sup>۱</sup> «نباید فراموش کرد که هر چند ممکن است بطور تقریب سه طایفه مربور را چنانکه من طبقه بندی کردم از یکدیگر مجزا نمود لیکن معذک لازم است در اینجا بگوئیم که ندره یکنفر ایرانی را میتوان یافت که در مدت عمر از طبقه بطبقه دیگر نرفته و در هر سه طایفه وارد نشده باشد.»

مجلسها ملا محمد باقر مجلسی یکی از بزرگترین و مقتدرترین و

متعصب ترین مجتهدهای عهد صفویه لازم دید از پدر خود ملا

محمد تقی مجلسی که از علماء میرز زمان بوده و نسبت بصوفیه توجه داشته دفاع نموده و بگوید: <sup>۲</sup> «مبادا گمان بد کسی بیدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر بایدرم بودم سرّاً و جهرّاً و از احوال و عقاید او مطلع میباشم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لیکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلك ایشان منسلک شد تا باین وسیله دفع و رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نائره شقاوت ایشان را منطقی ساخت آنوقت باطن خود را ابراز نمود والا والدم با نهایت ورع و تقوی ورهد و عبادت و زهدات و تقاوت و نقاوت است.»

ملا محمد باقر مجلسی برخلاف تقید و تعصب و پشت کار فوق الطاقه که در چیز نویسی داشته و بفارسی بازبانی ساده و قابل فهم چیز می نوشته و مذهب شیعه را در میان عامه ترویج می نموده. و صوفیه را با خشونت کامل قتل عام مبعکرده دارای اخلاق پسندیده نیز بوده و آثاری از مهربانی و خوش فطرتی او در قصص العلماء مذکور است <sup>۳</sup> شخصی پس از وفات او را در خواب دید ازو پرسید: «احوال شما در آن نشأ بچه نحو است و با شما چه معامله کرده اند؟» مجلسی جواب داد: «اعمال من هیچیک برای

(۱) فصل مذکور صفحه ۳-۳۲ (۲) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱۹۰ (۳) ایضا قصص العلماء قسمت اول صفحه ۵-۲ چاپ لکنهور مؤلف این قصه را که نهایت شیوع دارد از اغلاط مشهوره میشارد اما راجع بقوه کتابت مجلسی در همان صفحه گوید روزی: ۱۰۰۰ بیت (.... ه کلمه) کتابت میفرموده.

من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیک نفر یهودی بکدانه سیب دادم او مرا نجات داد . \*

در قصص العلماء شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء دیده میشود و ما بذکر بیست و پنج نفر از آنها که جالب توجه و مهمترند ذیلا اکتفا میکنیم : این ۲۵ نفر را حتی المقدور بترتیب تاریخی مرتب کرده ایم . و عددی که در اصل کتاب مخصوص هر یک از آنها بوده بعد از ذکر اسم در هلالین گذارده ایم<sup>۱</sup>

## ۱- علماء قبل از صفویه

۱- محمد بن یعقوب الكلینی (نمره ۹۶) ملقب به ثقة الاسلام مؤلف کافی متوفی

بسال ۳۲۹/۹۴۱

۲- محمد بن علی بن حسین بن موسی ابن بابویه قمی معروف به صدوق (نمره ۹۵) متوفی بسال ۳۸۱/۲ - ۹۶۱ در قصص العلماء صد و هشتاد و نه جلد از مؤلفات او مذکور است که مهمترین آنها عبارتست از من لایحضره الفقیه که مثل کافی یکی از کتب اربعه است.  
۳- محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام الحارثی که معمولاً او را شیخ مفید می نامند (نمره ۹۷) متوفی بسال ۴۱۳/۱۰۲۲ در قصص العلماء عدد مؤلفات او ۱۷۱ نوشته شده

۴- سید مرتضی ملقب به علم الهدی (نمره ۹۸) وفاتش بسال ۴۳۶/۱۰۴۴ نیرة امام هفتم موسی الکاظم (ع) است .

۵- احمد بن علی النجاشی (نمره ۱۳۲) وفاتش بسال ۴۵۵/۱۰۶۳ یکسی از شاگردان شیخ مفید و مؤلف کتاب الرجال معروفست .

۶- محمد بن حسن بن علی الطوسی ملقب بشیخ الطایفه (نمره ۱۰۰) وفاتش بسال ۴۶۰/۱۰۶۷ سومین محمد از محمد های قدیم محسوب میشود ( دو محمد دیگر نمره ۱ و ۲ سابق الذکرند) شیخ الطایفه مؤلف دو کتاب از کتب اربعه است یکی تهذیب الاحکام و دیگر استبصار بعلاوه فهرست معروفیکه راجع بکتاب شیعه ترتیب داده است  
۷- نصیرالدین طوسی ملقب به محقق که شهرتش در حکمت و علوم یش از

(۱) در هر دو چاپ قصص العلماء اسامی این اشخاص بترتیب ابجد مرتب گردید مثلاً کلینی صو (۹۶) نجاشی قلب (۱۳۲) و غیره .

رابط الرواه الكرمه عبداللهم والماوراء الطاهر  
 امدادى بالبحر دعواه المعظم الشام للعاه العالم  
 اعلى صالح كاسماء قال دكن لسا وجرم ساء  
 للمعمر الى الله العسى هالكه محمداش كاد الله ساء  
 رابع عشر محمد اكرم محمد وسعد وسعد وسعد وسعد

وان الزان واكمه لولا اولادها دارا

رسوله عليه السلام

خاتم نباء الدين عالمي

الشريعة الواقع بمقتضى المآلة الكافية فيه بحيث يثبت محققا بها بما هي آية وصدقنا وحسن لنذكرنا من أصل  
 لا يحرم المآلة المحسنة بين آخره آية به أنه بعد اعادة الحال محسنا لا يحرم المآلة به من غير المآلة  
 وصدقنا بمقتضى المآلة المحسنة بين آخره آية به أنه بعد اعادة الحال محسنا لا يحرم المآلة به من غير المآلة  
 من بعد الحكم ما لا يوجد كذا لوجه كذا او على تقدير وجوده انما يكون قبل الاوضاع فمقتضى المآلة  
 بعد الحكم لا لا يسلط الا على عالم الواقع والطوره وانما اذا فرض اعادة الحال الى غير ان كان من غير  
 حتى يظهر حاله على كذا المآلة انما على نفس وانما على الغير اذا كان من غير انما على نفس وانما على الغير  
 انما على نفس لا يبرر الا في ظرف بعد الشريعة استند فيها الحكم يستند في مقتضى ما تاتى بها من غير  
 المذكور ولا يحل الا كذا ومنها لا يحل المذكور انما اذا هو لا يحل الا كذا المذكور وكون من الاعتراف بالصوره  
 وبعد الاعتراف بعد الشريعة من غير المآلة على الواقع فمقتضى المآلة المحسنة بين آخره آية به أنه بعد اعادة الحال محسنا لا يحرم المآلة  
 الا كذا المذكور لا يحل الا كذا المذكور انما اذا هو لا يحل الا كذا المذكور وكون من الاعتراف بالصوره  
 على القول المذكور انما على نفس لا يحل الا كذا المذكور انما اذا هو لا يحل الا كذا المذكور وكون من الاعتراف بالصوره  
 اصدا ويطا فاختار ولا اذرياب فتتذكر على ما هو العصب

خاتمة محسن فض

نعم

شرعیات است (نمره ۹۰) متوفی بسال ۱۲۷۴/۶۷۲ معروفترین تالیفاتش اخلاق ناصری است در اخلاق وزیج ایلخانی که برای هلاکوخان مغول تهیه نموده است و تجرید در الهیات که طرف توجه عده کثیری از شراح وصاحبان رسائل کلامیه است.

۸ - نجم الدین جعفر بن یحیی مشهور به محقق اول مؤلف شرایع الاسلام (نمره ۸۹) متولد در ۱/۶۳۸ - ۱۲۴۰ متوفی در محرم ۷۲۶/ دسامبر ۱۳۲۵ و قتیکه جوان بود در شعر قدرتی نشان داد اما پدرش بسختی او را مانع شد و گفت شعرا ملعونند و شاعری مخالف تقدس است.

۹ - حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی معروف به علامه حلی (نمره ۸۸) در همان ماه و همان سال که محقق اول وفات یافت بدرود زندگانی گفت. محقق مشارالیه ده سال از او بزرگتر بود. در قصص ۷۵ تألیف بنام او مذکور است علامه حلی از یک دودمان بزرگی از علماء بود که در مدت قلیلی ده نفر مجتهد از آن بوجود آمد. یکی از آنها پدر علامه بود و دیگری فخرالمحققین پسرش (نمره ۸۶)

۱۰ - شیخ شمس الدین محمد بن مکی العاملی معروف بشهید اول (۸۲) در اواسط تابستان ۱۳۸۴/۷۸۶<sup>۱</sup> بفتوای دو نفر از قضاة برهان الدین مالکی و ابن جماعه شافعی قتل رسید.

## II. روحانیون عهد صفویه و بعد از صفویه

۱۱ - نورالدین علی بن عبدالعالی مشهور به محقق الثانی (نمره ۸۴) از كرك که مسقط الرأسش بود بایران آمد و مورد احترام و توجه شاه طهماسب اول شد وفاتش در ۱۵۴۰-۴/۱۵۳۳ اتفاق افتاد.

۱۲ - احمد بن محمد المدعوبه مقدس الاردبیلی (نمره ۸۳) خیلی طرف احترام شاه عباس اول بود وفاتش در سنه ۱۵۸۵/۹۹۳

۱۳ - میر محمد باقر داماد (نمره ۷۷) نوه محقق ثانی همچنین خیلی در نظر شاه عباس احترام داشت در سال ۲/۱۰۴۱ - ۱۶۳۱ بدرلود جهان گفت. یکی از شعراء راجع بکتاب صراط المستقیم او گوید:

صراط المستقیم میر داماد      مسلمان نشنود کافر میناد

(۱) این تاریخ است که در قصص ضبط شده اما در لؤلؤة البحرین ۹/۷۸۰-۱۳۷۸-طو را است

خود اوهم بتخلص اشراق شعر میسروده است .

۱۴ - شیخ محمد بهاء الدین العاملی که عاده او را شیخ بهایی مینامند (نمره ۳۷) در شهرت و نفوذ و احترام با میر داماد پهلومیزد این دونفر از علمائی بودند که بیش از همه باعث شکوه و جلال دربار شاه عباس اول میگشتند، شیخ بهایی در نزدیکی بعلبک بسال ۱۵۴۶/۹۵۳ متولد و در ۱۶۲۲/۱۰۳۱ وفات یافت هنرش منحصر بشرعیات نبود . در این باب مهمترین کتابش جامع عباسی است که در میان عامه ملت ایران رایج و در دسترس عموم است اما شیخ عمرش وفا نکرد که آنرا باتمام برساند.<sup>۱</sup> از تألیفات او یکی کشکول است که در آن حکایات و قصص عربی را جمع آورده و خلاصه کتابی است که سابقاً تألیف نموده و کمتر شهرت دارد موسوم بمغلات رسالانی در ریاضیات و هیئت و یک مثنوی شعر فارسی موسوم بنان و حلوا تصنیف کرده است .

۱۵ - محمد بن مرتضی الکاشانی که معمولاً او را ملامحسن فیض میخوانند (نمره ۷۶) این شخص مبعوض شیخ احمد احسائی مؤسس طریقه شیخیه گردیده که او را اخباری صرف دانسته و بجای محسن مسیئی خطاب میکرد و اما ملامحسن فیض بیشتر در عرفان و حکمت دست داشت تا در شرعیات . علی الظاهر معروفترین کتب او ابواب الجنان باشد<sup>۲</sup> که در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ برشته تحریر در آمده است ده سال بعد از این تاریخ از کاشان بشیراز رفت و در مجلس ملاصدری بتحصیل حکمت پرداخت و دختر او را گرفت ، فیض شاعر هم بود و در مجمع الفصحاء عدة اشعار اوشش الی هفت هزار نوشته شده است .<sup>۳</sup>

۱۶ - میر ابوالقاسم فندرسکی هر چند در قصص العلماء احوالش دیده نمیشود

(۱) جامع عباسی مشتمل بر بیست فصل و مکرر بطبع رسیده است اما چهار فصل اول آنرا غالباً جدا چاپ میکنند که اطفال را در فرائض مقدماتی مذهبی هدایت نماید (ت . ز ) بنا بر قول ادوارد ( فصل مذکور ۸ - ۴۰۷ ) فصول ششم تا بیستم را فیما بعد نظام بن حسین ساوجی بر کتاب نا تمام شیخ بهایی اضافه کرده است (مؤلف ) (۲) ابواب الجنان تألیف ملامحسن فیض لیست و چنانکه بنظرم میرسد از تصانیف ملا حسین واعظی کاشفی مؤلف انوار سبیلی مشهور است . (ت . ز) مؤلف حقیقی گویا محمد بن فتح الله رفیع الدین موسوم بواعظی قزوینی است (مؤلف رجوع کنید بفرست ادواردش ۶ - ۴۰۵ ) (۳) چاپ طهران ۱۲۹۵/ ۱۸۷۸ جلد دوم صفحه ۶ - ۲۵

اما « بزرگترین فیلسوف و صوفی زمان خود محسوب میگشت و شاه عباس اول خیلی او را احترام میکرد و گویند شاه او را ملامت نمود که چرا با اوساط الناس و مردمان فرومایه آمیزش و معاشرت میکند و بتماشای جنگ خروسان میرود. »<sup>۱</sup> مدتی در زمان سلطنت شاه جهان در هند بسربرد و در حدود ۱۰۵۰/۱ - ۱۶۴۰ در اصفهان رحلت نمود.

۱۷ - ملا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر به ملا صدرا بالاتفاق بزرگترین حکیم عهد اخیر ایران شمرده میشود منازعات دائمی او با مشرعیان معروف است و لباس تقدس و روحانیتش بضخامت و استحکام معلمیش میر داماد و شیخ بهائی نبوده است از این جهت اگر در قصص العلماء فصل خاصی باحوالات او اختصاص نیافته جای تعجب نیست اما در کتاب مزبور و سایر کتب مثل لؤلؤة البحرین بتفاریق ذکر حال او دیده میشود. تعالیمش در مشرعیان عموماً و شیخیه<sup>۲</sup> خصوصاً تأثیر کرده است. در روضات الجنات تاریخ وفات او را بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰<sup>۳</sup> ثبت نموده اند اما در لؤلؤة البحرین سال مرگ او بیست سال بعد نگاشته شده.

۱۸ - عبدالرزاق لاهیجانی مثل ملا محسن فیض از شاگردان ملا صدراست دو تألیف مشهور او که بزبان فارسی نوشته شده عبارتند از سرمایه ایمان و گوهر مراد او نیز مثل شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و میگفت که نسبت و رابطه حقیقی فیما بین لفظ و معنی هر کلمه موجود است بقسمی که اگر شخص يك لغت غریبه را بشنود ممکن است تفکر کرده و معنی آنرا حدس بزند<sup>۴</sup> این شش نفریکه ذکرشان گذشت هم فیلسوف بودند و هم فقیه بلکه حکمتشان بر فقه برتری داشت. اما اشخاص ذیل باستثنای آخرین آنها یعنی حاج ملاهادی تمام از علمای شیعه و خیلی متعصب در مذهب بوده اند.

۱۹ - ملا محمد تقی مجلسی (نمره ۳۶) گویند اول کسی است که احادیث

(۱) فهرست نسخ فارسی ری صفحه ۸۱۵ (۲) شیخ احمد الاحصائی بر کتاب مشاعرو سایر تألیفات او شرح نوشته است (روضات الجنات صفحه ۳۳۱) اما بنابر مندرجات قصص العلماء (چاپ لکنهور صفحه ۴۸) او را کافر میدانست. (۳) این سال را صاحب قصص العلماء تاریخ وفات پدرش میرزا ابراهیم ثبت کرده از اینقرار سنه ۱۰۵۰/۱ - ۱۶۴۰ بیشتر احتمال میرود که تاریخ وفات پدر باشد. (۴) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۲۴ این مطالب از روضات الجنات گرفته شده صفحه ۳۱ - ۱۲۹ آنچه در قصص العلماء دیده شد خیلی نقص دارد

السواد ذاع صوته في كل مكان  
كتبه العبد محمد بن عبد الله



این تکرر خط و هر خراب صد راتین قهر بن بر رسم القوامی شیرازی تشریح شده و صاحب  
که شرح حال ایشان در صفحه ۳۳۱ کتابت در دست ایشان بود و تاریخ  
۱۳۰۶  
یکهزار و سیصد و شتر در طهران بطبع رسیده و مندرج وفات در پانزده  
ز بهر است  
خط ملاحده رای شیرازی

واخبار فضائل شیعه را جمع آورده مدون ساخت و علم حدیث و اخبار از محقق ثانی در عهد سلاطین صفوی باورسید. پیش از این گفتیم که او را بتصوف منسوب ساخته بودند و فاتهش در ۱۰۷۰/۶۰-۱۶۵۹ است و باتناسب و مهارت کامل در این ماده تاریخ مندرج :  
« افسر شرع اوفتاد بی سروپا گشت فضل »

چون حرف شین را که تاج کلمه « شرع است برداریم وفا و لام را که سروپای کلمه « فضلند » حذف کنیم فقط حروف رع ض میماند (۱۰۷۰ = ۲۰۰ + ۷۰ + ۸۰۰) ۱۰- ملا محمد باقر مجلسی (نمره ۲۳) پسر آخوند سابق الذکر است و در این فصل بارها از وی نام برده ایم. بدرجات از پدرش مشهور تر گردید. بحار الانوار که بزرگترین تألیفات اوست مجموعه است بسیار مفصل از احادیث و اخبار شیعه. مجلسی مؤلفات دیگر نیز دارد که کتب ذیل از آنها بفارسی است: عین الحیاء - مشکوة الانوار - حلیۃ الممتین - حیات القلوب (که ناتمام است) - تحفة الزائرین جلاء العیون<sup>۱</sup> و غیره و فاتهش چنانکه گفتیم در سال ۱۱۱۱/۱۷۰۰-۱۶۹۹ واقع شد.

۲۱- سید محمد مهدی بروجرودی ملقب به بحر العلوم (نمره ۲۷) در سال ۱۱۵۵/۳- ۱۷۴۲ تولد یافت و ظاهراً در حدود ۱۲۴۰/۵-۱۸۲۴ رحلت کرد.

۲۲- سید محمد باقر بن سید محمد تقی رشتی ملقب بحجة الاسلام (نمره ۲۶) است<sup>۲</sup> که پیش از این ذکرش گذشت و سختگیری او در اجرای حدود نسبت باشخاصی که نقض شریعت کرده بودند مذکور افتاد سید محمد باقر ثروت و نفوذ کامل داشت و بنابر قول صاحب روضات الجنات (ص ۱۲۵) صد هزار دینار رایج در بنای مسجد بزرگ مجله بید آباد اصفهان بمصرف رسانید. تولدش در حدود سال ۱۱۸۰/۷- ۱۷۶۶ بود در شانزده سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به عراق رفت و در ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ (۳-۱۸۰۱)

(۱) روضات الجنات صفحه ۲۴-۱۱۸ (۲) سید محمد باقر رشتی از حیث اهمیت در درجه سوم یا چهارم است و ملا احمد اراقی ص ۱۱۴ در مرتبه دوم و اشخاص ذیل که از قلم افتاده خیلی مهم ترند :

۱- آقای بهبهانی مؤسین مذهب اصولیین که در قرن دوازدهم هجری میزیسته ،

۲- شیخ جعفر عرب (ملقب به کبیر) معاصر فتح علی شاه

۳- شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام که تألیف بزرگ است در ۶ جلد

۴- شیخ مرتضی الانصاری مؤسس فقه و قوانین معوله شیعه و استاد جمیع مجتهدینی که از ۸۰ سال قبل تا کنون ظهور کرده اند بااستثنای آقای شیخ هادی .

۵- آقای شیخ هادی طهرانی که از علما، درجه اول است

باصفهان - راجعت کرد و در یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲۶۰ (۲۳ مارچ ۱۸۴۴) وفات یافت بنابر قول سمی اوصاحب روضات الجنات تمام مردم (البته فقط متدینین و مسلمین!) یکسال تمام برایش عزاداری کردند زیرا که پس از وی کسی نبود که قانون شریعت را تا این پایه حفظ کند و پیشرفت دهد از غرائب اتفاقات این بود که ظهور میرعلیمحمد باب و نهضت فرقه بابیه که تا این حد اسباب ضعف علمای شیعه را فراهم آورد درست دو ماه بعد از وفات سید محمد باقر بوقوع پیوست.

۲۳ - شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم الاحسائی بانی طریقه شیخیه بود و بیشتر ایام عمر را در یزد بسر برد و از آنجا از راه اصفهان عازم کرمانشاهان گردید تا زمان وفات محمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه حاکم کرمانشاه در این شهر باقی ماند شاهزاده مزبور خیلی از وی احترام میکرد و وی را بتوقف در کرمانشاه وادار نمود سپس بمشاهد متبرکه عراق رفت و اغلب تألیفات کثیره خود را در آنجا باتمام رسانید از جمله تصانیف مشهوره او شرح الزیارة الکبیره و شرح الفوائد است. شیخ احمد احسائی با حرارت تمام بمخالفت ملا صدرا و ملا محسن فیض و جماعت صوفیه برخاست اما خودش هم بنابر فتوای ملا محمد تقی قزوینی تکفیر شد ملا محمد تقی چون بدست بابیه در حوالی سال ۱۸۴۷ مقتول گردید شهید ثالث لقب یافت وفات شیخ احمد احسائی در ۸/۱۲۴۳ - ۱۸۴۷ واقع شد در اینوقت قریب نودسال از عمر او میگذشت<sup>۱</sup>

۲۴ - ملا احمد نراقی که در سال ۹/۱۲۴۴ - ۸۲۸ بمرض وبا مرحوم شد هم شاعر بود هم فقیه و اشعاری بفارسی ساخت بسبک جلال الدین رومی و عنوان آنرا طاقدیس قرار داد. تخلص صفائی بود و در مجمع الفصحاء شرحی از احوالش مسطور است (جلد دوم صفحه ۳۳۰)

۲۵ - حاجی ملا هادی سبزواری<sup>۲</sup> که آخرین فیلسوف بزرگ ایران است اشعاری بتخلص «اسرار» ساخته است تولدش در ۸/۱۲۱۲ - ۱۸۹۷ و وفاتش در ۱۸۷۸/۱۲۹۵ بود.

(۱) اغلب اطلاعات مذکوره از روضات الجنات صفحه ۷-۲۵ اخذ شده (۲) رجوع کنید بکتاب من «سالی در میان ایرانیان» صفحه ۴۳-۱۳۱ که در آن شمه از شرح حاج او بقلم یکی از شاگردانش درج گردیده است.

## فصل نهم

### نثر نویسان (تا سال ۱۸۵۰ م)

#### انواع نثر

ادبای مشرقی و آنهایی که در معانی و بیان دست دارند نثر را از حیث صورت بسه نوع تقسیم مینمایند عری مقفی و مسجع . ولی ما به تقسیم ساده تر نثر را بدو طبقه تقسیم مینماییم طبیعی و ساختگی . در نظر ما نثر مصنوعی بطور کلی ناپسند و نامطبوع می نماید . اما اجداد ما در ( انگلستان ) تا این درجه متغیر نبوده اند و دلایل وجود افوئیست Euphuists های زمان الیزابت است در کتبی مثل مقامات حریری ( عربی ) یا انوار سہیلی ( فارسی ) که بیشتر بقصد مطبوع اقتادن در گوش و نشان دادن فضل نویسنده نوشته شده اگر نثر مصنوع بنظر میرسد تا حدی قابل اغماض است اما کتابی که حاوی مطالب مهمه و محتاج الیه باشد هر گاه با نثر ساختگی و متصنعه نوشته شود بهیچوجه قابل تحمل نخواهد بود این خود مورد بحث است که کدام سبک نثر نویسی را میتوان مطلقاً خوب دانست و کدام را باید بد شمرد زیرا که ذوق ها و سلیقه ها در هر مملکتی و حتی در هر ولایتی و در هر زمانی از ازمه متفاوت میشود چنانکه یکنفر نویسنده که در عهدی مشهور و سبکش مطبوع است در عهد دیگر چندان اعتباری بسبک و قول او نمی گذارند زیرا بر طبق ضرب المثل عربی « الناس اشبه بزمانهم منہم بآبائہم »

اما اگر یکنفر مورخ جدی مطلبی را که بسهولت در دو سطر عبارات مصنوعی در کتب تاریخی میتوان نگاشت در یک ورق بنویسد ماحق داریم که از وی آزرده شویم زیرا که بواسطه سبک بد و سلیقه ناهنجار او مدتی از وقت ما تلف شده است .

سادگی نخستین قبل از هجوم مغول ( قرن ۱۳ هجری ) نثر فارسی عموماً ساده و مستقیم بود و هیچ نثری در ایجاز و اختصار بترجمه بلعمی از تاریخ بزرگ طبری و سیاست نامه نظام الملک و سفر نامه ناصر خسرو و قابوس نامه و چهار مقاله نمیرسد .

فساد زبان در زمان مغولها و تاتارها و ترکها علی الظاهر برای ادبیات ایران مضر بوده اند زیرا از نثر مسجع و مطمئن و تملق آمیز ترویج میکرده اند. و صاف مورخ که در سنه ۱۱۱۲ کتاب خود را بالجایتو تقدیم نمود<sup>۲</sup> نخستین مفسد بزرگ زبان است و بدبختانه عده کثیری مقلد و متابع او شده اند.

بهبودی نثر در عصر  
در عهد جدید ترقیات بسیار در نثر رخ داد و علتش چنانکه در مورد نظم ذکر شد یکی این بود که نویسندگان زمان اخیر

بقدماء مراجعہ کردند و از سبک محررین بعد از مغول اعراض نمودند. و دیگر توسعه جدید فن روزنامه نگاری است که هر چند عموماً بیک شیوه بدیع و نفی منجر نمیشود اما مستلزم ایجاز و استقامت است. از لحاظ طرز و ترتیب و بالاتر از همه از نظر استناد تاریخ بیداری ایرانیان تالیف ناظم الاسلام کرمانی (۱۹۱۰/۱۳۲۸) را که متأسفانه بانجام نرسیده میتوان بدرجات بر تاریخهای بزرگ و بر مدعای رضا قلیخان و لسان الملک (روضة الصفا میخواند و ناسخ التواریخ) تفضیل نهاد در صورتیکه این دو کتاب بیش از پنجاه سال تقریباً بروی تقدّم نداشته اند نمونه عبارت پردازی در این کتاب من مایل نیستم که از نثرهای مصنوعی که برای نشان دادن مهارت نویسنده تحریر می یابد اسمی ببرم

و باین وسیله نام آن نویسندگان را مغلط نمایم و بهر مینقدر اکتفا میکنم که اگر معنی عبارات مزبور در کتاب تاریخ یا سایر کتب مفیده قابل ترجمه باشد هر گاه بخواهیم ترجمه خود را لایق مطالعه یکنفر اروپائی بسازیم بعقیده من باید تمام زیور و زینت عباراتی را از آن کتب برداشته آنرا تلخیص نمائیم محض نمونه چند سطر از کتاب بسیار مفید و بسیار مصنوعی احسن التواریخ را که در اوائل عهد صفویه (۱۵۷۷-۸/۹۸۵) تحریر شده و در فصول نخستین این کتاب مطالب بسیار از آن نقل نموده ایم می گیریم موضوع راجع است به جنگ محمد خان استاجلو با شاه رخ ذوالقدر که نابینا بوده است در بهار سال ۱۵۰۸/۹۹۴:

(۱) رجوع کنید «تاریخ ادبی ایران در زمان سلطه تاتار» تالیف من صفحه ۸ - ۶۷

(۲) و صاف در ۷۰۲ کتاب خود را بغازان خان تقدیم کرد (مترجم)

در بهار که سلطان گل با حشمت و تجمل روی بتاخت الوس رباحین آورد و  
بزخم پیکان خارجنود شتوی را از گلزار منہزم گردانید .

|                          |                                      |
|--------------------------|--------------------------------------|
| برآمد ز کوس سحابی خسروش  | درآمد سپاه رباحین بجوش               |
| رخ خویش را ابر درهم کشید | بدعوی کمانهای رستم کشید <sup>۱</sup> |
| برآورد شاخ شکوفه علم     | رباحین بیاراست خیل و حشم             |
| ز ژاله پی فرق افراسیاب   | بدامان کشان سنگ هر سوسحاب            |

خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود .

تمام این عبارات و اشعار را در یک سطر میتوانست بنویسد « هنگام بهار خان محمد  
استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود »

اشعار لطیف و خیالات شاعرانه در محل خود خوب و پسندیده است اما در تاریخ  
بیمورد و خشم انگیز است . سخن در اینجا است که متأسفانه چنانکه گفتیم تقریباً تمام  
ایرانیان با سواد و تمام مورخان یا شاعرند یا شعرشناس و شعر دوست و برای آنها  
سهلتر و لذت بخش تر است که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تا اشعار را بتاریخ رینت  
بدهند . چنانکه حتی در اشعار تاریخی نیز تاریخ حقیقی موجود نیست . پس در ضمن  
سخن راندن از نثر فارسی ازمنه اخیر من اکتفا میکنم بذکر آثاری که فقط مطالب  
بدیعه و مفیده دارند و از تزئینات صوری احتراز جسته اند . و از لحاظ موضوع آنها را  
پنج نوع تقسیم مینمایم :

(۱) فقه

(۲) حکمت

(۳) علوم - ریاضی و طبیعی و علوم خفیه و غریبه

(۴) تاریخ - عمومی و خصوصی و محلی

(۵) رجال و تذکره احوال شخصی و سفرنامه ها

#### I فقه

دردوره که مورد بحث ماست یعنی از استقرار سلسله صفویه تا  
زمان حاضر کتب فقهی در ایران منحصر است بقایید و احکام  
شیعه اثنی عشری و فرق شیخیه و بایه و بهائیه . تمام آثار شرعی

یک طبقه بیفایده  
از کتب

(۱) در فارسی قوس قزح را کمان رستم نیز گویند .

اوائل این عهد بر بی نوشته شده و آثار او اخیر نیز غالباً بهمان زبان تحریر یافته و بیشتر این کتب امروز در ممالک اسلامیہ متروک و غیر مفهوم شده اند مگر برای معدودی اشخاص ذیفن و متخصص که از آنها میتوانند استفاده کنند والا عموم مردم فائده از آن نمی برند. یک نفر مرد فاضل کتابی در فقه یا صرف و نحو یا منطق مینویسد و در مدرسه طلاب و حضور علمائی که مشغول تدریس بسبک قرون وسطی هستند شهرتی بکمال می یابد. دیگری پیدا شده و شرحی بر آن کتاب مینویسد. دیگری شرحی بر آن شرح می نگارد. شخص چهارم حاشیه بر این شرح اخیر مینویسد. شخص پنجم یادداشت هایی راجع باین حاشیه اخیر تحریر میکند. بفسمی که عاقبت نتیجه که بدست می آید خیلی شبیه است بعبارت خواجه نصرالدین افندی که ترکی زیرک بوده و گوید: این آب آبگوشت خرگوش است<sup>۱</sup> یعنی غذائی عاری از طعم و قوت که بسکلی مواد اصلیه در آن مستهلك شده و نمیتوان ترکیب اصلیه آن را دریافت. مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و مدیر مدرسه الازهر که ظاهراً عالم اسلام در عهد جدید نظیر او را در نورانیت فکر و عشق بزبان و ادبیات عربی بخود ندیده است همیشه می گفت که تمام این مزخرفات را باید سوخت زیرا که قفسه های کتابخانه ها را پر کرده و جز غذا دادن بکرم و موربانه و تاریک ساختن علم حقیقی فائده بر آنها مترتب نیست. این عقیده یکی از علمای بزرگ اسلام بود و ما در پیروی آن تردیدی نداریم. فی الحقیقه همانقدر که ما کثرت آثار مفید و دلپسند مسلمین را بدیده تکریم مینگریم همانقدر هم از وجود این نوع نوشته ها متأثر و آزرده ایم. در روضات الجنات و قصص العلماء و غیره اسم عدّه کثیری از علماء را می یابیم که هر یک چهل پنجاه الی شصت جلد از این قبیل کتب تألیف کرده اند اما امروز کسی آنها را نمیخواند. و جز شاگردانشان که با فشار و تهدید ممکن است آنها را دیده باشند شاید هیچکس بمطالعه آنها مبادرت نورزیده باشد. حتی تعداد و ذکر اسامی این کتب هم اگر در حیز امکان بود برای ما فایده نداشت

(۱) شخصی خرگوشی برای ملا نصرالدین بپدیه آورد آنرا پخته بایکدیگر بطور تند روز دیگر شخصی آمد دق الباب کرد ملا گفت کیستی گفت همسایه آنکه از برایت خرگوش آورده بود او را بخانه آورد طعام خوراند باز روز دیگر شخصی آمد ملا گفت تو کیستی گفت من همسایه همسایه آنکه برایت خرگوش آورد گفت بسم الله و در وقت غذا خوردن قدری آب گرم پیش او گذاشت گفت این چیست گفت این آب آبگوشت آن خرگوش است نقل از کتاب ملا نصرالدین فارسی (مترجم)

## فقه بزرگان فارسی عامیانه

علمای شیعه در اواخر عهد صفویه از قبیل مجلسی‌ها کار بزرگی که کرده‌اند همان تعمیم و ترویج عقاید شیعه و تاریخ و احادیث و اخبار است که بزرگان عوام نوشته و منتشر ساخته‌اند. علمای مزبور دریافتند که برای رسوخ در قلوب عامه لازم است بزرگان قوم سخن برانند و بطرزی ساده چیز بنویسند و پاداش خود را نیز گرفتند. زیرا که در نتیجه این اقدام عامه مردم نسبت بمذهب شیعه عشقی مفرط و علاقه کامل پیدا کردند.

**خدمات مجلسی‌ها** پیش از این گفتیم که در موقع ظهور شاه اسمعیل و رسمیت دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود و بنابر مندرجات روضات الجنات<sup>۱</sup> ملا محمد تقی مجلسی «اول شخصی بود که بعد از استقرار سلسله صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت» پسرش ملا محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم بحار الانوار را بعربی نوشت و تصانیف ذیل را بزرگان فارسی تحریر کرد<sup>۲</sup> عین الحیات مشتمل بر مواعظ راجع به ترك دنیا - مشکوة الانوار - حلیه المتقین در اخلاق و اعمال - حیوة القلوب در سه قسمت نخستین راجع بیغمبران قبل از محمد [ص] دویم راجع بمحمد رسول الله [ص] سوم راجع به دوازده امام اما فقط بخشی از آن باتمام رسید -

## تالیفات ملا محمد باقر مجلسی

تحفة الزائرین - جلاء العیون - مقیاس المصابیح در صلوة یومیه - ربیع الاسایع - زاد المعاد و رسالات کوچک بسیار. اما جای عجب است که در ضمن این کتب نام یکی از مهمترین تالیفات او (حق الیقین) برده نشده است این کتاب در ۱۶۹۸/۱۱۰۹ تألیف شده و با کمال نظافت در ۱۸۲۵/۱۲۴۱ در طهران چاپ گردیده است. مرحوم ۱۰۴۰ دویی برستین کازیمیرسکی عازم شد که این کتاب را بفرانسه ترجمه نماید اما از خیال خود انصراف یافت و نسخه اصل ترجمه خود را نزد من فرستاده تقاضا کرد که کار او را بیابان بیرم. اما متأسفانه هیچوقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم اگر چه بزحمتش می‌ارزید زیرا که هیچ ترجمه واضح و معتبری از عقاید شیعه در هیچ زبان اروپائی موجود نیست.

کتب اساسی مذهب شیعه که قرآن مجید و احادیث و اخبار باشند طبعاً همه

بهری است. رسالات و کتب مذهبی را که بزبان فارسی نوشته شده است باقدری  
 طبقة بندی کتب عقاید اغماض میتوان بسه طبقه قسمت نمود اصول عقاید - تاریخ -  
 قوانین و حدود، اما در مقام عمل عقاید و تاریخ بهم مخلوط شده  
 که بزبان فارسی است است خاصه در قسمت مربوط با امامت که مؤلفین سعی کرده اند  
 ثابت نمایند که پیغمبر [ص] مایل بود علی (ع) جانشینش باشد و ابوبکر و عمر و  
 عثمان حقوق او را غصب کردند و ائمه دوازده نفر ندیده بیشتر و نه کمتر و همان ها هستند  
 که شیعیان اننی عشری از آنها پیروی میکنند لا غیر. خلاصه در حالتیکه قسمت اول  
 این کتب راجع بذات و صفات خداوندی است و نزدیک میشود بالهیات قسمت اخیر  
 آنها حاوی مطالب تاریخی یا تقریباً تاریخی و خاتمه آنها مشتمل است بروصف و شرح  
 بهشت و دوزخ و روز محشر و غیره.

انشاء این کتب بطور کلی خیلی ساده و درست و عاری از صنایع بدیعه است اما  
 عموماً تقلید از عربی است و ترتیب کلمات و تشکیل جملات بسبک آن زبان است. نه  
 فقط در عباراتی که ترجمه مستقیم از عربی است بلکه در سرتاسر کتاب این شیوه معمول  
 است چنانکه گویی علمای مزبور بقدری در آیات قرآنی و احادیث متبحر شده و دماغ  
 خود را عادت داده اند که حتی در موقع فارسی نوشتن هم فکرشان تابع عبارات عربی  
 میشود. - سطور ذیل که از ابتدای جلد ثانی حق الیقین استخراج شده بخوبی این  
 صفت عجیب را نشان خواهد داد:

«مقصد نهم در اثبات رجعت است، بدانکه از جمله اجماعیات بلکه ضروریات  
 مذهب حق فرقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت  
 قائم (ع) جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد دنیا بر میگرددند نیکان برای  
 آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکبهای  
 ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن  
 دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت (ع) برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان  
 و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت مشهور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد  
 شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض

کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند .  
 این عبارت که کاملاً بشیوه عربی نوشته شده ممکن است ترجمه تحت اللفظی حدیثی باشد که اصل آن نقل نشده و ظاهراً ابتدای اصل حدیث باید چیزی شبیه باین باشد « لا يرجع فی الرجعة الا لمن له محض الایمان او محض الکفر » اما نفوذ نحو عربی در سرتاسر ترجمه هویدا و محسوس است .

۱- رد بر  
 اهل تسنن  
 نوع دیگر از نوشته‌های مذهبی شیعه ردهائی است که بر اهل سنت و فرق : شیخیه و بابیه و بهائیه و نصاری نوشته میشود اهل تسنن بالطبع در هر رساله که راجع باصول عقاید بحث نماید کمابیش مورد حمله واقع میگردد . زیرا که از عهد نادرشاه تا زمان حاجی شیخ الرئیس ( ابوالحسن میرزا ) که یکی از دعاة اتحاد اسلام بود<sup>۱</sup> هیچ کس نتوانسته است مخالفت این دوشعبه بزرگ اسلام را بصلح و وفاق مبدل کند .  
 و اگر مسالمت و وسعت نظری در نسل جوان ایرانی امروز دیده میشود بیشتر از آن جهت است که این مسائل و مناقشات مذهبی کمتر محل بحث واقع میشود نه از لحاظ متحد شدن عقاید فرق مختلفه .

۲- رد بر صوفیه  
 بر ضد صوفیه نیز در رساله‌های اصولی شیعه حملاتی دیده میشود خاصه در رد وحدت وجود چندین رساله مستقل نیز منحصرأ در رد آنها دیده ام مثل رساله خیراتیه<sup>۲</sup> آقای محمد علی بهبهانی که باعث قتل عام شدید صوفیه و کشتن عده کثیری از مرشدین آنها مثل میرمعصوم مشتاق علی و نور علیشاه گردید<sup>۳</sup> و مطاعن الصوفیه تالیف محمد رفیع بن محمد شفیع تبریزی که در سال ۱۸۰۶/۱۲۲۱<sup>۴</sup> سمت تحریر یافته است . صاحب رساله اخیر الذکر برای اثبات مدعای خود حتی با انجیل هم متشبه گردیده است و قول مسیح را بیاد آورده که فرماید بر حذر باش از آنها تئیکه در لباس گوسفند ( صوف ) رو بتو می آیند و در باطن

(۱) دعوة نامه او راجع با تعداد اسلام در بیینی سال ۱۳۱۲-۵/۱۸۹۴ طبع شد .  
 (۲) تاریخ تألیفش ۱۲۱۱/۷-۱۲۹۶ است رجوع کنید بشرح کامل و جالب توجهی که راجع باین رساله در فهرست ریو ص ۴-۳۳ مندرج است . (۳) برای اطلاع یافتن از تفصیل این وقایع بتاریخ ایران سر جان ملکم مراجعه کنید (چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم صفحه ۴۱۷-۴۲۲)  
 (۴) از این رساله نسخه خطی خوبی دارم که در ۲۲ جمادی الثانیه ۱۲۲۲ (۲۷ اگست ۱۸۰۷) تحریر یافته است .

## گرکهای درنده هستند

۳- رد بر نصاری  
اختلاف اسلام و مسیحیت نیز باعث تحریر مقدار زیادی رسالات فارسی شده است و پروفیسور ساموئل لی در کتاب «رسالات بحیثیه راجع بمسیحیت و اسلام» (کامبریج ۱۸۲۴) در این باب نتیجه مطالعات خود را مشروحاً نگاشته است. چندین کتاب راجع به همین موضوع در ربع اول قرن هیفدهم میلادی بقلم سید احمد بن زین العابدین العلوی نوشته شده است یکی در رد «آئینه حق‌نما» تألیف گز او به و دیگری بر ضد یهودیها. در این اواخر نوشته‌های هانری مارتین که از دعاة و مروجین دین مسیحی بود میرزا ابراهیم و دیگران را واداشت جوابهایی بنویسند.<sup>۱</sup>

شیخیه منسوبند بشیخ احمد بن زین الدین الاحسانی از اهل بحرین که بنا بر مندرجات روضات الجنات<sup>۲</sup> در سن نود سالگی در ۱۸۲۷/۱۲۴۳ وفات یافت بعد از او سید کاظم رشتی ریاست شیخیه را یافت و از جمله شاگردانش سید علی محمد باب مؤسس بابیه و چند نفر از جانشینان او بوده اند.

۴- رد بر شیخیه  
و همچنین حاج میرزا کریمخان کرمانی نیز از شاگردهای او بوده که بعدها طریقه شیخیه را وسعت بخشید این طریقه که در اصل همان تشیع است که بمنتهی درجه شدت رسیده بر علمای شیعه پسند نیفتاد و چند نفر از مجتهدین بزرگ از قبیل حاجی ملا محمد تقی قزوینی و موید رشوهر قرة العین شاعر مشهوره بابیه بدفع آن همت گماشتند حاجی ملا محمد تقی مزبور از بس باشیخیه و بابیه مخالفت ورزید جان خود را بر سر این کار گذاشت اما شیعیان اثنی عشری او را ملقب بشهید ثالث ساختند<sup>۳</sup>. شمه از احوال شیخیه و تعریف مذهب آنها را در یادداشت نمره E [صفحه ۴۴-۳۳۴] آخر جلد دوم کتاب خودم موسوم به «بیانات یکنفر سیاح»<sup>۴</sup> درج کرده ام و همان شرح برای اشخاصیکه در مطالعه افکار ایرانیان مبتدی باشند کفایت می‌کند. شیخ احمد کتب بسیار تألیف کرده که گویا تمام عربی بوده صاحب روضات الجنات بعد از ذکر اسم تألیفات شیخ احمد (صفحه ۲۵) در ضمن بعضی مطالب

(۱) فهرست نسخ خطی کتابخانه دارالعلم کبیریج (۱۸۹۶) صفحه ۱۳-۸ رجوع کنید  
(۲) صفحه ۶-۲۵ چاپ طهران ۱۳۰۶/۱۸۸۸ (۳) جلد دوم بیانات یکنفر سیاح صفحه ۸-۱۹۷ ر  
۱۲-۳۱۰ (۴) همچنین مراجعه نماید بر سالة که اول نیکولاراجع بشیخیه تألیف نموده (پاریس ۱۹۱۱) صفحه ۷۲ فهرستی از تصانیف شیخ احمد نیز در آن کتاب هست.

دیگر اظهار میدارد که شیخ مشارالیه با وجود عقایدیکه خود نیز راجع بروز قیامت ابراز میداشته با صوفیه ضدیت کامل میکرده است طبعاً وسعت مشرب و عقیده که این طایفه بوحثت وجود دارند موجبات تنفر متشرعین هر مذهبی را فراهم آورده است خواه اثنی عشری یا سنی خواه شیخی یا بابی یا بهائی و حتی مسیحی. هانری مارتین البته میدانست که با ملاحای متعصب شیراز بیشتر تناسب و تجانس دارد تا با صوفیه که جماعتی رند و لاابالی در مذهب هستند در این اواخر شیخیه و بابیه که خود از یک ریشه منشعب شده اند با یکدیگر مخالفت و مناقشتی خیلی سخت آغاز نهادند تا حدی که یکی از علماء و فقهای که در اواخر سال ۱۸۴۷ باب را در تبریز محاکمه و محکوم نمود ملا محمد ممقانی بود که خود از جمله شیخیه محسوب میگشت<sup>۱</sup>

۵ - رد بر بابیه و بهائیه نهضت بابیه و بهائیه که از ایران بخارجه هم سرایت کرده و امروز با آمریکا نیز وارد شده است طبعاً موجب مناقشات قلمی

بسیاری گردید که مطالعه تمام آنها خود محتاج تحقیقی مخصوص است و من در جای دیگر بشرح آن پرداخته ام<sup>۲</sup> مهمترین این کتب (یعنی آنهاییکه بزبان فارسی است) دو کتاب از تألیفات خود باب است یکی بیان فارسی و دیگری دلائل سبعة. ایقان بهاء الله نخستین دفاعنامه است که با ذکر دلائل تدوین شده و تألیف قبل از تاریخی است که بهاء الله ادعای من یمظهره اللهی نمود اما الواح او که بیشتر بزبان فارسی است و بعد از ایقان نوشته شده از حساب بیرون است جالبترین و مهمترین آنها الواح سلاطین است تألیفات ازلی ها نیز بسیار بدست می آید و بطور کلی هر شعبه از مذاهب مختلفه موجود رسالات بسیار و جدالهای قلمی بیشمار گردیده اند راجع بررد بابیه و بهائیه مهمترین رسالاتی که بزبان فارسی موجود است احقاق الحق آقا محمد تقی همدانی<sup>۳</sup> (تاریخ تألیف ۱۳۲۶/۱۹۰۸) و منهاج الطالبین<sup>۴</sup> حاجی حسین قلی است که ارمی بوده و بدین اسلام در آمده است این رساله در ۱۳۲۰/۱۹۰۲ در بمبئی چاپ شد بابیه و بهائیه طرز و شیوه خاصی در زبان فارسی پیش گرفته اند که خیلی قابل ملاحظه و توجه است بعضی از الواح بهاء الله که در جواب سئوالات زردشتیان تحریر یافته بفارسی

(۱) به بیانات یکنفر سیاح رجوع کنید صفحه ۲۷۷ از جلد دوم (۲) بیانات یکنفر سیاح جلد ثانی صفحه ۱۷۳ - ۲۱۱ و کتاب «مواد لازم» برای استحضار از مذهب بابیه» صفحه ۱۸۵-۲۴۳ (۳) «مواد لازم» صفحه ۹۰-۱۸۹ (۴) ایضا صفحه ۸-۱۹۶

خالص است و يك لفظ عربی ندارد اما مهمترین كتب آنها از قبیل كتاب اقدس بربان عربی است از لحاظ ادبی چه در عربی چه در فارسی بهاء الله انشاء بهائی ها را قدری ترقی داد زیرا كه سبك تحریر میرزا علی محمد باب چنانكه گوینو می نویسد: «تاریك و خشك و كدر» بود.

## II - فلسفه

**تقسیمات فلسفه** مسلمان حکمت را چنین تعریف میکنند «علم بحقایق اشیاء بقدری که انسان را میسر است» حکمت بدو شعبه منقسم میشود نظری و عملی. شعب حکمت نظری ریاضیات و علم الطبیعه و ماوراء یا بعدیا فوق الطبیعه است و شعب حکمت عملی تهذیب الاخلاق و تدبیر المنزل و سیاست السمن است. سه کتاب مشهور فارسی در حکمت عملی عبارتند از اخلاق ناصری اخلاق جلالی و اخلاق محسنی<sup>۱</sup> و تمام اینها زمانشان قبل از دوره است که در این کتاب بحث میشود و بنظر نمیآید در این دوره هیچ کتاب مهم فارسی راجع بحکمت عملی تصنیف شده باشد پس اینجا لازمست که بذکر حکمت نظری اکتفا کنیم و بدواً بشرح ماوراء الطبیعه پردازیم که از طرفی مربوط بعقاید دینی است و از جانبی متعلق بعلوم<sup>۲</sup>

**شیعه و معتزله** این نکته متفق علیه است که در اوائل عهد و زمان عباسیه شیعیان اننی عشری و معتزله<sup>۳</sup> ارتباط کامل با هم داشته اند و معلوم است که مذهب معتزله منورترین و فلسفی ترین مذاهب اسلامی بود و از مختصات معتزله اعتقاد اختیار و مخالفت با جبریون بود اما بعدها مذهب جبری پیش رفت و ترقی و توسعه فکری عالم اسلام را دچار وقفه ساخت. بنا بر آنچه گذشت کتبی که راجع بذات و صفات خداوند بقلم علمای شیعه نوشته شده خیلی بیش از تألیفات سنیان دارای جنبه فلسفی است.

(۱) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطه تاتار تألیف من صفحه ۴ - ۴۴۲  
(۲) ظاهراً مرادش الهیات بمعنی الاخص باشد (مترجم) (۳) رجوع کنید بتاریخ فلسفه اسلام تألیف و. بوئر Buer ترجمه ا. ر. جانس (لندن ۱۹۰۳) صفحه ۳۳، ۴۴، ۷۲، ۸۴ و کتاب گلدزبره موسوم به Vorles ungen über der Islam صفحه ۲۳۴ و ما بعد.  
(Heidclberg 1910)

قرض فلاسفه اسلام به یونانیان  
 فلسفه مسلمین نیز مثل علوم آنها تقریباً بالتمام مرهون یونانیان است و خودشان هم باین نکته اقرار دارند. از اوائل عهد عباسیان (اواسط قرن هشتم میلادی) بعضی کتب معارف فلاسفه و حکمای یونان بزبان عربی ترجمه شد تاریخ فلسفه اسلام از آن وقت تا زمانیکه از هجوم قوم مغول ضربتی مهلك برعالم اسلام وارد گردید و بغداد و خلافت عباسی زیر و رو شد. (وسط قرن ۱۳ میلادی) چندین بار بقلم مستشرقین اروپائی تحریر شده است محض اطلاع بر تاریخ مجمل حکمت اسلامی و خدمات فلاسفه بزرگ و مذاهب مختلفه آنها کتاب «تاریخ حکمت اسلامی» تألیف دکترت. ج. بوئروت ترجمه انگلیسی آن بتوسط ا. ر. جانس بهترین کتب است و عامه قارئین میتوانند از آن استفاده نمایند. در اینجا لازم است اشاره شود که فقط یکی از اشخاصیکه در آن کتاب ذکر شده زمانش بعد از انقراض خلافت عباسیان بوده و آن ابن خلدون است (تولدش در تونس ۱۳۳۲ و وفاتش در قاهره ۱۴۰۶) و این شخص فوق العاده و بی نظیر بود «نه سابقی داشت و نه لاحق»<sup>۱</sup>

اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است  
 سؤالیکه اینجا باید جواب گفته شود اینست: ایران که در قرون اول هجرت این همه فلاسفه معروف به حکمای عرب<sup>۲</sup> بوجود آورده آیا بعد از اول قرن شانزدهم میلادی هم هیچ حکیم الهی تولید کرده است؟  
 برای جواب باین سؤال شخص باید علاوه بر اطلاع کامل از زبان عربی و فارسی و قوفی از تاریخ فلسفه عرب و یونان (خلاصه تمام فلسفه عمومی) داشته باشد و من ابدأ مدعی این احاطه نیستم. و برای سنجیدن و قضاوت کردن در آثار علمیه مسلمین نیز همین اشکال پیش می آید. آی چند نفر از عشاق رباعیات عمر خیام با مستروپیک Woepecke هم عقیده شده و رسالات عربیه خیام را که در علم جبر است

(۱) کتاب دکتر بوئر فصل مذکور صفحه ۲۰۸ (۲) علت تسمیه آنها بحکمای عرب این است که عموماً بزبان عربی چیز می نوشته اند و حتی امروز هم تا درجه لسان علمی مسلمین عربی است چنانکه سابقاً لاتینی زبان علمی عالم مسیحیت بشمار میرفت.

خواهند پسندید؟ عربی دانستن کافی نیست که شخص بگوید الرازی در طبابت مقدم بوده یا ابن سینا در آلمان راجع باین شعبه که تخصص کامل می‌خواهد خیلی بیشتر از سایر ممالک زحمت کشیده شده مثلاً کتاب دکتر ا. ویدمن Weidemann از اهالی ارلانکن (راجع بمنظور و مزایا و فیزیک و غیره) و کتاب دکتر جولوس هیرشبرگ Hirschberg از اهالی برلین (در باب کحالی) کتاب دکتر ماکس شیمون (در تشریح و غیر ذلک) امام‌موضوعات بسیار مانده که هنوز دست نخورده است و کمتر مستشرقی قابل اقدام بآن دیده می‌شود در خصوص حکمت ایران از سیصد و چهار صد سال باین طرف آنچه می‌توان گفت همین است که قریب شش نفر از متفکرین شش فیلسوف معروف ظهور کرده اند که فیما بین هموطنان خود شهرتی بکمال کسب ایران در ازمنه اخیر نموده اند اما تاچه پایه این معروفیت شایسته و بجا بوده مسئله است که تاکنون جواب کافی بآن داده نشده است. اسامی این متفکرین بترتیب قدمت تاریخی از اینقرار است: ۱- شیخ بهاء‌الدین العاملی (متوفی بسال ۱۰۳۱/۱۶۲۲) ۲- میرداماد (متوفی بسال ۱۰۴۱/۱۶۳۱) ۳- ملاصدرا (متوفی بسال ۱۰۵۰/۱۶۴۰) ۴- ملامحسن فیض (متوفی بعد از سال ۱۰۹۱/۱۶۸۰) ۵- ملاعبدالرزاق اللاهیجی ۶- حاج‌ملاهادی سبزواری که زمانش خیلی نزدیک بماست و تاریخ وفاتش سنه ۱۲۹۵/۱۸۷۸ است.

**حکمت و کلام** حکمای اسلام دو طبقه اند بعضی فلسفه خود را تابع دین قرار داده اند و برخی باین حدود محدود نیستند. طبقه اولی را متکلمون یا اهل کلام می‌نامند. The Schoolmen or Dialecticians<sup>۱</sup> طبقه ثانیه حکما یا فلاسفه هستند. از شش نفر سابق الذکر ملاصدرا تحقیقاً و حاجی‌ملاهادی محتملاً جزء طبقه ثانویه بوده اند ولی چهار نفر دیگر از طبقه اولی محسوب می‌شده اند و هر چند از لحاظ فلسفه رتبه آنها به بلندی دوفنر سابق نیست اما از حیثیات دیگر آنها را ادبا و نویسندگان بزرگی باید دانست<sup>۲</sup>

شرح حال این شش نفر باستثنای حاجی ملاهادی که زمانش متأخر است در

(۱) رجوع کنید بکتاب بوئر-۴۲۳ (۲) فیض ولاهیجی در فلسفه مقام عالی دارند و از آنها بالاتر میرداماد است که در بعضی مسائل حکمت منفرد است و ملا صد را مکرر بمظلمت مرتبه او اشاره کرده است (مترجم)

روضات الجنات وقصص العلماء مسطور است و ماغیر از آنچه سابقاً راجع بآنها نوشته ایم مطالب ذیل را نیز از آن کتاب استخراج کرده می نگاریم .

پنج نفر نخستین تقریباً همه معاصر و تاحدی بایکدیگر مربوط بوده اند شیخ بهاء الدین و میرداماد نفوذ فوق العاده داشتند و طرف محبت شاه عباس اول بودند معدلک بنابر روایت سرجان ملکم<sup>۱</sup> رقابت و حسادتی نسبت بیکدیگر ظاهر نمیشاختند . ملا صدرا شاگرد این دو نفر بود<sup>۲</sup> و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی هر دو شاگرد و داماد ملا صدرا بودند .

### ۱ - شیخ بهاء الدین عاملی

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی عاملی

شیخ بهائی

الهمدانی الجبعی یکی از علمای شیعه بود که از جبل عامل

تولد ۹۵۴ / ۱۵۴۶

شامات بایران آمدند و نسبت عاملی که بآن شهرت یافته از

وفات ۱۰۴۱ / ۱۶۲۲

اینراه است اما ایرانیان او را عادة شیخ بهائی میخوانند پدرش

شیخ حسین از شاگردان شیخ زین الدین شهید ثانی بود بعد از آنکه استادش بجرم

تشیع بدست ترکها مقتول گردید بایران آمد و شیخ بهائی همراه او بود پس از ورود

باسعی وجد بلیق بتحصیل علوم دینیہ و ریاضیات و طب همت گماشت .

معلمین او غیر از پدرش عبارت بودند از : ملا عبدالله یزدی

معلمین او

شاگرد جلال الدین دوانسی صاحب اخلاق جلالی که او نیز

از تلامذه سید شریف جرجانی بود و ریاضیات را نیز ملاعلی مذهب و ملا افضل قائنی

و طب را در خدمت علاء الدین محمود<sup>۳</sup> تحصیل کرد چندی نگذشت که شهرت سی

فوق العاده در قضا تحصیل نمود و صدر یسا شیخ الاسلام اصفهان شد . بعد از چندی

آرزوی طواف مکه بروی استیلا یافت و در مراجعت از حج ملبس بلباس درویشی شده

تمام عراق و مصر و حجاز و شام را سیاحت کرد و با علما و فضلا بسیار آشنائی یافت

و عرفای بزرگ را ملاقات نمود .

(۱) تاریخ ایران چاپ (۱۷۱۵) جلد اول صفحه ۹ - ۵۵۸ این حکایت در قصص العلما

و روضات الجنات نیز هست ص ۱۱۵ (۲) روضات الجنات ۳۳۱ (۳) در جلد اول تاریخ عالم

آرای عباسی جزع مردمان بزرگ عهد شاه عباس شمه از حال او هست و مصی قسمهای راجع شیخ را می

و میرداماد که در این فصل دیده میشود از همان عالم آرای عباسی منقولست

شیخ بهائی روز ۱۷ محرم ۹۵۳ ( ۲۰ مارچ ۱۵۴۶ ) در بعلبک شام تولد یافت و در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ ( ۲۰ اگست ۱۶۲۲ ) وفات نمود .<sup>۱</sup> کتب معتبره اش عبارتند از جامع عباسی که حاوی فتاوی شرعیه است و زبده ومفتاح الفلاح و تشریح الافلاک و خلاصه الحساب و کشکول شامل حکایات بسیار ونصایح و اشعاری متفرقه که بعضی از آنها بزبان فارسی است<sup>۲</sup> و یک مثنوی فارسی موسوم بنان وحلوا حاوی سرگذشت مؤلف در سفر مکه ومثنوی دیگری بنام شیروشکرمنتخبی از این دو مثنوی و ازغزلیات او در مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۱۰ - ۸ مسطور است .

## ۲ - میر داماد

میر محمد باقر استرآبادی متخلص باشراف المشتهر بداماد تحصیلات ابتدائی را در مشهد شروع کرد اما قسمت اعظم ایام حیات را در اصفهان بسر برد و چنانکه دیدیم طرف احترام شاه عباس واقع گردید و هنگامیکه صاحب عالم آرا بتحریر تاریخ خود اشتغال داشت ۱۰۲۵/۱۶۱۶ میرداماد در اصفهان میزیست لقب داماد فی الحقیقه از القاب پدرش سید محمد بود که دختر شیخ علی بن عبدالعالی از فقهای معروف را بحباله نکاح درآورد . وفات میر محمد باقر در ۲/۱۰۴۱ - ۱۶۳۱ اتفاق افتاد بیشتر تصنیفاتش بزبان عربی بود اما اشعاری بفارسی تحت تخلص اشراق دارد .

ملاحظات عادات  
مگس نحل  
ظاهر ذوقی برای تحقیق در حکمت طبیعی داشته و بنا بر مندرجات قصص العلماء میر گفت برای زنبور عسل بیتنی از شیشه درست کردند تا ترتیب تولید عسل را به بیند و بر اعمال زنبور آگاهی حاصل نماید و همچنین در قصص مسطور است که ملا صدرا میر را در خواب دید و ازو سؤال کرد که : « مردم مرا تکفیر کردند و شمارا تکفیر نکردند باینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست محتاط تر بود علت چیست ؟ » میرداماد در جواب گفت : « من مطالب حکمت

(۱) مزارش در جوار حرم حضرت رضا (ع) در مشهد طوافگاهست ماده تاریخ وفاتش بنا بر قول محمد طاهر نصر آبادی این مصراع است « افسر فضل او فتادی سروب با گشت شرع » بنا برین جمع حروف : ض + ل + ر + سه ۱۰۳۰ میشود . این مصراع را با تغییر محل کلمات شرع و فضل ماده تاریخ مجلسی قرار داده اند ( مترجم ) ( ۲ ) در چاپ مصر این اشعار را حذف کرده اند ( چاپ ۱۳۰۵ / ۸ ) اما در چاپ طهران ( ۱۳۲۱ / ۴ - ۱۹۰۳ ) دیده میشود .

را چنان نوشته ام که علماء از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آنها را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان نمودی که اگر ملامکتی کتابهای ترا به بیند مطالب آن را می فهمد و لذا ترا تکفیر کردند و مرا ننمودند.

### ۳- ملا صدرای شیرازی

صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر بملاصدرا فرزند ملاصدرامتوفی بسال ۱۶۴۰-۱/۱۰۵۰ منحصر بفرد مردی پیر بود. پس از رحلت پدر از شیراز به اصفهان سفر کرد و چنانکه گفتیم در خدمت شیخ بهائی و میر داماد بتحصول اشتغال یافت و از هر دو اجازه گرفت که کتب آنها را شرح نماید. سپس یکی از قراء قم<sup>۱</sup> رفت و گوشه اختیار نمود و بقناعت روزگار گذاشت و بتفکر و تعمق در فلسفه مشغول شد. گویند هفت مرتبه پیاده زیارت خانه خدا رفت و در پایان سفر هفتم چون ببصره رسید بدرود زندگانی گفت سنه ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰ از ملا صدرا پرسی ابراهیم نام باقی ماند که از طریق پدر پیروی نکرد و بالعکس باوی ابراز مخالفت نمود و باین مباهات کرد که «اعتقادش اعتقاد عوام است» این مختصر شرح حال ملاصدرا مأخوذ است. از روضات الجنات (ص ۲-۳۳۱) و قصص العلماء و علاوه تاثیر مذهب ملاصدرا<sup>۲</sup> بر این اطلاعات فقط میتوانم بگویم که بنابر اشاره که در مقدمه در عقاید شیخیه اسفار می نماید از علماء متشرعین زحمت بسیار بر او وارد آمده و بایه و شیخ احمد احسائی مؤسس مذهب شیخیه شروخی برد و کتاب حکمت العرشیه و مشاعر او نگاشت. پس شیخ محمد اقبال در این قول محقق است که میگوید: «فلسفه ملاصدرا منبع و منشأ الهیات اولیه فرقه بایه است» و نیز او گوید «ریشه حکمت این فرقه عجیبه را باید در افکار شیخیه تجسس کرد زیرا که شیخ احمد احسائی بانی آن مذهب باشوق و دلباختگی هر چه تمامتر فلسفه ملاصدرا را تحصیل می نمود و بر کتب او شرحهایی نگاشته است»<sup>۳</sup>

(۱) قریه کهک قم (مترجم) (۲) توسعه فلسفه ما بعد انطیسمه در ایران (لوزاک لندن ۱۹۰۸) ص ۱۷۵ (۳) شیخ احمد الاحسائی از معتقدین و متابعین ملاصدرا نبود بلکه اعدا و او بشمار میرفت. ت. زدر میان حکمای ایران میرزا ابوالحسن جلوه را نباید فراموش کرد (ت. ز) من او را در زمستان ۸-۱۸۸۷ در طهران ملاقات نموده ام رجوع کنید به کتاب من «بک سار در میان ایرانیان» ص ۱۴۶ (مؤلف)

مؤلفاتش تاحدی که من مطلعم بعربی است و مشهور ترین کتب عمده ملاصدرا<sup>۱</sup> آنها اسفار اربعه<sup>۲</sup> و شواهد الربوبیه است کتاب اسفار بقطع بزرگ در ۱۲۸۲/ ۱۸۶۵ و شواهد الربوبیه بانضمام حاشیه حاجی ملاهادی سبزواری بدون تاریخ در طهران چاپ گردیده است. از جمله آثار ملاصدرا که من هنوز ندیده‌ام بنابر مندرجات روضات الجنات (ص ۳۳۱) کتب ذیل را باید شمرد: شرح اصول کافی و کتات شرح الهدایه و حاشیه بر الهیات شفای ابوعلی سینا و شرحی بر حکمت الاشراق (که گویا مقصود کتاب شیخ شهاب الدین سهروردی مشتهر بالمقتول است که به تهمت زندقه کشته شد و از بزرگان معروف و مظلوم است) و کتاب واردات القلبیه و کسر اصنام الجاهلیه و چند تفسیر راجع ببعضی سور قرآنیه است و غیر ذلك

بیانات گوینو راجع باوجود شهرت و رواج فلسفه ملاصدرا در ایران فقط دو خلاصه بهلاصدرا<sup>۳</sup> خیلی سطحی و ناقص از طریق فلسفی او در السنه اروپائی دیده‌ام. کنت گوینو چند صفحه راجع بعقاید ملاصدرا نگاشته<sup>۴</sup> اما معلومات او ظاهراً بالتمام از دروس شفاهی معلمینش مأخوذ بود و معلمین مزبور هم علی‌الظاهر اطلاع کاملی نسبت بآن عقاید نداشته اند. خلاصه گوینو در پایان شرحیکه راجع بملاصدرا نوشته گوید: «طریقه حقیقی ملاصدراعینا متخذ از ابوعلی سیناست» در صورتیکه صاحب روضات الجنات صراحة راجع بملاصدرا مینویسد: «کان ... متخذاً اساس الاشراق بمالا مزید علیه و مفتحاً ابواب الفیضه علی طریقه المشاهد والرواق» و معلوم است که ابوعلی سینا از پیروان ارسطو و تسابع طریقه مشائیون بوده است.

تعریفی مختصر تر ولی جدی تر و صحیح تر که از مذهب ملاصدرا عقیده شیخ محمد اقبال<sup>۵</sup> نموده اند آنستکه شیخ محمد اقبال کرده است. مشارالیه یکی از شاگردان سابق دکتر مک تاگرت Mc Taggart بود که

(۱) گوینو در معنی اسفار که جمع سفر است «یعنی کتاب» اشتباه کرده و آنرا جمع سفر گرفته و در کتاب «مذاهب و فلسفه های آسیای وسطی ۱۸۶۶ ص ۸۱» می نویسد: «بعلاوه ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع بسافرت (سفرنامه نوشته است) همچنین در ترجمه عنوان یکی از کتابهای نخستین باب اشتباه کرده است و آن کتاب زیارتنامه است گوینو آنرا (کتابی راجع زیارت خود) ترجمه میکند (مؤلف). (رجوع شود بملحقات مترجم) (۲) مذاهب و فلسفه ها و غیره ۱۸۶۶ ص ۹۲ - ۸۰

در همین دارالعلوم کمبریج به تحصیل اشتغال داشت و امروز خودش یکی از متفکرین معتبر و مبتکر هندوستان بشمار میرود و در حق ملا صدرا در کتاب کوچک و بسیار عالی خود موسوم بتوسعة حکمت الهی در ایران، جزئی از تاریخ فلسفه مسلمین ص ۱۷۵ شرحی می‌نکارد اما در باب حاج ملا هادی سبزواری بیشتر تفصیل داده (ص ۹۵-۱۷۵) وی را جانشین ملا صدرا می‌شناسد. چنانکه بعد مذکور خواهد شد حاج ملا هادی برخلاف ملا صدرا مطالب را بفارسی نگاشته و کرد عبارات عربی نگاشته است.<sup>۲</sup>

فقوذ شیخ محیی‌الدین العربی در اینجا لازم است گفته شود که ملا صدرا احترام و اعتقاد بسیار نسبت بشیخ محیی‌الدین ابن العربی مغربی معروف ابراز میداشته است و هر چند مغربی ایرانی نبوده اما نفوذش در ممالک و مذاهب افراطی فلسفه و عرفان ایران از اغلب حکما و عرفا بیشتر است.

#### ۴ - ملا محسن فیض کاشانی

ملا محسن فیض محمد بن مرتضی الکاشانی که او را محسن متخلص بفیض مینامند تاریخ وفات در حدود ۱۶۸۰/۱۰۹۱ ملا صدرا بود. در روضات الجنات (۹-۵۴۲) و قصص العلماء از اهل کاشان و چنانکه گفتیم شاگرد خاص و محبوب و داماد از احوال او بیشتر از اسنادش نقل نموده اند. و چون نه تنها فقیه و حکیم بوده بلکه در شعر نیز دست داشته احوالاتش در ریاض العارفین (ص ۶-۲۲۵) و مجمع الفصحاء (جلد دوم ص ۶-۲۵) مسطور است.

فعالیت خارق العاده او در راه تحقیق و تحریر فوق العاده بوده بنابراین در جات او در تألیف و تصنیف قصص العلماء قریب دویست کتاب و رساله تألیف کرد و کمتر کسی از معاصرین یا متقدمین در کثرت تصنیفات از او سبق

(۱) لندن لوزاک و کپانی ۱۹۰۸.

Development of metaphysics in Persia: a contribution to the History of Muslim philosophy فارسی موسوم به اسرار خودی بیان کرده (و بنا بر فهم و استنباط من عقیده او نوعی از افکار و فلسفه لیچه Nietzsche است بلباس مشرقی) این مثنوی در مطبعة دارالعلوم لاهور چاپ شده و رفیق و همکار من دکتر ر. نیکلسون آنرا ترجمه بانگلیسی نموده «لندن ما کمیلان و کپانی ۱۹۲۰» (۲) کتب عربی هم دارد مثل منظومه و شرح اسماء (که شرح جوشن کبیر و دهای صباح است) و حواشی بر اسفار و غیره. (مترجم)

برده اند مگر ملا محمد باقر مجلسی . در قصص العلماء اسم ۶۹ کتاب او نوشته شده که آخرین آنها شرح الصدر<sup>۱</sup> در احوال خود مؤلف است اما در روضات (۶ - ۵۴۵) راجع بتالیفات او شرح مفصلتری مسطور و سال تألیف اغلب آنها نیز مذکور است . ( تاریخ تألیف این کتب در فاصله سنوات ۱۰۲۹/۱۶۲۰ و ۱۰۹۰/۱۶۸۰ بوده است .) در سال ۱۰۹۰ که بعضی آنرا تاریخ وفاتش میدانند هشتاد و چهار سال از<sup>۲</sup> سنین عمرش میگذشته است . از اینقرار تولدش در حدود ۸/۱۰۰۶ - ۱۵۹۷ واقع میشود از مفاتیح الشرایع تألیف ملا محسن یک نسخه در دست دارم که علی الظاهر خط مؤلف است تاریخ تحریرش سنه ۱۰۴۲/۳ - ۱۶۳۲ است .

هنگامیکه ملا محسن عازم شد که خانواده خود را در کاشان فال مناسب ترک کرده بشیراز رفته و در مجلس درس سید ماجد بحرینی عالم معروف حاضر شود پدرش اجازه نداد و عاقبت موکول بتغال قرآن و اشعار منسوبه بعلی بن ابیطالب (ع) نمودند در تغال باقر آن سوره ذیل آمد (سوره نهم آیه ۱۲۳) (فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم للمعهم یحذرون) و از اشعار امیرالمؤمنین آیات ذیل آمد که کلمات «صحبة ماجد» بسیار مناسب افتاد زیرا که اشاره باسم سید ماجد سابق الذکر بود .

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| تغرب عن الاوطان فی طلب العلی | و سافر ففی الاسفار خمس فوائد   |
| تفرج هم و اکتساب معیشة       | و علم و آداب و صحبة ماجد       |
| فان قیل فی الاسفار ذل و محنة | و قطع الفیافی و ارتکاب الشدائد |
| فموت الفنی خیر له من قیامه   | بدار هم وان بین ذل و حاسد      |

بعد از این امر صریح دیگر پدر ملا محسن را مانع نشد و اجازه داد که بشیراز برود ملا محسن هم ببلده مزبوره رفت و نزد سید ماجد مشارالیه و ملا صدرا بتحصیل مشغول گردید . در قصص العلماء تاریخ این مسافرت را سنه ۱۰۶۵/۵ - ۱۶۵۴ ثبت شده ولی قابل قبول نیست زیرا که در اینصورت در سن شصت سالگی باید بطور جدی مشغول تحصیل شده و دختری را گرفته باشد .

(۱) این کتاب در ۵/۱۰۶۵ - ۱۶۵۴ تحریر یافته است رجوع کنید به روضات الجنات ص ۵۴۶ در چاپ هندوستان قصص العلماء بخط آنرا شرح الصور نگاشته اند .  
(۲) روضات الجنات ص ۵۴۲ و ۵۴۹

صاحب قصص العلماء ملا محسن را اخباری صرف و صوفی و  
 ضدیت شیخ احمد  
 از معتقدین شیخ محیی الدین ابن العربی دانسته است شیخ  
 احمد احسائی که بنا بر آنچه گفتیم<sup>۱</sup> شروحنی بر دو جلد از  
 کتب ملا صدرا نگاشته خیلی از ملا محسن متنفر بوده و او را بجای «محسن» «مسیخی»  
 میخوانده و شیخ محی الدین بزرگ را ممیت الدین میگفته است، در قصص العلماء  
 حکایتی شبیه بافسانه دیده میشود از اینقرار: «در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه  
 فرنگ فرستاد که ایرانیان را بدین نصاری هدایت نماید و آن رسول کارش آن بود که  
 هر که چیزی در دست میگرفت اوصاف آن شیئی را بیان میکرد<sup>۲</sup> ملا محسن تسیحی  
 از تربت سیدالشهداء علیه السلام بدست گرفت آن شخص در  
 غلبه ملا محسن  
 بر شخص عیسوی  
 دریای فکر غوطه ور شد و چون اصرار کردند که باری چیزی  
 بگو گفت: «عاجز نمانده ام ولی بقاعده خود چنان می بینم  
 که در دست تو قطعه از خاک بهشت است و الان فکر کردن من از این بابت است که  
 خاک بهشت چگونه بدست تو رسیده است» ملا محسن گفت و است گفتی و بیان کرد  
 که چه در دست داشته و او را متقاعد کرد که دین اسلام بپذیرد و بنا بر قول صاحب  
 کتاب آن شخص بدین اسلام درآمد. ملا محسن اگرچه در بسیاری مواقع نهایت  
 تقدس و تقوی ابراز میداشت برخلاف فقها غنا را جایز میدانست. بهترین تألیف فارسی  
 او ظاهراً ابواب الجنان است که در ۱۰۵۵/۱۶۴۵ تدوین شده و موضوعش<sup>۳</sup> صلوة  
 و لزوم آن است<sup>۴</sup> اما از تألیفات کثیره او عدهٔ خیلی بطبع رسیده و اکنون متداول  
 است و در این عصر اسم او را مردم بهتر از تألیفاتش می شناسند<sup>۵</sup>

(۱) حاشیه ۲۶۱ این کتاب (۲) ابن راغبی و ضحیر گویند بترجمه که از چهار مقاله  
 کرده ام رجوع کنید صفحه ۶۴ و نمره ۲ از اوراق ماهیه و ص ۱ - ۱۳۰ (مؤلف) بحواشی  
 چهار مقاله صفحه ۲۰۶ رجوع شود (مترجم) (۳) ظاهراً صلوة جمعه و عیدین اضحی و فطر  
 مقصود است (مترجم) (۴) این کتاب را با تألیف متأخری که دارای همین اسم و موضوعش  
 اخلاق است نباید اشتباه کرد (مؤلف) رجوع شود به حاشیه صفحه ۲۶۰ که انتساب ابواب الجنان  
 بفیض تردید شده است (مترجم) (۵) یکی از بهترین کتب ملا محسن فیض کلمات مکنونه  
 است (ت. ز)

## ه - ملا عبدالرزاق لاهیجی

ملا عبدالرزاق  
لاهیجی

احوال شخصی که موضوع این قسمت است با ملا محسن فیض خیلی شباهت دارد زیرا که شاگرد ملا صدرا بود و در شعر فیاض تخلص میکرد ولی آثارش هرچند کمتر از فیض است امروز بیشتر رواج و طالب دارد. گویا معروفترین کتب او یکی گوهر مراد باشد که بزبان فارسی وراجع بحکمت است و دیگری سرمایه ایمان که هم چنین بفارسی تحریر یافته و هر دو بچاپ رسیده اند. شرحی که درروضات الجنات (ص ۳ - ۳۵۲) و قصص العلماء از او نوشته اند مختصر و غیر کافی است صاحب قصص با تأسف میگوید که مؤلفاتش تمام بر وفق شرع بود اما معلوم نیست که تا چه حد با اعتقاد شخصی خودش مطابق می آید و تا چه میزان محض تقیه و احتیاط این قسم چیزها را مینوشته است و این قول صاحب قصص تا حدی مؤید عقیده کوبینر است.

میر ابوالقاسم  
فندرسکی

بیش از آنچه قبلاً راجع بمیر ابوالقاسم فندرسکی گفته ام در اینجا چیزی نمی نگارم و در باب این وجود مبهم که گوبینو وی را یکی از سه معلم ملا صدرا دانسته است باختصار میکوشم. زیرا که علاوه بر شرح مختصری که در ریاض العارفین<sup>۱</sup> و مجمع الفصحاء از احوال او دیده می شود. و شعری که در هر دو تذکره مزبور عیناً تکرار یافته و شمه که در دبستان<sup>۲</sup> راجع باو مسطور است و ویرا بمرافقت و مشارکت با شاگردان کیوان و پرستش آفتاب منسوب میسازد دیگر نسبت به احوال و طریقه فلسفی او چیزی بدست من نرسیده است علی الظاهر بهتر است که او را قلندر بنامیم تا فیلسوف و گویا در فضای اصفهان که مرکز شیعه انثنی عشری بود حوصله بروی تنگ شد و مجبوراً از آنجا رخت بهندوستان کشید و اگر بقول صاحب ریاض العارفین که گوید مزارش در اصفهان معروف و معلوم است اعتماد بتوان کرد فندرسکی در اواخر عمر باید از هند بایران مراجعت کرده باشد. گوبینو (ص ۱۱۰ - ۹۱) چند نفر از حکمائی را که بعد از ملا صدرا ظهور کرده اند تا زمان توقف خودش در ایران اسم میبرد اما اغلب دارای اهمیت و ابتکار

خاصی نبوده اند و مادر اینجا فقط بشرح یککفر دیگر از حکمای بردازیم که در زمان کوبینو حیات داشته است و مشارالیه در حقتش مینویسد «شخصی مطلقاً بی نظیر» است.

## ۶- حاجی ملاهادی سبزواری

لازم نیست که مفصلاً راجع باین حکیم عهد جدید

بحث نمائیم زیرا که شیخ محمد اقبال در آخر

کتاب خود موسوم به «توسعه الهیات در ایران»<sup>۱</sup>

عقاید فلسفی او را مفصلاً نگاشته است. و من

هنگامی که در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ در طهران نزد یکی از شاگردانش تحصیل می کردم

شمه از حالات استاد را یادداشت نموده و ترجمه انگلیسی آنرا در کتاب خود «سالی

میان ایرانیان» درج و نشر کرده ام.<sup>۲</sup> مطابق این شرح که قسمتی از آن نقل قول بسر

حاجی ملاهادی است حکیم مزبور بسر مهدی بوده و در ۱۲۱۲/۸-۱۷۹۷ تولد یافته

و بدو از در مسقط الرأس خود سبزواری شروع تحصیل کرده سپس بمشهد و اصفهان رفته نزد

ملاعلی نوری تلمذ کرده است. بعد از حج گذارش بکرمان افتاد و از آنجا زنی گرفت و

بسبزواری رفته و بقیه ایام حیات را در این شهر بسر برد و در ۱۸۷۸/۱۲۹۵ بدرود جهان گفت.

آثار حاجی ملاهادی مؤلفات مشهوره فارسیه او عبارتند از اسرار الحکیم و شرح

لغات و عبارات مشکله منوی و بحر بی منظومه در علم منطق و

منظومه در حکمت سروده و تفسیری بر دعای صباح و جوشن کبیر نگاشته. و حواشی

متعدده بر شواهد الربوبیه و سایر مصنفات ملاصدرا تحریر کرده است در شاعری اسرار

تخلص داشته و صاحب رباعی العارفین (۲ - ۲۴۱) مختصری از احوالش را نگاشته

و میگوید در حال تحریر (سنه ۱۲۸۷ / ۲ - ۱۸۶۱) شصت سال از عمر شریفش میگذرد

اغلب تألیفاتش در ایران چاپ سنگی شده است.

## III علوم - ریاضیه و طبیعه و فنون غریبه خفیه

چنانکه گفته شد ریاضیات و طبیعیات و ماوراء الطبیعه (یا بعد

الطبیعه) اجزاء فلسفه نظریه محسوب میشوند. و اینکه فلاسفه

اسلام قبل از هر تجربه و استقرار و تحقیقی در عوامل و حوادث

تطور علوم عرب و

نسبت آن با حکمت

طبیعی اظهار نظر و اتخاذ عقیده میکرده اند گویا سببش همین است که آنها را جزء فلسفه نظریه میدانسته اند و بآن نظر در وقایع طبیعی می نگریسته اند. علومی که موسومند برربی یا اسلامی کلیه میراث یونان هستند دوره مشعشع علوم در قرن نخستین خلافت عباسیان بوده (۷۵۰ - ۸۵۰) و خلفا خاصه منصور و هارون و مأمون بذل جهد و صرف وجه میکردند که مؤلفات فلاسفه و طبیعیون و اطبای یونانی در نهایت خوبی و دقت برربی ترجمه شود و خدمت بزرگی که بانسانیت کرده اند اینست که علوم یونانی را در ایام مظالم قرون وسطی حفظ کرده بزمان تجدد بزرگ (رنسانس) انتقال داده اند

عربها بر میراث یونانیان اینقدر متیقن است امام مسئله مشکلتی باقی است که هنوز حل نشده و آن اینست که آیا عرب ها فقط حامل و ناقل علوم یونانی بوده اند یا تغییر و افزایشی هم در آن روا داشته اند

و اگر تغییر و اضافه در آن شده آیا نسبت باصل ترقی و تکامل محسوب میشود یا نه. راجع باین مسائل خاصه آنچه مربوط بطب است من در کتاب «طب عربی»<sup>۱</sup> بحث کرده ام اما چون اطلاع کامل از کتب اصلی یونانی بدست نیاوردم خیلی بزرگمت افتادم. اگر کسی بخواهد در زمینه طب و ریاضیات و طبیعیات و نجوم و شیمی مسلمین سخن براند باید دارای سه صفت باشد که کمتر در یک نفر جمع تواند شد اولاً آشنائی با علمی که تحت مطالعه قرار میگیرد. ثانیاً دانستن زبان عربی (و برای فهم کتب اخیره دانستن زبان فارسی و ترکی نیز) ثالثاً دانستن زبان یونانی. در خصوص طب من اینطور نتیجه گرفتم که ابوبکر محمد بن زکریا الرازی در طب خیلی

#### مقام تحقیق

محمد بن زکریا الرازی بالاتر از ابوعلی سینا که از او مشهور تر است بوده و گویا بزرگترین طیب عالم اسلام است عقیده دکتر ها کس نوبورگر

Neuburger هم در کتاب مهمی که بنام تاریخ طب<sup>۲</sup> نوشته قبل از من همین بزرده است (یادداشتائی که راجع بامراض و حالات مختلفه مرضی در کتاب بزرگ «الحوای» ثبت کرده امروز هم مفید و معتنی به است و علاوه بر فوائد تاریخی و ادبی منافع عملی نیز دارد. و از روی مطالب آن یادداشتها حتی ممکن است طرز عمل و معالجات او را تشخیص داد. ابوعلی منطقی تر و منظمتر و فلسفی تر بود اما تحقیقات بقراطی را که

(۱) صفحه VIII + ۱۳۸ مطبوعه دارالفنون کتبر بیج ۱۹۲۱ (۲) جلد دوم قسمت اول ص ۱۶۸ و ما بعد.

سلف بزرگوارش داشت فاقد بود .

**انحطاط علوم**  
 پس از هجوم مغول  
 در کتاب طب عربی تاریخ ظهور و تطور این فن را در میابند  
 مسلمین از ابتدای قرن هشتم میلادی تا قرن دوازدهم بطور  
 اجمال نوشته‌ام ولی تاریخ مزبور را تا زمانیکه در این کتاب  
 مطرح است امتداد نداده‌ام بنحویکه بارها گفته و مبالغه کرده‌ام علوم مسلمین در  
 قرن سیزدهم بواسطه حمله مغول چنان صدمه و ضربت مهلکی دید که هنوز هم بهبودی  
 نیافته است هر چند کتب طبی و علمی بعد از مغول هم برشته تحریر در آمد اما یقین  
 نداریم که پایه کتب اوائل عهد عباسیان تا قرن یازدهم و حتی قرن سیزدهم میلادی  
 رسیده باشند . و ابداً نمیتوان احتمال داد که بعد از مغول چیز تازه و صحیحی بعلوم  
 اضافه شده باشد ولی باز هم اقرار میکنم که بدقت در اینخصوص مطالعاتی ننموده‌ام  
 صورت مفصلی از اسامی این کتب در تألیف بسیار مفید دکتر ادلف قونان مرسوم به آثار  
 طبی ایرانیان<sup>۱</sup> ( Quellenkunde der persischen Medizin ) مندرج است و برای  
 اشخاصی که بخواهند در این راه تحقیقاتی بکنند راهنمای خوبی بشمار میرود . مشهورترین  
 و محترمین کتب اخیره گویا تحفة المؤمنین تألیف محمد مؤمن حسینی باشد که در  
 ۱۶۶۹ م برای شاه سلیمان صفوی نوشته است نسخ بسیار چه خطی و چه چاپی از این  
 کتاب در دست است و ترکی و عربی نیز ترجمه گشته است .<sup>۲</sup>

**علمای اسلام**  
 تا چه پایه مطالعات  
 شخصی داشته‌اند  
 آنچه راجع بطب گفتیم بر حیوان شناسی و گیاه شناسی و  
 شیمی و غیره کاملاً تطبیق میشود . و راجع بر ریاضیات و نجوم و  
 معدن شناسی تا درجه صدق میکند ، ارباب تخصصی که از زبان  
 عربی نیز کاملاً مطلع بوده‌اند . در این موضوعات کتب محققانه  
 نگاشته‌اند مثلاً واپیک Woepecke در جبر و مقابله و ویدمان در مکانیک و هیرشبرگ  
 Hirschberg در کحالی از طبقه جوانان هلمیارد Holmyard در شیمی . بنظر من تمام  
 نویسندگان مذکور باین نتیجه رسیده‌اند که مقام علمای اسلام اگر از آنچه گفته‌اند  
 بالاتر نباشد پست تر نیست . اما مشکل است که خود را متقاعد سازیم باینکه ملاحظه  
 و تجربه مستقیم در تعیین خواص اشیاء و حوادث طبیعی چنانکه باید مداخله داشته

(۱) لیبزیک ۷۱۹۱۰ + ۱۵۲ (۲) رجوع کنید بکتاب فرنان س ۸۹-۹۱ همین

رجوع کنید به B . M . P . C صفحه ۷-۴۷۶

## تحقیقات جاحظ

## راجع بشعور مورچه

است. دکتر بذل الرحمن که اکنون معلم عربی مدرسه شرقیه لاهور است وقتی که در دارالعلوم ما به تحقیق اشتغال داشت موضوع تفحصات خود را کتب جاحظ قرارداد و جاحظ را

بمناسبت کتاب بزرگ «الحيوان» پیشرو علمای طبیعی عرب میدانند<sup>۱</sup> دکتر بذل الرحمن که جوانی فعال و لایق است بنا بر تقاضای من توجه خاصی باین مسئله معطوف داشت که آیا در کتب جاحظ دلیلی میتوان یافت که صاحب کتاب شخصاً در عواید و زندگانی حیوانات مطالعات و تحقیقاتی کرده باشد یا نه.

بالاخره عبارتی بنظر رسید که قضیه را حل کرد. در موضوع شعور حیوانات جاحظ گوید وقتی که مورچه غلات را ذخیره میکند بطوری سrote دانه ها را قطع مینماید که دیگر نرویند. بعد از زحمات و تفحصات برای تحقیق این قول بالاخره بنا بر قول مستر هوراس دینس نورپ که یکی از اساتید علم مورچه شناسی انگلستان است بر من مسلم شد که جاحظ بخطا نرفته است و امیدوار شدم که همین مطلب دلیل است که آن محقق قدیم عرب شخصاً نکته را در حیات حیوانات مطالعه کرده که اغلب علمای جدید از آن بیخبر بوده اند. اما متأسفانه همین موضوع را بعدها در کتاب پلی نی<sup>۲</sup> پیدا کردم و از این جهت گمان میکنم این اطلاع جاحظ مبنی بر سماع و روایت بوده نه بر تحقیق شخصی و مطالعه مستقیم در حیات مورچگان.

## علوم جدید اروپائی

## در ایران

در هر يك از علوم عرب همین سؤال پیش میآید و جوابش را فقط کسی میتواند بگوید که در کتب علمیه قدما تبصر کامل داشته باشد. آیا در کتاب بزرگی که ابن البیطار بزبان

عربی راجع به نباتات طبی نوشته مطلبی هست که در کتاب دیوس کوریدس<sup>۳</sup> نباشد؟

(۱) مثلا: در تاریخ Aerzte و علمای طبیعی عرب (کوتین کن ۱۸۴۰) تألیف و ستفیلد

صفحه ۶-۲۵ (نمره ۶۵) نظریه دکتر بروکلن صحیح است (تاریخ ادبیات عرب جلد اول صفحه ۱۵۲) اما انتقاد بر آنکه از ملاحظات دکتر ل. لوکلرک کرده بر حمت میتوان پذیرفت (تاریخ طب عرب جلد اول صفحه ۳۱۴) (۲) بلینی عالم رومی است کتابی در تاریخ طبیعی در ۳۷ مجلد نگاشته که بهترین مجموعه علوم عهد قدیم است در سنه ۸۹ بعد از میلاد هنگام آتشفشانی کوه وزوو برای رها کردن بیچارگان و مطالعه احوال طبیعی آتش فشان نزدیک محل انفجار رفت و بواسطه بغارات مسموم خفه شد (مترجم) Dioscorides (۳) از اطباء یونانی است که در قرن اول میلادی میزیسته (مترجم)

جواب سؤال مزبور هرچه باشد این نکته مشکوک می‌ماند که آیا علمای مسلمین در قرون اخیر از اسلاف خود پیش رفته حتی بر تبه و پایه آنها رسیده اند یا نه؟ در این اواخر خاصه بعد از تأسیس دارالفنون یعنی اوایل عهد ناصرالدین شاه چندین ترجمه اقتباس از کتب علمی اروپائی شده اما این ترجمه‌ها عموماً بانشائی غریب است و بزحمت اسم آنها را میتوان در ادبیات ایران داخل نمود. عده از آنها را در کتاب «مطبوعات و شاعری ایران جدید» صفحه ۶۶ - ۱۵۴ نام برده‌ام و عنوان این قسمت چنین است: «تأثیرات تجدد آور در عالم مطبوعات غیر از مجلات و جرائد» اما از ایرانیانی که بعد از اواسط قرن سیزدهم هجری در مدارس اروپا تحصیل کرده و باخذ درجه علمی نائل شده اند هیچکس را نمیشناسم که در اختراع و ابتکار کشفیات جدیده کسب افتخار و شهرتی کرده باشد.<sup>۱</sup>

علوم خفیه در خاتمه لازم است کلمه چند راجع به علوم خفیه بنگاریم این علوم شامل نجوم و کیمیا نمیشوند زیرا که در مشرق زمین نجوم و کیمیا را از هیأت و شیمی جدا میدانند در عربی و در فارسی شیمی را کیمیا میگویند و اسم چهار عالم دیگر را نیز که از طلسم و جادو و نیرنگ بحث مینماید بهمان شکل درست کرده اند آنها را لیمیا و هیمیا و سیمیا و ربمیا میخوانند و حروف اولیه این پنج علم از کلمات «کله سر» مأخوذ است یعنی این علوم تمام سری است و کتاب موسوم با سرار قاسمی<sup>۲</sup> که فارسی است و کتاب شمس المعارف<sup>۳</sup> تألیف شیخ البونسی معروف که عربی است نمونه این قبیل مؤلفات بشمار میروند. و از این قسمت ادبیات

(۱) دکتر محمد کرمانشاهی معروف بکفری که در سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ وفات یافت در امراض قلبی متخصص شد و اول کسی بود که وقت اطباء را بیک طیش خفیف قلبی متوجه ساخت این صدا را بفرانس AmPiolement مینامند و از عوارض و خواص آمبولیسم - Embolism است که دکتر محمد در آن باب رساله بزبان فرانسه منتشر نموده است دکتر مشارالیه چندین کتاب طبی راجع بامراض نسوان و اطفال بزبان فارسی نوشته است. ت. ز. من نتوانستم از این کشفی که بدکتر محمد نسبت داده اند اثری بیابم و حتی کلمه فرانسوی که با این معنی مناسب باشد نیافته‌ام و حدس میزنم شاید آمپی لمان «Empilement» باشد و در این باب با دو نفر از معارف اطبا نیز مشاوره نموده‌ام و ایشان هم اطلاعی نداشته‌اند (مؤلف) (۲) چاپ سنگی در بیثی سال ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ (۳) نسخه چاپ ۱۳۱۸/۱۹۰۰ در دست من است اما چند چاپ دیگر هم از این کتاب در هند و مصر منتشر گشته است.

حکایت میکنند. تاجائی که من اطلاع دارم ابن خلدون تنها نویسنده است از مسلمانان که سعی کرده است يك اساس فلسفی و عقلانی باین علوم ادعائی بدهد و پروفیسور دنكلك بلاك مكدونال باکمال مهارت در کتاب جالب و شیرین خود موسوم به «اوضاع و حیات دینی در اسلام» *The religious Attitude and Life in Islam*<sup>۱</sup> افکار و آراء ابن خلدون را با تحقیقات روحی عهد جدید مطابقت و مقایسه کرده است. من همیشه در مقابل قوت و قدرتی که جن گیران و جادوگران ادعا میکرده اند نظری باز و خالی از تعصب داشته ام و هر وقت ممکن بوده از طریق خود منحرف شده و مدتی در پی تحقیق و تفتیش اعمال آنها صرف وقت نموده ام و همیشه نوید برکشته ام مگر در دومورد یکی در تابستان ۱۸۸۸ هنگام توقف در کرمان که جادوگری را دیدم که در ضمن اظهارات بیجا و بی اساس خود کاری کرد که بکلی از فهم آن عاجز مانده متحیر شدم<sup>۲</sup> دیگر شیخ حبیب احمد مؤلف کتاب انگلیسی حیرت بخشی موسوم به اسرار اصوات و اعداد<sup>۳</sup> را دیدم که اگر تمام مدعیات او را قبول نکنم لااقل باید گفت که در خواندن سرائر و ضمائر نهایت مهارت و قدرت را داشت.

#### IV تواریخ - عمومی و اختصاصی و محلی

باکمال تأسف و برخلاف میل قلبی باید اذعان کرد که در تالیف کتب تاریخی ایرانیها خیلی از عرب عقب مانده و قوم اخیر الذکر در این رشته ادبی گوی سبقت ر بوده وقایع نگاران قرون اولیه اسلام مثل طبری عباراتشان عیناً نقل قول شهودی بوده که بچشم خود و قایع را دیده و اخبارشان با اهتمام از حیث تواریخ نویسی و دقت تمام از میان سلسله روات بمورخ میرسیده است این وقایع نگاران نه تنها مطالب را بر طبق حقیقت نقاشانه ترسیم میکرده اند بلکه از آن ازمنه بعیده مواد تاریخی مفیدی در دسترس ما گذاشته اند که بنابر اسناد مندرجه صحت و سقم آنها را میتوانیم مورد بحث و تحقیق قرار بدهیم هر چند راجع بصحت قول روات واستحکام سلسله اخبار رأی ما با مسلمین متفاوت است مورخین عرب که بعدها آمدند این اقوال و اسناد گرانها و خستگی آور را

(۱) مطبعة دارالعلوم شیکاگو ۱۹۰۹ (۲) رجوع کنید بکتاب من «سالی در میان ایرانیان» صفحه ۵-۴۵۳ (۳) لندن نیگل و کمپانی ۱۹۰۳ صفحه XIV + ۲۱۱

خلاصه کردند و فشرده و پاک نمودند ولی عبارتشان لطافت و ایجاز سابقین را از دست نداد و مثل عبارات وقایع نگاران عهد قدیم نقاشانه و متقاعد کننده بود. بهترین مورخان زبان فارسی هم تا قرن سیزدهم اگرچه در لطافت و کشندگی به پایه عربها نمیرسند لیکن مردمان لایق و قابل اعتمادی بوده اند.<sup>۱</sup> بی ذوقی و کج سلیقه سلاطین و حکام مغول و ترك اسباب فساد و خرابی تاریخ را فراهم آورد و انشاء مطالب را ضایع کرد. این حالت در تاریخ جهانگشای جوینی (که در حدود ۱۲۶۰/۶۵۸ تألیف گشته)<sup>۲</sup> و در تاریخ و صاف که در ۱۳۱۲/۷۱۲ بانجام رسیده و دنباله تاریخ جوینی محسوب میگردد نمایان است سابقا گفتیم که تاریخ و صاف چه اثر بد و مخربی در تاریخ نویسی قرون بعد نموده است. در میان تواریخ اخیر فارسی کمتر کتابی دیده‌ام که پایه تاریخ تجارب السلف تألیف هندو شاه بن سنجر ابن عبدالله الصاحبی الکیرانی که در ۱۳۲۴/۷۲۴ برای نصره الدین احمد اتابک لرستان نوشته شده است برسد. و اتفاقاً این کتاب هم تقلید و رونویس تاریخ عربی است که صفی الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی (در سال ۱۳۰۲/۷۰۱) تألیف کرده و معمولاً آن را کتاب الفخری میگویند<sup>۳</sup> اما در اینجا موسوم است به منیه الفضل فی تواریخ الخلفاء و الوزراء. کتاب تجارب السلف در ذوق اهل این عصری که تحت بحث است مقبول نیفتاد زیرا که نه تنها تاکنون بزبور طبع آراسته نشده بلکه تاجائی که اطلاع دارم جز دو نسخه آن موجود نیست یکی نسخه من که علامت G. 3 دارد و در سنه ۱۲۸۶/۱۸۷۰ نوشته شده و دیگر نسخه کتابخانه ملی

(۱) البته مؤلف مقصودش از مورخان عرب که برتر از ایرانیان هستند اشخاصی است که بزبان عربی تاریخ نوشته اند که کتابشان بر تواریخ فارسی مرجع است اهم از ایرانی نژاد و عرب نژاد والا طبری و ابوریحان و حمزه و ابوالفرج و اکثر اشخاصیکه تاریخشان بزبان عربی است اصلاً ایرانی بوده اند (مترجم) (۲) جهانگشا از کتب بسیار معتبر اوایل عهد سلطه مغول است و در سال ۶۵۵ بیابان رسیده و انشاء آن در کمال استادی و بلاغت است (مترجم) (۳) دفه اول آلوارد Ahlwardt از روی نسخه پاریس آنرا دو گونا در سنه ۱۸۶۰ بطبع رسانید اما نسخه مصحح این کتاب در ۱۸۹۵ در پاریس بتوسط درنبرگ H. Derenbourg چاپ شده و لااقل دو مرتبه هم در نهایت خوبی در مصر بطبع رسیده است. ترجمه فرانسه آن هم بقلم امیل امادو بتوسط «جمعیت مطالعات راجعه بهراکش» در ۱۹۱۰ در پاریس منتشر گردیده

باریس<sup>۱</sup> که تاریخ تحریر آن ۷/۱۳۰۴ - ۱۸۸۶ است.<sup>۲</sup>

بعضی از تواریخ موجب ملال و عاری از فایده خواهد بود که تمام کتب تاریخی معتبره عصر اخیر چهار قرن اخیر ایران را نام ببریم. تواریخ مربوطه بزمانهای خاص را در قسمت نخستین این کتاب نام برده بلکه بتفصیل وصف کرده ایم مخصوصاً صفوة الصفا در احوال شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی و حالات شاه اسمعیل بنقل از سرا. دنی سن راس در مجله انجمن همایونی آسیائی در ۱۸۹۶ صفحه ۸۳-۲۶۴. و احسن التواریخ حسن روملو که در ۸-۹۸۵/۱۵۷۷ تألیف شده و تاریخ عالم آرای عباسی اسکندر منشی که در ۱۶۱۶/۱۰۲۵ تدوین یافته است. غیر از اینها چندین تاریخ دیگر راجع باحوال اشخاص معین در اواخر عهد صفویه نوشته شده است مثل فوائد صفویه (۷/۱۲۱۱-۱۷۹۶) و تذکره آل داود (۴/۱۲۱۸-۱۸۰۳) که اگر در دسترس می بود برای تصنیف این کتاب بآنها رجوع مینمودم اما متأسفانه بدست نمی آید. در باب عهد بعد از صفویه چندین کتاب اروپائی موجود است که ما را از تواریخ فارسی تا اندازه بی نیاز می کند. اما تواریخ فارسی بعضی از آنها مثل تاریخ زندیه<sup>۳</sup> و مجمل التاریخ بعد النادریه<sup>۴</sup> در اروپا طبع شده و برخی در ممالک شرقی در مطابع سنگی چاپ گردیده است از قبیل دره نادری میرزا مهدیخان استرآبادی که بسهولت بدست توان آورد. این تواریخ اختصاصی غالباً حاوی مطالب سودمندی است و اشخاصیکه راجع باین دوره مطالعاتی میخواهند بکنند ناگزیر از مراجعه آنها خواهند بود اما افسوس که طرز تاوین و تحریر آنها بسیار مغشوش و مغلق است و عبارت پردازی و اظهار فضل و ایراد لغات غیر مأنوسه فائده آنها را تقلیل داده است و درین باب پیش از این شکایت کرده ایم.

فقر اغلب تواریخ در باب تواریخ عمومی این عصر مثل حبیب السیر خوند میر ۱۵۲۳/۹۲۹ و ملحقات روضة الصفا تألیف رضاقلی خان عمومی فارسی هدایت و ناسخ التواریخ لسان الملك و تواریخ کمیاب

(۱) رجوع کنید ب فهرست نسخ فارسی و غیره تألیف بلو شد (باریس ۱۹۰۵) جلد اول صفحه ۲۵۱ شفر ۲۳۷ - تنه فارسی ۱۵۵۲ (۲) این کتاب در ۱۳۱۳ بتوسط آقای اقبال آشتیانی در طهران طبع گردید (مترجم) (۳) چاپ ارنست پیر لیدن ۱۸۸۸ (۴) چاپ اسکازمان لیدن ۱۸۹۱

خلدبرین (۱۰۷۱/۱-۱۶۶۰) چیز زیادی نمیتوان نوشت زیرا که تمام این تواریخ راجع به حوادث زمان مؤلف با تواریخ مختصر سابق الذکر تفاوتی ندارند و راجع بوقایع قرون سالفه هم چندان اهمیتی برای آنها نمیتوان قائل شد زیرا که از کتب سابقین التقاطاتی کرده در تشخیص اسناد و ترتیب وقایع کمال بی مواظبتی بخرج داده اند بعلاوه این تواریخ تاریخ ملت ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب سرگذشت سلاطین و شاهزادگان و امرای خارجی است که بی دربی بر اهل ایران جابرانه سلطنت کرده و در میدان غارتگری از یکدیگر گوی سبقت ربوده اند. و سالنامه خستگی آور خونریزی ها و چپاول ها و تظاول هائی است که بزحمت میتوان يك موضوع عمومی گرانبهای از آنها استخراج کرد<sup>۱</sup> فقط پس از رنج فراوان و صبر بی پایان میتوانیم نکاتی از آنها بیرون بیاوریم که نور ضعیفی بر اوضاع و مسائل مذهبی و سیاسی و اجتماعی بیفکند و همین مطالب است که اگر در دست مورخی مثل ابن خلدون میافتاد نتایج استادانه از آنها استخراج میکرد.

معذلك در عصر جدید آثار امید بخشی در پیشرفت تاریخ مشاهده  
**علامه ترقی**  
 میگردد. میرزا جانی کاشانی که در ۱۷۵۲ جزه مقتولین دفعه  
**در عصر جدید**  
 اول بسایه کشته شد تاجری بود بی بضاعت ادبی و کتاب  
 نقطة الکف را<sup>۲</sup> در تاریخ بایه با حرارت و تشدد و عصیت نکاشت اما اطلاع کامل  
 داشت و عباراتش ساده و عاری از اغلاق و عبارت پردازی های مطمون و منفور بود.  
 تاریخ نا تمام بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی<sup>۳</sup> که ذکر اسناد کرده و نفوذ  
 اشخاص را در وقایع سیاسی مورد بحث و توجه قرار داده بنظر من از جنس دیگر است  
 و مقامش بالاتر از تمام تواریخ فارسی است که در شش یا هفت قرن اخیر تحریر  
 یافته است.

(۱) رجوع نماید به لحاظات صحیحه که مستروین سنت اسیت در این باب نموده و در تاریخ اکبر شاه ۷-۲۸۶ منتشر ساخته است. (۲) در ۱۹۱۰ چاپ شد و جلد بانزدهم سلسله انتشارات اوقاف گیب مصوب میگردد. (۳) این کتاب چاپ سنگی شده و جزوه انتشار یافت و تا اندازه که بدست من رسیده محتویاتش عبارتست از مقدمه ۲۷۳ صفحه جلد اول که در ۲۰ ذوالقعدة ۱۳۲۸ (۲۳ نوامبر ۱۹۱۰) بانمام رسیده و رشته تاریخ را تا مونتیکه آنرا هجرت صفری (دسامبر ۱۹۰۵) نام گذارده ادامه میدهد مدده صفعات جلد اول ۲۵۶ است. - جلد دوم در آخر صفر ۱۳۳۰ (۱۸ فبراری ۱۹۱۰) خانه یافته و مشتمل بر ۲۴۰ صفحه است اما بهیچوجه اطلاع ندارم که این تألیف بانجام رسیده است یا نه

## ۷- احوال رجال - سرگذشت‌های شخصی - سفرنامه‌ها

متداول بودن کتب رجال فیما بین مسلمین نویسندگان اسلام همیشه رغبت فوق‌العاده بنگارش کتب رجال نشان داده‌اند و این کتب معمولاً از عموم بزرگان از هر صنف و طبقه بحث نموده و حیات آنها را شرح می‌دهد مثل وفیات الاعیان ابن خلکان و روضات الجنات که در قسمتهای اخیر این مجلد مطلب بسیار از آن اقتباس نموده‌ام. وفیات الاعیان در قرن سیزدهم میلادی و روضات در قرن نوزدهم تألیف یافته و هر دو بر روی است. دیگر از کتب رجال نامه دانشوران است که جمعی از فضلا (قریب شش نفر) بتحریر آن همت گماشتند این انواع مختلفه کتب رجال کتاب بفارسی جدید است و طرح وسیع و مفصلی در آن پیش‌بینی شده لیکن ناتمام مانده و فقط جلد اول آن در ۱۸۷۹، ۱۲۹۶ در جلد دوم در ۱۳۱۲/۵ - ۱۹۰۴<sup>۱</sup> در طهران چاپ سنگی شده است. غالباً این کتب مخصوص احوال طبقات معینه میشود از قبیل وزراء اطباء شعراء و علماء و گاهی بترتیب جغرافیائی یا تاریخی نگاشته میشود و هم بنکت جغرافی و هم مطالب تاریخی آراسته میگردد. دستورالوزراء خواندمیر<sup>۲</sup> که بنا بر ماده تاریخی که در نام آن است در ۱۵۰۹ - ۱۰/۹۱۵ تألیف شده نمونه از نوع اول است و درست در ابتدای دوره که تحت بحث ماست قرار می‌گیرد. اما راجع بحکماء و اطباء هیچ کتاب فارسی ندیده‌ام که با تاریخ الحکماء قفطی<sup>۳</sup> و عیون الانباء ابن اصیبه<sup>۴</sup> برابری تواند کرد. این دو کتاب در قرن سیزدهم میلادی که زمان خاص این قبیل مؤلفات بزبان عربی بوده مدون گردیده‌اند. از طرف دیگر تذکره شعراء در زبان فارسی فراوان است مخصوصاً بعد از آنکه سام میرزا فرزند شاه اسمعیل تحفه سامی را در سنه ۱۲۵۰/۹۵۷ بمطابقت تذکره الشعراء دولتشاه نوشت تذکره نویسی معمول شد. سید نورالله شوشتری که جهانگیر بتحریر یک سنی‌ها در سال ۱۱/۱۰۱۹ - ۱۶۱۰ بقدری او را تازیانه زد که

(۱) بکتاب «شاعری و مطبوعات ایران جدید» تألیف من رجوع کنید جلد ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ در طهران چاپ شده است (مترجم) (۲) رجوع نمائید به صفحه ۳۳۵ (B.M.P.C) (۳) توسط پروفیسور جولوس لیبرت «لیزیک» ۱۹۰۳ چاپ شده است (۴) در قاهره مصر در دو مجلد بطبع رسیده «۱۸۸۲/۱۲۹۹»

جهانرا وداع گفت درمیان هم مذهبیان خود بشهید ثالث<sup>۱</sup> ملقب است مشارالیه مؤلف کتاب بسیار سودمند مجالس المؤمنین است که شرح احوال بزرگان شیعه عرب و ایرانی از هر طبقه و از هر زمره را از شاه تا شاعر حاوی است. آثار البیاد زکریا بن محمد بن محمود القزوینی<sup>۲</sup> و هفت اقلیم امین احمد رازی (تألیف ۱۰۲۸/۱۶۱۹) نمونه کتب جغرافی قدیم و شرح حال های مخلوط بجغرافی محسوب میشوند<sup>۳</sup>. تواریخ مختصه بیلاد و ایالات ایران نیز بسیار دردست است و غالباً حاوی شرح حال بزرگان اهل محل است. در این مجلد نکات بسیار از تذکره های جدید ایران اقتباس نموده ام مخصوصاً در فصل راجع بمذهب و علمای روحانی کتاب عربی روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات خیلی مرا بکار آمد.

**روضات الجنات** این تألیف سودمند که لایق بیش از این معرفی است شامل ۷۴۲ شرح حال از فضلا و علمای اسلام و شعراء قدیم و جدید است مؤلفش محمد باقر بن حاجی امیرزین العابدین الموسوی خونساری وزمان تألیفش نیمه دوم از قرن نوزدهم میلادی است. در ۱۳۰۶/۱۸۸۸ بانهایت خوبی در طهران چاپ شد (جز اینکه حسب المعمول فاقد فهرست است): تراجم احوال را بترتیب حروف تهجی مرتب کرده مثلاً احمد علی محمد و غیره اما کاملاً مراعات آن بترتیب هم نشده است این اسامی کمتر اتفاق می افتد که نام معروف آن شخص باشد بلکه بزرگان مزبور غالباً بالقباب و اسامی دیگر شناخته میشده اند که در ترتیب القبائی در بادی نظر بنظر نمیرسد. مثلاً قسمت اعظم چهارمین و آخرین جلد مخصوص بزرگانی است که محمد نام داشته اند و تقریباً در ۱۴۳ مقاله مذکور شده اند این قسمت شامل احوال بزرگان علما از سنی و شیعه است که حالاتشان غالباً طرف رجوع و احتیاج میباشد از قبیل علمای بزرگ مثل کلینی ابن بابویه و شیخ مفید و مورخین از قبیل طبری و شهرستانی و علماء مثل رازی و بیرونی و فلاسفه مانند فارابی و غزالی و محیی الدین ابن العربی و شعرای فارسی مثل سنائی فریدالدین عطار و جلال الدین

(۱) رجوع کنید بریو (B.M.P.C) صفحه ۸-۳۳۷ (۲) بخط عربی توسط وستینگلند (کوئیگن ۱۸۴۸) چاپ گردید و سال بعد دیگری از مولفانش یعنی عجایب المغالوات بطبع رسید (۳) در هفت اقلیم قسمت شرح احوال غلبه دارد - این کتاب متأسفانه هنوز چاپ نشده مولوی عبدالمقندر حواشی بسیار بر آن نگاشته و شروع بطبع هم نمود اما ناجائی که من اطلاع یافته ام فقط جزء اول آن (صفحه دهم تا ۱۱۴) در کلکته سال ۱۹۱۸ طبع شده است.

رومی. در این کتاب هیچ شالوده صحیح و معینی منظور نشده نه ترتیب تاریخی نه سیاق دیگری که از روی آن بتوان بسهولت اشخاص را یافت کسی که این کتاب را دارد خود مجبور خواهد بود که فهرستی برای آن مرتب کند.

**قصص العلماء** از جمله کتب دیگری که همیشه طرف مرور و رجوع من بوده است قصص العلماء محمد بن سلیمان تنکابنی است که در سنه ۱۲۹۰/۱۸۷۳ تألیف شده. در این کتاب تقریباً احوال ۱۵۰ نفر از علماء شیعه مندرج است و هر چند کمتر از روضات الجنات اطمینان بخش و صحیح است. اما روشن تر و خوانا تر است. دیگری از کتب مفیده فارسی که در همین نجوم السماء و سایر موضوع بحث مینماید نجوم السماء تألیف میرزا محمد علی کتب احوال علماء است که در ۱۲۸۶/۷۰ - ۱۸۶۹ تألیف شده و مشتمل بر ذکر احوال علمای شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (مطابق ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ میلادی) است همچنین دو کتاب دیگر مخصوص علمای بحرین و جبل عامل نوشته شده نخستین لؤلؤة البحرين تألیف شیخ یوسف الاحمد البحرانی است که در قرن هیجدهم میزیسته و دوم «امل العامل فی علماء جبل عامل» از مؤلفات محمد بن حسن بن علی... الحر العاملی که در قرن سابق زندگانی میکرد است.

**خطاطان** لازم است شمه هم از کتاب جدیدی که دارای اختصاص و امتیاز مخصوصی است ذکر نمائیم. این تألیف هر چند از آثار یکنفر ایرانی است اما بترکی تحریر یافته و اسمش خط و خطاطان است<sup>۲</sup> در تاریخ فن خط و اهل خط مؤلفش دانشمند فاضل میرزا حبیب اصفهانی است که قسمت آخر عمر را در اسلامبول بسربرد و عضویت انجمن معارف یا آکادمی عثمانی را دارا بود.

**تراجم شخصی** آنچه ذکر شد اسم چند کتاب مفید و گمنام بود و اگر کسی بخواهد بر تمام کتب رجال و تذکر احوال اطلاع حاصل کند باید بفرستهای نسخ فارسی تألیف ریو، اته و غیره رجوع کند اما راجع بسر گذشتهای

(۱) چاپ لکنه‌ور در سال ۱۳۰۳/۶ - ۱۸۸۵ (۲) چاپ بسیار منقعی از این کتاب در

اسلامبول انتشار یافت (۱۳۰۵/۸ - ۱۸۸۷)

شخصی مهم ترین همه تذکره احوال شیخ علی حزین است که یکی از منابع اولیه تاریخ هجوم افغان و سقوط اصفهان در ۱۷۲۲ بشمار میرود .

**سفر نامه**  
سفر نامه ها نیز يك قسم سرگذشت شخصی است و ناصرالدین - شاه باین رشته توجه خاصی داشته است شرح سفارت فرخ خان امین الدوله بلندن و پاریس در پایان جنگ ۸ - ۱۸۵۷ ایران و انگلیس بقلم یکی از منشیان و همراهانش موسوم به میرزا حسین بن عبدالله نگاشته شده اما هنوز بطبع نرسیده است<sup>۱</sup> درخاتمه این سفر نامه اطلاعاتی راجع بدوایر دولتی و مؤسسات ملی فرانسه نیز مسطور است .

**بستان السیاحه**  
از اینها مهمتر و متنوعتر بستان السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی<sup>۲</sup> است که در تاریخ ۱۲۴۷/۲ - ۱۸۳۱ نوشته شده مؤلف در ضمن شرح شماخی حالات خود را چنین بیان می کند که در نیمه شعبان ۱۱۹۴ (۱۵ اگست ۱۷۸۰) متولد شد او را در پنج سالگی بکربلا بردند و در آنجا مسکن گزید . سفرهای طولانی کرد بعراق و گیلان و قفقاز و آذربایجان و خراسان و افغانستان و هند ، کشمیر و بدخشان و ترکستان و ماوراءالنهر و خلیج فارس و یمن و حجاز و مصر و شام و عثمانی آسیا و ارمنیه و شهرهای ایران از قبیل طهران همدان اصفهان و شیراز و کرمان سفر کرد . حاجی شیروانی شیعه و درویش نعمه الهی بود و از این جهت بملاقات عده کثیری از علما و عرفا نائل شد هوشی سرشار و دقتی فوق العاده داشت و وقایع و مشهودات سفر خود را بترتیب تاریخ مسافرت نمینگارد و آنها را تحت عناوین ذیل مرتب میسازد .

باب اول - در شرح حال حضرت خاتم النبیین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین .

باب دوم - حالات بعضی از علما و عرفا و حکما و بعضی از شعرا و دانشمندان

باب سوم - در بیان بعضی مذاهب متشکته و عقاید مختلفه .

(۱) نسخه خطی من (علامت K.V) در سال ۱۲۷۶/۱۸۶۰ برای شاهزاده بهرام میرزا بهاءالدوله نوشته شده و من جزء نسخ مرحوم شیندلر ایتباع نمودم . در خصوص سفارت فرخ خان رجوع نماید بتاریخ ایران و اتسن ۱۸۵۸/۱۸۰۰ صفحه ۴۵۶ (۲) چاپ طهران ۱۳۱۰ - ۱۸۹۲ رجوع کنید بریو (B.M.P.S) صفحه ۱۰۱-۹۹ و ۱۳۹ و ۱۴۰ . همچنین رجوع شود بکتاب ب . ورن موسوم به ملانزا . اکسره مغلوط و منتخب جلد سوم ص ۵۰-۵۹

باب چهارم - در بیان اسامی و جغرافی اقصای و قراء واقعه در خطه ایران و ترکستان و افغانستان و هندوستان و بعضی اروپا و چین و ختا و ممالک عثمانی از شامات و مصر و غیره بحروف تهجی .

سیر - در بیان مقدمات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است .  
گلشن - در بیان بلدان و اشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و تعداد آن تطابق دارد با حروف تهجی چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست و هشتم در حرف یاء .

این کتاب حاوی مطالب متفرقه جغرافیا و رجال است که چون ترتیب حروف تهجی در آنها رعایت شده و فهرست مشروحی در ابتدای کتاب موجود است خواننده میتواند بسهوات استفاده نماید مؤلف خیلی متجسس و دقیق بود و هر چند نتوانست اروپا را سیاحت کند اما از معاشرت و مکالمه با سیاحان اروپائی غفلت نورزید و از مذاکرات آنها نکاتی راجع بممالک و آداب و رسومشان کسب نمود . در تحت عنوان فرنک ( ص ۷ - ۳۸۵ ) نسبت باحوال و اخلاق ممالک معظمه اروپا بحث کرده فرانسه را اول و اطریش را دوم و انگلیس را سوم قرار میدهد و شرح مفصلی از مذاکرات با یکنفر انگلیسی که او را مستر و کلیس مینامد<sup>۱</sup> و در عظیم آباد با وی ملاقات کرده مینگارد . همچنین بصحبت سفیر اطریش مقیم اسلامبول رسید که ویرا بصیاحت مملکت خود دعوت کرد ولی مینویسد : « چون هیچ فایده روحانی بر این سفر مترتب نبود نپذیرفتم » گرانیهاترین قسمت های این کتاب مطالبی است که راجع بفرق و شعب مذهبی آسیا نگاشته و در خلال مباحث مختلفه از احوال زردشتیان و مزدکیان و یهود و نصارا و هندو و صوفیه و غلات بحث نموده است .

در اینجا غیر ممکن است که از تمام کتب مفیده قابل رجوعی که در تاریخ و رجال و جغرافی از نیمه قرن نوزدهم ببعد در ایران نگاشته شده ذکر ی بکنیم . هر چند بیشتر آنها از کتب قدیمه عربی و فارسی استخراج و تلخیص شده اما در برخی مطالب مفیده جدیدی پیدا میشود که در سایر کتب نتوان یافت . فقط بعضی نکات مخصوصه که در این رشته ادبیات و کتب ایران جدید ملاحظه میشود خاطر نشان گردد .

(۱) شاید کلمه ولکنس Wilkins باشد که منلوط شده است .

معمولاً اروپاییانی که فارسی تحصیل میکنند اگر در ایران زندگانی نکرده باشند اصطلاحاتی بکار میبرند که در کتب خطی دیده اند و اطلاعاتی از ادبیات اظهار میدارند که در فهرست بی نظیر دکتر ریو مندرج است اما بعد از دخول فن طبع و چاپ سنگی در ایران خاصه پس از ۱۸۸۰ اهمیت کتب خطی روز بروز کمتر شده است زیرا که کتب مهمه یا در چاپخانه سنگی یا در مطابع حروفی از روی نسخ اصلی چاپ شده اند: این ادبیات مطبوعه هنوز آنقدر که ادبیات خطی مورد توجه قرار گرفته جلب دقت نکرده است. و غالباً غیر مقدور است که اطلاعات صحیح و راجع بمؤلف یا مندرجات یکی از کتب جدید بدست بیاوریم انتشار فهرست کتب چاپی فارسی موزه بریتانیا<sup>۱</sup> که توسط مستر ادواردس جدیداً تهیه و طبع شده قدم بزرگی است در طریق تکمیل اطلاعات سابقه. اما یادداشت هائی که راجع بهر کتابی ذکر کرده قهرأ خیلی مختصر است و قاعده جزکیانی راجع بمؤلفات مختلفه هیچ نکته مخصوصی از احوال مؤلفین و مصنفین را حاوی نیست. آنچه لازم است یکفهرست استدلالی مبسوطی است از کتب فارسی که در قرن اخیر تالیف و در ایران طبع شده است. زیرا که صورت کتب فارسی طبع عثمانی و مصر و هند را بدلیلی که ذیلاً خواهیم نگاشت بمسئولت میتوان تحصیل کرد.

حقیقت اینست که تجارت کتب فارسی خیلی مفشوش و قرین هرج و مرج است ناشرین و کتاب فروشان صاحب تمکن و با ثبات وجود ندارند و فهرستی از کتب موجوده هرگز انتشار نمییابد. اغلب کتب قیمت معین و محل فروش ثابت ندارند. خیلی از آنها عدد صفحات را فاقدند. و کمتر کتابی بنظر میرسد که فهرست مندرجات یا جدول اسامی داشته باشد. غالباً کتبی که در چند جلد چاپ میشود در هر جلدی شکل و قطع و طرحش تغییر یافته و حتی موضوعش هم در طول سخن عوض میشود و خود مؤلف هم غالباً تفسیر لقب میدهد. محض نمونه یکی از چند کتابی را که بنام میرزا محمد حسن خان پسر حاجی علی خان مراغه ملقب بحاجب الدوله و اعتماد السلطنه نوشته شده نام میریم خود محمد حسن خان هم پی در پی بالقاب صنیع الدوله مؤتمن السلطنه

(۱) لندن ۱۹۲۲/۹۶۸ ستون این کتاب بترتیب نام مؤلفین ترتیب یافته اما بک فهرست

عمومی القاب و یکفهرست مواد نیز تنظیم شده است.

واعتماد السلطنه ملقب شده است قبل از هر چیز باید گفت که هیچ‌وجه معلوم نیست این کتب را خود اعتماد السلطنه نوشته باشد در افواه مشهور است که اعتماد السلطنه چند نفر از فضلاء تنگدست را مجبور میکرد که این کتب را بنویسند و عنوان مؤلف را بخود اختصاص میداد<sup>۱</sup> از این دو عمل نخستین را میتوان بیک تقریبی پذیرفت اما دومین قابل سرزنش و تقییح است. باری در ۱۸۷۶/۱۲۹۳ جلد اول مرآت البلدان را که فرهنگ جغرافیائی بلاد و قراء ایران است و بیشتر اساسش روی معجم البلدان یا قوت حموی است و از حرف الف تا تاء را شامل است انتشار داد. ظاهراً این جلد دو مرتبه چاپ شده طبع اول با ذکر تبریز ختمه یافته و دارای ۳۸۸ صفحه است و چاپ دوم که در سال بعد (۱۲۹۴ / ۱۸۷۷) صورت گرفت ذکر طهران را نیز حاوی است و ۶۰۶ صفحه دارد. مؤلف بعد از اینکه بطهران رسیده مثل اینکه از جغرافی خسته شده کتاب خود را با تاریخ از دوره سلطنت ناصرالدین شاه (سلطان وقت) ادامه داده و در پایان آن جلد و سایر مجلدات یک تقویم و سالنامه اوضاع درباری افزوده است. جلد دوم شامل وقایع پانزده سال اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و دارای ۲۹۸ صفحه است غیر از سالنامه مربوط بسنه ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ که خود ۴۵ صفحه میشود. جلد سوم بهمین طریق ادامه یافته و اوضاع سلطنت را از سال شانزدهم تا سال سی و دوم در ۲۶۴ صفحه شرح داده و سالنامه اش به پنجاه صفحه بالغ میگردد. در اینجا ظاهراً مؤلف بیاد خیال و مقصود نخستین خود که ذکر مطالب جغرافیائی بوده افتاده و در جلد چهارم فرهنگ جغرافیائی را ادامه داده حرف تاء و جیم را با تمام رسانیده است. اما مجدداً وارد تاریخ شده شمه از وقایع سال تألیف (۱۲۹۶/۱۸۷۹) را ذکر نموده و سالنامه معمولی را ضمیمه میکند. در این جلد بشادمانی صلح و صفاتی که میان تاریخ و جغرافیا صورت گرفته بر قطع کتاب افزوده میشود و از ۱۰ اینچ طول و ۴/۶ اینچ عرض میرسد به ۴/۱۳ اینچ طول و ۴/۸ اینچ عرض.

در این وقت مؤلف چنین بنظر می آید که از مرآت البلدان خسته و کسل شده زیرا که پس از یکسال استراحت به نشر کتاب جدید موسوم به منتظم ناصری همت گماشت سه جلد از آن در سال ۱۲۹۸-۱ - ۱۳۰۰ مطابق ۱۸۸۱-۳ از طبع خارج شد

(۱) رجوع کنید به «مطبوعات و نشر در ایران جدید» صفحه ۱۵۶ و ۱۶۴

من فقط جلد اول وسوم این کتاب را در دست دارم نخستین شامل خلاصه تاریخ اسلام از سال اول هجرت الی سنه ۶۵۶ هجری (۶۲۲ - ۱۲۵۸ م) است یعنی تاریخ خلفا بضمیمه وقایع مهمه ایران و اروپا در سال شمسی که ابتدایش مارچ ۱۸۸۰ است این قسمت از صفحه ۵۷ - ۲۳۹ را فرامیگیرد در آخر کتاب ۴۲ صفحه تقویم و سالنامه در بار ضمیمه است جلد سوم حاوی تاریخ قاجاریه از سال ۱۱۹۴ / ۱۷۷۹ تلسال ۱۳۰۰ / ۱۸۸۲ (صفحه ۳۸۷ - ۳۲) بعلاوه سالنامه اخیر است.

سال بعد اعتماد السلطنه تألیف جدیدی را شروع میکند بنام **مطلع الشمس** ۴- ۱۴۰۱ هجری مطابق ۱۸۸۴ میلادی  
مطلع الشمس در ابتدای این کتاب عذر خواهی بی اساس و عادی از ناتمام ماندن مرآت البلدان مندرج است و گوید چون بعد از حروف مندرجه در مرآت البلدان حروف حاء و خاء میآید و چون خراسان مهمترین ایالتی است که بحر فاء شروع میشود و چون ناصرالدین شاه که مؤلف از بندگان مطیع اوست و تمام کنش بنام او مزین شده اخیراً بآن ایالت سفر کرده تصمیم گرفته‌ام که این کتاب را مخصوص اوضاع آن ایالت نمایم و نظر باینکه خراسان در مشرق ایران واقع است کلمه مطلع الشمس را عنوان قرار میدهم. پس در جلد اول که در سال ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴ تألیف شده وضع جاده طهران بمشهد را که از دماوند فیروز کوه بسطام و بجنورد و قوچان میگردد وصف نموده و احوال و اوضاع هر یک از این بلاد را باقری و منازل بین راه شرح میدهد. جلد سوم که در سنه ۱۳۰۲ / ۱۸۸۵ طبع شد وصف مشروحاتی از شهر و ابنیه مشهد و گذارش تاریخی آن از سنه ۴۲۸ / ۱۰۳۶ تا ۱۳۰۲ / ۱۸۸۵ و بزرگان و اعظام رجالی که در آنجا تولد یافته‌اند و احوال امام علی الرضا [ع] را حاوی است و در خاتمه (۴۶۹ الی ۵۰۰) فهرست گرانیهائی از کتب کتابخانه آستانه ضمیمه است در میان این مطالب جغرافیائی و تاریخی تذکره شاه طهماسب صفوی هم (از صفحه ۱۶۵ تا ۲۱۶) مندرج است. این همان تذکره است که در یکی از فصول قبل مطالب بسیاری از آن نقل نمودیم. جلد سوم (که در ۱۳۰۳ / ۱۸۸۶ منتشر شد) در شرح مراجعت شاه است از طریق معمولی زوار (نیشابور و سبزوار و دامغان و سمنان) باتاریخ و جغرافی و احوال رجال بزرگ هر یک از این بلاد و منازل بین راه. در پایان هر جلدی تقویم و سالنامه در بار نیز ضمیمه است.

سایر مؤلفات  
 محمد حسن خان

سایر تألیفات کثیره محمد حسن خان که بعد از مطلع الشمس نوشته شده دارای سالنامه است که عدد صفحاتش خارج از کتاب است. فقط تاریخ زنان مشهور مسلمان که خیرات حسان نام دارد و در سه مجلد در سنوات ۷-۱۳۰۴ مطابق ۹۰-۱۸۸۷ چاپ شده سالنامه همراه ندارد اما در آخر مآثر والانار که شرح کارهای بزرگ چهل سال از سلطنت ناصرالدین شاه است سالنامه منضم است کتاب مآثر والانار برای اشخاصیکه بخواهند از احوال مردمان بزرگ و تکامل اوضاع ایران تاسال تحریر آگاهی حاصل کنند بسیار واجب و لازم است یکنفر نویسنده دیگر موسوم و معروف بمحمد تقیخان حکیم در سال ۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷ فرهنگ کاملی از اسامی اماکن و بلاد ایران مشتمل بر ۵۷۴ صفحه تألیف نمود و آنرا گنج دانش نام نهاد یکی از محاسن امیدبخش این کتاب آنستکه در ابتداء فهرست مفصلی از منابع و مأخذ و کتبی که طرف رجوع مؤلف بوده ثبت شده است از جمله عده از کتب اروپائی و مورخین قدیم یونان را نام می برد.

این کتب چاپی فارسی باوجود نواقصی که دارند از حیث خط خوش و صحافی محکم و کاغذ اعلا ممتازند و مورث ملال خواننده نمیشوند بعضی از آنها مثل خط و خطاطان سنگلاخ و مثنوی کشف الایات چاپ علاءالدوله واقعاً کتب دلپسند و زیبائی هستند و تقریباً تمام کتب چاپ ایران بر طبع هندوستان ترجیح بین دارند. اما این کتب را در اروپا بزحمت میتوان بدست آورد و گویا جز در طهران و تبریز و شاید اصفهان بسهولت نتوان نسخه آنها را تحصیل نمود. و حتی مجموعه کتب موزه بریتانیا هم نواقص بسیار دارد اما مجموعه متعلق بمن که بدو در ایران<sup>۱</sup> خریداری شده علت آنکه بالنسبه کامل شده آنست که مقداری کتب از دو کتابخانه معتبر بدست آورده و بآن افزوده ام. یکی کتابخانه مرحوم شارل شفر دیگر کتابخانه مرحوم سر هوم شیندلر چنانکه قبلاً گفتیم بزرگترین خدمتی که بفضای ایران شناس میتوان کرد تألیف يك فهرست صحیح و مشروحی از کتب چاپ ایران و نشر آن در بازارهای کتابفروشان فرنگستان است.

(۱) برای اطلاع از کتبی که من در ایران در بایر ۱۸۸۸ خریده ام رجوع کنید «بیک -ال در میان ایرانیان» صفحه ۷-۵۵

از آنجائیکه چاپ سنگی مقدمات سهل و ساده دارد و مستلزم مهارت فنی یا مخارج هنگفت نیست غالباً فضلاء تنگدست و کتابدوستان کم سرمایه بآن مبادرت میورزند و عده خیلی خیلی کتاب چاپ می نمایند بطوریکه در مدت کمی نسخ تمام میشود باین حه بسیاری از کتب چاپ سنگی را از حیث نایابی در ردیف نسخ خطی باید محسوب داشت نه در حکم کتب جایی<sup>۱</sup>

# فصل دهم

## ترقیات سالهای اخیر

(از ۱۸۵۰ میلادی بعد)

تفوضهای تجدیدآور من در صدد اثبات این مطلب بر آمده ام که پس از نیمه قرن نوزدهم میلادی ادبیات فارسی نثرأ و نظماً روحی جدید یافته و نه فقط روی بفساد نگذاشته بلکه بمرتبه ازی تعالی و ترقی رسیده که در چهارصد سال اخیر (تقریباً از ۱۵۰۰ - ۱۹۰۰ میلادی) که موضوع بحث این مجلد است بآن نائل گردیده بود. اکنون علیحدہ بذکر سه چهار نوع از ادبیات جدید که در سنوات اخیر پیدا شده میپردازم میرزا محمد علیخان تربیت که مؤلف حقیقی کتاب من موسوم به «مطبوعات و شعر جدید ایران» است (در صفحات ۶۶ - ۱۵۴) علت ایجاد آنها را تحت عنوان ذیل بیان نموده است: «عوامل تجدیدآوری که در مطبوعات ایران مؤثر واقع شده اند غیر از جراید و مجلات» مشارالیه از جمله این مؤثرات جزوه های علمی مختلفی را می شمارد که معلمین اروپائی دارالفنون و مدارس نظامی و سیاسی طهران از ۱۸۵۱ بعد مینگاشته اند. همچنین ترجمه هایی که از کتب اروپائی (خاصه از کتب فرانسه) شده مثلاً تیاترهای مولیر و افسانه های ژول ورن و همین ترجمه ها بود که اسباب مزید توجه مردم باروپا و تمایل بالسنه خارجه گردید. آقای تربیت صورت ۱۶۲ کتاب مترجم و رمانهایی که ایرانیان مبتکرأ بسبک اروپائی نگاشته اند تهیه نموده است. هر کس طالب این قبیل تحقیقات باشد ممکن است بآن صورت رجوع نماید.

ظهور انقلاب ۱۹۰۶ و توسعه فوق العاده جریده نگاری که نمره آن بشمار میرود و سهولتی که در طبع و نشر بواسطه همین رواج مطبوعات حاصل گردید نهضت ادبی را پیشرفتی جدید ارزانی داشت. نهضت مزبور هر چند در ایام جنگ بین الملل دچار

وقفه شد ولیکن پس از جنگ جرکت و جنبش جدیدی پیدا کرد. درین باب آنچه باید بگوئیم تحت سه عنوان قرار میگیرد نمایش - رمان و مطبوعات اما راجع به نخستین و دومین تفصیلی نمی توانیم داد.

## نمایش (تئاتر)

نمایش تنها نمایش بومی که میتوان نام برد همان تعزیه ایام محرم است و راجع بآن نمایش در یکی از فصول سابقه سخن رانده ایم و حتی مسلم نیست که در تعزیه هم اثری از تیاترهای اروپائی وارد نشده باشد. لااقل سه کتاب از نمایش های مضحك مولیر فرانسوی بزبان فارسی ترجمه شده است (از اینقرار: ترجمه مولیر طیب اجباری گزارش مردم گریز میزانتروپ Misanthrope و یکی دیگر بفارسی آنرا نمایش خرنام نهاده اند و بنظر من تیاتر (Etourdi باشد) امانسخ این ترجمه ها کمیاب است و معلوم میشود رواجی فیما بین عامه نداشته. من فقط نسخه میزانتروپ را دارم که در مطبعه تصویر الافکار اسلامبول در سال ۱۲۸۶/۷۰ - ۱۸۶۹ چاپ شده و عنوانش گزارش مردم گریز است اخلاق و حالات اشخاص این نمایش تغییر یافته است و صورت ایرانی بخود گرفته و مکالمات تمام منظوم و خیلی باصل نزدیک است: گاه گاه اصطلاحات و امثال فارسی هم دیده میشود که بجای امثال فرانسوی گذاشته شده است. مثلاً اشعار ذیل ترجمه سرود قدیمی است که در پرده اول مجلس دوم کتاب مولیر بنظر میرسد.

«Si le roi m'avait donné  
Paris, sa grand, ville,  
Et qu'il me fallût quitter  
L'amour de ma mie,  
Je dirai au roi Henri  
Reprenez votre Paris  
J'aime mieux ma mie o gai !  
J'aime mieux ma mie !»

|                         |                          |
|-------------------------|--------------------------|
| گر یک موی ترک شیرازی    | بدهد پادشه بمن شیراز     |
| گویم ای پادشاه گرچه بود | شهر شیراز شمر - بی انباز |
| ترک شیراز کافی است مرا  | شهر شیراز خویش بستان باز |

اگر اشعار فارسی ذیل را با پرده دوم مجلس هفتم مقایسه کنیم نمونه خوبی از طرز ترجمه بدست خواهد آمد اشخاص عبارتند از مونس ( بجای Alceste ) و فتنه ( بجای Géliméne ) و لایلا ( بجای Eliante ) و ناصح ( بجای Acaste ) و نعیم یك ( بجای Philinte ) و فراش ( بجای یکی از قراولان Maréchaussée )  
 مونس ( به پیش فراش می رود ) : چه هست فرمایش ؟

یا بینم !

فراش دارم دو حرف با سرکار  
 مونس توان دو حرف خودت را کنی بلند اظهار  
 فراش رئیس دیوان آن را که بنده ام فراش  
 مرا بدست بدادست حکم حاضر باش  
 بتو ...

مونس بکه ؟ بمن ؟  
 فراش آری بتو

مونس برای چه کار  
 ناصح بحرف مفت ( امیدی ) و حضرت سرکار  
 فتنه بناصح : چسان !

ناصح ( امیدی ) واو گشته اند دست و بغل  
 بچند شعر که نگذاشته است وقع و محل  
 کنون ز پیش بخواهند بست واره کار  
 مونس من و مداهنه هرگز نمیکنم اقرار  
 ناصح ولیك حکم چنین رفته هین بجنب از جا  
 مونس میلان ما چه بخواهند داد صلح و صفا ؟  
 بحکمهای بزرگان مگر بود تنسيق  
 که شعرهای بد مردمان کنی تصدیق ؟  
 از آنچه گفته ام انکار نیست زان مرجو  
 بداست هر چه بخواهی

ناصح ولیك مضمون نو

مونس نمیتوان گندم شعرها پرو بوج است  
 ناصح قبول رأی تو خواهند و جای خواهش هست .  
 برود ! ....

مونس میروم اما نمیتوان ابدأ  
 ز رأی خویش بکردم

ناصح برو تو خود بنما  
 مونس مگر بحکم شهی خاص گردو منسوب  
 که شعرهای ستیزیده یافت باید خوب  
 و گرنه فاش بگویم که شعرهاش بدند  
 بیاید اینکه چنین شاعران بدار کشند  
 (به نعمان بیگ و نعیم بیگ همین که دید میخندند)  
 حقیقه که چنین سخره هم نبود گمان  
 که بوده باشم و هستم بکن !

ناصح روان شوهان  
 فتینه کجاشمارا باید ...

مونس روم ولی دردم  
 بیایم اینجا تا کش مکش برم ازهم

در نسخه من اثری از نام مترجم دیده نمیشود و هیچ مقدمه بنظر نمیرسد . جای  
 تعجب است که در همین سال ۱۲۷۶/۷۰ - ۱۸۶۹ که میرزا آتیه ترجمه شده احمد  
 وفین پاشا نمایشهای ژرژ داندن طیب اجباری را<sup>۱</sup> ترجمه و نشر نمود ولی تیاتر تارتوف  
 کمی بعد ترجمه شد .<sup>۲</sup>

در ۱۲۹۱/۱۸۷۴ در طهران هفت بازی فارسی در يك مجلد  
 چاپ سنگی شده و با يك مقدمه در فوائد تعلیمی نمایش  
 بقلم میرزا جعفر قراچه داغی انتشار یافت . این بازیها را  
 میرزا فتحعلی دربندی بدوآ بترکی آذربایجانی نوشته و در حدود سه ۱۸۶۱ در تفلیس

نمایشهای میرزا جعفر  
 قراچه داغی

جلب نموده بود. پنج ققره از این نمایشها را با حواشی و ترجمه ونوت های بسیار مجدداً در اروپا بطبع رسانیدند از اینقرار: (۱) وزیر لشکوران متن ترجمه فهرست لغات و یادداشت. توسط و. ح. د. هاگاردوج. لواسترینج (لندن ۱۵۸۲) (۲) سه نمایش مضحك ترجمه از لهجه ترکی آذری و فارسی با حاشیه و توضیحات .... ناشر ت بلریه و منار و گویار (پاریس ۱۸۸۶). (۳) مسیوژوردان با ترجمه ونوت و غیره. ناشر. و. ورمون (وین و لپیزیک ۱۸۸۹). سه تمثیل مضحکی که در قسمت (۲) گفته شد عبارتند از خرسی قلدور و باسان و وکلای مرافعه و ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر. اما دو نمایش دیگر که هنوز در اروپا طبع و نشر نشده عبارتند از مرد خسیس و یوسف شاه سراح<sup>۱</sup>

سه تمثیل هم از آثار پرنس ملکم خان وزیر سابق ایران در بهار لندن بنظر رسیده که تاریخ تحریر آنها معلوم نیست.

سابقاً قسمتی از آنها در پاورقی روزنامه اتحاد تبریز در سال ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ طبع گردید اما نسخه کامل هر سه تیاتر در کتابخانه دکتروف. روزن دیپلمات و مستشرق معروف آلمانی بدست آمد و در سال ۱۳۴۰ / ۲ - ۱۹۲۱ در چاپخانه کاپویانی بران طبع شد. این سه نمایش عبارتند از: (۱) سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان در ایام توقف او در طهران (سنه ۱۸۱۷ / ۱۲۳۲) (۲) طریقه حکومت زمان خان بروجرودی در سنه ۱۸۲۰ - ۱۲۳۶ / ۱ (۳) حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چندروزه در کرمانشاهان نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا.

بالاخره در ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ روزنامه در طهران بنام تیاتر ایجاد جریده تیاتر

شد که ماهی دو مرتبه انتشار یافت و مندرجاتش عبارت بود از بازیهاییکه مشتمل بر ذم و قدح اصول استبدادی باشد. من فقط بعضی نمرات این جریده را دارم که قسمتی از تیاتر موسوم به «شیخملی میرزا حاکم ملایر و توسرکان

(۱) تیاتر کیمیاگر راج. لواسترینج در مجله همایونی انجمن آسیائی مربوط بسال ۱۸۸۶ (ص ۱۳۰ - ۱۲۶) ترجمه و چاپ نمود. تیاتر یوسف شاه در همین مجله بتاریخ ۱۸۹۵ (ص ۶۹ - ۵۳۷) بتوسط کلنل سرا راس ترجمه و منتشر گردیده متن همین تیاتر بتوسط ا. سل در مموس بسال ۱۸۸۹ طبع شد رجوع کنید بفهرست ۱. ادواردس راجع بکتب چاپی فارسی موزه بریتانیا ۱۹۲۲ مجموعه ۸-۲۰۷

وعروسی او بادختر پادشاه اجنه در آن دیده میشود.

این بود تمام نمایشهای فارسی که تا حال بنظر من رسیده است<sup>۱</sup> عموماً نمایشهای مضحك (کمدی) و در هجو اصول اداری و اوصاف اجتماعی ایران می باشد در بازی وزیر لنگوران يك معاشقه عامیانه پستی هم با اصل حکایت آمیخته است اما کلیه قسمت معاشقه از میان نمایشهای فارسی مفقود است. و قصد نویسندگان فقط همین است که نفرت و عداوت مردم را نسبت بطرز قدیم حکومت تحريك کنند. بعلاوه آخری این تألیفات مثل سیاحتنامه ابراهیم بيك که بعدها مختصری راجع بآن خواهیم نگاشت قبل از هر منظوری برای بیان نکات سیاسی نوشته شده اند و صورت بازی ندارند و تقریباً هیچيك از آنها در صحنه نمایش بازی نشده اند و هیچکدام از حیث تأثیر یا تیاتر ترکی «وطن یا خود سیلیسترا»<sup>۲</sup> تألیف کمال بيك قابل مقایسه نیستند. خلاصه تیاتر هنوز موفق نشده است که در ایران محلی برای خود باز کند و حتی بقدر ترکیه هم رواج یابد.

## رمان

در ایران حکایاتی بسبك الف لیله یا حسین کرد که بومی تر  
**رمان**  
 و رایج تر است بسیار دیده میشود اما راجع برمانهای حقیقی کمتر از آنچه درباره تیاتر گفتیم سخن میتوان راند اخیراً دو کتاب بنظر من رسیده که مؤلفین آنها سعی و هوس کرده اند وقایع و احوال ایران را در عهد رواج دیسن زردشت و قبل از ظهور اسلام بلباس رمان در آورده اند. یکی راجع است بسکورس و دیگری بقباد و فرزند و جانشینش انوشیروان و مزدك زندیق بدعت گذار.

زمان کورس (۱) بجلد اول آن که نام دیباچه کتاب دو جلد  
**عشق و سلطنت رمان**  
 دیگر نیز باقی دارد (در سنه ۱۳۳۴/۱۹۲۶ تا تمام رسید و در  
**تاریخی زمان کورس**  
 سنه ۱۳۳۷/۱۹۱۹ در همدان چاپ شد. اسم آن عشق و سلطنت

(۱) بعد از تحریر این قسمت نمایشی دیدم موسوم به «جعفرخان از فرنگ آمده» .  
 تألیف حسن مقدم. این تیاتر دو سال قبل در طهران طبع شده است. (۲) گیپ (دو جلد)  
 پنجم ص ۱۵) در کمال اختصار اشاره میکنند که از نمایش این تیاتر در نمایشگاه جدیدی بهما  
 چه هیجان و شوری در مردم ایجاد گردید سلطان عبدالعزیز خیلی متنبیره و مضطرب شد و کما  
 را به لنگرستان در جزیره قیوس تبعید نمود

و مؤلفش شیخ موسی نامی است که مدیریت مدرسه دولتی نصرت همدان را دارد و در  
 جانوری ۱۹۲۰ از روی لطف نسخه برای من فرستاد. در مقدمه بعبارت ذیل از کتاب  
 خود توصیف میکند: «میتوان گفت اولین رومانی است که در ایران باسلوب مغرب  
 زمین تألیف شده»

«الوده» کتاب براین نهاده شده که يك رمان تاریخی باشد اما اسامی اعلام عموماً  
 بشکل فرانسه آنها قید گردیده نه باصل پارسی قدیم مثلاً «میترا دات» (که صحیح آن  
 مهرداد است) «اکمانان» (اکباتانا که همان هاگماتانا (همدان) قدیم است) «آگرادات  
 » ایسپاکو (اسپاکو) و ساکزار» (سیاکسارس بجای هوا خشاتارا) اما کامییزس (کامبوجیا  
 بشکل «کامبوزیا» که میانه هردو صورت مذکور است نوشته شده است. توصیفات  
 مشروح از مناظر و مجالس و اشخاصی که وارد متن حکایت شده و گفتگوهای بسیاری  
 که مبادله گشته طبعاً بتقلید نمونه های اروپائی است. اصل قصه که چاشنی از عشق  
 و جنگ در آن داخل کرده اند اگر چه خیلی جذاب و سوزاننده نیست لیکن قابل  
 خواندن است اما اعداد و سنین و یادداشتهای راجع بآثار عتیقه و اساطیر و ملاحظات  
 مطول تاریخی که اساساً مبتنی بر روایات هردوت و اطلاعات مستخرجه از اوستاست  
 بر سنگینی کتاب افزوده است بهیچوجه در استعمال زبان قدیم یا طرد و ترك لغات عربی  
 سعی نشده اما مؤلف جهد بلیغ نموده که در بیان وقایع و سنین و رسوم تاریخی دچار  
 اغلاط فاحش نگردد عبارت مختصری که ذیلا از آن رمان نگاشته میشود مبرهن خواهد  
 ساخت که تاجه پا ۱۴ انشاء این کتاب باعبارت حکایات رایجه در ایران متفاوتست:

«بلی این تهیه تهیه عروسی است و گمان ندارم که عروسی جز برای کورس  
 پادشاه با اقتدار پارس و مدی باشد چه که امروز کس جز او اینقدر در نزدهالی اکباتان  
 محبوبیت ندارد که مردم عروسی او را چون عیدی بزرگ دانسته و بازارها را زینت  
 کرده و از صمیم قلب اظهار سرور و شادمانی نمایند.»

نمیدانم این رمان تاریخی تاجه حد در ایران شهرت و رواج یافته است و جز  
 همانکه مصنف برای من فرستاده بود تاکنون نسخه از آن ندیده ام. با این کتاب  
 مراسله هم بتاريخ ۴ صفر ۱۳۳۸ (۳۰ اکتبر ۱۹۱۹) همراه بود مبنی بر اینکه راجع  
 بکتاب در جریده تایمس چیزی بنگارم امیدوارم این شرح مختصر را که برای

معرفی کتاب ایشان در اروپا از آن بهتر در قوه من نیست پذیرند. فی الحقیقه این تصنیف برای کسب اطلاعات قابل تمجید است و برای اشتغال خاطر هموطنان مصنف بسیار مفید و سبک و شیوه در ادبیات ایران وارد می کند که تا این زمان سابقه نداشته است.

**دام گستران یا انتقام خواهان مزدك** دومین رمان از رمانهایی که در ابتدای این قسمت اشاره کردیم در بمبئی سال ۱۳۳۹ / ۱ - ۱۹۲۰ چاپ شده مؤلفش صنعتی زاده کرمانی و اسمش «دام گستران یا انتقام خواهان مزدك» است این رمان هم نسا تمام مانده زیرا در آخر صفحه ۱۱۰ عبارت «جلد اول تمام شد» دیده می شود. و هیچ معلوم نیست که مؤلف تا کجا می خواسته است دنباله حکایت را بکشد و نمیدانم قسمت دیگر هم بر آن افزوده شده است یا نه. در کلیات عبارات خیلی شبیه برمان عشق و سلطنت است اما اغلاط تاریخی و عتیقه شناسی بسیار دارد مثلاً در صفحه ۱۰ نقش بهرام گور را بیان کرده و گوید «در تحت آن تصویر بخط میخی نوشته شده بود»!

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم است شرحی راجع بسرگذشت شرلوك خمس معروف بن کاریم مترجم میر اسمعیل عبدالله زاده است که از روسی ترجمه کرده و در مطبعه خورشید طهران در سال ۱۳۲۳ / ۶ - ۱۹۰۵ بچاپ رسانیده است اسم آنها از اینقرار است:

**شرلوك خمس در ایران و عثمانی** واقعه نمایش های طلائى - شرح حال اگوستس میلیورتن<sup>۱</sup> و ارباب ده اسم هلمس بعد از آنکه بروسی ترجمه شده بشکل خمس یا خومس در آمده و از این حیث دکتر واتسن Watson خوش اقبال تر بوده است. انشاء این حکایات در نهایت سلاست و روانی است و برای مبتدیان زبان فارسی از بهترین کتب بشمار میرود اما شرطش اینست که بدست بیاید و این رمانها نادرالوجودند. در عثمانی شرلوك هلمس خیلی رواج است.

(۱) رجوع کند بکتاب من «مطبوعات و شعر ایران» صفحه ۲۲ و ۱۶۴ متن فارسی در سه جلد چاپ شد نخستین در قاهره بی تاریخ و دومین در کلکته در سال ۱۳۲۳ / ۱۹۰۵ (۱) تا سنه ۱۹۰۷ چاپش با تمام نرسید. سومین در اسلامبول در ۱۴۲۷ / ۱۹۰۹. ترجمه جلد اول به آلمانی توسط دکتر والتر شولز در لیپزیک سال ۱۹۰۳ چاپ شد.

## مطبوعات

رواج چاپ در ایران راجع بجراند ایران که در ظهور تجدد عاملی قوی بوده اند در کتاب دیگر خود<sup>۱</sup> بقدری مشروحاً سخن رانده ام که اینجا حاجت به بیج تفصیلی نمی بینم فن چاپ قریب یکقرن پیش بتشویق عباس میرزا در ایران رایج شد. و نخستین روزنامه در ۱۸۵۱ انتشار یافت.<sup>۲</sup>

پنج جریده مهم در آغاز امر  
بعد از این جریده روزنامه های دیگر نیز منتشر گشت اما چون از طرف دولت بوده اند رنگ و بویی ندارند و حتی در سنه ۸ - ۱۸۸۷ نیز که من در ایران سفر میکردم تنها جریده قابل مطالعه زبان فارسی همان اختر بود که هفته یکبار در اسلامبول چاپ میشد. تاریخ تأسیس اختر ۱۸۷۵ و مدت انتشارش قریب بیست سال است قانون برنس ملکم خان هم در ۱۸۹۰ در لندن تأسیس و طبع و نشر مییافت اما نظر بحملات سختیکه بحکومت و شاه و وزراء ایران میکرد انتشار آن در مملکت ایران ممنوع گردید تأسیس حبل المتین کلکته در سال ۱۸۹۳ و ایجاد جریده ثریای قاهره در ۱۸۹۸ واقع گردید روزنامه پرورش ۱۹۰۰ به جای ثریا انتشار یافت. این پنج روزنامه مهم فارسی بود که در خارج ایران طبع میشد و تا سال ۱۹۰۸ که انقلاب صورت گرفت و جدال میان شاه و ملت بعد کمال رسید جراید مستقل و منتقد در داخله ایران منتشر نشد.

بهترین جریده بعد از انقلاب  
از بهترین این جراید داخلی از نقطه نظر ادبی صوراسرافیل و نسیم شمال و مساوات و نو بهار را باید شمرد. نخستین و دومین و چهارمین اشعار خوبی از آثار دهخدا. سید اشرف کیلانی و بهار مشهدی در بر داشتند و من از آنها استفاده ها برده و اشعاری برای

(۱) «مطبوعات و شعر در ایران جدید» کبریج ۱۹۱۳ (۲) قبل از ۱۸۵۱ هم روزنامه در ایران بود مثلاً در زمان سلطنت محمد شاه (۱۸۳۵ - ۱۸۴۸ م) و حتی در عهد فتحعلیشاه رجوع کنید بجریده کاوه مخصوصاً شماره ۶ از دوره جدید (ت. ز) مقاله که بان اشاره میکنند در تاریخ ۸ جون ۱۹۲۱ درس ۱۶ - ۱۴ کاوه انتشار یافته است. در این مقاله اشاره میبوی بوجود يك جریده فارسی هست که در دهلی سال ۱۷۹۸ طبع شده است اما صریحاً مدلل میکند که در ۸/۱۲۵۳ - ۱۸۳۷ در طهران هم یکروزنامه دایر بوده است

کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» التقاط و انتخاب کرده ام. در ستون چپ در پرند صوراسرافیل هم نمونه های بسیار خوب و مبتکری از شرفارسی مندرج بود که ذیلاً چند سطر از آن را نقل میکنم زیرا که من تا حال نظیری برای آن در ایران ندیده ام این قطعه از آثار قلم دهخداست این قطعه در نسخه يك صوراسرافیل (۳۰ می ۱۹۰۷)

چاپ شده است.

### چرند پرند

بعد از چندین سال مسافرت هندوستان و دیدن ابدال و اوتاد و مهارت در کیمیا و لیمیا و سیمیا الحمد لله بتجربه بزرگی نائل شدم و آن دواى ترك تریاك است اگر این دوا را در هر يك از ممالك خارجه كسى كشف ميكرد ناچار صاحب امتیاز میشد انعامات میگرفت در همه روزنامه ها نامش بزرگی درج میشد اما چکنم که در ایران قدردان نیست.

عادت طبیعت ثانوی است همینکه كسى بكاری عادت کرد دیگر باین آسانیا نمیتواند ترك كند علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی بمرور زمان كم كند تا وقتی که بكلی از سرش بیفتد.

حالا من بتمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان میکنم که ترك تریاك ممكن است باینکه اولاً در امر تریاك جازم و مصمم باشند. ثانیاً مثلاً یکنفر که روزی دو مثقال تریاك میخورد روزی يك گندم از تریاك كم كرده دو گندم مرفین بجای آن زیاد كند و كسیكه ده مثقال تریاك میکشد روزی يك نخود كم کرده دو نخود حشیش اضافه نماید و همینطور مداومت كند تا وقتیکه دو مثقال تریاك خوردنی بچهار مثقال مرفین و ده مثقال تریاك كشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد بعد از آن تبدیل خوردن مرفین بآب دزدك مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دواغ وحدت بسیار آسان است برادران غیور تریاکی من در صورتیکه خدا کارها را اینطور آسان کرده چرا خود ما را از زحمت حرفهای مفت مردم و تلف کردن این همه مال و وقت نمی رها نید ترك عادت در صورتیکه باین قسم بشود موجب مرض نیست و کار خیلی آسانی است

و همیشه بزرگان و متشخصین هم که میخواهند عادت زشتی از سر مردم بیندازند همینطور میکنند مثلاً ببینید واقعا شاعر خوب گفته است که عقل و دولت قرین یکدیگر است

مثلاً وقتی که بزرگان ما فکر میکنند که مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند ورعیت همه عمرش را باید بزراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گرسنه باشد به بینید چه میکنند .

روز اول سال نانرا با گندم خالص می پزند روز دوم در هر خروار يك من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك اره ، یونجه ، شن .. مثلاً مختصر عرض میکنم . . . کلوخ ، چار که گلوله هشت مثقالی . میزنند معلوم است در یک خروار گندم که صد من است یکمن ازین چیزها هیچ معلوم نمیشود روز دوم دومن میزنند روز سوم سه من و بعد از صد روز که سه ماه و ده روز بشود صد من گندم صد من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك اره ، کاه ، یونجه ، شن شده است در صورتیکه هیچکس تلفت نشده وعادت نان خوردن هم از سر مردم افتاده است .

واقعاً که عقل و دولت قرین یکدیگر است .

برادران غیور تریاکی من البته میدانید که انسان عالم صغیر است و شباهت تمام بعالم کبیر در اد یعنی مثلاً هر چیز که برای انسان دست میدهد ممکن است برای حیوان درخت ، سنگ ، کلوخ ، در ، دیوار ، کوه ، دریا هم اتفاق بیفتد و هر چیز هم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست میدهد چرا که انسان عالم صغیر است و آنها جزو عالم کبیر مثلاً اینرا میخواستم بگویم همانطور که ممکن است عادت را از سر انسان انداخت همانطور هم ممکن است عادت را از سر سنگ و کلوخ و آجر انداخت چرا که میان عالم صغیر و عالم کبیر مشابهت تمام است پس چه انسانی باشد که از سنگ و کلوخ هم کم باشد .

مثلاً يك مریضخانه حاج شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم برای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض در آنجا باشند تا حاجی شیخ هادی حیات داشت مریضخانه یازده نفر مریض عادت کرد همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسرانش گفتند ما وقتی تو را آقا میدانیم که موقوفات مریضخانه را خرج ما بکنی حالا به بینید این پسر خلف از شد با قوت علم چه کرد ماه اول یک نفر از مریضها را کم کرد ماه دوم دو تا ، ماه سوم سه تا ، ماه چهارم چهار تا و همینطور تا حالا که عده مریضها به پنج نفر رسیده و کم کم بحسن تدبیر

آن چند نفر هم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت پس به بینید که با تدبیر چطور میشود عادت را از سر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانه که بیازده مریض عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت از سرش افتاد چرا؟ برای آنکه آن هم جزو عالم کبیر است و مثل انسان که عالم صغیر است میشود عادت را از سرش انداخت (دخو).

در ترجمه کما هو حقّه از عهدۀ بیان مطلب و مقاصد این مقالات  
ابتکار د خود در نظم  
که بکنوع تجدد در هجو و انتقاد فارسی است و بعبارتی  
و اثر  
عامیانه اما موجز و فصیح نوشته شده برنتوان آمد. این-  
مقالات هر چند با مضامین مجهول و مختلف است اما گمان میکنم تمام بقلم دهخدا  
باشد. و بعقیدۀ من دهخدا را باستناد همین آثار قلیل نثری و چند قطعه شعری<sup>۱</sup> که  
ازو بنظر رسیده بایستی در رتبه نخستین ادبا و نویسندگان معاصر ایران جای داد  
جای تأسف است که دهخدا با اینکه جوانست در این ده دوازده سال اخیر علی الظاهر  
هیچ اثری بمنصه ظهور نیاورده است.

دوازده سال اخیر  
۱۹۴۴/۱۹۱۴  
راجع بدوازده سال اخیر چیز بسیاری نمیتوانم بنگارم در  
آغاز سال ۱۹۱۲ فشار و ظلم روسیه در ایران بذروه کمال  
رسید و در آن موقع ابواب آزادی و ترقی ادبی مسدود  
گردید در ایام جنگ بین المللی ایران قربانی مطیع و منقاد سه قوه خارجی متضاد شد  
وازیبشرفت هیچ يك از آنها روزنه امیدی برای ایران پیدانمود قلت ارزاق در هر  
جانب بظهور پیوست و قحط و غلا و غارت بابالات غربی روی آورد انقلاب روسیه برای  
ایران رحمت آسمانی بود و بازگشت قشون انگلیس بعد از بهم خوردن قرارداد  
(ایران و انگلیس) ایرانیان را تا اندازه بکدخدائی خود باقی گذاشت. اما  
ایران از این موقع تنفس و فرصت فون العاده تاجه پایه میتواند استفاده کنند مطلبی  
است که بعدها باید دید.

(۱) قطعه ای که برگشتش آ کبلای است و مرثیه که برای میرزا جهانگیرخان سروده  
مردو خوب است خاصه مرثیه اخیر الذکر که در زیبایی و تاثیر قلیل النظیر است. رجوع نمائید  
(بمطبوعات و شعرا در ایران جدید) ص ۸۲-۱۷۹ و ۴-۲۰۰

گاهی بعضی اظهار تعجب می کند که هنگام جنگ بین المللی ایران و آلمان در ایران حزب بزرگی که بیشتر از دموکراتها و اصلاح طلبان معتبر بوده اند خود را بطرفداری آلمان معرفی نموده اند حل این مسئله خیلی سهل است. روسیه امپراطوری هولناک و منفور بود طبعاً هر قوه که باعث انعطاف توجه او از شکار بیدست و پایش ( یعنی ایران ) میشد و موجبات تزلزل قدرت او را فراهم میساخت محبت عامه را بجانب خود جلب میکرد. و ایران بهیچوجه سابقه عداوت و بیمی نسبت بآلمان نداشت زیرا که از سرحداتش دور است و هیچگاه استقلال آنرا تهدید نکرده است. البته آلمان هم از این احساسات استفاده کرد و چنان تبلیغات شدید و بکار انداخت که تاریخش قابل نوشتن و خواندن است.

یکی از عوامل تبلیغ جریده کاوه بود که در برلن اسماً در هر روز نامه کاوه دوره  
قدیم ۱۹۱۶/۱۹۱۹  
پانزده روز یکبار منتشر میشد و از ۲۴ جانوری ۱۹۱۶ تا ۱۵ اگوست ۱۹۱۹ دوام کرد میان شماره (۳۰-۲۹) که در ۱۵ جولای ۱۹۱۸ انتشار یافت و نمره (۳۱-۳۲) که در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ بیرون آمد همچنین میان شماره ۳۳ مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ و نمره ۳۴ اول مارچ ۱۹۱۹ فاصله خیلی زیاد شد. و از تاریخ انتشار شماره اخیر الذکر تا موقع نشر آخرین نمره دوره قدیم که فوقاً ذکر شد پنج ماه و نیم طول کشید.

دوره جدید کاوه در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ نخستین شماره دوره جدید از طبع خارج شد این بار بکلی از سیاست صرف نظر کرد و توجه خود را بادیات و علوم معطوف داشت اما در طرز تدوین و سبک تحریر و حسن طبع میزان عالی سابق را از دست نداد. این دفعه جریده کاوه ماهی یکبار انتشار می یافت و دو سال دیگر دوام کرد آخرین شماره (نمره ۱۲) در تاریخ اول دسامبر ۱۹۲۱ چاپ شد و تقریباً دارای ۳۳ صفحه بزرگ دو ستونی بود.

مقالات مهمه دوره قدیم کاوه در اوقاتی که کاوه جنبه تبلیغی داشت مندرجاتش بیشتر سیاسی بود و هر چند راجع بوقایع و حوادث ایران و اعمال ملیون ( کمیته دفاع ملی ) مطالب سودمند درج میکرد اما در موضوعات ادبی تا بعد از محاربه جنگ جز در بعضی شماره ها وارد نمیشد مثلاً در

شماره ۴ (۴ مارچ ۱۹۱۶) يك قطعه شعر کردی دیده میشود<sup>۱</sup> در نمره ۲۰ شرح حالی از ادیب بزرگوار سید محمد صادق قائمقامی ملقب بـادیب الممالك و متوفی در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ (۲۱ فبراری ۱۹۱۷) درج است. در شماره ۲۱ مطالبی راجع بنتایج علمی حاصله از مأموریت کاپیتان نی در مایر بافغانستان<sup>۲</sup> مسطور است در نمره ۲۳ مقاله از پروفیسور میتوخ درباره رضای عباسی که از صنعتگران مشهور ایرانست درج گردیده. در شماره ۲۶ شرحی راجع بمحصلین ایران و آلمان دیده میشود. در نمره ۳۳ (۱۵ نوامبر ۱۹۱۸) بمناسبت وصف کتاب جدیدی که موسوم است برآه نو ولی بزبان آلمانی تحریر یافته شرحی راجع باقدمات و مساعی مختلفه که برای اصلاح یا تغییر خط فارسی شده است بنظر میرسد. در شماره ۳۴ (اول مارچ ۱۹۱۹) شمه در باب تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلن و مکتوبی از میرزا محمد خان قزوینی در خصوص نکته راجع باملائی فارسی درج گردیده است. در نمره ۳۵ (۱۵ اگست ۱۹۱۹) مقاله مفصل و جالب توجهی بقلم میرزا محمد خان راجع به قدیم ترین شعر فارسی که بعد از فتح عرب باقی مانده مندرج است<sup>۳</sup>

مقام ارجمند دوره جدید کاوه که در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ شروع شد  
بالمکس تمام ادبی بود و مقالات بسیار گرانبها داشت  
جدید کاوه در ادب و انتقاد ایرانیان مقیم برلن اگرچه معدود بودند اما چند نفر از متفکرین و دانشمندان معتبر فیما بین خود داشتند و اگرچه در وطن دوستی حرارتی فوق العاده داشتند اما از معایب ملت خود کاملاً آگاه و باخند و نشر بهترین آثار علم و معرفت اروپا شایق بودند از خواص طرز تحقیق آلمانها ابجاز و استقصا و دقت فوق العاده و امتحانات طاقت فرسا در استخراج مطالب است از تمام منابع و جمیع مأخذ ایرانیان که همیشه حدسیات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظریاتشان ناپخته و نامستحکم است. بیش از هر چیز

(۱) نقل از جریده فارسی رستاخیز (۲) ترجمه از شماره هفت جریده Die Islamische Welt  
(۳) این مقاله راجع بدو فقره شعر او اعلی بحث میکند و هر دو منقول است از کتب معتبره عرب  
مثل کتاب الشعر والشعراء ابن قتیبه و تاریخ بزرگ طبری زمان نخستین شعر در سلفیات  
یزید بن معاویه واقع میشود (۴-۶۰۰ = ۴-۶۸۰ م)

محتاج به پیروی آلمان ها و سر مشق گرفتن از طرز تحقیق و استقصای انسان هستند صاحب جریده کاوه در مقاله که دوره جدید روزنامه بآن شروع میشود مقصد و مرام خود را چنین بیان مینماید :

دوره جدید « روزنامه کاوه زائیده جنگ بود و لهذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین المللی در رسیده کاوه نیز دوره جنگی خود را ختم شده میدانند و بیک دوره صلحی شروع میکنند و لهذا اساس و خط و روش تازه ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگردد نسبتی با کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامه تازه میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی است در ایران ، جهاد یرضد تعصب، خدمت بحفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و بقدر مقدور تقویت بآزادی داخلی و خارجی آن . . . . . بعقیده نویسندۀ سطور امروز چیزی که بعد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن دوستان ایران باتمام قوی ( تحت اللفظ ) در آن راه بکوشند و آنرا بر هر چیز مقدم دارند سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آن مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده : نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن باروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تریات و علوم و صنایع و زندگانی و کل اوضاع فرهنگستان بدون هیچ استثنا ( جز از زبان ) و کنار گذاشتن هر نوع خود پسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود و آنرا « وطن پرستی کاذب » توان خوانند . دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن . سوم نشر علوم فرهنگ و اقبال عمومی بتأسیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی . . . . در این خط . . .

این است عقیده نگارندۀ این سطور در خط خدمت بایران و همچنین برای آنان که بواسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد بانویسنده هم عقیده اند . « ایران باید

ظاهرأ و باطنأ جسمأ و روحأ فرنگی مآب شود و بس ،

باید درخاتمه این بیان اصول عقاید این را نیز بگویم که بقیده نگارنده شاید بزرگترین و مؤثرترین کل خدماتیکه در این راه توان کرد نشر ترجمه‌های یکسلسله از کتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان در ایران .

برطبق مفاد مرام فوق چند مقاله راجع بطرز تعلیم در آلمان و اقدامات انجمن ایران و آلمان و تسهیلاتی که برای اقامت و تحصیل محصلین ایران در آلمان لازم است درج شده اما بیشتر مقالات به زبان وادیات ایران اختصاص دارد

بعضی از مقالات مهمه مثلا در سال ۱۹۲۰ يك سلسله مقالات بقلم تقی زاده ( باعضای محصل ) راجع باحوال مهمترین شعرای قدیم ایران دیده میشود دوره جدید کاوه يك مقاله مبتکرانه بقلم دکتر ازتور کریس تن سن کوپنهاگی

راجع بوجود شعر در پهلوی - بحثی راجع به تطور زبان فارسی در قرن اخیر مقالاتی راجع بمزدك - مقالاتی بعنوان مناظره شب و روز در مقایسه طرز تحقیقات مشرقیان و مغربیان که بیشتر به تفضیل غرب بر شرق خاتمه می یابد - چهار دوره زبان فارسی بعد از فتح عرب - محك ذائقه راجع باشعار پسندیده جدید فارسی و اشعاری که نویسنده از شعر کربلائی میخواند - مأخذ شاهنامه از پهلوی و عربی و فارسی - و يك مقاله جالب توجهی راجع بفارسی فصیح و فارسی خان والده<sup>۱</sup> - در این مقاله نویسنده تقلید کور کورانه بعضی جوانان ایرانی مقیم اسلامبول را از اصطلاحات و جمله بندی ترکی استعزاء و نکوهش مینماید این مقالات در غالب موارد نشانه فرط اطلاع و قدرت انتقادی و نهایت ابتکار نویسنده هستند بعدی که نظیر آنها را در زبان فارسی تاکنون ندیده ام و شایسته توصیف و تجزیه مفصلتری هستند که متأسفانه در این جلد مجالی برای آن نیست .

کاوه در سال اخیر هم دارای همان مقالات عالیه بود و در سال آخر کاوه ۱۹۴۱ تاریخ وادیات مطالب سودمندی انتشار میداد که با تحقیقات

مستشرقین اروپائی پهلوی میزد . يك سلسله مقاله مهم تاریخی بعنوان « روابط ایران و روس در زمان آق قویونلو و سلسله صفویه تا اول سلطنت آغا محمد خان قاجار »

(۱) شماره ۱۲ - خان والده محلی است در اسلامبول که اغلب تجار ایرانی در آنجا مسکن دارند

بقلم سید محمد علی جمال زاده هر ماهه بطرز ضمیمه کاوه منتشر می شد و نشانی میداد که مؤلف کلیه منابع صحیفه شرق و غرب را از نظر گذرانیده و در آنها قضاوت کرده است. قطع شدن جریده کاوه بعد از دسامبر ۱۹۲۱ لطمه بزرگی بفن ایران شناسی وارد ساخت.

در جون ۱۹۲۲ در برلن يك مجله علمی و ادبی و فارسی دیگری  
ایران شهر  
بنام ایرانشهر بمديریت حسین کاظم زاده انتشار یافت این مجله اگرچه بعنوان پانزده روز یکشماره منتشر شد اما در عمل جز ماهی يك نمره بیرون نیامد. ایرانشهر نسبت بکاوه خیلی سبکتر و عوام فهم تر است. و معلوم میشود بیشتر منظورش بحث در وقایع ایران قبل از اسلام و مسائلی است که جوانان کنونی ایران با آن مواجه هستند در شماره هفتم (دسامبر ۱۹۲۲) مقاله مفصلی راجع باعزام محصل باروفا مندرج است و در قسمت سوم مقاله مزبوره که در باب «محل و چگونگی تحصیل شاگردان است» (صفحه ۴ - ۱۶۲) صاحب مقاله مینویسد باید شاگردان را بانگلستان و آلمان فرستاد نه بفرانسه بادل ذیل:

«ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت و استعداد و تمایلات  
ترجیح تعلیمات آلمانی روحی بیشتر شباهت و موافقت با فرانسه ها یعنی نژاد لاتینی  
فرانسوی برای محصلین داریم (باستثنای اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان  
ایرانی بیشتر با طبیعت و اخلاق نژاد آنگلو ساکسون میسازد)  
چنانکه حدت ذهن، ذکاوت، خود پرستی، جوانی فکر، ظرافت و لطافت حس،  
حسن امتزاج و آمیزش یا خوش مشربی از یکطرف و بی نباتی و تلون مزاج زود خسته  
شدن و بی متانتی و لاابالگیری و بیقیدی و افراط و تفریط در کارها از طرف دیگر از  
خصایص طبیعت اخلاق ما و فرانسه هاست»

گویا این نظر عموماً در ایرانین مؤثر واقع شد زیرا که در اگست ۱۹۲۲ هفتاد نفر ایرانی در آلمان بود و در ماه دسامبر عده آنها به یکصد و بیست نفر<sup>۱</sup> بالغ گردید.  
در خود ایران هم بعد از آنکه مطبوعات در نتیجه هجوم  
از جنگ بین المللی  
روسها در سنه ۱۹۱۲ دچار وقفه و بحران گردید مجدداً  
روح تازه در آن دمیده شد خاصه پس از خاتمه جنگ

بین‌المللی. اما نظر باختلال و سائل ارتباطیه و بی‌ترتیبی پست شخص باید باطلاعات ناقصی اکتفا کند. و از اطلاع کامل راجع بمطبوعات صرف‌نظر نماید. در شماره چهارم کاوه مورخه ۱۹۲۱ (ص ۱۶ - ۱۵) صورت مختصری از جراید و مجلات فارسی مندرج است که بعد از آغاز ۱۳۳۴ هجری (نوامبر ۱۹۱۵) تأسیس شده‌اند. این چهل و هفت جریده بترتیب حروف تہجی مرتب شده‌اند. محل انتشار. اسم مدیر و تاریخ تأسیس هر یک هم تعیین گردیده است طهران در درجه اول است و هیجده جریده دارد بعد شیراز که دارای هفت روزنامه است تبریز و رشت هر یک دارای چهار روزنامه می‌باشد. اصفهان و مشهد و کرمان و کرمانشاه و خوی و بوشهر و باکو و هرات و کابل و جلال‌آباد (این سه شهر اخیر در افغانستان واقعند) هر یک دارای یک یا دو روزنامه هستند. بیش از نصف این جراید (۲۵ عدد) در ۱۳۳۸ شروع شده‌اند (یعنی سالی که ابتدایش ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۹ بوده است). اما این صورت کامل نیست باین جهت که از نه مجله فارسی که مدیران‌شان یا رفقای خودم نسخه آنها را برای من فرستاده بودند جز دو مجله در این صورت نام برده نشده یکی عالم‌نسوان و دیگری ارمغان. این مجله اخیر الذکر از بهترین مجلات مذکوره است زیرا که حاوی اشعار بسیار از مرحوم ادیب‌الممالک و گذارشات انجمن ادبی طهران است. دیگر روزنامه بهار که خیلی تازه و رنگی مآب است اما اشعار جالب دقت دارد و همچنین مجلات فروغ تربیت طهران و دانش که در مشهد منتشر می‌شده و ممات و حیات که بطور کلی مخصوص بیان اختراعات اروپائی و توصیف ترقیات مادی است. و مجله فردوسی که توسط فارغ‌التحصیل‌های مدرسه امریکائی طهران طبع و نشر می‌شود. و مجله پارس که نصفش فارسی و نصفش فرانسه است این مجله در ۱۵ آپریل ۱۹۲۱ در اسلامبول منتشر شد و گنجینه معارف که نخستین شماره آن در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۲ در تبریز انتشار یافت. اما هیچیک از اینها در خوبی مطالب و زیبایی شکل بایرانشهر نمی‌رسند و بطریق اولی باکاوه نیز برابری نمی‌کنند. اما از این حکم گویا میتوان مجله گل‌زرد را مستثنی دانست. این نامه در اواخر اگست ۱۹۲۰ در طهران تأسیس گردید و مدیرش میرزا یحیی‌خان ربیعان اشعاری بتخلص ربیعانی سروده و در آن طبع می‌کرد.

میرزا عبدالشکور و سایر ایرانیانیکه در برلن (قامت چاپخانه کاویانی در برلن دارند محض تسهیل طبع کتب فارسی و اهتمام در صحت

و پاکیزگی مطبوعات ایرانی چاپخانه کویانی را تأسیس نمودند و فی الحقیقه تأسیس این چاپخانه پیشرفت مهمی در تجدید حیات ادبی ایران بشمار میرود و امروز هیچ مطبعه موجود نیست که از حیثیات مذکوره با او بتواند پهلو بزند مدیران این شرکت علاوه بر طبع نمایشهای جدید و رسالاتی راجع به موسیقی و فلاح و غیره با تجدید طبع کتب قدیم مثل گلستان سعدی و موش و گربه عید زاکانی بانهایت سلیقه و ظرافت باین فکر افتادند که نسخ نادره نویسندگان بزرگ قدیم را بدست آورده چاپ کنند مثلاً رادالمسافرین ناصر خسرو را که از آن فقط دو نسخه خطی (نسخه پاریس و مدرسه شاهی کمبریج) ظاهراً موجود بود. بطبع رسانیدند و اکنون که نوامبر ۱۹۲۳ است مشغول چاپ وجه الدین هستند که نسخه منحصر بفرد آن اخیراً در بطروگراد بدست آمده است. اما این قبیل کتب که عبارات مشکله و غریبه دارند و قیمت چاپشان زیاد میشود و خریدارشان قلیل است حتماً برای ناشرین و متصدیان خود ایجاد ضرر و خسارت خواهد کرد. مطبعه کویانی با داشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی زاده دارای یکفرمحقق صلاحیت داراست زیرا که مشارالیه همان اسلوب انتقادی و کنجکاوی صحیحی را پیروی میکنند که میرزا محمد خان قزوینی مبتکر آن است.

پایان کتاب

## فهرست نام‌ها

## حرف الف

- آدام الیاریوس ۱۱۱  
 آدلف فرنان ۳۰۹  
 آذر (لطفعلی بیك) ۲۰۴-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹  
 آذر کیوان ۱۹۴  
 آزی ده آك ۲۶  
 آسام بی (به‌اوزون حسن رجوع شود)  
 آغا محمد خان ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷  
 آقا جمال ۲۶۴  
 آقا خان ۱۴۴  
 آقا رستم ۶۸  
 آق قوینلو ۳۲-۵۳-۵۷-۵۸-۶۰-۶۲-۶۷-۷۰  
 ۳۴۱-۷۷-۷۱  
 آگاه (علی) ۲۲۲  
 آگه ۱۷۲  
 آل بویه ۱۶۳  
 آلما استرتل ۱۶۹  
 آلوارد ۲۵۳-۳۱۳  
 آلیس ۱۹  
 آمبروزیو کنتارینی ۲۳  
 آمده کری ۲۶۸  
 آنتونی جنکین سن ۲۳-۸۴-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰  
 آنتونی نیودی گودآ ۱۹-۲۳  
 آنزلیو ۳۳-۵۳-۵۵-۶۴  
 آنکلسا کسن ۳۴۲  
 ابدال بیك ۲۰۸  
 ابراهیم ۴۱-۵۴-۳۰۱  
 ابراهیم ادهم ۴۳-۴۴-۵۲  
 ابراهیم خان ۸۷-۱۳۱  
 ابراهیم شاه ۲۰۹  
 ابراهیم میرزا ۹۵  
 ابن ابی اصیبعه ۳۱۶  
 ابن الاثیر ۱۱۴  
 ابن البزاز (توکل بن اسمعیل) ۴۲  
 ابن البیطار ۳۱۰  
 ابن الفرید ۲۵۲  
 ابن بابویه (محمد) ۲۵۴-۲۶۷-۲۸۰-۳۱۷  
 ابن بطوطه ۳۷  
 ابن جماعه ۲۸۱  
 ابن خلدون ۱۵۴-۲۹۷-۳۱۲-۳۱۵  
 ابن خلکان ۳۱۶  
 ابن قتیبه ۳۳۹  
 ابن کثیر ۴۰  
 ابن مالک ۲۵۷-۲۵۸  
 ابن سینا (بنام ابوعلی سینا رجوع شود)  
 ابواسحق اطعمه ۱۸۲  
 ابوالحسن خان ۱۴۳  
 ابوالخیر خان ۶۷  
 ابوالفتح ۴۲-۶۰-۱۳۶  
 ابوالفرج ۱۸۶-۲۱۵-۳۱۳  
 ابوالفضل ۱۵۸-۱۹۰  
 ابوالقاسم ۱۷۲  
 ابوالقاسم حمزه ۴۱  
 ابوبکر ۲۸-۵۸-۹۲-۹۹  
 ابوبکر (نجم‌الدین احمد) ۱۶۸  
 ابوحنیفه ۲۴۹  
 ابوطالب میرزا ۹۷  
 ابوعلی سینا ۱۹۴-۲۵۲-۲۹۸-۳۰۲  
 ابومسلم ۳۴  
 ابونصر ۱۹۴  
 ابونواس ۲۵۲  
 ابی محمد القاسم ۴۱  
 اته ۳۶-۱۵۷-۱۷۸

|                                                 |                                    |
|-------------------------------------------------|------------------------------------|
| اسمعیل ناصری ۲۲۴                                | انر (شفیقا) ۲۰۸                    |
| اسمعیلیه ۲۸-۲۹-۱۴۳-۱۵۵                          | احمد (تخلص یغما) ۲۴۱               |
| اسین علی (بحسنعلی رجوع شود)                     | احمد بن عطاش ۱۶۸                   |
| اشبختر (تسیت) ۲۶۵-۲۶۶                           | احمد بن محمد ۲۴۹                   |
| اشرف ۱۱۲-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷                        | احمد بیک ۶۲                        |
| اشرف خان ۳۳۰                                    | احمد بیک آفایوف ۲۴۶                |
| اعتماد السلطنه (حسنخان منیع الدوله) ۱۸۹-۳۲۱-۳۲۲ | احمد پاشا ۷۲-۱۲۷                   |
| اعشی ۲۰۹                                        | احمد خان ۲۶                        |
| اغلان بن ایبوخواجه ۶۷                           | احمد شاه درانی ۱۳۱                 |
| اغلان بن فولاد ۶۷                               | ادهم ۱۹۹                           |
| افراسیاب ۲۶                                     | ادواردس ۲۱۹-۳۲۱-۳۳۰                |
| افشار ۵۷                                        | ادیب صابر ۲۱۵                      |
| افغان ۲۳-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷                | ارسطو ۶۰-۳۰۲                       |
| ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲                                 | ارسکین ۶۱-۶۷-۸۴-۸۹                 |
| افلاطون ۱۶۶-۱۶۷                                 | ارفع الدوله (رضا دانش) ۳۸-۲۴۴      |
| اقبال (عباس) ۳۱۴                                | ارنست پیر ۳۱۴                      |
| اقلیدس ۱۶۶                                      | ازبک ۳۰-۶۴-۶۹-۸۹-۹۰-۹۱-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۴ |
| اکبر شاه ۹۰-۱۵۵-۱۵۶-۱۸۳-۱۸۶-۱۸۸                 | ۱۱۹-۱۲۹                            |
| اکنای قاآن ۲۳۳                                  | اسپرنگر ۱۲۴-۱۵۶-۲۵۱                |
| الجبایتو (خدا بنده) ۳۰-۲۸۸                      | استاجلو ۵۷                         |
| الطوسی (محمد بن حسن) ۲۵۴                        | اعتانیسلاس گویارد ۱۴۴              |
| الفت (محمد علی) ۱۷۲-۲۲۲                         | استومار ۵۵                         |
| القاس میرزا ۸۰-۸۶-۸۷-۹۰                         | اسحق سیادوشانی ۱۰۴                 |
| القائم بالله ۵۹                                 | اسدی ۲۱۵                           |
| المستنصر بالله ۵۹-۹۴                            | اسرافیل ۲۷۵-۲۷۶                    |
| الملك الرحیم ۵۹                                 | اسکارمان ۳۱۴                       |
| النجاشی (احمد بن علی) ۲۵۱-۲۸۰                   | اسکندر ۲۶-۵۴-۱۶۵-۱۸۷-۱۸۹-۲۰۱       |
| الوند میرزا ۵۸-۶۰-۶۲-۶۵-۶۶-۷۱-۸۱                | اسکندربیک ۹۵-۱۰۳-۱۰۴-۱۱۴           |
| الهی ۱۰۴                                        | اسلام شاه ۱۵۷                      |
| الیاربوس ۲۳-۲۷-۳۸                               | اسمارت ۲۱۷                         |
| الیاس بیک ۶۰                                    | اسمعیل بنام شاه اسمعیل رجوع شود    |
| الیزابت ۸۴-۹۰-۲۸۷                               | اسمعیل ۴۱-۵۴-۵۵-۵۶                 |
| الیس ۸۰                                         | اسمعیل بن امین الدین ۴۵            |

اوزون علی ( به حسنعلی رجوع شود)  
اوگوستس میلورتن ۳۳۳  
اویس بیک ۷۷  
اهلی ترشیزی ۱۷۸-۱۷۷  
اهلی شیرازی ۱۷۸-۱۷۷  
ایولین فیلیپ ۱۰۰

### حرف ب

بابر ۱۷۸-۹۰-۸۴-۶۹-۶۸  
بایبل ۴۹  
بایسنکر (فرانز) ۵۴-۵۳-۵۲-۵۰  
بایه ۱۵۳-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۳-۱۱۷-۱۱۶  
باربد ۱۶۸  
باریه ۳۳۰  
بارون دوسون ۲۲۹  
باریک پرناک ۶۰  
بایرون ۱۷۳  
بایزید بطلامی ۲۵۲  
بایستقر ۶۲-۵۵  
بایندر ۷۱  
بحرالعلوم (محمد مهدی) ۲۸۵  
بداونی ۱۸۸-۱۸۵-۱۸۴-۱۵۶  
بدیع الزمان میرزا ۹۵-۷۷-۶۸-۶۰  
بذل الرحمن ۳۱۰  
برخواه ۷۵  
برزین ۱۶۹  
بروکلن ۶۱-۳۱۰  
برهان ۹۳-۱۵۸  
برهان الدین ۲۸۱  
بساسیری ۵۹  
بسمل (علی اکبر) ۲۲۵-۲۲۲-۲۱۹  
بطلیموس ۱۶۶  
بقائی ۱۷۸  
بقراط ۱۶۶

امام حسین ۲۹-۴۰-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۸۳-۲۷۵  
امام رضا ۴۳-۶۸-۸۵  
امامزاده سهل علی ۶۲  
امام زین العابدین ۲۹-۲۴۶  
امام محمد تقی ۵۲  
امامقلی میرزا ۹۵  
امام موسی کاظم ۳۰-۴۱-۴۳  
امان الله خان ۱۲۳  
امانی مازندرانی ۱۸۹-۱۹۴  
امید ۱۷۲  
امیدی (ارجاسب) ۱۷۷-۱۷۶-۶۴  
امیل آمادو ۳۱۳  
امیر اسمعیل (بنام شاه اسمعیل رجوع شود)  
امیر حسین معمانی ۸۱  
امیر خسرو ۱۵۵-۱۸۳  
امیر عبدالباقی ۷۷  
امیر عبدالله ۴۵-۴۹  
امیر علی شیر نوائی ۸۱-۱۵۴-۱۷۴-۱۸۷-۱۹۹  
امیر کبیر امیرزاقیخان ۱۴۶-۱۴۷-۲۲۴-۲۳۴-۲۳۶  
امیر معزی ۱۵۷  
امیر نجم الدین ۶۳  
امیر نظام (حسنعلیخان) ۲۴۶-۲۴۷  
امیری (صادق خان ادیب الممالک) ۱۸۸-۲۴۵-  
۲۴۶-۳۳۹-۳۴۲  
امین احمد رازی ۳۱۷  
امین الدین جبرئیل ۴۱-۴۴-۴۵  
امین الدوله (فرخ خان) ۳۱۹  
امینی ۷۹  
انوری ۱۸۶-۲۰۹-۲۱۵-۲۴۸  
انوشیروان ۵۷-۹۳-۲۰۰-۲۷۶-۳۳۱  
اوجی ۱۹۹  
اوحدی ۱۹۹  
اورنگ زیب ۱۵۵  
اوزون حسن ۵۳-۵۴-۵۵-۵۷-۶۳

بگی آغا ۵۳

بلعی ۲۸۷

بلغور ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷

بلوشه ۳۱۴

بلیر فیچا یلد ۱۶۹

بنائی ۶۶ - ۸۱ - ۹۱ - ۱۷۳

بن و نو توسینی ۲۱۸

بوداق سلطان ۶۷

بوسبک ۲۴ - ۹۱

بوق المشق ۹۴

بوئر ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸

بولقا ۶۷

بونکر ۲۲۹

بهاء الله ۱۴۵ - ۲۹۵ - ۲۹۶

بهار (محمد تقی ملک الشعرا) ۱۷۰ - ۲۴۵ - ۳۳۴

بهبهانی ۲۸۵

بهرام گور ۳۳۳

بهرام میرزا ۸۰ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۵ - ۳۱۹

بهزاد ۳۵

بهمن میرزا ۱۴۴

بی بی فاطمه ۴۹

بیدل ۲۰۰

بیرام بیگ ۶۱

بیرام خان ۱۵۶

بیرونی ۲۵۲ - ۳۱۳ - ۳۱۷

## حرف پ

پارسن حسین (لقب شاه سلطان حسین) ۱۱۰

پاری ۲۳

پتی دولا کروا ۲۳

پروافائل ۲۳ - ۱۱۱ - ۱۱۲

برزیه ۲۴

بریخان خانم ۸۰ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۴۹

بطر کبیر ۱۲۵

پلینی ۳۱۰

بول مورن ۲۶ - ۸۳

بیترود ولاوال ۲۳

بیرزاده ۴۹

## حرف ت

تاتار ۱۷ - ۹۸ - ۱۱۷

تاح الدین ۴۹

تاوریه ۲۳ - ۱۰۸

تربیت (محمد علی) ۳۲۶

ترک ۱۷ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷

تروپئر ۴۳

تزار ۲۲۳

تقی الدین محمد ۱۹۷

تقی زاده (حسن) ۳۸ - ۳۴۱

تکسیر ۸۹

تکلو ۵۷

تنی سن ۱۷۳

توبال عثمان ۱۲۸

تیکزیرا ۲۳

تیمور ۱۷ - ۲۲ - ۳۶ - ۴۸ - ۵۲ - ۱۵۸ - ۸

تیونو ۲۳

## حرف ث

ثابت بن قره ۲۵۲

## حرف ج

جاحظ ۳۱۰

جامی ۳۵ - ۳۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۲ - ۸۱ - ۱۵۳ - ۴

جان دیویس ۱۱۰

جیلی (عبد الواسع) ۲۱۵

جرجانی ۶۳

جرج هام ۱۶۸

جعفر ۴۱

جعمر خان ۱۳۶

جلال اسیر ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۲۰۰

حاج زین العابدین ۳۱۹  
 حاج عبدالمحمد ۱۴۴  
 حاج محمد بیك ۲۰۹  
 حاج ملا محمد تقی ۲۹۵  
 حاج ملا هادی سبزواری ۲۳۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵  
 ۲۸۶ - ۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۳۳۶  
 حاج میرزا آقاسی ۱۴۰ - ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۲۳۴  
 حاج میرزا کریمخان ۲۹۴  
 حاج یحیی دولت آبادی ۱۷۲  
 حاذق ۱۹۹  
 حافظ شیرازی ۳۶ - ۱۱۷ - ۱۶۹ - ۲۰۱ - ۲۱۵  
 ۲۴۸ - ۲۷۲  
 حافظ احمد ۱۰۴  
 حافظ پاشا ۱۰۱  
 حافظ جلاجل ۱۰۴  
 حافظ مظفر ۱۰۴  
 حافظ هاشم ۱۰۷  
 حالتی ۱۰۴  
 حجة الاسلام (سید محمد) ۲۶۲  
 حجة الاسلام (سید محمد باقر) ۲۸۵ - ۲۸۶  
 حریفی ۱۸۰  
 حسابی ۱۰۴  
 حسن آقا ۸۸  
 حسن بن یوسف ۲۵۱  
 حسن بیك ۵۴ - ۷۷ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۵ - ۹۶  
 حسن پاشا ۷۷  
 حسن خلیفه ۷۲ - ۷۳  
 حسن علی (اوزون علی) ۱۹  
 حسن مقدم ۳۳۱  
 حسین پاشا ۲۵۸  
 حسین خونساری ۲۶۴  
 حسین علی (اسین علی) ۲۰  
 حسین کیا ۶۰ - ۶۱

جلال الدین رومی ۳۵ - ۴۳ - ۴۵ - ۱۶۷ - ۲۱۵  
 ۲۸۶ - ۳۱۷  
 جلال الدین دوانی ۷۲ - ۸۱ - ۱۷۶ - ۲۹۹  
 جلال بیدین ۱۰۱  
 جلال منجم ۲۱  
 جلوه (ابوالحسن) ۳۰۱  
 جمال الدین محمد ۲۶۴  
 جمال زاده (محمد علی) ۳۴۲  
 جم ، جمشید ۳۹ - ۱۸۷  
 جو بر ۱۴۰  
 جوجی ۶۷  
 جولوس هیرشبرگ ۲۹۸ - ۳۰۹  
 جونس ۲۹۷  
 جهان شاه ترکان ۵۳  
 جهانگیر بادشاه ۱۹۱ - ۳۱۶  
 جهانگیر میرزا ۶۲  
 جیحون (محمد علی) ۲۳۲  
 جیمس دارمستتر ۱۱۷

### حرف چ

چارلس گری ۵۴ - ۵۵  
 چارلیس استوارت ۸۹  
 چاسان چلیف ۷۲  
 چفاله زاده ۱۰۱  
 چنگیز ۶۷ - ۹۱ - ۲۲۹  
 چیسبویک ۲۰ - ۱۰۰

### حرف ح

حاتم طائی ۲۷۶  
 حاتم کاشی ۱۰۶  
 حاج ابراهیم خان ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۰  
 حاجب الدوله ۱۴۷  
 حاج حسینقلی ۲۹۵  
 حاج رستم ۷۱

حسین واعظی کاشفی ۸۲-۱۱۵ - ۱۶۱ - ۱۷۴-۱۸۰  
 حکیم (میرزا محمود) ۳۵ - ۲۲۷  
 حلاج (حسین بن منصور) ۲۳۸ - ۲۵۲  
 حالمیه ۵۳  
 حمزه ۴۳  
 حمزه اصفهانی ۳۱۳  
 حمزه میرزا ۹۷ - ۹۸  
 حنین بن اسحق ۲۵۲  
 حیاتی ۱۵۶  
 حیدر میرزا ۹۴ - ۹۹  
 حیرت (ابوالحسن میرزا) ۲۱۸ - ۲۹۳  
 حیرتی ۹۳ - ۱۵۸

## حرف خ

خادم علی پاشا ۷۳  
 خالد بن ولید ۱۵۸  
 خالد بیک ۷۷  
 خاقان (فتحعلی شاه) ۱۳۹ - ۲۱۴  
 خاقانی ۵۷ - ۱۸۶ - ۲۱۵  
 خان احمد خان ۹۳  
 خان خانان ۱۵۶  
 خان محمد استاجلو ۷۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹  
 خان ملک ساسانی ۲۴۶ - ۲۴۷  
 خانیش خانم ۸۰  
 خدا بنده (بنام سلطان محمد رجوع شود) ۱۰۷  
 خداوردی ۹۷ - ۹۸  
 خدیجه بیگم ۵۳  
 خرم ۸۷  
 خسرو پرویز ۱۶۸  
 خسرو خان ۱۱۸ - ۱۱۹  
 خسرو میرزا ۲۲۳  
 خطائی (شاه اسمعیل) ۲۵  
 خطیر (محمد علی) ۲۳۹  
 خلیفه سلطان ۱۹۷  
 خلیل خان ۹۷

خواجه حسین ۱۰۴  
 خواجه علی ۳۰ - ۵۲  
 خواجه کلان ۹۳  
 خواجه کمال الدین ۶۸  
 خواجه مولانا ۷۸  
 خواجه نصیر الدین طوسی ۲۸۰  
 خواند میر ۳۱۴  
 خیام (عمر) ۲۹۷

## حرف د

داراب ۲۶  
 داعی (محمد مؤمن) ۱۰۴ - ۲۰۸  
 داوری ۱۵۴ - ۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸  
 درن ۳۹  
 درنیورک ۳۱۳  
 درویش شاعر ۱۵۶  
 درویش محمد ۶۸  
 دسپیتا خاتون ۵۳  
 دستان (ابراهیم) ۲۳۹  
 دن خوان ۱۷ - ۱۹ - ۳۲ - ۹۷  
 دن دیگور ۱۹  
 دن سبستین ۹۰  
 دن فیلیپ ۱۷  
 دنکان بلاک ماکدونالد ۳۱۲  
 دنکارسیا ۲۳  
 دنکیز بیک ۲۰  
 دنلپ ۲۳ - ۱۲۳  
 دولتشاه ۳۱۶  
 دهاکاردوج ۳۳۰  
 دهغدا، دخو (علی اکبر) ۱۷۰ - ۲۴۵ - ۳۳۴ -  
 ۳۳۷ - ۳۳۵  
 دهنون ۵۱  
 دین محمد ۹۰  
 دیوس کربدوس ۳۱۰

ریو ۴۳ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۸۴ -  
 ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۴ - ۲۰۷ - ۲۱۴ -  
 ۲۸۳ - ۳۱۸ - ۳۲۰

### حرف ز

زبردست خان ۱۲۴

زردشت ۱۷ - ۹۲ - ۳۱۳  
 زرگر (محمد حسن) ۲۳۲  
 زکریا ۳۱۷  
 زلالی خونساری ۱۸۹ - ۱۹۱  
 زمان خان ۳۳۰  
 زمخشری ۲۲۵  
 زندیه ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۶  
 زنون ۱۶۶  
 زینت خانم ۸۰  
 زین العابدین ۱۰۴  
 زهرا ۲۴۳

### حرف ژ

ژنرال گاردان ۱۴۰  
 ژوردان ۳۳۰  
 ژوزفوبارو ۲۳  
 ژوکوفسکی ۱۶۹  
 ژول ورن ۳۲۶

### حرف س

ساسانیان ۱۷ - ۲۹ - ۴۱ - ۶۴ - ۱۲۰  
 سام میرزا ۳۵ - ۸۰ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۳۱۶  
 ساموئل لی ۲۹۴  
 سبیه ۱۴۳  
 سعاب (سید محمد) ۲۲۰  
 سعابی ۱۸۹ - ۱۹۰  
 سرآرو سرنی شرلی ۱۰۰  
 سرآنتونی شرلی ۱۹ - ۹۰ - ۱۰۰  
 سرافراز خان ۲۰۸  
 سرباز ۱۶۲

### حرف ذ

ذوالرمه ۲۵۲  
 ذوالفقار خان ۲۳۹  
 ذوالقدر ۵۷ - ۷۸

### حرف ر

رایینو ۳۹  
 رازی ۲۹۸ - ۳۰۰  
 رافائل دودمانس ۳۱  
 راقم ۱۹۹  
 ربرت کوزن ۱۴۶  
 رستم ۵۵ - ۶۲  
 رستم السادات (قنبر) ۲۴۱  
 رستم خان ۱۱۹  
 شیدالدین فضل الله ۴۱ - ۴۲  
 رضاخان ۲۷  
 رضای کرد ۳۹  
 رضای عباسی ۳۵ - ۳۳۹  
 رضا قلیخان هدایت ۱۹ - ۲۱ - ۳۶ - ۳۸ - ۹۸ -  
 ۱۵۵ - ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۸ -  
 ۱۷۹ - ۱۸۶ - ۱۸۹ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۸ -  
 ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۳۲ - ۲۴۴ - ۲۸۸  
 رضاقلی میرزا ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۱  
 رفیق (ملاحسین) ۲۰۸  
 رکنا (رکن الدین مسیح) ۲۰۰  
 رکن الدین مسعود ۹۳  
 رودکی ۱۶۸ - ۲۱۵  
 روزن ۳۳۰  
 روشن ۴۹  
 روملو ۲۷ - ۵۳ - ۵۷  
 روهوس ۴۳  
 ریچارد لوپس ۷۲  
 ریحانه (یحیی) ۳۴۳  
 رئیس محمد ۶۰ - ۶۱

سلطان جنید ۳۱ - ۵۳ - ۵۶  
 سلطان حسن میرزا ۹۵  
 سلطان حسین ۶۰ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۲ - ۷۷ - ۱۷۸  
 سلطان حمزه ۶۲  
 سلطان حیدر ۳۱  
 سلطان خلیل ۵۷  
 سلطان سلیم ۲۲ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۱ - ۳۴ -  
 ۳۵ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹  
 ۸۱ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۵  
 سلطان سلیمان ۲۲ - ۲۴ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۶  
 ۸۷ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۷۹  
 سلطان عبدالحمید ۲۶  
 سلطان علی ۳۲ - ۵۵ - ۵۷  
 سلطان علی بیک ۵۷  
 سلطان علی میرزا ۵۴ - ۹۵  
 سلطان غوری ۷۱  
 سلطان فیاض ۶۳  
 سلطان محمد ۲۶  
 سلطان محمد ثالث ۱۰۱  
 سلطان محمد جنگی ۸۹  
 سلطان محمد خداپسند ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸  
 سلطان محمد شاه ۱۴۴  
 سلطان محمد طنبور ۱۰۷  
 سلطان محمود ۱۷۴  
 سلطان مراد ۶۰ - ۶۲ - ۷۷ - ۸۱ - ۹۰  
 سلطان مراد چهارم ۱۰۱  
 سلطان میر محمود ۱۱۲  
 سلطاننوم خانم ۸۹  
 سلطان یعقوب ۵۵ - ۶۵ - ۱۷۶  
 سلیم (علیقی) ۱۵۶  
 سلیم (محمدقلی) ۱۸۹ - ۱۹۴  
 سلیمان افندی ۱۲۶  
 سلیمان ۷۸

سربررسی سایکس ۸۹ - ۱۳۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰  
 سرپول ریکوت ۷۲  
 سرتوماس هربرت ۲۳  
 سرتوماس شرلی ۱۰۰  
 سرجان شاردن ۱۰۹  
 سرجان ملکم ۱۸ - ۲۱ - ۷۸ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۷ -  
 ۱۰۷ - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹  
 ۱۴۰ - ۲۹۹  
 سرخوش ۲۰۲  
 سردار (تخلص یفا) ۱۴۱  
 سردنيسن راس ۵۶ - ۶۷ - ۱۵۳ - ۳۱۴  
 سررابرت شرلی ۱۰۰  
 سرطوماس شرلی ۱۰۰  
 سرکلما تنز مرخام ۱۸  
 سرلوکاس کینگ ۶۷  
 سرلویس بلی ۳۹ - ۱۶۱  
 سرماک نیل ۱۴۳  
 سروش (محمدعلی) ۱۷۲ - ۲۲۱ - ۲۳۲  
 سربارفورد جانس بریج ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۰  
 سربانتری لیندسی ۱۴۰  
 سربوتم شیندلر ۱۹ - ۴۲ - ۵۴ - ۱۷۰  
 سعدالدین تفتازانی ۶۶  
 سعدالدین عنایت الله ۹۳  
 سعدالدین سلاک زاده ۷۴  
 سعدی ۴۵ - ۴۸ - ۴۹ - ۱۸۶ - ۲۱۵ - ۲۴۸ - ۳۴۴  
 سعید ۱۵۸  
 سقراط ۱۶۶  
 سلجوقیان ۱۷ - ۲۹  
 سلطان ابوسعید ۹۶  
 سلطان احمد میرزا ۶۳ - ۹۵  
 سلطان الفقرا ۱۰۴  
 سلطان بایزید ۲۲ - ۲۶ - ۶۱ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰  
 ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۸۳ - ۸۷ - ۸۸

شاملو ۲۷ - ۵۷  
 شاه اسمعیل اول ۱۸ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱  
 ۳۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۸  
 ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶  
 ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۶  
 ۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۸  
 ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۲۵۸ - ۲۹۱ - ۳۱۴ - ۳۱۶  
 شاه اسمعیل ثانی ۹۴ - ۹۵  
 شاه اسمعیل ۲۰۹  
 شاه جهان ۱۹۵ - ۲۸۳  
 شاه خلیل الله ۱۴۳ - ۱۴۴  
 شاه رخ ۵۱ - ۹۳ - ۲۸۸  
 شاه رخ نادری ۱۳۱ - ۱۳۵  
 شاه رستم ۷۷  
 شاه سلطان حسین ۸۳ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۲ -  
 ۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۳۱  
 ۱۳۲ - ۲۰۸  
 شاه سلیمان ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۹۹  
 شاه سلیمان صفوی ۳۰۹  
 شاه سلیمان ثانی ۱۳۱  
 شاه شجاع ۹۷  
 شاه صفی ۱۰۷ - ۱۷۷  
 شاه طهماسب اول ۱۸ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۸ - ۴۲  
 ۵۰ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۱ - ۸۰ - ۷۳ - ۸۴ -  
 ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۳ -  
 ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷ -  
 ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۲۸۱  
 شاه طهماسب ثانی ۱۰۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۱۴ -  
 ۱۱۷ - ۱۱۶  
 شاه عباس اول ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۵ - ۳۸  
 ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲  
 ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۴ - ۱۹۲ - ۱۹۸ - ۲۵۹  
 ۲۶۲ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۹ - ۳۰۵

سلیمان پاشا ۹۶  
 سنائی ۱۶۷ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۲۱۵ - ۲۵۲ - ۳۱۷  
 سن بارتلمی ۷۴  
 سندوک ۹۱  
 سنجر ۱۵۷  
 سوزنی ۲۴۷  
 سیاکزار ۳۳۲  
 سیامک ۴۸  
 سیچندر ( بنام شیخ حیدر رجوع شود )  
 سید احمد اعرابی ۴۱  
 سید احمد بن زین العابدین ۲۹۴  
 سید الشهدا ۳۰۵  
 سید اشرف الدین ۱۶۳ - ۲۴۵ - ۳۳۴  
 سید اعجاز ۲۵۳  
 سید جمال الدین افغانی ۱۴۹  
 سید رضا ۲۶۲  
 سید شریف ۶۳ - ۲۹۹  
 سید صالح ۴۴  
 سید علی رئیس ۲۳  
 سید علی محمد باب ۱۴۵ - ۱۶۴ - ۲۷۴ -  
 ۲۸۶ - ۲۹۴  
 سید کاظم ۲۹۴  
 سید ماجد ۳۰۴  
 سید محمد ۱۳۳ - ۳۰۰  
 سید محمد تفرشی ۲۰۸  
 سید محمد صادق ۲۰۸  
 سید محمد کمونه ۱۳۱  
 سید محمد مهدی ۷۷  
 سید نعمة الله ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰  
 ۲۶۱ - ۲۶۶  
 سیده ۹۸

### حرف ش

شاپور ۱۹۹  
 شاردن ۲۳ - ۳۱ - ۱۱۱

شهبان (فتح الله) ۲۳۳-۲۴۴  
 شهبان خان ۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۸  
 شهبان خان ۷۲-۹۱  
 شيخ ابوطالب ۲۰۴  
 شيخ احمد احسانى ۲۸۲-۲۸۳-۲۹۵-۳۰۱-۳۰۵  
 شيخ احمد بن زين العابدين ۲۸۶-۲۹۴  
 شيخ البونى ۳۱۲  
 شيخ الطايفه (محمد بن حسن) ۲۵۱-۲۸۰-۳۱۸  
 شيخ بدرالدين ۵۰-۵۴  
 شيخ بزغش ۴۹  
 شيخ بهانى ۳۷-۱۰۴-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۲۰۵  
 ۲۵۹-۲۶۰-۲۶۳-۲۸۲-۲۹۸-۲۹۹  
 ۳۰۱-۳۰۰-  
 شيخ بندگان ۴۹  
 شيخ جعفر ۲۵۹  
 شيخ جمال الدين ۵۹  
 شيخ جنيد ۵۳-۵۷  
 شيخ حبيب ۳۱۲  
 شيخ حرعالملى ۳۷  
 شيخ حسين ۲۹۹  
 شيخ حيدر ۵۳-۵۴-۵۵-۶۴-۷۰-۷۲  
 شيخ زاهد ۴۵-۴۶-۴۸-۴۹-۵۰-۱۱۱-۲۰۴  
 شيخ زين الدين ۲۸۶-۲۹۴  
 شيخ شاه ۵۳-۶۴-۹۳  
 شيخ شهاب الدين ۸۶  
 شيخ شهاب الدين سهروردى ۳۰۳  
 شيخ شمس ۴۵  
 شيخ صدرالدين ۴۲-۴۳-۴۶-۵۱-۵۲-۵۳  
 شيخ صفى الدين ۱۸-۳۰-۳۸-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵  
 ۴۸-۴۹-۵۰-۵۳-۸۶-۱۰۷-۱۱۱-۳۱۴  
 شيخ طبرسى ۱۴۷  
 شيخ طوسى ۱۸۳  
 شيخ على بن عبدالعال ۱۹۳-۳۰۰  
 شيخ على حزين ۱۱۱-۱۱۳-۱۹۸-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶  
 ۲۰۷-۱۰۸-۳۱۹

شاه عباس دوم ۱۰۸-۱۰۹-۱۹۹-۲۰۲  
 شاه عباس سوم ۱۰۹-۱۲۷  
 شاه عبدالعظيم ۱۴۶  
 شاه قلى ۷۱-۷۲-۷۳-۷۶-۳۳۰  
 شاه مرداد ميرزا ۳۳۰  
 شاه نعمه الله ۷۷  
 شبل ۲۵۲  
 شبل نعمانى ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۵-۱۸۳-۱۸۴  
 ۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۲  
 ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۱۵  
 شجاع السلطنه (حسنلى ميرزا) ۲۳۳  
 شرفشاه ۴۱  
 شروك هلمس ۳۳۳  
 شرمى ۱۰۴  
 شريف تبريزى ۱۷۹  
 شريف شيرازى ۷۷  
 شعله (سيد محمد) ۲۰۸  
 شفائى (شرف الدين حسن) ۱۸۹-۱۹۳-۲۰۰  
 شفر (شارل) ۲۲-۲۳-۱۱۱-۱۱۲-۲۱۹  
 شگيبى ۱۵۶  
 شمغال خان ۹۷  
 شمس الدين ۱۷۸  
 شمس الدين برنيقى ۵۰  
 شمس شيبور غونى ۱۰۴  
 شوقى ۲۹۹  
 شوكت ۱۸۹-۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۸-۲۱۴  
 شهرستانى ۲۷-۲۸-۲۱۷  
 شه-وار چارتارى ۱۰۴  
 شهيد اول (شمس الدين محمد) ۲۸۱  
 شهيد ثانى (شيخ زين الدين) ۲۶۹-۲۹۹  
 شهيد ثالث (ملا محمد تقى) ۲۸۶  
 شهيد ثالث (سيد نورالله) ۲۵۲-۳۱۶

صعبت ۲۲۷-۱۶۴  
 صدرالدين ۴۹-۳۰  
 صدرالدين محمد ۱۰۴  
 صفا ۱۲۱  
 صفائي (احمد) ۲۳۹  
 صفائي (محمد) ۲۸۶  
 صفی الدين محمد ۳۱۳  
 صفی علیشاه ۱۶۸  
 صفی قلیخان ۱۱۹  
 صلاح الدين ۱۴۴  
 صلاح الدين رشید ۴۵-۴۴-۴۱  
 صنعتی زاده ۳۳۳  
 صوفابین ۵۴  
 صهباء (آفاقى) ۲۰۸

### حرف ض

ضحاك ۲۶  
 ضییری ۱۰۴  
 ضیاء باشا ۱۸۴-۱۶۰

### حرف ط

طالب آملی ۱۹۹-۱۹۲-۱۹۱-۱۸۹-۱۵۴  
 طالس ۱۶۶  
 طاهر ۲۰۸  
 طاهره (به قرة العين رجوع شود)  
 طبخی ۱۰۴  
 طبری (محمد) ۳۱۹-۳۱۳-۳۱۲-۲۰۹  
 طبیب (عبدالباقي) ۲۰۸  
 طفرل ۵۹-۴۰  
 طهما سبقلی (لقب نادرشاه) ۱۲۶  
 طهما سب میرزا ۹۷  
 طوفان ۲۰۸  
 طیفور (بنام ملك رجوع شود)

### حرف ظ

ظفر خان ۲۰۹-۱۹۸  
 ظل السلطان ۱۴۰

شیخ علی خان ۱۳۲  
 شیخ محمد عجمی ۴۲  
 شیخ مبارك ۱۸۵  
 شیخ محمد باقبال ۳۰۷-۳۰۱  
 شیخ محمد حسن ۲۸۵  
 شیخ محمد عبده ۲۹۰-۲۶۷  
 شیخ محمد کججی ۴۵  
 شیخ محمود شبستری ۱۶۷-۴۵  
 شیخ محی الدین ۳۱۷-۳۱۴-۳۱۲-۴۵  
 شیخ مرتضی ۲۸۵  
 شیخ مفید ۳۱۷-۲۸۰  
 شیخ موسی ۲۳۲  
 شیخ نجیب الدین ۴۸-۴۵  
 شیخ نجم الدین ۴۵  
 شیخ یوسف ۳۱۸  
 شبروانشاه ۱۸۲-۵۷-۵۴-۵۳-۴۷  
 شیلون ۱۶۶  
 شیندلر ۳۱۹-۲۱۹  
 شی و تردبرز ۱۹۴

### حرف ص

صاحب دیوان ۱۶۸  
 صادق بیك ۱۰۴  
 صادق خان ۱۳۶-۱۳۵  
 صاری عبدالله ۲۲  
 صافق (جعفر) ۲۰۸  
 صالح ۴۱  
 صائب (محمد علی) ۱۸۴-۱۵۶-۱۵۵-۱۴۵-۳۶  
 ۱۹۸-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۸۹  
 ۲۱۵-۲۱۴-۲۰۷-۲۰۰-۱۹۹  
 صبا (فتح علی خان) ۲۲۲-۱۷۲-۱۱۷  
 صباحی (سلیمان) ۱۲۱-۲۰۸-۱۳۶  
 صبری ۸۸  
 صبوح (محمد علی) ۲۰۸

عطار ( فریدالدین ) ۳۱۷-۲۵۲-۱۶۷

علامه حلی (حسن) ۲۸۱

علاءالدوله ۷۸-۶۵-۶۲-۴۵

علاء الدین محمود ۲۹۹

علم الهدی ( سید مرتضی ) ۲۸۰

علم شاه بیگم ۵۳

علی آقا ۸۸

علی ابوالفضل ۷۴

علی اصغر ۲۷۱

علی اکبر ۲۷۱

علی بن ایطال ۵۰-۴۱-۳۹-۳۸-۳۰-۲۹-۲۸

۱۸۷-۱۷۹-۸۵-۶۳-۶۲-۵۴-۵۲

۳۰۴-۲۹۲-۲۵۲

علی بن علوی ۵۲

علی بیک ۶۲

علی پاشا ۷۲

علی رضا ۱۳۵

علی شاه ۲۰۹

علی قلیخان ۹۹-۹۵

علی مراد ۱۳۶

علی مردان خان ۱۳۴

عماد الکتاب ۲۱۸

عمر ۲۸-۳۹-۵۸-۸۹-۹۹-۱۷۲

عندلیب (حسینخان) ۲۲۲

عنصری ۲۱۵

عوض الخواص ۴۴-۴۱

عیسی ۳۱۰-۱۶۲

### حرف غ

غازان خان ۲۸۸-۴۸-۳۰

غالب (محمد حسین) ۲۰۸

غزالی ۳۱۷

غنی زاده (محمود) ۳۴۴

ظهوری ترشیزی ۲۰۰-۱۹۱-۱۸۹

ظہیر فاریابی ۲۰۹

ظہیرالدین ۴۹

### حرف ع

عادلشاه (علی قلیخان) ۱۳۵-۱۳۱-۱۱۲

عارف ۲۴۵-۱۷۰

عاشق (آقامحمد) ۲۳۲-۲۰۸

عباس (بنام شاه عباس رجوع شود)

عباس میرزا ۳۳۴-۲۲۴-۲۲۲-۱۴۹-۱۴۰

عباسیان ۱۲۱-۳۴

عبدالجبار ۱۰۴

عبدالرحمن ۷۳

عبدالرحیم خان ۱۹۰-۱۸۶-۱۵۵

عبدالرراق (بنام فیاض رجوع شود)

عبدالشکور ۳۴۳

عبدالمزیز خان ۳۳۱-۱۲۵

عبدالمحمد ۱۴۴

عبدالمؤمن خان ۱۰۰

عبدالله ۱۱۹

عبدالله زاده (اسمعیل) ۳۳۳

عبید خان ۱۷۸-۱۷۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۷۸-۵۰

۱۷۹

عبید زاکانی ۳۳۴-۱۸۲

عہمان ۹۹-۹۲-۵۸-۲۸

عثمانی ۱۹۸-۱۸۶-۳۷-۳۴

عجم ۲۶

عنبری (اسحق بیک) ۲۰۸

عرب ۳۴۱-۳۳۹-۱۶۳-۱۲۲-۲۶

عرفی (جمال الدین محمد) ۱۸۳-۱۵۵-۱۵۴-۳۵

۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴

۲۱۵-۲۱۴-۲۰۰-۱۹۸



قطران ۲۱۵

قفطی ۳۱۶

قوام‌الدین نوربخشی ۱۷۶

قوریال ۵۳

قیاس بیک ۷۷

قبصر ۷۹

## حرف ك

کابالرو ۱۹

کاپتن فی ۳۳۹

کاتروزیو ۲۳ - ۳۳ - ۶۴

کارت رایت ۲۳

کازیپرسکی ۲۹۱

کافلم زاده (حسین) ۳۴۲

کا کا ۱۰۴

کالویونس ۵۳

کامبوجیه ۳۳۲

کبیر (جفر عرب) ۲۸۵

کرومینسکی ۲۳ - ۳۲ - ۳۹ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۲۳

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۲۳

کرونسکی ۱۱۴ - ۱۱۸

کریزی ۲۴ - ۷۶ - ۸۷ - ۹۱

کریستن سن ۳۴۱

کریم خان زند ۱۱۶ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۲۶۲

۱۳۶ - ۱۳۸ - ۲۰۷ - ۲۶۲

کفوی ۱۵۷

کلایوجو ۴۸ - ۶۱

کلان هوار ۴۷

کلیم (ابوطالب) ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۱۹۹

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹

کلینی (محمد) ۲۵۴ - ۲۸۰ - ۳۱۷

کمال‌الدین حسین ۲۵۵

کمال‌الدین عربشاه ۴۴

کمال بیک ۳۳۱

کمنی ۵۴

کورس ۳۳۱ - ۳۳۲

که نولس ۷۳ - ۷۴ - ۸۷

کیان ۲۶

کیخسرو ۲۶

کیسانیه ۲۸

کیوان چاووش ۷۱

## حرف ق

گرکین خان ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹

گریبایدوف ۱۴۰ - ۲۲۳

گزاویه ۲۹۴

گش دارابلیت ۶۱

گلغزبهر ۲۹۶

گلشن (محمد علی) ۲۳۴

گویینو ۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۰۶

۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۰۶

گویار ۳۳۰

گیب ۳۱ - ۸۷ - ۱۵۴ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۹ - ۱۹۸ - ۲۳۱

۲۳۱

## حرف ل

لان گلر ۱۱۱

لرد کرزن ۸۹ - ۱۰۴

لرد کالوی ۱۴۸

لرد کلبو ۱۶۲

لرو ۲۳ - ۴۳ - ۴۷

لسان‌الملک (محمد تقی سپهر) ۲۳۲ - ۲۴۴ - ۲۸۸

لسانی ۱۷۹

لطفلی خان زند ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۳۶ - ۱۳۷

لو استرینج ۳۳۰

لودویک شمان ۲۴۸

لوطین یحیی (ابومخنف) ۱۶۲

لوئی فیلیپ ۲۳۴

لیلا ۳۲۸

## حرف م

- مارتا ۵۳  
 ماکدونالد ۴۷  
 ماکولی ۱۶۲  
 مالک بن انس ۲۴۹  
 مانیو آرنولد ۱۶۲  
 متنبی ۲۵۲  
 مجدالدین ۵۲  
 مجلسی (مجدبافر) ۳۷-۱۱۵-۱۶۲-۲۵۴-۲۶۰-  
 ۲۶۹-۲۷۱-۲۷۹-۲۸۵-۲۹۱-۳۰۰-۳۰۴  
 مجلسی (مجدتقی) ۱۹۱-۲۷۹-۲۸۳-۲۹۱  
 مجمر (سید حسین) ۱۷۲-۲۰۰-۲۲۱  
 معشم ۳۸-۱۰۴-۱۵۹-۱۸۲-۱۸۳  
 محقق اول (نجم الدین ابوالقاسم) ۲۶۸-۲۸۱  
 محقق ثانی (نورالدین علی) ۲۶۹-۲۸۱  
 محمد ۴۱-۴۳-۷۹-۱۷۹  
 محمد اخباری ۲۶۵  
 محمد اقبال ۶۰  
 محمد العافظ ۴۱-۴۴  
 محمد امین ۲۶۵  
 محمد ایلچی ۹۱  
 محمد باقر ۲۱۷-۲۵۲  
 محمد باقر میرزا ۹۵  
 محمد بن حسن ۲۵۱-۲۵۴  
 محمد بن سلیمان ۲۵۰-۳۱۸  
 محمد بن صادق ۲۵۳  
 محمد بن علی ۲۵۱  
 محمدتقی ۲۹۵  
 محمدحسن ۱۳۲-۱۳۵  
 محمدحسین ۱۰۴  
 محمدحسین میرزا ۹۵  
 محمد حنیفه ۲۹  
 محمد خرسند ۱۰۷  
 محمد رحیم ۲۰۸  
 محمد رسول الله ۱۵۰-۲۲۳-۲۲۵-۲۷۱  
 محمد رفیع ۲۹۳  
 محمد شاه ۱۴۰-۱۴۵-۱۴۶-۲۲۲-۲۳۴-۲۷۱-  
 ۳۳۴  
 محمد شاه هندی ۱۳۹  
 محمد شفیق ۲۰۷-۲۹۳  
 محمد شیروانی ۲۶۴  
 محمد صادق ۲۴۷  
 محمد صالح ۹۳  
 محمد طاهر نصرآبادی ۲۰۲-۳۰۰  
 محمدعلی بهبانی ۲۶۲-۲۹۳  
 محمدعلی بیك ۲۰۸  
 محمدعلی زند ۱۳۶  
 محمدعلیشاه ۱۵۱  
 محمدعلی میرزا ۲۶۲  
 محمدعلی میرزا (دولت شاه) ۲۸۶  
 محمد قزوینی ۳۶-۲۶۳-۳۳۹  
 محمد کرمانشاهی ۳۱۱  
 محمد کمانچه ۱۰۴  
 محمد معین میرزا ۶۰  
 محمد مؤمن (استاد) ۱۰۴  
 محمد مؤمن ۳۰۹  
 محمد هدایت حسین ۲۵۳  
 محمدی میرزا ۶۲  
 محمود آقا ۷۱  
 محمود افغان ۱۱۳-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-  
 ۱۲۵  
 محمود سوم ۱۵۷  
 محمود میرزا ۹۵  
 مراد بیك ۶۰  
 مرشد قلی خان ۹۷-۹۹  
 مروان ۳۴-۲۴۳

ملاحسن فیض (محمد مرتضی) ۱۸۸-۱۸۹-۲۵۴

۲۶۷-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۶-۲۹۸

۲۹۹-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵

ملاحمد ۲۹۵

ملانصرالدین ۲۹۰

ملك اشرف ۵۱

ملك اصلان ۷۸

ملك رستم ۶۳

ملك طيفور قسى ۱۰۴-۱۹۱-۱۹۵-۱۹۹

ملیحه ۲۷۵

منصوریك ۵۵

منوچهری ۱۹۸-۲۱۵

موریه ۱۶۳

موسیلو ۲۷

مولیر ۳۲۷

موس ۳۲۸-۳۲۹

مهدعلیا ۱۴۶-۱۳۶

مهدی ۳۰۷

مهدی (امام) ۱۴۵-۱۴۶

مهرداد (میرادات) ۳۳۲

مہین بانو سلطانوم ۸۰

میتوخ ۳۳۹

میرابوتراب ۹۱

میر ابوالقاسم فندرسکی ۱۸۸-۱۸۹-۱۹۳-۲۸۲

۳۰۶

میراحمد ۴۵

میر حسین ۶۱

میرحیدر معانی ۱۰۴

میرخوانده ۸۱-۱۸۹-۲۱۹

میرداماد (محمد باقر اشراق) ۱۰۴-۱۸۸-۱۸۹-۹۱

۱۹۳-۲۶۳-۲۸۲-۲۸۳-۲۹۸-۲۹۹

۳۰۰-۳۰۱

میرزا ۲۶۶-۲۸۳-۲۹۴

میرزا ابوالقاسم ۲۶۸

مزدك ۲۷۱-۳۳۱-۳۴۱

مستمع بالله ۴۸

مسعود ۶۰

مسعود سعد ۲۱۵

مسکین (تخلص فروغی بسطامی است)

مسیح (عیسی) ۲۹۳

مسیحی ۱۸۱

مشتاق (میرسیدعلی) ۲۰۸-۲۰۹

مشتاقلی (میرمعصوم) ۲۹۳

مصطفی ۷۹-۹۵

مطهر الحلی ۲۵۱

مطیع ۱۹۹

مظفرالدین شاه ۱۵۱

مظفر سلطان ۹۳

مظفر علی ۱۰۴

مظهری ۱۰۴

معاویه ۳۳۹-۵۲

معزالدوله (احمد بن بویه) ۴۰

معصوم ۱۹۹

معصوم کمانچه ۱۰۷

منول ۱۷-۳۱-۳۶-۳۸-۴۸-۸۹-۹۰-۲۷۹

۲۸۱-۲۸۷-۲۸۸-۳۰۹-۳۱۳

مقدس اردبیلی (احمد) ۲۸۱

مك تاگرت ۳۰۲

ملا ابراهیم خلیل ۳۳۰

ملا احمد ۲۶۲

ملافضل ۲۹۹

ملاحسین ۱۴۴

ملاصدرا (صدرالدین محمد) ۱۹۳-۲۶۶-۲۸۲-۲۸۳

۲۸۴-۲۸۶-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۲

۳۰۳-۳۰۴-۳۰۶-۳۰۷

ملاعبدالله ۲۹۹

ملاعلی نوری ۲۶۶-۳۰۷

ناصر خسرو ۱۶۰-۱۹۴-۲۵۲-۳۴۴

ناصر علی ۲۰۰

ناظم الاسلام ۲۸۸-۳۱۵

نامی ۱۷۶

نبیل ۱۴۵

نجم ثانی ۶۳-۶۴-۶۹-۸۱-۱۷۷

نرو ۶۵

نشاط (عبدالوهاب) ۱۷۲-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲

نصر الله ۱۲۰-۱۲۴

نصرة الدين احمد ۳۱۳

نظام الملك ۱۵۷-۱۵۸

نظام بن حسين ۲۸۲

نظامی گنجوی ۱۷۵-۱۸۵

نظیری ۱۵۴-۱۵۶-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۰

نعیم بیك ۳۲۸-۳۲۹

نقطویه ۲۱

نکیسا ۱۶۸

نواب (حسنعلی) ۲۱۶-۲۱۷-۲۲۸

نواب (حیدرعلی) ۲۳۵

نوائی (بنام امیر علیشیر رجوع شود)

نورالدین عبدالوهاب ۷۸

نورالدین طیب ۸۹

نورعلیشاه ۲۹۳

نوعی ۱۵۷

نیازی ۷۹

نیچه ۳۰۳

نیکیلا ۲۹۴

نیکولسون ۳۰۳

نیکولو کیوستی نیانی ۷۴

## حرف و

واتسن ۱۷-۱۳۲-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۴

۱۴۶-۱۴۷-۲۲۲-۲۲۳-۲۴۴-۳۱۹-۳۳۳

وارموند ۳۳۰

والترشولز ۳۳۳

میرزا بزرگ ۲۲۴

میرزاتقی ۲۶۰

میرزا حبیب ۳۱۸

میرزا حسین ۱۰۷-۳۱۹

میرزا جانی کاشانی ۱۶۴-۳۱۵

میرزا جعفر ۳۲۹

میرزا جهانگیر خان ۲۱۷-۲۴۵-۳۳۷

میرزا رضای کرمانی ۱۴۹

میرزا زین العابدین ۲۶۹

میرزا عبدالله ۲۰۸

میرزا علی ۵۶

میرزا عیسی ۱۴۰-۲۲۲-۲۴۶

میرزا فتحعلی ۳۲۹

میرزا محمد علی ۳۱۸

میرزا مسیح ۲۲۳

میرزا ملکم خان ۳۳۰-۳۳۴

میرزا مهدی ۳۱۴

میرزا نعیم سدهی ۱۶۵

میرزا نصیر ۲۰۸

میر طوطی ۹۱

میر عبدالله ۱۱۹

میر معزی کاشانی ۱۰۴

میر معصوم ۱۹۵

میرویس ۱۱۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹

مینورسکی (ولادیمیر) ۱۴۸-۱۶۶

## حرف ن

ناپلئون ۱۶۵-۲۳۲

نایه ملکم ۱۶۳

نادر شاه ۲۴-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۵

۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵

۱۳۸-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۹۳

ناصر ۳۲۸

ناصرالدین ۷۸

ناصر الدین شاه ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰

۱۵۱-۲۱۴-۲۲۷-۲۴۴-۳۱۱-۳۱۹-۳۲۲

|                                    |                                       |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| هلالی ۱۷۸-۱۷۴-۹۱-۸۱-۳۵             | واله ۲۰۰-۱۷۵                          |
| هلیارد ۳۰۹                         | وحشی ۱۸۱-۱۰۴                          |
| همایون ۱۵۸-۱۵۵-۹۰-۸۹-۸۴-۳۸         | وحید قمی ۱۸۰                          |
| همت ۲۱۶                            | وحید (معهد طاهر) ۱۹۷-۱۹۴              |
| هندوشاه ۳۱۳                        | ورلن ۲۴۴                              |
| هنر (اسمعیل) ۲۳۹                   | وستینفلد ۳۱۰                          |
| هواخشاتارا ۳۳۲                     | وصاف ۲۸۸                              |
| هوارت ۴۳                           | وصال (میرزا شفیق) ۱۵۷-۱۷۲-۱۸۱-۲۱۶-۲۱۷ |
| هوتسا ۵۳-۲۹                        | ۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۱                       |
| هوراس وینستورپ ۳۱۰                 | وفیق پاشا (احمد) ۳۲۹                  |
| هورن ۸۸-۸۷-۸۶-۸۵                   | وقار ۲۲۷-۲۱۶-۱۷۲                      |
|                                    | ولی ۱۰۴                               |
| حرف ی                              | ویک ۳۰۹-۲۹۷                           |
| یاجوج و ماجوج ۲۷۵                  | ویدمن ۳۰۹-۲۹۸                         |
| یاقوت حموی ۳۲۲                     | ویکتوریا ۲۳۰                          |
| یعنی پاشا ۷۲                       | ویلفرید بلونت ۱۶۳                     |
| یعنی دولت آبادی ۲۲۰                | ویلکنس ۳۲۰                            |
| یزدانی ۲۲۷-۲۱۶                     | وین سنتیود الساندری ۸۴ ۵۶             |
| یزدگرد ۲۹                          | حرف ه                                 |
| یزید بن معاویه ۳۲۹-۱۶۲             | هاتف ۱۶۷-۲۰۴-۲۰۸-۲۰۹-۲۲۰-۲۲۱          |
| یعقوب ۷۰-۶۲-۵۵-۴۵                  | هاتفی (عبدالله) ۱۷۵-۱۷۴-۸۱-۳۵         |
| یعقوب خان ۹۹                       | هارلم ۱۲۳                             |
| یعقوبی ۴۳-۲۹                       | هاکویت ۸۷-۸۴-۶۱-۵۶-۵۵-۵۴-۴۸           |
| یفما (ابوالحسن) ۲۴۰-۲۲۹-۲۲۳-۱۵۷-۳۶ | هامرتن ۱۷۳                            |
| ۲۴۴-۲۴۲-۲۴۱                        | هانوی ۱۲۳-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۵-۱۱۳-۱۱۲-۱۰۸     |
|                                    | ۱۲۹-۱۲۷-۱۲۵                           |
| یوسف ۴۵                            | هانری مارتن ۲۹۴                       |
| یوسف بن احمد ۲۵۱                   | هراکلیوس ۱۳۲                          |
| یوسف بن یحیی ۲۵۳                   | هرمس ۱۶۶                              |
| یوسف شاه سراج ۳۳۰                  | هلاکوخان ۲۸۲-۱۴۳-۴۸                   |
| یوسفی ۲۱                           | هلاکی ۱۰۴                             |
| یونس پاشا ۷۳                       |                                       |

## فهرست کتب

| حرف الف                             | الحيوان ۳۱۰                       |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| آتشکده ۸۵-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۵-      | الرجال ۲۸۰                        |
| ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۴-۲۰۸-۲۰۹-        | الشعر والشعراء ۳۳۹                |
| آثار البلاد ۳۱۷                     | الفضری ۱۷۵-۳۱۳                    |
| آثار طبی ایرانیان ۳۰۹               | الف ليله ۳۳۱                      |
| آمین اکبری ۱۸۸                      | الفیه ۲۵۷-۲۵۸                     |
| آینه حقما ۲۹۴                       | القوانين ۲۶۸                      |
| ابواب الجنان ۲۸۲-۳۰۵                | الملل والنحل ۲۷-۲۸                |
| احسن التواریخ ۱۸-۳۱-۳۸-۴۱-۵۰-۵۴-۵۹- | امثله ۲۵۶                         |
| ۶۱-۶۲-۶۷-۶۸-۷۳-۷۴                   | امل الامل ۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵-۳۱۸         |
| ۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۹۳-۸۶                   | انجمن خاقان ۲۱۴                   |
| ۸۷-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۶                   | انجیل ۲۹۳                         |
| ۱۵۷-۱۷۶-۲۸۸-۳۱۴                     | انقلاب ایران ۱۲۰-۱۲۴-۱۲۹          |
| احقاق الحق ۲۹۵                      | انوار السبیلی ۸۲-۲۷۷-۴۸۲          |
| احمد ۲۴۱                            | انوار النعمانیه ۲۶۰               |
| اخلاق جلالی ۲۹۶-۲۹۹                 | اوضاع ایران ۲۳-۳۱                 |
| اخلاق معنی ۲۹۶                      | اوضاع و حیات دینی ۴۷-۳۱۲          |
| اخلاق ناصری ۲۸۱-۲۹۶                 | ایران ۸۹                          |
| ادیات ایران ۴۸-۵۱-۵۴                | ایضاح الاشتباه ۲۵۱                |
| ادیان و مذاهب ۱۴۳-۱۴۷-۲۷۸           | ایقان ۲۹۵                         |
| ارمنستان و ارزنة الروم ۱۴۶          |                                   |
| استیصار ۲۵۴-۲۸۰                     |                                   |
| اسرار اعداد ۳۱۲                     |                                   |
| اسرار الحكم ۳۰۷                     | بابر نامه ۸۳                      |
| اسرار الشهاده ۱۶۱                   | باواریان بانو ۲۲۹                 |
| اسرار قاسمی ۳۱۱                     | برادران شرلی ۱۰۰                  |
| اسفار ۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳                   | بهار الانوار ۲۵۴-۲۶۰-۲۸۵-۲۹۱      |
| اسکندر نامه ۱۷۵                     | براهین المعجم ۲۳۲                 |
| اسماء الرجال ۲۵۱                    | بستان السیاحه ۳۱۹                 |
| اطواق النعب ۲۲۵                     | بهجة الارواح ۱۷۰                  |
| افدس ۲۹۶                            | بیان ۲۹۵                          |
| اکبر نامه ۱۸۵                       | بیانات یکنفر سیاح ۱۴۸-۲۳۴-۲۹۴-۲۹۵ |
|                                     | حرف بـ                            |

## حرف پ

پنجسال در یکی از بلاد ایران ۱۶۳  
پریشان ۲۳۳-۲۳۴-۲۳۸

## حرف ت

تاتوف ۳۲۹

تاریخ اجمالی ایران ۱۷

تاریخ ادبیات عرب ۳۱۰

تاریخ ادبی ایران ۲۹-۳۹-۴۸-۵۱-۵۴-۵۷-۶۷  
۷۲-۱۲۱-۱۴۳-۱۵۳-۱۵۴-۲۸۸-۳۱۵

تاریخ اکبر شاه ۱۸۸-۳۱۵

تاریخ انقلاب ایران ۱۱۲-۱۵۰

تاریخ ایران ۲۱-۷۸-۸۴-۸۹-۹۶-۱۰۷-۱۱۲-  
۱۳۴-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۶-۱۴۹-۲۲۲-

۲۲۳-۲۲۴-۲۹۹-۳۱۹

تاریخ بی بدیل ۷۱

تاریخ پیداری ایرانیان ۲۸۸-۳۱۵

تاریخ جهانگشای جویی ۳۱۳

تاریخ حکما ۳۱۶

تاریخ خلدبرین ۳۱۴

تاریخ زندیه ۱۳۵-۱۳۶-۳۱۴

تاریخ سر جان ملکم ۵۳-۱۳۱-۱۳۲-۲۶۵-۲۹۳

تاریخ شاعری عثمانیان ۲۵-۳۱-۸۷-۱۰۱-۱۵۴-۱۸۰  
۱۸۳-۱۸۴-۱۸۹-۳۲۹

تاریخ شاه اسمعیل ۵۶-۵۷-۵۸-۶۱-۶۸

تاریخ طب عرب ۳۱۰

تاریخ طبری ۱۶۲-۲۸۷-۳۳۹

تاریخ عثمانیان ۷۱-۷۳-۷۶-۸۷-۹۱-۱۰۱

تاریخ فلسفه اسلام ۲۹۶-۲۹۷

تاریخ کروسینسکی ۱۸

تاریخ گزیده ۱۱۴

تاریخ لین بول ۱۵۷

تاریخ مغول ۵۱-۲۲۹

تاریخ و صاف ۳۱۳

تاریخ هانری ۲۸

تاریخ هندوستان ۶۱-۶۷-۶۸-۸۶-۸۹

تجارب السلف ۳۱۳

تجربه وانتقاد ۱۶۲

تجربید ۲۸۱

تحفة الزائرین ۱۹۱

تحفة المؤمنین ۳۰۹

تحفة سامی ۳۵-۸۶-۱۷۶-۱۸۰-۳۱۶

تذکره آل داود ۳۱۴

تذکره ابوطالب ۱۸۰-۱۸۳

تذکره خرابات ۱۵۵-۱۶۰-۱۷۴-۱۸۴-۱۸۷

تذکره دلگشا ۲۱۹-۲۲۱-۲۲۵-۲۳۴-۲۳۹

تذکره دولتشاه ۳۱۶

تذکره سرخوش ۲۰۲

تذکره شاه طهماسب ۸۳

تذکره شعرای ایران ۱۷۴

تذکره محمدشاهی ۲۱۴

تذکره معاصرین ۲۰۷

تذکره میخانه ۱۹۱

تذکره نصر آبادی ۲۰۲

تذکره هفت اقلیم ۱۷۷-۱۷۹-۱۸۲-۱۹۰-۳۱۷

توسعه حکمت ۳۰۳-۳۰۷

تهذیب الاحکام ۲۵۴-۲۸۰

## حرف ج

جامع الشتات ۲۶۸

جامع عباسی ۲۸۲-۳۰۰

جعفرخان از فرنگ آمده ۳۳۱

جلاء العیون ۲۸۵-۲۹۱

جواهر الکلام ۲۸۵

## حرف ح

چهارمقاله ۱۶۳-۲۸۷

## حرف ح

حاجی بابا ۱۶۳

حالت ایران ۱۱۹

حبیب السیر ۶۶-۳۱۴

رسالة سؤال وجواب ۲۵۸  
 رشحات سحاب ۲۲۰  
 رمان کورس ۳۳۱  
 روزنامه آفتاب ۲۴۷  
 روزنامه اختر ۱۵۰-۲۴۴-۳۳۴  
 روزنامه ادب ۲۴۶-۲۴۷  
 روزنامه ارشاد ۲۴۷  
 روزنامه ایران سلطانی ۲۴۶  
 روزنامه بهار ۳۴۳  
 روزنامه پرورش ۳۳۴  
 روزنامه تازه بهار ۲۴۵  
 روزنامه تایمس ۳۳۲  
 روزنامه تیاتر ۳۳۰  
 روزنامه ثریا ۳۳۴  
 روزنامه حبل المتین ۳۳۴  
 روزنامه رستاخیز ۳۳۹  
 روزنامه صور اسرافیل ۲۱۷-۲۴۵-۳۳۴-۳۳۵  
 روزنامه عراق عجم ۲۴۶-۲۴۷  
 روزنامه قانون ۳۳۴  
 روزنامه مجلس ۲۴۶-۲۴۷  
 روزنامه مساوات ۳۳۴  
 روزنامه نسیم شمال ۲۴۵-۳۳۴  
 روزنامه نوبهار ۲۴۵-۳۳۴  
 روضات الجنات ۱۹۰-۱۹۳-۲۵۲-۲۵۳-۲۸۳-  
 ۲۸۵-۲۸۶-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۴-  
 ۲۹۵-۲۹۸-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-  
 ۳۰۴-۳۰۶-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-  
 روضة الشهداء ۳۸-۱۵۱-۱۸۰-  
 روضة الصفا ۱۹-۲۱-۹۹-۱۸۹-۱۹۰-۲۱۹-  
 ۲۸۸-۲۲۵  
 ریاض الشعراء ۱۷۵-۲۰۲  
 ریاض العارفین ۲۷۶-۱۹۰-۱۹۷-۲۲۰-۲۲۷-۲۳۲-  
 ۳۰۳-۳۰۶-۳۰۷  
 حرف ز  
 زاد المسافین ۲۴۴

حديقة الحقيقة ۱۹۳  
 حديقة السعداء ۱۸۰  
 حسین کرد ۳۳۱  
 حق الیقین ۲۷۱-۲۹۲  
 حقوق اسلامی ۲۶۸  
 حکمت الاشراق ۳۰۲  
 حکمت المرشیه ۳۰۱  
 حلیة المتقین ۲۸۵-۲۹۱  
 حیات القلوب ۲۸۵-۳۹۱  
 حیات عقلانی ۱۷۳

## حرف خ

خداوند نامه ۲۲۱  
 خسرو شیرین ۲۰۸  
 خط و خطاطان ۳۱۸  
 خلاصة الافتتاح ۲۴۱  
 خلاصة الحساب ۳۰۰  
 خالد برین ۹۶-۱۸۱  
 خمسة نظامی ۱۷۵-۱۸۵  
 خیرات حسان ۳۲۴

## حرف د

دام گستران ۳۳۳  
 دبستان ۳۰۶  
 دوره نادره ۳۱۴  
 دستور الانشاء ۲۲  
 دستور الوزراء ۳۱۶  
 دلائل سبعة ۲۹۵  
 دیوان سلطان سلیم ۲۵

## حرف ذ

ذره و خورشید ۱۹۱

## حرف ر

راحة الصدور ۲۸-۶۰-۱۶۸  
 راه نو ۳۳۹  
 ربیع الاسابیع ۲۹۱  
 رسالات بعثیه ۲۹۴  
 رسالات خیرانیه ۲۹۳

زادالعاد ۲۹۱

زبده ۳۰۰

زینت المدايع ۲۱۴

## حرف س

سالی درمیان ایرانیان ۱۴۳-۱۵۱-۱۶۷-۲۱۶-

۲۳۳-۲۳۷ ۲۸۶-۳۰۱-۳۰۷-

سردازيه ۲۳۹-۲۴۱

سرگذشت اشرف خان ۳۳۰

سرمایه ایمان ۳۸۳-۳۰۶

سفارت بدربار تیمور ۵۴

سفارت نامه خوارزم ۲۱۹

سفرنامه ایران ۱۹

سفرنامه سرکلیانتس و رخام ۴۸

سفرنامه سیاحان ایتالیائی ۶۴-۶۵

سفرنامه شاردن ۹۴

سفرنامه ناصرالدینشاه ۸۳

سفرنامه ناصر خسرو ۲۸۷

سفرنامه یکنفر سیاح ۲۷۴-۲۷۸

سفینه المحمود ۲۱۴

سلسله النسب ۲۹-۳۱-۴۱-۴۳-۴۵-۴۷-۴۹-

۵۰-۵۲

سلسله قاجاریه ۱۳۶-۱۳۸

سلیمان و بلقیس ۱۸۵

سواطع الکلم ۱۸۵

سه برادران ۱۰۰

سیاحت نامه ابراهیم بیك ۳۳۱

سیاحت‌های نخستین ۸۷

سیاست نامه ۲۹-۲۸۷

## حرف ش

شامات در تسلط مسلمین ۲۵۵

شاهنامه ۲۶-۱۷۵-۲۲۱-۲۴۱-۳۴۱

شاهنامه شاه اسمعیل ۱۷۵

شاه و درویش ۱۷۷

شبابیه ۱۸۳

شرايع الاسلام ۵۹-۲۶۸-۲۸۱

شرح احوال هیئت اعزامی ۱۳۷

شرح اسماء ۳۰۲

شرح اصول ۳۰۲

شرح الزیاده ۲۸۶

شرح الصدر ۳۰۴

شرح الفوائد ۲۸۶

شرح الهدایه ۳۰۲

شرح تاریخی تجارت انگلیس ۱۱۲

شرح جار بردی ۲۵۷

شرح جامی ۲۵۷

شرح مشوی ۳۰۷

شعر المعجم ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۵-۱۸۳-۱۸۵-

۱۸۶-۱۷۹-۱۹۰-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۹-

شفا ۳۰۲

شكوك الدلیل ۲۴۱

شمس المعارف ۳۱۱

شمع انجمن ۲۰۲

شواهد الربوبیه ۳۰۲-۳۰۷

شهر انگیز ۱۸۰

شهنشاه نامه ۲۲۱

شیر و شکر ۱۹۱-۳۰۰

شیرین و خسرو ۱۷۵

## حرف ص

صبائیه ۱۸۳

صعائف الاخبار ۱۰۱

صفات العاشقین ۱۷۸

صفوة الصفا ۱۸-۳۰-۴۱-۴۲-۴۷-۴۹-۳۱۴

## حرف ط

طاقدیس ۲۸۶

طبيب اجباری ۳۲۷-۲۲۹

طوفان البكاء ۱۶۱

## حرف ع

عالم آرای عباسی ۴۸-۵۰-۵۱-۵۳-۵۴-۶۲-۸۶-

۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۲-۱۰۷-۱۰۹-۱۸۱-

۱۹۳-۲۹۹

عبرت نامه ۲۲۱

عجائب المخلوقات ۳۱۷

عشق و سلطنت ۳۳۳

عقائد الشیعه ۲۷۱-۲۷۵

عین الحیاة ۲۸۵-۲۹۱

عیون الانباء ۳۱۶

## حرف ف

فرهاد و شیرین ۱۸۱-۲۲۵-۲۲۷

فوائد المدينه ۲۶۵

## حرف ق

قابوسنامه ۲۸۷

قرآن ۲۹۲

قصایه ۲۴۱

قصص العلماء ۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۶۲

۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۹

۲۸۰-۲۸۲-۲۸۳-۲۹۰-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۳

۳۰۴-۳۰۶-۳۱۷-۳۱۸

فواعد الاسلام ۵۹

## حرف ك

كافي (كافيه) ۲۵۴-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۹

كتاب السفره ۱۵۱

كتاب برجاسس ييلگريز ۱۰۰

كتاب حيات ۲۴

كسر اصنام ۳۰۲

كشف العجب ۲۵۱-۲۵۳-۲۶۵

كشكول ۱۹۱-۲۸۲-۳۰۰

كلثوم ننه ۲۶۴

كلمات مكنونه ۳۰۵

## حرف ص

گزارش مردم گريز ۳۲۷

گلستان ۲۰۰-۲۳۲-۲۳۸-۳۴۴

گلشن صبا ۲۲۱

گلشن محمود ۲۱۴

گنجينه ۲۲۲

گوهر مراد ۲۸۳-۳۰۶

## حرف ل

لؤلؤة البحرين ۲۵۱-۲۵۵-۲۶۵-۲۷۱-۲۸۳

۳۱۸

ليلی و مجنون ۱۷۵-۲۰۸

## حرف م

مآثر السلطانيه ۱۳۸

مثنوی ۴۳

مجالس المؤمنین ۴۹-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۷۷

۲۵۱-۲۵۳-۳۱۸

مجله ارمغان ۳۴۳

مجله انجمن همايوني ۲۶-۳۰-۴۲-۵۰-۵۱-۵۲

۵۴-۵۶-۱۳۸

مجله ايران شهر ۳۴۲-۳۴۳

مجله پارس ۳۴۳

مجله دانش ۳۴۳

مجله عالم نسوان ۳۴۳

مجله فردوسی ۳۴۳

مجله فروغ تربيت ۳۴۳

مجله كاوه ۳۳۴-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۳

مجله گل زرد ۳۴۳

مجله گنجينه معارف ۳۴۳

مجله ممات و حیات ۳۴۳

مجمع البيان ۲۸۳

مجمع الفصحاء ۲۲-۳۶-۱۴۰-۱۵۹-۱۷۲-۱۷۵

۱۷۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۵

۱۸۶-۱۹۰-۱۹۷-۲۱۴-۲۱۵

۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱

۲۲۴-۲۲۷-۲۳۲-۲۳۴-۲۴۴

۲۸۲-۲۸۶-۳۰۰-۳۰۳-۳۰۶

مجل التواريخ ۳۱۴

محمود و اياز ۱۹۱

مغزن الاسرار ۱۸۷

## حرف ن

- ناسخ التواریخ ۱۳۹-۱۴۳-۲۳۲-۲۴۸  
 ناظر و منظور ۱۸۱  
 نامه دانشوران ۳۱۶  
 نان و حلوا ۱۹۱-۲۸۲-۳۰۰  
 نجوم السماء ۲۵۲-۳۱۸  
 نسب نامه ۱۸-۱۹  
 نسبه السحر ۲۵۳  
 نفعات ۴۸  
 نقاشی و نقاشان ۶۷  
 نقطه الکاف ۱۶۴-۳۲۵  
 نمکدان ۲۳۲  
 نمکدان حقیقت ۱۹۳

## حرف و

- واردات القلبیه ۳۰۲  
 وافی ۲۵۴  
 وامق و عذرا ۲۰۸  
 وجه الیهین ۳۴۴  
 وزیر لنگوران ۳۳۰  
 وسائل ۲۹۴  
 وضع ایران (بوضاع ایران رجوع شود)  
 وفيات الاعیان ۳۱۶

## حرف ه

- هدایه ۶۱  
 هفت بهشت ۱۴۵  
 هفت پیکر ۱۷۵  
 هفت کشور ۱۸۵  
 هفت منظر ۱۷۵

## حرف ی

- یوسف و زلیخا ۲۰۹

## مفلات ۲۸۲

- مرآت البلدان ۳۲۲  
 مرآت الممالک ۲۳  
 مراسلات بوسبک ۲۴  
 مرکز ادوار ۱۸۵  
 مشاعر ۲۸۳-۳۰۱  
 مشکوة الانوار ۲۸۵-۲۹۱  
 مطاعن الصوفیه ۲۹۳  
 مطالعه در تذکره ۴۳  
 مطبوعات و شاعری ایران ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۲۱۷-۲۴۲  
 ۲۴۳-۲۴۵-۲۴۶-۳۱۱-  
 ۳۲۲-۳۲۶-۳۳۴-  
 ۳۳۵-۳۳۷

## مطلع الشمس ۸۳

- معالم العلماء ۲۵۱  
 معجم البلدان ۳۲۲  
 مفاتیح الشرایع ۳۰۴  
 مفتاح الفلاح ۳۰۰  
 مفتاح اللیب ۲۵۹  
 مقامات حریری ۲۸۷  
 مقباس المصاییح ۲۸۱  
 ملانژ آزیاتیکی ۳۹  
 مناقب العارفین ۴۳-۴۷  
 منتخبات آثار فارسی ۲۲  
 منتخب التواریخ ۱۵۵-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸  
 منتظم ناصری ۳۲۲  
 منشآت السلاطین ۲۲-۲۶-۶۹-۸۹-۹۰-۹۱  
 منشآت رشیدی ۴۱  
 منظومه ۳۰۳  
 من لایحضر ۲۵۴-۲۸۰  
 منهاج الصالین ۲۹۵  
 منیه الفضلا ۳۱۳  
 مواد لازمه ۱۴۵-۱۶۴-۲۹۵  
 موش و گربه ۳۴۴  
 میزانتروپ ۳۲۷-۳۳۹



